

١٤٢
—————
كل الجواب

شيخ نجم الدين كبرى
 اختلاف في تعيين شيخ الدين كبرى فقال بعضهم هو الكبرى
 مقصود وقال الاخر هو ملود مفتوح الوحدة اي هو شيخ الكبراء جميع تكبير
 قالوا الصحيح هو الاول ووجه حقه على ما ذكرنا ان كان ايام صباه يدا لدا فظنا له ان يكون مؤدب
 الى ان نرى في المكتب شيئا من المسكات لا سبقهم ثابته فلقبوه الطامة الكبرى ثم غلب عليه ذلك
 الطامة ولقبوه بالكبرى وهو وجه صحيح فقد جاء من اصحابه من يوثق بهم في بعض الامور
 ما به دريا ووديا عيني ما به ولى ما نى ما در ميان ما ووديا عايرت حشم ديا من كى ما ووديا غرقى كبر
 ورنه نقش جوج چندين كرا و بر سر است و هم امه است باريه موجود است كه مظهر حقيقى محمد است
 عليه الصلوة والسلام چنانچه كرا كوشه را امه تا امه يكه هم فرقت چنانچه انرا اين يكه هم غرق است
 حرف نمى در عدد چهارست و در ايت موجود است اگر چه از درون خوديت لا ينفرد قائما اندر در حلقه هم است

و بجمع این صیغہ من کا محکمہ نظر
حقیقت محمدی اہ علیہ الصلوٰۃ والسلام داخل شد و چون
الحقیقہ طار و بجا برہنہ شد معنی اخلاص کہ در معرب کونیا افراس
حقیقت محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام و در وقت ہم معنی اخلاص کہ در معرب کونیا افراس
رتبہ اول عقلم کہ در معرب کونیا افراس
کہ ہوا کتاب طوری و در معرب کونیا افراس
معنی کلمہ غم کہ در معرب کونیا افراس
بانیفہ صلیب کہ در معرب کونیا افراس
بنت و یکم کہ در معرب کونیا افراس
فوس کہ در معرب کونیا افراس
نبات کہ در معرب کونیا افراس
و کلمہ غم کہ در معرب کونیا افراس

یاکسیج یاکسیج یاکسیج



مالك بن كتاب الجواهر
 ص ١٢٢
 سنة ١٢٢٢
 المرحوم للبر والسياسة



كوشف الغطا ما زدت يقينا
 يقين يقين

سنة ١٢٢٢
 المرحوم للبر والسياسة

نسخ الباطن

ومن كلامه عليه السلام
 عند غوته على السير الى الشام

والله اعلم بكم من اعطاء السفر
 ولما في القلب وسوء المنظر في القصر
 والاهل والمال اللهم انت الصاحب في السفر
 وانت الخليفة في الاهل في السفر
 لان السخايف لا يكون مستجيبا والمستجيب لا يكون
 مستخفا



اسم الكتاب الجواهر

این کتاب بحسب احوال تصنیف یافته زاده کرمه‌روی



بسم الله الرحمن الرحيم



کس نامه انوار جلی نویسد تا بر سر او هواست نویسد

که دست قضا خاتم هند بر نامه تا باز کی سبخی نویسد



و بعد حضرت جامع مجموعه اچادی و مرتب صحیفه منادی در تہذیب قطعه مہذبہ خلق
و اچا و تہذیب صحیفہ مذتبہ مبداء و معاد اولین صورتی کہ بقلم قدرت رقم صحیفہ
ہستی بن مقورس ختم کلمہ طیبہ ابداع مصطفوی نسخہ مصححہ اچا مرتفقہ شد
کہ نقطہ دایرہ دجھ و عنوان حقیقت ہر موجود است لاجرم مناسب اطوار حقایق اشار
شیعیان مردمان ولایت و ہدایت منتسبان خاندان نبوت و امامت کہ تاج و تاج
دین مبین مصطفوی را بعبایع جواہر ثلثہ کالات صوریہ و حالات ممنویہ مکتوب شد از قضا
ذوارف عوارف و مهم حقایق معارف بفیوضات کثیرہ بہرہ و زندان می نماید کہ اقتداء
لانا را لا توتہتہ و الاسرار الرہیبہ عنوان صحیفہ دانشوری و دہامہ مجموعہ سخن کثرت
بانہم ہر القاب می ان نور انوار ماعد او مظہر اسرار لو کشف الغطاء ترین شد

ممدوح فرمان بارگاه کشف یقین باشند و چنانچه طریق معرفت سبقت اجدادی
 انحضرت نظریه یسایعین و لاحقین مخلوقات آسمان و زمین بر هر دو ان طواهر
 مسکت علم و عرفان مخفی تمام دارد و ستمد عقول ناقصه که در زیر رین او امام و خلیف
 فاسده بلجم بلجام مجده و انکار است از جمله و سیئه این مسکت قویم و صراط مستقیم بپای
 بعید المرئیه تاثیر تهرات که در رفع همه ^{عجائب} خفا از چهره تحقیق مدعی بروایات منقول از
 سید البریه متک حشبه به ان مهتدی کرد و در آرد جمله روایات مشهوره که کثیر از کتب معتبره
 باین موشح گشته و باین معجزه باین حضرت سرت صلوات الله علیه و آله تقدیر و ان کردیم
 که کُنتُ و علی نُودا بین بدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه با دبع عشر الف
 عام فلم یزل یتخص فی النور حتی اذا وصلنا الی حضرة العظمة فی ثمانین
 الف سنة ثم خلق الله الخلائق من نودنا فخرج صنایع الله و الخلق کلهم صنایع
 لنا ای مصنوعین لاجلنا پوشیده ناز که غوامض احوال و صمیمی آلاء ابدار مطلقه
 در مسکت تحقیق و ستمد یقین چنین اسلاک می تواند داد که مدلول روایت شیر نواز
 عمده و فایده عا پر و ان اندک روایه حقیق تحقیق بکلام جان اصحاب توفیق میرساند

چه مقصود از ذکر حدیث بیان اینست که قبر از آنکه رحمت مد نامشاهی اقصای اقصای
 ابواب ابداع و قدرت کامله الهی انفسام بدایع و صنایع بارواح و شهباح نماید آنست
 انوار خلقت و انشاءت مشکوة بهوتیت منور نور انحضرت شده در ظهور تباشیر و جوه
 بصورت سبقت بر هر موجد تصور کردید و مفال روایت شیر فیه انست که نور و جوه نور
 سبب ابداع کائنات و موجب احوال کاف مخلوقات بعد بطعیر انحضرت از سنگهای عدم
 بفضای سرای و جوه اشفاق نمود و مضمون روایت ائمه که مقتدر اثرات شکو و در او
 و اسناد آن بحضرت سید الانام شهرت تمام دارد توضیح مقام قیام میناید چه فرموده که اول
 ارقام احوالی که بقلم صنع بر ورق هستی نگاشته شد نور و جوه مزج و جوه علی ابن الحطیب
 و اشراق انوار وجودات کاف مخلوقات از آن شد و در بدو افریدن حوائج و ابرار است تمام
 الهی طی نخه و بعد از آن چهار قسم اعظم یافته افرشی عرش و قسمی کرسی و افرشی عرش و غرض
 کرسی خلق فرموده و قسم بایع دو مقام محبت ایزد متعالی حوائج و ابرار است متوقف بعد و بعد از آن
 چهار قسم منقسم کویما افرشی قلم و افرشی لوح و افرشی حجت بصورت خلقت بعد و بعد از آن
 رابع بعد از آنکه حوائج و ابرار است در ساحت خوف و حشمت ایزدی متوقف بعد و باقی م اربعیم
 متوقف

پذیر کردید از خردی ملائکه و از خرد انساب و از خرد قمر و کواکب از جلیاب عدم مبنی
 و جو فرامید و قسم رابع بعد از طمر اصل رجا که بدو انده هزار سال کیفیت انقضا یافته چهار
 قسم الف م یافته قسمی مشکوٰۃ انوار محمول کامله قسمی مائمه بر ذر علوم مد و قسمی ذریعۀ عظیمه
 عظیمه عصمت و توفیق گوید و قسم رابع بعد از اقامت بدو انده هزار سال در مقام حیات از
 ستمات انوار جلال و اشراقات لمحات انظار جلال ذو بان یافته صد و بیست و چهار هزار قطره
 از شحات فیض آیات لایخ نور منقار کشته هر قطره از آن ذریعۀ روح بنجر کرکیده و از ارواح ایشان
 نور اولیا و سواد شهدا و صالحان و اهل ایمان و در باب طاعت و ایقان بخلوت و جو مخلق
 گوید و بعد از ذکر مضمون این روایت چنین فرمود که فالعرش و الکوسی و الکوچین و الوو
 حائین و السموات السبع و الطبقات الجنان و الشمس و القمر و الکواکب و الصل
 و العلم و التوفیق و ارواح الرسل و الانبیاء و الاولیاء و السعداء و
 السعداء کلام من نودی و بعد از آن فرمود که حسب ما در کتاب حوائج هزار جباب فرید
 و جزو رابع آن نور را در هر جباب هزار سال توفیق و کمال عیودیت اشتغال منعم و آن
 حجب حجاب کرات و سموات و بیست و هفت و آفت و علم و حکم و دو قار و سینه

وحبیب وصدق ورضا ویقین است وچند نور مذکور از سرادق حجب بیرون آمده و بر کف
 ظهور متکون گوید خداوند جبر و علل او را در ارض تعبیه فرموده انوار آن بمشرق و مغرب رسیده
 و بنا بر این ذرات کاینات به اختلاف الانواع و الاشخاص من الازل الی الابد از آن مظهر
 مراتب وجود و مظهر انوار مظهر موجود در جنبه ظهور یافته باشد و بر وایت این بابویه رحمه الله از
 شیخان نور از حضرت صادق علیه السلام اند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است
 که آن حضرت فرمود که ان الله خلق نوحاً و محمد و نوحی قبل خلق الخلق ما بدعیایه
 الف عام و اربعة عشرین الف عام و خلق منه اثني عشر حجاً با و بروایت
 این بابویه ایضاً از ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام منقول است که ان الله سبحانه
 تفرأ فی وحدانیته ثم تکلم بکلمة فصار نوحاً ثم خلق من ذلك النور
 محمداً و علیاً و عترته ثم تکلم بکلمة صاوت روحاً و اسکنها ذلك النور
 و اسکنه فی ابداننا نحن روح الله و کلمته احب بنا عن خلق الله فما دلنا
 فی ظل عرشه خدای مسجین بیچینه نبتیه و تقدس و تقدیس حیث لا شمر
 و لا قمر و لا عین یطرف ثم خلق شیعتنا و انما سموا شیعة لانهم خلقوا من
 شعاع

شجاع نورنا و سئل المفضل عن الصادق عليه السلام ما كنتم قبل ان
 يخلق الله السموات والارضين قال كنا انوارا حول العرش نبتج الله تعالى
 ونقدس حتى خلق الله سبحانه الملائكة فقال لهم سبحوا فقالوا يا ربنا لا
 علم لنا فقال الله لنا سبحوا فسبحنا فسمعت الملائكة تسبحنا الا انا خلقنا
 من نور الله وخلق شيعتنا من دون ذلك النور فاذا كان يوم القيمة
 التحقت السفلى بالعليا ثم فرق عليه السلام بين اصبعيه الوسطى و
 السبابةين وقال كهاتين ثم قال شيعتنا منا ونحن من شيعتنا اما
 ترى هذه الشمس اين تبتدئ وقلت من شرق والى اين تعود قلت من مغرب
 قال عليه السلام هكذا شيعتنا منا بدأوا والينا يعودون ودرر له برسيه
 اربعمه عشرين ذكرا ثم كرمه وانا نحن الصافون وانا نحن المجنون الا
 ما في ذلك بيان من عرفوا ان نظام دله كه كنا عند رسول الله جلوسا فاقبل
 على بن ابي طالب صلوات الله عليه فقال النبي مرحبا بمن خلق قبل ابي ادم ^{بعين} باد
 الفحام فقلنا يا رسول الله اكان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقني

وعلياً نوراً واحداً قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصيفين
ثم خلق الأشياء من نوري ونور علي ثم جعلنا عن يمين
العرش ثم خلق الملائكة فبجنا فسبح الملائكة وهللنا
فهللت الملائكة وكبرنا فكبروا فكل شيء سبج لله وكبر فان ذلك
من تعليمي وتعليم علي وازواجه عيسى وزر رسول رب العالمين يقول است
كه ميعود كه يا علي لولا ما خلق الله ارضاً ولا سماء ولا عرشاً ولا
فرشاً ولا بشراً ونحن الذين سبقنا الى معرفة ربنا سبحانه وقد
ونقله من اول خلق خلق الله خلق اولنا وانطقنا بتوحيده
وتبجيده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا اواخانا نوراً واحداً
امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة انا ذلك وارضاؤك عليه السلام تقول است
كه كنت انظر في كتاب فاطمة عليها السلام ليس من ملك يملك الا
وهو مكتوب فيه باسمه واسم ابية بهمة قراب مما ذكره قلت جبر
وغارفت ده ديرة بصيرت وي شد دلول لهم اعين لا يبصرون بها صفة

کاشف ویت هانا در وادی اذعان مدلولات هدایات مذکور طریق مکی برهه بود که
 دهمته در پابان فلال سرشته خیالات منتزیه بوزر و وبال است و ازین منی غافل
 که من موجودات ماسوی و مبداء وجودات حاصله در ارض و سما را رتبه علیه ازان
 متابعت که اینر قسم از نوادر مضایر در جنب ارتفاع قدر آن عا المکف بصفت
 استعلا موصوف تواند گشت چه ظاهراست که هر که راقا بد توین عنان اغتفا و بجا
 تحقیق انطوف دله در دریا بر سر ارمغان مجمع لآل مکنونه در اصداف کلمات موفق گردد
 در نور بارانک رنجرف ریزهای بمقدار التفات ننمونه آنچه در خصوص صفات
 مسمومه خارجه از طرق ادراکات عقیده ازان منظر رموزات خفیه و جلیه بران
 اطلاع باید بنان بلم و کیف کثون و زیاده سری نخون بتخریب ساسایان
 رخصت دادن است چنانچه در مواعیط سلمانیه ازان حضرت مشغول است
 که یا سلمان المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا منج
 الله صدده لقبوله ولا یسک ولا یرتاب ومن قال هناك لم و
 کیف فقد کفر و ظاهراست که هر نقطه وحدت وجود و ستر حقیقت هر وجود

مجسمه بمبدأیت جمیع مخلوقات انصاف پذیر است لاجرم جمیع اوصاف الهیه موصوف
 بعد چنانچه طایر بلند پرواز عقول کامله در طیران شواخ قُلْ اصرار موصوف الوهیت
 پرواز کشته در فضا بر حرمت فزایر طاعن فناء حق معرقل راه ایشان حقیقت
 از دست دله حیران و سرگردان است همچنان درین امر که نمونه از موصوف ذات
 احدیت است مثل شئی کشته در زاویه قلّت بصیرت متقاعد کفو چنانچه کس
 کس نبرد به بسزدات خدا بسزدات عجز نیز به نبرده کش و آراخت که
 سر رشته موصوف حقیقت انحضرت اردت کافه مخلوقات بیرون رفته در روایات
 معتبره ذکر یافته که حاجب الام صلوات الله علیه چنین زیارت انحضرت باین عبارت
 مستکلم شد که السلام عليك يا جهمول القدره و وجه الامر ان است که طایفه از
 امت طومار حقیقت حق و تصور منیر مبدی است از م دله منیر الوهیت و کوی
 و انیر نتیجه ناله و بهر حقیقت همان حضرت است و کرده سر رشته اعتقاد
 بالقیله اردت دله بخارستان جهم و عناد افاده و غایت ظهور حقیقت ان و ثابت
 پرده دیدار موصوف الی ان سحابه تعظم جهات اصحاب ضلال و جدال قایل گویند

بلی من کان فی هذه اعنی صفوی الاخره اعنی واضل سبیلاً ومانا
 مولود قس ستره اشارت بهن طایفه نموده که تو نبایک عباد و بمان زان سبب غیر
 بران بکنند و قهر صحرای محمد موفی کشته قبه رفیع خلاف نبور را مستقر حد اقل
 وی دانسته با بعضی رتبه علیه نیابت حضرت سادات بان رفیع زات طریق رفیق
 یافتن ایشان نیز در راه موفی را صد و از حققت این امر غافل و ظاهر بود و غفلت
 گفت نموده الواح خاطر خط و از طریق من پذیرد الباب را بر مودع در آن نظر غریب
 حال گذشته بجز در طایفه فاعلت نموده اگر چه ابواب شناسان حضرت بر روی ماعلی
 شاه رویت در رتبه نبوت بسته گوید چنانچه در حضرت از حضرت سادات
 یا علی لا یعرف الله الا انا وانت ولا یعرفی الا الله وانت ولا یعرفک
 الا الله وانا ودر متن مخصوص ذکر یافته از حضرت رب العالمین رب العالمین
 خطاب فرمود که من عرفک عرفی وانا لا اعرف فانت لا تعرف من
 چنین اند نموده که وقد ثبت ان الله لا یعرف بالحقیقه الا لا یعرف الا
 هو فعبده الا کل الذی هو مظهر الحق الاسم الاعظم لا یعرف غیره چون

بمقتضای آثار مرید معرفت ذات در نشو و نما صمیمه دانش آلوده است
 پناه رسد و با بخت در ایشان احضار پذیرفته لاجرم راکب ابق دانش پیش
 هر چند در صفات اخلاص کوشش و در بصورت جان محارفات و تقصیرات
 از ممکن ربه بزمایر غافلان آن صوفیان شرف امتیاز پذیرد یا غواص کبار
 حالات ذات اقدس است آن مظهر اسما و صفات جواهر تحقیق در سبک تدقیق اشراط
 دلخواه موبهر کتبینه اعتقاد کرده هنوز به پردگیان امداف مغایر اخیته که است
 او و محمول مخلقه غیر متمنه شده در پس پرده غیب مستورند به مبروه غلبت معرفت
 معترف کرده و خاتمه مضمون کلام صدق اشراط انبیا الهیه بآن شعار تمام دارد

انا فی مدیحک الکن لا اهدی وانا الخلیل الهی فی المصقع
 اقول فیک سمیع کلا ولا حاشا لملک ان یقال سمیع
 و از اینجاست که در روایت منقول از خیر الریه مذکور است لو كانت البحار مدا
 و الاستجاد اعلاما و السموات صحفا و الانس و الجن کتابا لنفد العلم
 و فنیت الصحف و کلت الالام لم یکتبوا معا و عشر فضل علی
 و یفرقی

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة و السلام علی سید المرسلین
 و آله الطاهرین
 و علیهم السلام
 و بعد

وَقَدْ بَقِيَ مِنْهُمُ الْغَرِيبُ وَصُوحٌ دَارِدٌ كَقَلِّ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا
لِكَلِمَاتِ بَقِي لِنَفْسِ الْبَحْرِ قَبْلَ أَنْ تُفْقِدَ كَلِمَاتِ بَقِي وَلَوْ جُنُنًا مِمَّنْ
مَدَّ أَمْرَهُ فِي تَحْقِيقِ مَبْتَرَةٍ دُرِّيَّةٍ كَقَلِّ لَهْجَتِ رَبِّهِ بِأَنْ حَضَرَتْ
وَدُرِّيَّةٌ حَادِيَةٌ مَرْقُومَةٌ أَيْ كَقَلِّ لَهْجَتِ رَبِّهِ بِأَنْ حَضَرَتْ
أَدَمَ مِنْ وَبَرِ كَلِمَاتِ قَتَابِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَلِّ لَهْجَتِ رَبِّهِ بِأَنْ حَضَرَتْ
بِحَقِّ عَلِيِّ وَيَا قَاطِرَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَيَا حَسَنَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَيَا قَدِيمَ
الْأَسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ فَاغْفِرْ لِي قَتَابِ عَلَيْهِ وَوَدَّ بَحْرُ مَدَّ أَمْرَهُ
أَزْوَاجَ كَلِمَاتِ بَقِي رَبِّيَّةٍ وَاقِعَةٍ دُرِّيَّةٍ رَبِّيَّةٍ ذَوَاتِ غُرَّةٍ مَقْدَسَةٍ أَسْمِيَّةٍ
وَأَيَّةٍ مَذْكُورَةٍ بِذِكْرِهِ مَوْجِعٍ بِهَرَبِ حَبِيبِ دَهْنِ بَخْرٍ أَنْ أَرْكَبَتْ
بَنَاتِ فَرْقَانِ شَعْدَةِ أَوْزَارِ غَضَبِ الْهَرَكِ دِيدِ مَوْجِدَاتِ كُنْ بِذِكْرِ
أَمِيَّتِ كَيْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنَاانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي قَوْلِهِ نَالِي وَلَقَدْ مَدَّنَا إِلَى أَدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتِ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَتَمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ ذِيَّاهُمْ نَفْسِي هَكَذَا وَاعْلَمْ

بمقتضای آثار مرید معرفت ذات در صورت ثبوت صحیفه صحیح و دانش آهر در ذات
 پناه اسما و باطن در ایشان احتضار پذیرفته لاجرم باک الهی دانش پیش
 هر چند در صفات اخفرت کو سرخورد بصورت جان محارف در آمو و نصب سبق
 از ممکن در وجه تمایز عرفان آن صحرای شرف امتیاز پذیرد یا غواص الجار
 حالات ذات اقدس مراتب آن مظهر اسما و صفات جواهر تحقیق در سطح دقیق اشراط
 دله بود بر کجینیه اعتقاد کرده هنوز به پردگیان امداف میسر اخفیه که دست
 الو و محمول مخلقه غیر مؤتمنه شده و در پس پرده غیب مستورند به برونه ثقلت معرفت
 معترف کرده و خاتمه مضمون کلام صدق اشراط انیر الیه الهدیه بآن شایان دارد

انا فی مدیجک الکن لا اهدی وانا الخلیل الیه فی المصطفی
 اقول فیک سمیع کلا ولا حاشا لملک ان یقال سمیع
 و از اینجاست که در روایت مذکور از غیر الر تبیه مذکور است لو كانت البحار مدادا
 و الاشجار اعلاما و السموات صحفا و الانس و الجن کتابا لنفد المک
 و فئت الصحف و کلت الاقلام لم یکتبوا معنی عشر فضل علی
 و یهدی

اینست بقیه کلام و در هر کلام
 در این حدیث و در این حدیث
 در این حدیث و در این حدیث

وَقَبُولُ بَقِيَّةِ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ وَصُورُ مَا كَانَ لَوْ كَانَ الْبُحْرَانُ
لَكَاتِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
مَعْدُومٌ فِي بَقِيَّةِ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
وَدَرْجَةُ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
أَدَمُ مِنْ بَقِيَّةِ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
أَزْوَاجُ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
وَأَيَّةُ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
أَيُّهُ كَيْفَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
فِي قَوْلِهِ نَالِي عَالَمَهُمْ نَالِي الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ
وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بَقِيَّةَ الْبُحْرَانِ الْمَرْغُوبِ

انزلت علی محمد صلی الله علیه و آله و از اینجی و از مشایخ این موضع می بیند که عثمان بن
 ابراهیم آیات قرآن مخفی تر زدن عبد الله مسود و دوختن مصحف و در دیگر مصحف
 در بطن ظهور مرید بد چه غرض از این طعن با ظاهر نور مشهور قلیل یافته اند از آیات و احکام
 و حکایات محکمات و معجزات الدلالات که افاده حالات و کمالات و اخفا صفت و احوال و
 به عظمت حاصل از خالق لا یضییع و السموات مخفی از مادیات بعینه فاسد است
 مرغود با فراع ان جرات مخفی بقیه آیات که در الهام تا و بی با نفیعی یا تخصیص
 ماضوف و اضاری یا از کتاب مجاز زبان تطرق تواند یافت مجموع شده در
 ایمان و دزد قرآن کشت گفته الله و شایسته و ما بعینه و یقین انما راه و مقصد و فایده
 و بر مضمی با حال و معجز و احوال و یقین صحت پان و یقین به بر این کتاب
 و لیکن در جواره مجید و آله و مشایخ این دانسته شد بدانکه قسم از ذات احدی
 ان حضرت کامرین محفوظ و کامرینم کتاب و کلامی کتاب بین شما مقصود
 مراتب کمالات حاصل از ان مخزن اسرار و بیتی است و مشایخ این است
 حال کمال قیامات فطره مستعد کلونی استعداد تحقیقات الهیه جمیع صفت هائیه
 و صلا

و جلاله است تا تمامی افعال و اسما و صفات در صور مرادات و معلومات
و مقدرات بتجلی له تجلی نموده خاطر او را مرآت ارادات خود سازد چون
استوار دات وحدت سمات آن حضرت که عرایب علوم مورد کُرّه س که از جنبه
و عجایب اسرار کائنات فراغین سیره سادیه از خفا یمن بنیّه و لوازم معینه و است
مقتضی مراتب غیر محصور تجلیات ازلیه است بنا برین باعتبار تجلی الّهی در عالم
شهادت و ظهور آیات قدرت و حکمت در در که مناسب منی کتاب مهین است مستحق این
اسم گردید و باعتبار تجلی عوالم غلبیه و انتقاش صور معلومات و مرادات بلوح
محفوظ سیمیه قیه و باعتبار تجلی غیوب الغیوب و ثبوت جمیع اشیا و احاطه و احاطه
بر مضامین مثبتة لوح و کتاب مهین بآتم الکتاب مردم کشته و با وجود انکار
مستی تفاوت میانة معنومات الفاظ ثلث باعتبار فردیت و کلیت
چنانچه عبارت بعضی از عوالم بان مقرر است که کل ما هو مکتوب فی الکتاب
المبین من المعانی الغیبیه فی صور الموجودات بعض ما هو مکتوب
فی اللوح المحفوظ و لما کان اللوح من عالم الغیب فله صفة واحاطة

بالزمان وكل ما هو مكتوب في اللوح بعض ما هو مكتوب في أم
 الكتاب لأن اللوح وإن كان يحيط بالزمان فلا يحيط بالدهر
 الذي هو أحد طرفيه الأزل والآخر الأبد وأما الكتاب يحيط بالآن
 والأبد وما بينهما من الحوادث فهو أوسع واجمع من اللوح وبمراعات
 معاني متفاوتة أسماء ثلاثة واشتمال أم الكتاب بركن واحد ^{حين}
 وإحاطة به أرباب وابدات دالته ميسرة علوم مودعه دار الخفية مرشده
 برصفه دانش مرتضو نمونه علوم الهية والمنهج حقائق اصلاق ربوبية است
 له از درجه تخلق با خلاق الله صود با على ازان منه مقام تحقيق باوصاف الله
 انتقال با فيه و فرج بيان تخلق و تحقق بر طبق قواعد اصحاب كنهان است
 مرجع تخلق ككب و تزكية نفس و تخليه ان بصفات الهية و تحقق صفات مذكورة
 خصوص در مراتب ذاتية است و تحقيق بها نظر بان مرات ذاتية و مرتبه جاه
 جسيم است و صفات و مراتب باينه او تساما ذاتيا و در ان مرتبه كنهان است
 بگوشت اشتهار و ديار محو اوصاف و هم سمارش و در كتب ان مذكورات
 كه

که لصاحب التحقیق بظهر و بنقد اثبات الصفات والاسماء فی المتخلفین بها
 و غیرهم من المجالی الذین هم مجالی اثباتها من الاناسی و غیرهم در اصطلاح
 عرف کائنی می باشد که متعلق آنست که کتب فقیر اخلاق و اوصاف عیسیا فرموده شد تلقفاً
 و کلاماً واجتناب نموده از دایم و رد امیر و اولاد انرا اسماء الهیه بود اما متحقق باسما آنست
 که حقیقتی او را مظهر اسما و اوصاف حق که اینها بود و تحتاً فرموده باسما و اوصاف او و بنا بر این
 صور مذکور و اتفاق ذات آن جامع جمیع اسما و صفات به نوت الهیه در امور متفرعه
 متحد الیه و در صور غیره از واسطه مستثنی بود ظهور تبشیر افشاء علامت ب صفات الهیه در آن
 حضرت امین و اظهر بر مظاهر حالات ربوبیه است و کلام مشیخ اعوانی ایشان است که
 الانسان الكامل من حیث حقیقت و مرتبه لا واسطه بین و بین الحق لکن ^{حقیقه}
 عباده من البرزخیه الجامعه بین احکام الوجوب و الامکان فلهذا الحاحاطه بالظواهر
 و پوشیدن مانند که نظر بکالات محققه الیه است و اما خصوصیه بشریت و لوازم وجوب و امکان
 و خصائص حدوث و قدم که از صفای احوال حضرت مآراشته در توحید اشتباه بضرر غفلت
 شد در مراتب ملاحظه ایشان بجزان ربوبیت الظاهر باقیه و کلام انبیر الهامیه نیز نشان

والمستخرج

بأنك كقولك حد ذلك قلت أنك جاعل الأرواح والأشباح والمستخرج ودرجات
شيخ محيٍ ورفيع كالأفان الحادث الأدنى والشاءة الدائم الأبدى فله الأوليّة
والتقدم على الموجودات من هذا الوجه واقع لما أن من مشهور بحيث أن له مرات
بين صفات الوجوب والاكفان وأزجبت بما هي صفات الخلقية والمخلوقية استلزم
بدايته من حيث الأزل وأخرته بداره وظنرت في حيث الحكم الشرعية وبطليته
من حيث حاطة بالغيوب وغيوب الغيوب تميزته مع جميع أحوال مقامات دبر
ودنياهات جنانكم بلاغت نظر من بعض أرائها ما طوشت كإنا دحوت أضها
وإدسات جبالها وفجرت عيونها وسققت أنفادها وعزست أشجارها و
اطمعت ثمارها وأنشأت سماها واسمعت رعداها وفودت بحرها وألوت
قطرها ونصبت مجراها وأنا البحر القمقام الزاخر وسكنت أطوارها وأنشأت
جوا والفلك فيها وأشرق شمسها وأنا جنب الله وكلمته وقلبه الله وبلبه الذي
يؤتي منه أدخلوا الباب بمجد أغفر لكم خطاياكم وبيد علي يدي تقوم الساعة
في رباب المبطون وأنا الأول والآخرة والظاهر والباطن وأنا بكل شيء عليم وبها كلام
بعض

بعضی از نصیحتی عرب ما خود ازین در مطهره در طریع جارت ان حضرت است که آنک قال
البتی هذا علی اول اخر سمیع علیم ظاهر باطن کا قالت الشمس جهاد و قلمها
مکتوبه و ظاهر امر او در عرار کلام ظاهر باطن کا قالت الشمس ان ما بروایت خود
از انبر عباس است که در کتاب غایت المطلب ذکر نموده مضمون کلام در شرح مکتوبه چون
موصی که مستی هر باری است بحکم سرود قات حلال نبوی کردید نه اولی از سید انبیا
خطب فرمود از احضار من است که قدمای علی و انظر کرامتک علی الله و بنا برین
ان مرکز دایره صدق و صواب بود از طلوع اب جهانبیاب و توجیه و توحید السلام
علیک ایها العبد الطیع لله الذائب فی طاعته الله اب نیر بامر الله علی
و یقینم بکواب ان فاتح ابواب دما کف علیک السلام یا اخا رسول الله
وصیه و حجت الله علی خلقه ما اولاً یا اخر یا ظاهراً یا باطناً یا امیر المومنین
وامام المتقین و سید الوصیین و قائد الغر المحجلین یا علی انت شیخک
فی الجنة یا علی انت اول من ینشق عنده الارض بعد محمد صلی الله علیه و آله
و اول من یحیی محمد ثم انت و اول من یکفی محمد ثم انت انک انت سید سید

قیام نموده و آله مکنونه و موع عینیه در رسته سلوت و مرت کینیا حضرت سوان سر کیش
 در کنار گرفته و همه منوره اش از قطرات آب دیدار پاک نغمه و رفقه که قدمه بالا خفا دفع
 و اسد یا جیبی فضا بیکت اهل التما و با حق الله بک حله عرسه و هزاران مرده
 که الحمد لله الذی فضلتنی علی سائر الانبیاء و ایتنی بوقت سید الاوصیاء و صیون
 شعر اینهمه از غیر مشهور صدق روایت مذکور است که شعر من کلمه الشمس لما سلمت
 جهر علیه و کل شیء یسمع یا اولا یا اخر یا ظاهرا یا باطنا فی الحجب ستر
 مودع دار حضرت باقر علیه السلام منقول است که مکمل انساب بن ازم اعراب
 مهمنه مرتبه تحقی یافته اول طریق استغاثه ملوک داشته که یا امام الملهین اسفع
 لی الی دینی ان لا یعتقد بنی و لی از سرای عرب سار که اینهمه که صفوه الله
 علی الحیبه و دهن الشمس له بعد المغیث فاتی ما البصر فرضا حاضر
 و داهاکل نائی و قریب قالت الشمس یا سیدی کن شفیع عند
 و بی و حیب مرتبه نیمه استر فاص عراق دشمنان انصرفت نهمه که مرتبه
 احرق مبغضیک فاتی اعرفهم بیپایام مرتبه ثانی بارض ابر که بعد از غلبه

امران حضرت دراجت نحوه لبرف مکمله ان حضرت تشریف یافت مرتبه رابع
 ارجاب حضرت ابدار کلام شد و فهم که یا ایها الشمس هل تعلمین
 خطیت جواب داد که بوز رب العالمین که اگر قلم قدرت مقرر تو بر صفحه خلقت
 تصور دادی خلق انس اجناس بعضی مرتبه منسه حدکان عدوان لا بولکر و غضب
 خلاف و مخالفت حاجت باب حضرت و شهید حضرت لذو و کتاع این عبارت
 از نو بر وجهی که کثیر شنیدند و سر غلبت بحیب عدالت و غلظت فرو نمود که لطفی میده
 و معذول که مرتبه ساد روزی که آب و صوبت حضرت صفر کوانیا تفصیل کرد
 محضر خود ذکر یافت مرتبه پنجم رحلت حضرت از دار غرور بر سر در و محاسن
 و جنبه این دانسته شد باید دانست که حق حکومت و دارائی موار قیامت بان پرست
 معنی و صورت مفقوش کشته چه بود ~~در جوارش~~ ان خاندان رفیع البیان نبور
 سرور و جهور منور کشته بر سنده ختم حق حضرت میکنند بعد از افاضت و محنت زو و این
 رحلت بر نوازند و گرفته و آند فی ام الكتاب لدینا العلی حکیم در کتاب شیخ برج
 خدای بخیر گوید که ای الما لک و الحاکم یوم الدین ای حاکم حکیم لکن هو الحکم

فهو حاكم يوم الدين ومن حكم الاشياء في مواضعها فلما في القيمة مقام
 عظيمين انما ملك يوم الدين والصلوات المستقيم فله الحكم والحكمة فهو الحاكم
 فخصه ذو الفضل العظيم بالتفضيل والتعظيم واعطاه يوم الدين حكم يوم
 الدين وجعله مالك الصراط المستقيم السوي لمن اهتدى ولا شك في ذلك
 ومحبته الخفرت رعبه عنه لعل المستقيم يستبرأ من رذائله وفوقه فقامت ياقته وبان
 ما قد كثره وتوثر بذات بركات من تصور له سر كرده سله نبوت بان افقارته
 لا يجرم هر كدر عرطه ايان مخرط كشته وملك ما يتقبل به الواسل منظر زجھفت
 اثر در باشد از قبله مستقیم محبت واطاعت شاه ولایت الخراف نور زیار ما بنو طاف
 عنان ایلان از طریق موحیه ها لکته تباد در نعمه در مره فرقه ناجیه دخول یابد مؤید
 مقام است آنچه ذکر کن بکلین از حضرت باقر علیه السلام ذکر یاقه و غیر عبارت مر عن ابی
 جعفر علیه السلام قال اوصی الله الی نبیته صلی الله علیه واله فاستسلم بالک
 اوصی الیک انک علی صراط مستقیم قال انک علی ولایت علی وعلی علیه السلام
 هو الصراط المستقیم وخرج حکومت يوم الدين به تقویض رب العالمین بان لفظ وای

صدق و یقین احصا صفت و عنان اختیار در امور اختیار و تشرار و تقیم حجت و نذر
بقضه اقدار ان سید ابرار حواله شد از آنچه در سواد فاکه که بنا بر شهرت است در بعضی
از حقایق غنیه ما بن خیر الزمیر بام الکتاب تسمیه یافته بعد از انکس از غیبت کف و رطوبت
انکس و عبودیت و استقامت در ملک غفور و مدد و اسبغات نبذ که در طلب هدایت طراط
مستقیم است نه آنکه که اهدا الصراط المستقیم در طراط است در عبادت مستقیم که است
صدور تواند یافت که سبک راه و سبک مسک فویم و طراط مستقیم سبک بعد بر قباله حقه
حقیقت بیثوت قدم موصوف شد و چهره از طراط مستقیم تصدیق کثیر از مغفرت
و محبت ان عالم رتبت با برین مفاصل از سیرت ان است که عبادت الله
پروردگار و استقامت محضه از درگاه بابر و قتر صورت صحت باید که بر شاه محبت
شاه طایک سپاه نبات قدم و ندید از دندان و دندان ان طریق و شوق بر خیزد
بهر فاجعه اعتقاد صمیمی و از انوار شکیه محبت ان چهره و ان والا کن شور و دلخیز
ساحت عبودیت که و در و رایت معتبره از خیر الزمیر مذکور است که لا یقبل الله عمل
عالم الا بایة علی بن ابی طالب علیه السلام و مطابق مدلولات قرآن و روایات

بنور من غایت الخیر از تحقیق طوسی بک ی نظم کتبی شد که لو آن عبداً اتی بالصلوات
 غدا - بود در کل بنی مرسل و علی و صام ما صام صوام بلا کسل
 وقام ما قام قوام بلا ملل و عاش فی الناس لافاً مؤلفه عاد
 من الذنب مصوم من الزلل و حج لله الفحجة ودعا عند المقام ولتی
 ذرقة الجیل فلیس فی الحشر یوم البعث ینفعه لا یجیب امیر المؤمنین علی
 و از سید زلفی مدح الله سره العزیز انیر کلمات منظومه ذکر یاقه که کثیر الشکر
 و الخلاف فکل بدعی الفوز والمرط السوی واعتصامی بلا الدسواء
 و یجی لاحد و علی فا زکلب یحب اصحاب کف کیف اشقی یحب آل النبی
 و حمز عادت هادیه اذ احاد مکلفین یا نظر غنبت در ثواب و رهبت از عقاب غیر
 اشرف و اودم لذات و شغوات است که نزد ارباب تحقیق ادول مقامات عبودیت
 بعد کلام بعضی بطلین اصحاب فکر و نظر نیز ایان بن شد که المستحصل ببسیطه
 الحق محروم من وجه اذ لم یطعم لذة البهجة یا نظر مجروح از تعالیف شیر عذرا
 او امر و نوا هر اعمیت مع قطع النظر عما ینیب علیه من الثواب و العقاب و ینعی
 مرید

مرتبه است متوسطه یا قطع نظر از این مرتبه مذکور نیز مجرد مدخله مفهوم الوهیت که مندرج
 هیئت عبودیت و ادعای مفهوم بندگی و مخلوقیت که مقتضای اطاعت و مذرشت و چون
 این مرتبه که اشیاء در مراتب عبودیت و ذراری حقیقت مستمر عبودیت با سقاط عرف یا تمییز
 درود فاکه از کلمه آیات ان عبید و آیات استعین بلاحظه تقییم ضمیر منقصر منسبت میشود
 و اشرف مراتب مقصود حالات و عبادات ان نیست چنانچه نزد بعضی از متألهین برتر

رسالت رحمان باشد که العبودیه اشرف من الوساله فی العبودیه نیز منصرف من
 الخلق الى الحق و بالرساله من الخلق الى الخلق و بالعبودیه یغزل عن
 التفرقات و بالرساله یقبل علی التفرقات و عنایت ربان مقتضای مراتب و کلمات
 بنده با حسن مقامات علیه و درجیات برتر است از آنچه به تقییم و تعلیق مندرکان مخلص و عباد
 مخصوص توبه فرجه به سوک طریق محبت ساه ولایت که اعظم مقامات علیه شاه
 مخلوقیت است نه را فرجه که اهدانا الصراط المستقیم تا چنانچه عابد حقیقی در درجات
 عبادت غیر ذات ربوبیت که مستحق نهایت تعظیم و اطاعت است بجز نزد بزرگالان
 ننمونه و دیده بندگی را بجز ایاک نعبد و ایاک نستعین نهان ساکن مسکن محبت ان

سر حلقه سلسله ولایت سر رشته محبت بدو برادر تباط و سر ارادت برستان خلوص
 محبت گذارسته و بر طبق و حکیم باسط خدا عید با الوید عقبه علیه جان پسر
 ان طیس مجلس صدف ولایت را کانه عرش اعظم بزرگ و فرمان برادر دانسته با جرم
 سراق انس هزار و ده طایران اوج قدر هم برادر کعبه که گفته اند که شکر هر دل صوم
 اهر رازنده از کاینات و هر چه در او بی نیاز شد و کس که دور از در اینجاست
 به کس بود در اود صحت فرار شد و چه برادر مغیر غیر منبیه کلمه اهدنا الله
 المستقیم و کلمه آیا ان بعد نفیم و تا غیر منسوب بنا بر کانه عبادت مسوق بهدایت
 بریزد بغیر محبت ان حضرت در نتیجه توفیق عبادت کامله و بند کانه عبادت از ترک عبادت و فرا
 بعد لازم طریقی که موجب انفعال محبت از متعین غیر منبیه و عبادت عبادت مقبوله
 از غیر محبت ان حضرت در این ملاحظه اول مایه طریقی رسنا و تصویر فار در در
 و محبت انحضرت انچه را به سینه محبت و دیرینه فزاید در جاست و در انحضرت انچه
 حسن ملو هی مرهودة الاجبت الحمة الطاهرة المصطفی والمرغنی حیا
 و انباها والزهرة الزاهرة و انهمون انهم مرجم کشته که شریح نازت نپذیرد

خدا شرتانوز چو کز این پنج شرت احمد پسر اراد در قضا فاطمه الکلی حسین حسن
و آری معلوم است که صدفه مدلول سوره عظیمه فائده القیاس مع ما فیها من العجایب طایفه
که مشتمل بر مفعولات در ولات کلمات فرقا مفعول الی اراد است و تقدیر کتاب عزیز
بمخیر ان الله مراتب تحقیق اوصاف ذلت احد السامات الهزنت لایما که در اقسام
عالم محققه در طر عبارات هدایت آیاتش از فی زن صور عظیمه الهیه انواع انا رغوبه و اطوار
عجیب از نهانخانه قدرت بر صقیفه صفت مرقوم ارقام خلقت کوید چنانچه کتاب بصیر الله
بموضران شمس عینه که چون الحمد لله رب العالمین مرقوم رقم ظهور کوید مفعول
باین مثبت سند قدر که اهل علم عیس و کرس و تمام مسمولت نماید ظهور یافته و بدین مقام
پذیرفته از قسم هدایت مثبت مخلوق کوید مبدعات همان تسبیح یافت و از شمر دیگر
مستحقان که ثواب اینر کلمه نویسد و جبرئیل از رقم روایت کند که منبر الوحمی التجم مرقوم
شد نور عظیم از ان متولد شد ماله ای که دایر رحمت کوه و جبر ما لک یوم الدین
نوشته شد و در دیگر که مظهر دایر عدل است تکرار یافت و از ایاک بعد و ایاک
تسبیح نور نمایان گشته و بدین مقام پذیرفته قمر مجلی شمر شد که در نیمه

[illegible]

از جور نغمه‌ها که در ملک غفور نطق داشته و با هم سرور و حضور گشت بشیم لبیم صیقل عینیت
 از لاله شمعان رجب هر شاکه ترا در کربا با بلبلی که طرز ترین داده تا تا بنا میوه از در گشت
 و محو است عین لطفان بر در بکام جان ممکن در سرخ شمعان هر دم از این مرغ بر سر رسد
 تا تا از نا تا تر بر سر رسد و هر چند عروس عجب غایب از طار احدیت از رایشان بقصد
 خورشید حسن ما اوله سوختن طه نیست بجای جان و در یو لطفات زبان بهان حقیق
 نیست اما چون در آغاز از کلمات شمعان کز هر قور زبان فروغ یافته و نیز آهائی
 حقایق از اقیانوسین کلام بر منظر ضحیر یافته و ساقه فحانه محبت به علق جام محبت
 و محبوبیت از حاتم کلام محبت اشکام بحریم و بجز نه لپری رخسار تا در شمعان محبت
 فیض اقبال سس اسان سرگردان در این حیران با کسینا ما بان است سر و بخت عقد
 در این برزم و هیچ نهم کرد که گیت رقی و این با هم از کجا آورد ز یک غم است شمعان و این
 بجم و صرغ شده بلخس هجران در د و از آنجا است که سرور و دفتر اسرار نقطه و این
 دو ایراد از خلوت این سر راه استین بر در و شمعان در میان انگشتان خنثی نهان و
 سحر در جهان انگشتان آنکه قدرت که جلوس در سکن ز حایه می نمونه موفد ذات اقدس

خبر و حال و کلام سید المرسلین مصداق این مقال است که یا علی لا یعرف الله الا انا
 وانت ولا یعرفن الا الله وانت ولا یعرفک الا الله وانا اثر زین کون کهر رست
 در ملک کنش مکنش نه از خود فاعل هر کز قصه قاضی و چو رست مکتب روشن بخود و غیرش
 هر چند بر فروزد صدخیز از دلایش و رقاب برج ملکوت ملک و کس خط بر جبروت غنم الیقین
 غیب خازن خزاین ملوک معرب نه بخانه وحدت جلیس با صدیت این عالم
 ذات مظهر انوار صفات مشکوه مصباح قدیم و کلمه کجا عالم طراز خیر مرز و بنا
 مرآت کواشف اولیا مظهر اراد او کشف الظلمات و شیعه فرج حوض قائم الانبیا فهو کما
 قال القائل فی خیام الملکوت مجالسوائفه و فی سرائق الجبروت مقام قرب غریبا
 المجید مکیه و هن الشهود مشرب فقر به الحق منه به الیه قطاب سوره و حجاب
 فی نوره نوره و هاج فی بداه و حدایت شوقه فصار هو هو بلا هو چه
 و نایر عوارف بی پایش به تمام اوج کتب و تدقیق مظهر لاله ابد اعظم المقدار حقین مخفی
 گشته حاکم که حق مظهر ملک شرف المصنوع ساخته پیر از ذخایر غایب فی ضلالت و فرقا
 بمقتضی ارضاع آن ببارات شریفه و کلمات شریفه تا در حقیقت رشته ملک را باندک
 عز و در

[illegible]

و بنوبت در انظار غیر مصطفی و جبت بر او دیده قلوب ناکه مصطفین اهل بیت اخیر و پیش
 اظهار آنحضرت سیدان صلوات الله بجا میفرمایند الله تعالی من بجز اسرارده و انوارده شخص
 یافته مظهر تجلیات ذات و صفاته گردیدند و چون این ذات اقدس الصفات ولایت مطلقه
 که مرتسم بصورت حق سبحانه اکتبیه است مراتب صفات جامع جمیع انبیا که مجمع و منبع آن
 ذات بابرکات سید کائنات است و بر طبق قواعد اصحاب مکاشفه تجلیات الهیه اسماء
 و صفاته و افعاله از مظهر نبوت بر منظر ولایت تحقق پذیرفت از این جهت نبوت باطن ولایت
 و ولایت ظاهر نبوت مظهر نور نبوت و در ازل الوهیت و حکم شریع ملت و تمام عالم
 دین و احکام بر اسم انوار رب العالمین از این بقیه و لاجپس من الاذل الی الابد بان
 نشاء علیه و عالم عالم غیبیه ارتباط یافته لمعه نور و اول ظهور و منش و اشراع و جودات
 جمیع است و در این مختصر که اندکست جعشش اول از محیط قدیم نقطه پرکار و جود و عدم
 علت فائز و جبهه بشر عالم دیوان و قضا و قدر عرش برین خاک نشین و درش عار و می
 از فلک جان چاکش کوی ملک در غم جوکان او و تسنن تغییر و یغیال او و تحقیق کلام
 انکه فیض اول که به مطلق غرض و وجه مطلق مقدم مایهات و در بعضی از عبارات متبر عنه به ^{عصمت}
 اول

که اول ما خلق الله العقل ولاحه بر وجهه بقلم و دوات نیز شده و وجه سیم از
 عبارت عرفا فهمیده میشود که لانه یکتیب بنفسه من جهة القلیة علی نفسه من
 جهة اللوحة من نفسه من جهة الدواتیه و هو المتعینات و جمع مجموع عبارت
 که از وجه تسمیه این سدا مراد از آن وجه فیض الحود نبوت که اول ما خلق الله قوه
 اران حلیت مینامید و همچنین فایده مهمه از نشانه عینه وجه است که آن معرف حقیمه
 که عبارت خلقت الخلق لا عرفه باین است و همچنین مبرق وجه اهر فطانت
 که مظهر کمال معرفت ذات الوهیت است از پنجهت دایره نبوت تدویر یافته به نقطه وجه
 نبوت مشرکت با نجوم قضیه معرفت مقاصد اهر از آن انکار نبوی حشاش کشته شویر
 عالم کون و مکنی و نسبی بر تو نور وجه او هر بوط سدا فطرت مجموعه اکار کرد و درین
 تقدیر مراد از نور اول و عقد اول و لوح و قلم و دوات و مواد و آنچه از وجه تسمیه این سدا
 وجه کثیر از وجه انحراف است و عبارت عرفا در بنیام متمم مرام است که فهو ام الخلق
 و ابوهم و صد الدیان و اخر الفذکله و بنا برین موقوع حضرت شاه ولایت
 و هو اعلم به از با و سجد و وجه جنم سلسله نبوت که با عین رسالت انحضرت در وجه بر سر

اشیاء و اشراق مجموع آنها از نور وجه او بمنزله علت مستقار است و محبت غائیة نیز اکتفا
 دارد چنانچه مفاد عبارت منسوب به بجزات طایر است در سخن صنایع الله و المخلوق کلام
 صنایع ملنا ای مصنوعین ملاحظنا وجهی میهن شد که خوف با کنایه از وجه انکسار
 و عرفان نیز تفریح باز نغمه اند که الباء کنایه عن الجامعة التي يقال لها المعنى المجمل
 و در کلام مولای نیز ایامی واقع است که: انهم اول شد بیدار خجیب غیبت بود نور جان
 او به هیچ غیبت بودانان ان نور مطلق زد علم کشت عرش و کرس و لوحه قائم بنابر سرش
 او را بسته بفتح و وجه فایض الجود انکسار ارتباط یافته نمود خط طو جهت و نزد بصر
 از ارباب اتفاق آن است که مراد از ظهور شمس حضرت علی است که در این مقام عبادت
 در محلم دین و احلام ثروت سید المرسلین و در موزات کارخانه اکیار و مکتوبات مفاینه مبداء
 و محار و کشف الراء فحانه محبت و ظهور او از خلوتخانه و عدت است که مشکوة جمیع اوزار آن
 مرآت ذات نبوت مطلقه محمدیه است که زجا وجه ولایت مطلقه مرفی از تاثیر و ارباق
 اقتباس و اشراق ان کاتفا کو کب ددی تو قد من سجرة مباد که منور حیات
 اکیار و مظهر غایب علم کفر و فساد و علامت نبوت بود در تفسیر خود با تفسیر اشیاء را نموده
 کلام الله

کُلُّ الْعِلْمِ يَنْدُجُ فِي الْكِتَابِ الْأَبْعَدِ وَعِلْمُهَا فِي الْقُرْآنِ وَعِلْمُ الْقُرْآنِ فِي
الْفَاتِحَةِ وَعِلْمُ الْفَاتِحَةِ فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَعِلْمُهَا فِي الْبَاءِ وَذَلِكَ
إِنَّ الْقَصْدَ مِنْ كُلِّ الْعِلْمِ وَصُولُ الْعَبْدِ إِلَى رَبِّهِ وَهَذَا الْبَاءُ لِلْإِصْطِقِ هُوَ
يُوصِلُ الْعَبْدَ إِلَى رَبِّهِ وَهُوَ نَهْيُ الْإِطْلَاقِ وَاقْتِصَافُ الْأَمْرِ وَتَبَارُكُ حُرُوفُ الْكِتَابِ
أَرْبَعٌ طَرِيقُ نَيْضِ مِرْطَافِ نَبُوتِ مَصْطَفِيٍّ رَاجِعٍ مَعَ عِلْمِ رَبِّانِيٍّ وَمِنْ رُفُوحِ بَيْتِ بَهْمِ مُشْكُوتِ أَوَّلِ
عَوَارِفِ بَقِيَّتِ الْوَحْيِ وَتَحْتِمْ مَقَامُ فَرَائِجِ عِلْمِ مُحَمَّدٍ بِأَمْرِ قَسَمِ شَائِرِ رُفُوحِ مِرْطَافِ
بِهِمْ مَوْجِ ابْوَابِ مَقْلَقِ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا كَيْفُ كَفَايَةِ أَنْ مَرُكُزِ دَائِرَةِ هَدَايَةِ
حَالِهِ سَلَامُ صُفْهِهِ لَمَعَةُ سِرِّهِ كَلِمَاتِ نَهْجِ نَهْجِ غَيْبِ صَحَابَةِ حَقِّهِمْ أَتَمَّ أَنْتَ مُنْذَرُ
الْحَقِّ قَوْمِ هَادٍ مَحْمُومٍ كَوْنِيَا وَدَرْشِ عِلْمِ مَرْصُومِ الْخَفَاءِ رَافِعِ سَحَابِ خَلْقِ أَوَّلِيٍّ وَاقِفِ
أَرْبَابِ تَوَاسُّلِ رَاقَاتِ لَحَاقِ أَوَّلِ دِيَانِ وَبَيَانِ أَنْ كَانَتْ رُفُوحِ زَيْنِ وَأَكْثَرُ شُجُورِ مَدِينَةِ
وَسَبْعُ مَدَائِجِ عَوَارِفِ الْخَفَرِ مَصَابِجِ مَارِفِ أَنْ مَلَأَتْ قُبُورَ مَعَالِمِ نُبُورِ وَتَكْنِيسِ
مَرْكَبِ مَعْظُورِ وَبِقِيَامِ مَقَامِ دُرِّ دَرَاهِمِ عَفْرِ وَكَيْلِ شَرِّ وَطَرِيقِ أَرِيَّةِ وَنَسَبِ مَرْبِئَةِ سَلَاتِ
وَبَاطِنِ سَلَاتِ نَظَرِ رُبْعِ وَلايَةِ مَنَظَرِ نَقْطَةِ دَاخِلِ سَلَاتِ نَظَرِ حُرُوفِ بَاكِيَّةِ مَطَرِ مَرْتَبَةِ

و در مختصر در چهار مورد است و همین اتمال و چهار است کثرت و غیره که من الاقصاف
 بظاهریتها و باطنیه الباء بالنسبة الیهما است از آنچه مختصر از نبوت حامد بحرف با
 و از ولایت است مد بلفظ واحد و یکتا و معنی است که بظهوریت فائین امیرین در تجلیات
 اسماء و صفات و فرمود و در هر مقام گفته اند که هر چه بیشتر که در کلام از او است و در فائده دان
 جمله در هم جلالت و در هم هر آنچه هست و در است همه آنها هم در نقطه دان نقطه علیت
 و در کتب اصحاب تحقیق مذکور است که الرسل کلام یا خذون من خاتم الرسل خاتم
 الرسل یا خذ من بالهند من حیث انت خاتم الاولیا و لکن لا یظهره لان صفات
 یمتد فاما ظاهر بالهند فی صود خاتم الاولیا یظهره و در مختصر از شرح مفصّل مذکور است
 که خاتم الرساله من حیث الحقیقه هو خاتم الولاة و من حیث کونه خاتما للولاة
 معدن هذا العلم و معلوم جمیع الاولیا و الانبیاء و غیره ان انت خاتم
 الانبیاء از خاتم الاولیا اند نموده از مقوله رجوع به بطریق است و خاتم الاولیا اکرم در ظاهر
 اطمینان تریت که خاتم الرساله من حیث کونه خاتما للولاة و من حیث کونه خاتما للولاة
 احقر من غیره بهادرت حضرت است و یا علی اما صاحب الوی و انت صاحب
 الانام

الالهام صفو نیرش بحقیقت انا شمش فیه لای تمیت من لدین مقام شرف و اند
لکن من حیث الظاهر الکفا بان مخفی به تبیت شریعت و افاضت حضرت سید مرتضی
ولایت ماموریت و عرفان که و ولایت هی المتعانة بالولاية التسمية
وولاية سایر الاولیاء یعنی بالولاية التقریرة لانها مأخوذ من ولاية کنو
القمر من الشمس و لذلک لولایت عبادات فیض آیات معجزه اند که تا غیر وجود
بنی و ولی از ائمه اینها و اولیای سابقین مانع اقتباس از ان نبوت و ولایت از
در شکوة حقیقت خاتم الانبیا و خاتم الاولیاء نبوده فیاض اولین و آخرین و غیر
و غیر نبی اند و اما کلام صدق انجام گفت نبیاً و ادم بین الله و الطین
صدور اینیم نیست و در تحقیقات اصحابی بعضی مذکور است که و غیر من الانبیا
ما کان نبیاً الا حین بعث و کذلک خاتم الاولیاء کان ولیاً و ادم بین
الماء و الطین و این عبارت سید مرتضی از آیه علف بمرابکمه بر تو انوار طهارت
مطلقة انکسرت بر هر خلقت لکن خلوقات از ان شویر یافته و ظهور لایات نبی
ادعان و قبول مامور گشته بزمانی دون زمانی و حرف صریح یافته بجهت مل صبی

از رزق ما فیہ وصالہ و استقبالیہ است و کلمہ تعریف و در امور دین و دنیا برای او حیث
النیا بتر موقوف بآن مابوئیه است و بطریق مختلف از آن حضرت مذکور است و در
آن در آن وقت بر سر شهادت عرض شد هر که از این اعتقادش از تصویر آن سید عالم
از آن جهت مغضوب غضب الهی گردید چنانچه کافه بوم و عتقه بلکه خیر اینها نیز متحقق گشت و غیر
که بعد از این هر قوم رقم صدق و یقین جلوه آن است و در آن حالت سوال نمیکردند و غیر از
فاطمه بنت سید رسول شدن و در آن امام زین العابدین او و یقین حضرت سالت بحیات آنک
آنک موید مقام است و در حافظ ابو نعیم از حضرت سالت مذکور است که قال النبی ص
لو بعلم الناس منی منی علی امیر المؤمنین ما انکر و افضله منی امیر المؤمنین و آدم
من الروح و الجسد قال الله تعالی و اذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم
و اشهدهم علی انفسهم الت بربکم قالت الملائکة بلی فقال الله تبارک
و تعالی انا انبکم و محمد بنکم و علی امیرکم و مذکور است که یک از عرفا از وقوع روز
بلی و ارتکاب حقیقت آن حدیثه نمیدانند و رسول کردید صفتی سوال پذیر را تبذیر غلط
انسان سألهم صورت وقوع و موضوع آن را بآنرا امور حادثه و پرور که غالباً از ایشان
نطق

تطرق نسیان برترت بیشتر نعم بقید بقی ان مقرر نموده شیخ الاسلام عبد الله الطاهر
و محمد که این جواب سترم بعضی درجه تقویت هم فرق امروز و دیروز نزد صوفی از امور
اعتباریه است و این روزها نور بطن میسر نگردد و غذا و درخت از صوفی و شان
که بود از در و از و از انان که از حق نیست غافل کینفس ماضی و مستقبل حالش
و در کمال برادران به بقی ذکر باشد که کف حقایق نبوت و ولایت مطلق بر غیر
دوات مجروده از تجزیه و قیوم بیرون است بلکه از جریده علوم الکبری و از تنمیه از بهر ار
لا منه فرائض ربانیه است و قال بعضهم و نعم ما قال فذلك سر من اسرار الله
لا يمكن نعته من ناعت ولا رخصته في وصفه لا بان يقال هو امر بطني كما
قال الله تعالى قل الموقع من امر بطني ولا موادني بآية لا يحتمل العقول
وصفها بل يتجيز فيها عقول اكثر الخلق و اما الاوهام والخيالات ففقا
عنها بالضرورة قصود البصر من ادراك الاصوات و غير العمل في ذكر مبادي
وصفها معاهد العقول للمقيدة بالمجهر والعرض المجوسه في مضيقها
فلا يدرك في العقل شيء من وصفه بل ينود اخرا على واسرف من العقل

يُشْرَقُ ذَلِكَ النُّورُ فِي الْعَالَمِ الْوَلَايَةِ وَالنُّبُوَّةُ تُنْسَبُ إِلَى الْعَقْلِ نَسْبَةً
الْعَقْلُ إِلَى الْوَحْمِ وَالْخَيَالِ وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْخَلْقَ أَطْوَأَ مَا كَانَ يَدْرِكُ
الصَّبِيَّ الْحَوَسَّاتِ وَلَا يَدْرِي الْمَعْقُولَاتِ لِأَنَّهُ ذَلِكَ طَوْدٌ لَمْ يُلْفَظْ بَعْدَ
وَأَمَّا لِقَامُ سُهِيفٍ وَمُشْرِيبِ عَذِيبٍ وَوَقْبَةٍ عَالِيَةٍ فِيهَا يُلْحِظُ جَنَابُ اللَّهِ
بِنُورِ الْإِيمَانِ وَالْيَقِينِ وَذَلِكَ الْمُشْرِيبُ عَزَمَ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ بَلْ
لَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ إِلَّا وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ تَتِمُّهُ جَهَنَّمُ بِأَزْوَاجٍ وَجْهٌ بِنُورٍ بَابٍ بَعْدَ دُورٍ
بِرَأْسِهِ مَرَادُ الرَّقْطَةِ حَتَّى يَأْتِيَ نَقْطَةً وَاحِدَةً وَلا يَتِمُّ مَطْلَقٌ هَكَذَا بِاعْتِبَارِ ظُهُورِ هَوَاجِزِ الْعَوَالِمِ
حَسَبَ مَا تَتِمُّ مَقَامُ نُبُوَّتِ خِيَانِهِ أَتَامَ بِأَنْ يَنْقُطَ وَاحِدًا وَرَحَّتْ أَوْرَاقُ الْكَرَمِ طُورُ
نُقْطَةٍ نِيرِ بَوَّجٍ بِأَمْرِ بَرِّهِ وَلَكِنْ نُقْطَةُ بَطْنِ هَرْتٍ بِأَوْبَابِ بَابِ طِينَتِ نُقْطَةٍ مَوْصُوفَةٍ
بِخِلَافِ نُبُوَّتِ دَوْلَايَتِكَ كَمَا دَوْلَايَتُ بَطْنِ نُبُوَّتِ وَنُبُوَّتِ هِيَ دَوْلَايَتُ هَرْتٍ وَهِيَ كَمَا نُقْطَةُ
حَتَّى يَأْتِيَ بَابُ رَتْبِ طَائِفَةٍ دَالٍ بِرُؤُوسِ بَابِ وَطَائِفٍ أَرَادَ وَتَتِمُّ مِنْظَرُ أَوْرَاقِ هَرْتٍ نَقْطَةُ
دَوْلَايَتِ نِيرِ نَسْبَةٍ بِنُبُوَّتِ جَمِيعِ أُمُورٍ مَذْكُورَةٍ فِي حَيْثُ الظَّاهِرِ وَفِي الْحَقِيقَةِ نَقْطَةُ
بِحَقِيقَتِ بَطْنِ وَظُهُورِ كَمَا تَتِمُّ أَتَامَ بِأَنْ يَنْقُطَ وَاحِدًا وَرَحَّتْ أَوْرَاقُ الْكَرَمِ طُورُ

سایر العالم مرتبین بالنقطه و هی الولایه و هی نوز سبعین الف عام
فمن لم یصبر بندها فهو اعمی من الاندک و لم یزل والنقطه هی الباب من خباء
بها وصل الی الخیاب و من توکی عنهما ضل و غاب لان الولایه هی باب الهی
وعین العنایه و طهر اهرام حضرت از تغییر ذات نبور بیا، بسم الله ان هست که همچنانکه
حرف با اول مراتب کثرت هست که وجود او مظهر نقطه واحد و وحدت ذاتیه هست جمیع
افراد متکثره عدویه از ان متزعج است همچنان وجه کبریا و نبور بر منشا، وجه انوار صوف
و اشخاص مخلوقات با بقایان منظریت نقطه واحد و ولایت مطلقه متصف به ظهور
اثار نبوت و اطوار رسالت بوجود او در لوط هست و همانا نکته در تغییر ذات مرئوس نقطه
اقت که همچنانچه اشها حساب آب طوح و سطح بخطوط و خطوط به نقطه و کلام بکلام و کلمه
بحروف و حروف به نقطه تحقق پذیرست همچنان ذات با برکات آنحضرت منتهی الیه سایر
مخلوقات عوالم نوریه و ظلمانیه به با ولایت من حیث لا فاد و امریت با دوران انوار
پذیراست در تغییر کبریه ان الینا ایا بهم نتران علینا حسابهم از حضرت صادق
علیه السلام ایما با هو المقصود واقع است که در جواب سؤال سید از مدلول آیه شریفه

ونوده كخون والله هم البنا يرجون وعلينا بعرضون وعندنا يقفون و
 عن جئنا بسالون وعن السادة والقادة وامرهم اراين رواية شيخنا
 بالسند الى النبي صلى الله عليه واله ما بين مجرت كذا قال يا علي انت ديان
 هذه الامة والمتولي حاسم وانت التمكن بالاعظم يوم القيمة الا وان باب
 الحق اليك طالع عليك والقرط صراطك والميزان ميزانك والموقف ^{فلك}
 وتم مرام است طابت طبر عيسى رسول رب العالمين كفا طبعا الى امير المؤمنين
 عليهم السلام فرمهم كذا الا وان المالك والرضوان ان ياتيا في غدا عن امر الله
 فيقولان لي يا محمد هذه مفاتيح الجنة والتا هديته من الله اليك فلما
 الى علي بن ابي طالب فادفعها اليك فمفاتيح الجنة والتا ديومئذ بيدك
 تفعل فيها ما تشاء ودر كتاب غاية المطوب ان حضرت صدوق عليه السلام مشغول
 اذا كان يوم القيمة نادى مناد من بطنان العرش اي خليفة الله في ارضه
 فيقوم داود النبي عليه السلام فياتي النداء من قبل الله عن رجل لسا ايا
 امره فانه ينادي ثانيا فيقوم امير المؤمنين صلوات الله عليه فياتي النداء من
 قلاد

قبل الله عز وجل يا معشر الخلائق هذا على بن ابي طالب خليفة الله في الارض
 ومجتهد على عباده فمن تعلق بجبله في الدنيا فليعلق بجبله في هذا اليوم
 وليستضي بنوره على جنة حصن منيع من النيران في يوم الحساب
 لهذا جئت لاجلاد عند منطوق الرضا والكتاب ومولا ما نظم البرهان
 استر الله رحم الله كل نظام كرامة نظم بوجوده في نظام ما يشهد صحة علوم عقيدته
 به بان معارف مخزونه در ضمير من جنس تدابیر دلالت که شعر بحسب حکم الهی روند اصحاب
 بود در هر چه بر حسب زهر شر که آبر فرجه را نبود برادر طغر نظر تو نطفه در صلب
 بر سر تو که خلقی کشند بر در حشر نبوغ غریب و عجب موافق تو قیام سحر امتیاز
 فلف و کلف در مخبر عذاب کن که جنة زاهد اکتفا فلف کشند و اقم خفا بر دامن طلب
 بگو خفته بر کس که پیش خفته تو اقام بعد از امانت سار در محرابه توان کس که اگر کلمه اندازد الوافقه
 بر او بخش تو اصبی بر اصبی مفید و نیکو در عمارت مفید است که مکرر حشره نفس و عباد
 اصبی بر صغیر غنا ظلم نه بجهان یقین بحر مایه مشکوک فیه میوه و این امر از امور متیقنه
 محققه معلومه علم الیقین است که اهد از مؤمنان و مجتهدان و دان را شهید صفا در خاطر مانا

[illegible]

که بنمودی بود عیب بوجه احد در دسترخ گفت ان لطف و رحمت که در او بودی بود
فرزند خلف در صفت توحید کلامی کجاست بگویند و حقیقت اینجاست که باقیات
از بقایان حقایق هر که با قضا نام محارف پیروند از شجره طیبه صراط عالم غیر مغنی
کردیم کلام جان طالبان زلال ایقان از ان الله لا یدیر است و تحقیق مقام آن است
که چشم وجود کثیر الجود در تصور برسد و ترقی در عوالم ملکوتی مشرب با فیاض احد که یار و یار
او از تجلیات ذات صفات است فیضی است ذات احد الصفاش احوط نموده مظهر اراد
ربانی و انوار سبحانیت لاجرم مظهر دایره اراد و منور مشکوه او است و کلام عرفانین
مقام چنین تحریر شده که فانه ترقی بالعلم والعمل حقانته می الی الاصول الاعلی و مع
الی البرزخ الجامع کما نزل منه و بلغ المحضات الالهیه و انصف بصفاته
موجب مآقده و له من الامکان و سبق العلم به عند تعین عینه و اتم با این
له من الاسماء الالهیه التي هي مفاتيح و اطلع علی ما فی تلك الخواص من العلوم
و لم یبق منه و بین الحضرة الاحدیة حجاب و ارفع حجب که بغیر از ذات مقدسه
بشریه بان احضار پذیرفته مظهر تجلیات ذات صفات و افاضه کرد و بنابر مناسبت و انبساط

که نظریان از مصادیق زیاده رافع عجب و ستارت و بی‌نظمی شیخ اعراف و قس سترها نموده
 که انسان کامل من حیث حقیقت و مرتبت و واسطه بین و بین الحق و کمال
 ان بر وجهی که مصطلح عرفات عبارت از ظهور زور الامر بر مظهر نور بر وجهی که صفات حقایق
 در الامر کشف صفات ان در بر ظاهر مبدل که دو تا زلال علم و تجدید آسمان روح مقرر بر ان نفس
 ان در تقاطع هر دو در حقیقتی که بر ما و از لنا من السماء و فاجینی به الارض بعد
 چهره کشف در این نهام مجوئات بر سر و درغ و ثبات شیطانی مراتب قلب از زلفه رصفه نفس
 منجی سواد بصیرت بر دیت بر در حق از غیر غیر مجرب نام تا تر من حقیقت در طر حقیقت
 نظم ان لنا مع الله حالات هو فیها عن و عن هو و هو مع ذلك هو و هو
 و عن عن ان پس برده خفا چهره و عن حقیقت ان در صفا و جلایا نایب تلمذ اگر شنید
 که از فیض اول تمبر تا در تقیفات ذات احدیت نمایند من مبدل است ایان و وجه است اراد
 می شود چنانچه در تحقیق فردیت وجهی که در کتب حقیقت و تفسیر است شیخ بعضی فکر نموده که
 و انما خصت الكلمة المحمدية بالحكمة الفريدة لانه عليه السلام اول التقينات
 الغير المتناهية وقد سبق ان التقينات مترتبة توجب الاجناس والانواع
 والاصناء

والأصناف والأشخاص من دمج بعضها تحت بعض فكل واحد من جميع التبعيات

هــو و ا ح د فـى الـو جـد لا تـظـيـر له ا د ل ا ق ي ن يـسا و يـم فـى الـم ر ت بـة و ل يـس فـوتـة

الالذات الاحدية المطلقة المنزهة عن كل يقين وصفة ودسم واسم وحده

ونعت فله الفردية مطلقا وظاهر التقدير برسم شريف حضرت سركت منوطا

اتحاد مغرود کرامت آیدین است و انجیر شرمشول است ، بودند یکی عیال و اهره

در دنیا احوالان معاند و موافقان هر ارادانی حکیم است نه که ناشی از سخره و دروغ و

پر دلاز الیہ رضا عینا یہ بھی معنی شارتہ مخدومہ مرقعہ را کہ کرد نیز دانش

امرو بن مصطفیٰ بنش امروز یک قبله و فردا ننش امروز میگویند و کاتبان ننش

ہرم طبعہ زلف بخت ہرم سرائے شرف بخت از لیس یارب بکد و عقیقت

سونا ہرات و تاثیر فہ در منظوم مصطفی کاشی لوح محفوظ پاریس جاست

این غم بول و دوش بول در پنج راه او سپرده بول باز اندر دل شاه رسد

عوش و گریه جویند اند و طبع هم بر بعضی از این درختان عطر انداخته اند

اول عالم سے بعد لفظ ادب سے لگا جو ویرماریامی سے مخف مانا لہ

بر تو نور نبوت و رسالت بعد از طلوع افق ولایت بر باطن نیز و بر اول تجلی نموده و بر
 سائیه ولایت بعد از طلوع سوم خلیفه و بقایای صفات خالقیت بر طریقه و باطن و باطن
 کردید از انبیا جهت نبوت اینده خلافت جعفر مستخلف شد و دهان ایشان را مستور داشت
 و ولایت کردید حدیث مشهور است سمعه و بصره و بینه و دجله مصحح عقدا این
 عقیدا اندا این رزازان سرتی که فرغ یوچیم از کف خفتن کما غلظم فرغ یوچیم ام
 یا تو من نه فرغ یوچیم تو ام تو من نه فرغ یوچیم تو من نه فرغ یوچیم تو من نه فرغ یوچیم
 فالنبوت مقام عند الله سبحانه نیاله البشر و هو مختص بالانبا و من البشر يعطى
 للنبی المشرع و هو يعطى للتابع لهذا النبى المشرع الجادى على سنته و مدلول
 حدیث اول از میثین مؤثرین اول ما خلق الله نودی و حدیث کت نبیا و اقام
 بین الماء و اللبن مفید است که نور وجه انکسرت مطلع ظهور نور موجودات و منبع صدور
 جلاله مخلوقات و مولوی را مانا ان رتبت که یک علم از نور پاکش عالم است نه
 یک علم ذریت است و ادم است و مضمون حدیث مانا است که انما جمع انبا
 در هر ادواته مانا به جبرانه بحسب قابلیت هر سدا انکسرت را درشده اولیة روحا
 بر حشر

بر حسب استعداد ذاتی و قابلیت اصحاب مبرک و نظرات فیوض تمکید مناسب هر وقت
 و زمان بر طبق باطن از آدم تا عیسی علیه السلام از دریای حقیقت کماله و مرفا یس شده
 و این شیخ از مجموع دریای نبوت مطلق صورت دفع پذیرد و اعتقاد اکثر ارباب حقیقت
 در شأن خاتم النبیه آنست که نبوت مطلق که ذاتی از لای و ابدیت مخصوص حضرت
 سالت بجهت این که ولایت مطلق که ذاتی از لای و ابدیت است با ولایت اختصاص پذیرفته
 مخصوص و مخصوص گردیده و نبوت مقیده و بهمین ولایت مقیده که بر این و اولیای
 اختصاص یافته اند حصول آن نظر بکمال علی بن ابی طالب است و استفاضه از نبوت و
 ولایت مطلقین است و حضرت سالت را خاتم نبوت مطلق و عیسی علیه السلام را خاتم نبوت
 مقیده دانند چنانچه حضرت امیر المومنین را خاتم ولایت مطلق و صاحب الامر را خاتم ولایت
 مقیده شناسند . چون از روایات و تحقیقات سابقه دانسته شد در ظهور کافه
 مخلوقات غیر الازل لای لا بد بطور نور نبوت در مظهر آن نقطه واحد ولایت مطلقیت
 ارتباط پذیر است باید دانست که چون ظهور نور وحدت ذاتی ظهور روز نبوی ظهور
 آن ظهور روز مرقصیت پس ظهور روز الهی ظهور روز ولایت تعلق یافته مظهر مراتب

قیقات و وجوب و امکنات چنانچه از اسرار موعود در این ملامت پندت انحضرت انجمن
 و صوح میباشد که آن الله سبحانه له نزل فرما متفردا فلما ادا دانیم نوده تکلم بکلمه
 فصادرت نودا ^{یک} بکلمه فصادرت روحا و اسکنها فی ذلك النور و جعلتها اجابا
 منی کلمته و نوده و مجابه و وجه ملامت آنست که کلمه فلما ادا دانیم نوده شایسته است
 که خیمه حق سبحانه و تعالی اراده ظهور و صفت ذات بر ویست منحه خواست که از نهادن آن منحه بگوید
 کلام ظهورش را فرماید کلمه تا نوره نور وجه صفتش که تکلم بکلمه فصادرت نودا عجز است از آنست
 بر صفی صفت اول قیقات ذات ارقام داده بنور وجه و تفرقی که ^ح تکلم بکلمه فصادرت
 مشیر بآیات مرقف صافت و در تغییر از وجه نور و وجه و لبه روح شایسته لطیفه است بآنکه
 ولایت که از اسرار الهیه است نسبت بر نور نبوت بمجا به نسبت روح بحسب است لای نود
 النبوة ملائمت آلا بالولاية کلا یصلح الجدل الا بالرفع و عجز است عجز افکار منعی میباشد
 که الولاية عدیل النبوة و حاو جبردا و لحا و دما و نودا و شرفا که کتب مشهوره شریف
 بآنکه عبادت صادره از متبوعین که معرا از ولایت امیر المؤمنین است از وجه اعتبار تطهیر
 هباء منسود است چنانچه مفسر روایت مذکور در کتاب غایة المطلب است که سند آن بحدیث
 رسد

رایت موصی کشته که لو بقدا الله احدکم افعام والفعام والفع من الوکی واللقام
 ثم لم یأت بولاية اخي علي بن ابي طالب عليه السلام والائمة من ولده لم يقبل الله
 صر وكتبه الله على صفحته في التالان الولاية مرفوعة بالتوحيد الذي لا يسقط
 فرضه على الصغير والكبير والحر والعبد والعق والفقير والارطيق اهلست عليهم السلام ثم
 که لا يقبل الله عمل العبد الا بولاية من لم يتولا ناکان من اهل هذه الآية وهو
 قوله تعالى وقد منا الى ما عملوا من عمل فبعنا هباء منسودا واسب مدلول راي
 مذکوره استانچه در کتاب ستمی بخفاص الود المبین درج یافته از طريق ابو نعیم برایت اینجاست
 که در اواخر خطب درایه شریفه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین ان
 مرکز دایره صدق تعیین است و همچنین کبریة وادکعوا مع الراکعین که در کتاب مذکور از حضرت
 صادق علیه السلام نقل نموده که انما نزلت فی رسول الله وعلی علیهما السلام خاصة وهما
 اولی من صلی ودع ورجب ان کتاب کبریه وهذا دلیل علی وجوب اتباعه علیه السلام فی
 حیوة النبی وماتة والکون معه ولعل ایضا علی ان ولایه هو المولی الاعمال ودل
 ایضا علی ان الاقتداء به والکون معه علی حد وجوب ذلك لرسول الله من غیر فرق ^{ذکر}

مضاه لقوله تعالى اتمام ليكم الله الایة علوت عن المدايح حيث كانت اذا كان
 القديم عليك تنفي وزلال احوال بعض از مجتهدین از هو رحبت فرای این معنی شرح انکیزت که مؤثر
 انکه در حش خدا هم رسول الله بود که که همایش شد هم رسول الله بود و از حکیم سنه که سکنایا
 عبارات فیاض البرکاتش حلاوت بخش کام جان ایمان است مفسر شده که معنی آن شایسته و در طبعها
 سرشت کرمی شایسته و همیشگی شایسته از هر شایسته و چار طبع و معنی آن شایسته و در کتب کتب
 چه تو برضی ناید که در او را ناسیرت تو بعد بن طوطی که هر شایسته و چه تمام طوطی حقیقه
 به نبوت و نبوت به امامت بنا بر این امر از او بعد ایت بدون نبوت و او از نبوت به ولایت
 از وجه حق سر برضی قاضین به نبوت پس بدون امامت حضرت امیر علیه السلام از حلیه ایمان
 بر بر سر گردان سبایان کفر و عنسیان است و از مؤتیات مقام است که در طریق مؤلف و فی لف
 ذکر یافته که ولایت علی بن ابی طالب حصنی من دخل حصنی آمن من عدائی که با طایفه شریکان
 لا اله الا الله حصنی سر از گردان مائل بدون آورده صنوان و توان است و در کتاب مصباح
 الا نوار و سلفه ناهیه مراد است حضرت صادق علیه السلام از حضرت سران صحابه علیه و اله
 در معیز طایر العنقر و کثیر الفایده مذکور است با سند و ان یحیی من رب المظفر که من لم یصلح

لا اله الا الله انا وحدي اويشهد بذلك ولم يشهد ان محمدا عبدي ورسولي
 او شهد بذلك ولم يشهد ان علي بن ابي طالب خليفتي او شهد بذلك ولم يشهد
 ان الائمة من ولده حجتى فقد جحد نعمتى وصغر عظمى وكفر بايائى وكتفى شيخ
 مفيد رحمه الله بروايت ابن عباس از رسول الله صلى الله عليه وآله بشرخه كه ولايتى على بن ابي طالب
 ولايت الله وحبه عبادة الله واتباعه فريضة الله واولياؤه اولياء الله واعدائهم
 اعداء الله وحر به حرب الله وسلمه سلم الله است ودر بعض روايات مذکور است كه على
 معقم حجتى اعذب من دلاء وان عصافى ولا ارحم من عاداه وان اطاعنى وانجى بينى
 وحقايق اين مذهب مجتهدان را از اسنبر و دابست و سادات طبقة اخبار مبره كه غنى ملهى
 عقايد اصحاب ايمان از ان كفته اند ان است كه او را روايت كه معتزله به عقيدة صحیحتر
 عليه است مذهب تيات و فخط خطت الياش بعد كماله طيفه حقه و زمره حقه لذ
 دفا تر مواضات جبار استوات هو كوديا موضوع و موضوع القلم مرغاه چنانچه مفار و است
 منقول از كرام بن ادم از حضرت رض عيله التمه والشماع بن ماطق است كه ياذكر يا بن ادم
 شيعه على و فحهمم القلم و مجتهدان از كرام رحمه الله كود است از حضرت رض قداك الله

که یاد گویند ادم ما اَحَدٌ من شیعه علی علیه السلام اصبح صبیحة اقی بینه واد
 تلبذنا الا امی وقد نال غم خط عند سینه فلیف یجری علیهم القلم
 فذلک هفت شش سحر طریقت با نسل کوی که آن قیمت روایات مذکور از من است
 فیض مجلس انس و می فرمود است و کردار صفت بیان را با تمام ما هر المقصود توضیح داده
 منتهی می شود که چیزی را که انجمن می نامد مطیوعه طریقت معجز نظام طهرت الاشیاء عن باء
 بسم الله مرقوم رقم و منوع شده با طهارت بر سر از سر از سر نهفت از سر نهفت از سر نهفت از سر نهفت
 و پیر فیض پذیرد که سرورق و فاطر علم بالقلم ما لم یعلم مرقوم ارقام حقایق نظام اوست
 طالب تکمیل و تنجیم آن بر سر و سرورق نهفته گردید و با چه نسخه طلب را بدول ذی ذی بیاناغون
 می خست و هر چند خازن خزاین جواهر کائنات فاطر فاطر حریر حق که زهر وجودش لذ
 اوان کان فی المهد صبیحا نازن و اشتغل الرأس شیبا بر دروه نلال شمش
 مطهرات دیدار کوی هر زمره علوم عقیدت آن بارگاه عرش ائمه و به بیان حقیقت بیان السعد
 من سعد فی یسکن اقد جبین جلالت او مضمین صدق سخن سحر خلق جن بر روزگار ما
 بر دیوان آرد رقم هر دو بر صفحه جان مارش ملک نشسته رقم تو بنویس و تحقیق است حجت که حق
 یقین

فقیه جواهری را که مخدوم خاتم علم مخزون فی کتاب مکتون لایمتسه الا المظهر
ولایبدکه الا التبانین ولاینالہ الا المؤمنون المحتضنون است در زناخانه خفا
احضرت مله صفحہ صحیحہ سوال سید را بمضمون کلام محبت الشظام و مستحضر عن سیر لیلی
اجبتہ بعیا عن لیلی بغیر یقین، یقولون خبرنا فانت امیننا واما انا ان
خبرتمہ باین محرم زاد کن فیض حجاب تقدس علیہ من تودہ کشت زار
دقایق معانی را تا از سر سبز طهر شمع مودت روزه حجاب میگرداند کہ از سر ارکانہ در عجب
شایسته سابقہ تقدس کلم بکلمہ اش تربیت مکتبہ حجب کلام کہ مدار الشظام ایلیب عبد الست
بمستخرج کلین تحقیق پذیر است مادلہ کہ کلمہ صحیحہ ولایت بکلمہ شریفہ نبوت (انعام نیاید طلسم
کہ عبارت از اتام و انجام مراسم شریفیت مت مطہرہ است الشظام نیافہ فواید نامولہ رات
صورت نہ بندد و از ریختن کہ هر فرد از افراد مخلوقات چنانچہ باذعان نبوت نیز علیہ السلام
مأمور بجهت ان به قبول ولایت آنحضرت نیز مأمور بجهت ان به قبول ان سنو ان
و بطریق مختلفہ در کتاب مؤلف و مخالف ثبت شد کہ خبر لیلہ المواجه محقق رفو از خطاب
مسطح بآنکہ کہ از اشته اوار فیض اثار ایزد شریفہ و اسال من اسدنا من قبلک

من رسلنا بما اذا وسلمت اطفال ومامته حضرت سالت شير پذيرفته زو
اين از فايده مترتبه بر ايرانيان منقول شده من جانب الله به بيان حقيقت آن صحت
اينان اين ترتيب يافته صفحه شوال نبوي را بمضمون اين ترتيب كنون تصوير دله فرموده
على القادر بنبوتك وولاية اخيك على بن ابي طالب طارنيت كه در كلام اله بر توحيد
طائفه كه اقرار بنبوت بدون ولايت اعتقاد نموده اند كه و من الناس من بعد الله
على حرف غير على نبوة بدون الولاية و الطائفه غير از نبوت بحرف بر طبع سليم بخانه
سازد هم نبوت جز بولايت تمام پذيرست طر ارباطها بخانه بجا به حرفيت در ظهور معنائى آن
مستوطن بكونه ديكر است و در عبارت عرفا واقع است الاولاد بكلمة التوحيد بمثابة الحروف
والاولاد بكلمة النبوة بمثابة حرف اخر و بابر ضوابط اله رفت كه در اسم و فخر مركب از حرفين است
فقيه حرف ديكر نايده اقرار بولايت بمثابة حرف ثالث است كه تتم حرفين سابقين است و در عبارت
اصح كيف واقع است كه الولاية بمثابة حرف ثالث و ان لم يذكر في الكلمة الطيبة وفى
الافان والتشهد لانها معناها واللفظ بلا معنى لغو ولا شك انما بجهت ايرانيان
مطلقه كه مظهر صفات وافق اله و متم طهارت سالت نهايت اگر در شير سالت ايرانيان با جود
نبوت

و بنوت توانان نموده مطلع انوار کلین مشرق انار ان بودی قیصر از او بایان هر پیر
نمودی و از زید برکت علیها السلام و کثیر و من یکفر بالایان فقد جبط عمله **هو**
فی الاخرة من الخاسرين مسطور است که یعنی من یکفر بولاية علي و در کلام می کشف
ایمانیت بآنکه خبر طرد آل بر ولایت بنزل من کلین است اگر قایم کلین و تشهد و اذان
ذکر ان که نیز مخصوصها نموده صفی مشهور کلین بزرگان مرقوم رقم تلفظ کرده اند هر آینه بنزل
مکرار است و اگر معنی مقصود از ولایت ولایت که بان حضرت احمد ص بد پرست ثبت
جواب مقاصد و منویات وی نشده بر آنکه موضوع کلین مذکورین است اتفاق نماید
همانا ایتان بالفنا منسوخ ازین مطلوبه نموده فایده ماموله ترتب نیابد و فخر اراکلام
و صفایین روایات مصحح مرقوم لفظ طریق اهل بیت علیهم السلام با اغراضی از امامه امیر
صورت محمود و امتزاج روح و آثار عوالم نوری و عینها من الاسرار و بین البقی و البقی
معنی آنست که این فرزند خدا تعالی است بنوی بان اتقوا فیه ذات اعدای الصدق
مراد صوفی نیز مبلغان ارفداء فیاض احمد ص بد پرست و عبارت اخف و در فیض
سلمانیه با بهین می است که صادر محمد بنی الله المصطفی و مرت انا و صیه علی

وصار هو المندد وانا الهادي وذلك قوله عن وجل انما انت منذر ولكل قوم
 هاد وصار محمد خاتم النبيين وانا خاتم الوصيين وانا النبأ العظيم الذي هم
 فيه مختلفون وصار محمد صاحب الجنة وانا صاحب النار اقول هذا الى وهذا
 لك ومحمد صاحب الدعوة وانا صاحب السيف والسطوة ووراثته في طبعه يورثه
 صفات شتره بانچه محض درجه ولايت است شتره فهو كه واني اعطيت علم الانبياء
 والاوصياء وفضل الخطاب جعل لي ماله يجعل لاحد من الاولين والآخرين لا
 تتم نبوة محمد بي وانا الذي اخرجت يونس من بطن الحوت وانا الذي اهلك
 القرين الاولى وانا الذي كنت مع موسى يوم البحر وانا المنادي من مكان
 سمع الثقلين من الجن والانس يعرف كل قوم ببلغتهم وانا الخضر معلمي موسى
 وورثته روايات معتبره زهير از انداز است كه حد دامن طول الكلام از ذكر ان متعاقبات
 تتمه طهارات كه ستر ظهور شيئا بحرف با دون حرف الف باعتبار اوليت
 مراتب كثره واثينيت است كه از لوازم وجه اوست بخلاف الف كه بنا بر تجرد وجميع
 قيود واعتبارات منافع ظهور مراتب كثره وعلول لا يصد عن الواحد الا الواحد

صدر این مکتب و از آنچه گفته اند که قمر از التاق حرف با بسم جمل الف به کتب
 خفا هویدا بعد بود از حقوق حجاب حرف با الف مدیس پرده خفا از خفا یافت و این
 کنایه است از آنکه قمر از ظهور موجودات سر و حدت غایت ظهور داشته بود از ظهور برآ
 کثرت محض و محجب کردید شرف اسم پشتر از با بودنی هر و جدا شد چه جدا بدید
 الف مدسم محضی کثرت همچو جان در جسم بود پشتر از وجود خلق جهان سر و حدت
 چنانکه بوعیان حکم کثرت جو یافت وصف ظهور و حدت از چشم ظاهر شد در
 و این معنی موافق عبارت شیخ برست است که از عرفان صغر نموده که الباء حجاب البر بینه
 ولوا تدفع الباء لشهد الناس و بقدر و در جواهر تفسیر مذکور است که حرف با
 است و به برایت سلوک است و از تاسمین که عبارت از سر موفت پیا بانی بکران
 و بگریه پیا بانی و محو شدن الف در ان میان ایمانیت بلکه نامردان سرها از برابر بدایت
 این کار الف ایمانیت محو شود به پسین سر شاخت برسد و تا به معین سعادت این سر شسته
 نکرد و در مایه میم را در راه نیاید مع نامحور در کج راه نیاید و گفته اند ترغ و اقهار
 این حرف در اینکه صدر نشین مسند کلام است بسبب وضع و این را درست که من تواضع

لله دفعه الله به با که از بس دست حرف تحت بر روان از آن ترفعت جنت که رفت
 گذشت و خفص کرد به چنین رفتی و خفص سید به نواضع جوسخت خود را پست حق
 که نقش بدان نواضع دست پست شو پست تا بلند شوی بهر بغل که بهره مند شوی
 و بعضی تقدیم او را متدر قبل و همت او را خزان که از لفظ جود با قتل افراد آن شمت نفع
 و آن را نیز به تحت قدم همت در آورده یعنی هر که در است سبقت جوید تا هر چه دارد و حکم بسوا ^{دور}
 در تحت قدم نکند در در جلوت خانه قرب بر نیاید سر تا بر خیز از زرد دنیا و هر چه هست با یار
 عزتین تواند در نشست و از وسطی مشول است که آن الله تعالی اول شی خلقه
 العلم والروح فقال للعلم التبع بما هو كائن الي يوم القيمة فاوّل ما كتب به ربهم ^{الله}
 الرحمن الرحيم فسطع منه نور فجعله نصفين خلق من احدهما الدّواة ومن الآخر
 القلم فاس وقال بعزّي وحبّابی من قرأك جعلت له خطاً من ثواب جميع ما يكتب على
 القلم فاس بالدّواة ثم كتب الحمد لله رب العالمين فحدث منه نور فجعله نصفين
 خلق من احدهما بحر النّماء ومن الآخر بحر الآلاء ثم قال بعزّي من قرأك جعلت
 له خطاً من بحر النّماء و بحر الآلاء ثم كتب الرحمن الرحيم وخلق منه بحر النّعم و بحر
 المعصوم

المعزة وخمس مئتين في البحرين جميعا فذلك قوله تعالى وما ارسلناك
الا رحمة للعالمين ثم كتب مالك يوم الدين وخلق من نوره بحره السعاده
مضيا وبحر الشقاوة مظلا ثم كتب اياك نعبدواياك نستعين وخلق من
نوره بحر التوفيق والعفة وخلق من اهدنا الصراط المستقيم الهدى والزياة
على الهدى يعني الثبات عليه فخصها امة محمد وهو قوله والذين اهتدوا
زادهم هدى وخلق من غير المغضوب عليهم ولا الضالين بحر الغضب وبحر التفتة
ومسحوت كبحرين مذكورين بخلاف ان هذا ان سالت احصاء باقية مدرثتين ذير عقيب
مغضوب عليه بوجه مستغرق ديارى ضالات وغوايت اندمقر حبه حجب الخفيقت بلخ وكيفيت
ظاهره بسمه مرقوم رقم بيان شد طفروستان هوس بدنهتن هرا اخفاز عرف الفد كفتن
ونوشتن لاجت نعمه بالفرة جهت لكين نايرة هشتياق وراين مذكور خشمه صافيه علم
بالقلم باغراف مرعبه استنت مخفه ميكيويد كه نزد عمل رطه ازان است كه لفظ اسم زايد است
وما يده ذكر وراعتو رساين يمين قويمه با توافق قواعد مقررته مستمرة زمان جاهليت است
كه باسم اللات والعزى تقلم مرغونه پس مراعات ان مخفه بهان قاعدا باسم الله بزر با ب

ایمان یافتند و صدق حق این طایفه و وقوع آن در قرآن عزیز است که سبح اسم
 و بکن که بود از آن سبح و بکن است الا برعم طایفه که اسم را عین مستی دانسته زیاده
 و کمات فرقی نه نزد ایشان ممنوع است از افزودن و کمات اواده شود و بفرق تحقیق
 تحقیق آن است که اگر از اسم لفظ مخصوص متکلف از عرف و اصوات را در بعضی عبارات
 هستی در این صورت نهایت و موضوع دارد و بعضی اختلاف اسم را با اختلاف اسم و بعضی
 تارة و اتحادی تارة افری را دلیل نمایند با مستی دانسته اند چه مستی اختلاف اسم و بعضی
 مختلف شوند بعد و این در بعضی الفاظ از بعضی نسبت چنانچه طایفه است و اگر از اسم اراده مستی
 و در اطلاق آن ذات مستی بخاطر کرد و عین مستی خواهد بود و اگر به این غیر مستی است و نزد
 این طایفه اسم در سبح اسم و بکن زیاده نیست چه طایفه است که چنانچه تنزیه ذات
 اکثر از واجبات و محتملات همچنان تنزیه اسماء و الفاظ موضوعه بازاء ذات صفات
 واجب بعد از آنچه مستلزم رفت و سوء او باشد احقر از آن بر مسلمانان واجب باشد
 و اگر از اسم اراده صفاتی انصاف معینه شود منقسم خواهد بود با آنچه نفس مستی است و آنچه
 غیر مستی است و با آنچه نفس نه عاجز است چنانچه در مطلق صفات نزد ایشان متصور شد
 و الحمد

وإنهم قد شرحوا موقفهم في ذلك، حيث استعملوا الخلاف في أن الاسم هل هو نفس
المتى أو غيره ولا يشك العاقل في أنه ليس الشراخ في لفظه من أن
هل هو نفس الحيوان المخصوص أو غيره بل في ملول الاسم هل هو الذات حيث
هي أم باعتبار امر صادق عليه عارض له ينبغي عنه فلهذا قال الشيخ قد يكون
نفس متى نحو الله فإنه اسم علم للذات من غير اعتبار معنى فيه وقد يكون غيره
نحو الخالق والرازق كما يدل على نسبة إلى غيره ولا شك أنها غيره وقد يكون
لا هو ولا غيره كالعليم والهدى كما يدل على صفة حقيقية ففي مذهبه أنه لا هو
ولا غيره وتفق كثير من أئمة التحقيق في أن من عرفت مضمونه معناه الحق تعالى القديم
التي يذكر بها نفسه من كونه متكلما وغيره لا يتصف بالاشتقاق ولا بالتقدم
والتاخر وأما الأسماء التي بايدينا التي ندعوها بها فهي على الحقيقة أسماء متلكة
الأسماء وفيها يمكن الاشتقاق من أسماء المعاني لا من المعاني وقد يحتمل أن يكون
أسماء المعاني مشتقة من هذه الأسماء التي هي أسماء الأسماء وهذه الأسماء
التي بايدينا هي التي تطلب المعاني بحكم الدلالة لا الأسماء القديمة فمن قال إن الأسماء

[illegible]

که اگر کسی بانه افتتاح کلام بفظ الله خود را در ادعوات و کلمات و کلمات وی
که خسته تر مکرر آنها که در هر دو صفت و جمله تسبیح و تعالیه محفوظ و مستورند غرض کردی تو کردی
این پس برده عیان از بر تو نور او بود و در جهان نه این همه فرو که نشستن از چاهیت
تا خلق ز بر خلق پانده امان و از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده اند که فرمود که حقیقت
سخن آن است که هر چه در تمام کتب ذکر یافته قرآن عزیز بر تمامی آن شمرست و مجموع حقایق
قرآن در فائده و تمامی معانی فائده در سبده و جمیع لطایف سبده در حروف با سبزه است
و این که هر از این دریا استخراج یافته که ظهورت الاشیا عن با و بسم الله و انا النقطة
تحت الالباء و بصر از غار محبت که در هر سخن نور را مکنونه تا کسری مله و ابوان ایمان
بسر فرعون بلند مقام گردانید در بیان مدلول عبارت از دیکتار دیار کو هر از فصاحت
و بلاغت و علم هر از خفیه در رشته کلام و این دستور انعام مله که حروف با اشیاء به بدایت
امر است و ظهور نقطه وحدت با مروط بجمع صفت ذات و مظهر موجودات است پس و جمیع
الطراز صفت الیه و فرج حی الباطن از امور غیبیه مخفی ظاهر اسم الاعظم علیها
مداد سایر العالم مفوم مبداء کل شیئی و حقیقه کل شیئی و ترا این سخن آن است

که هر اسم از اسما، الله تعالی، چنان صورتی است که صورت غنیته و صورت ظاهر مستی
 بصورت غنیته و تحقیق مرادش که صورت اسم جامع الهی است و جمع استیاری است و ثانی
 و مرتب بر مرتب آن حقیقت که بصورت ظاهر هر اسم ظاهر است که بانی اعتبار مرتبی
 صورت عالم است و بصورت باطن مرتب باطن عالم و قدر از این معلوم شد که حرف باطن هر نقطه واحد
 و جد است و در تحقیق در تفسیر نبوت شد که ظهور و مجازات آن مربوط است و ظاهر حرف با
 نقطه جامع اسرار الوهیت است که از آنجمله امر نبوت و امر است که نظر تجلیات ذات و صفات
 و افعالیت و غیر تجلیات الهیه در هر مظهر ظهور کرده و در ذات نبوت با حلق متجلی شده که
 انک لعلی خلق عظیم و در ولایت با فاضل تجلی نموده از آنجمله حضرت مظهر امور عجیبه غیر ممکنه
 گفته مظهر غایب و عجایب مصدر و مضمون است قال لا شیخ و عدده ما لا تقطع الواحده ظاهرا
 جد سایر الملائق و باطنها و معانی کل الموجودات ابداً و دائماً در حضرت امیر
 المومنین علیه السلام منقول است که عن الباء ظاهراً و عن النقطه تمیز العابد عن المعبود
 و از آنجمله عبارات صمدیه و معنی که لفظ واحد است که ظهور افکار الهیه است چه حق سبحانه
 و چه مظهر آنست بر وجه تجلی اسما، صفات و افعال و وحدت محضیه از لوازم ذات ربوبیت

قهقره ظهور و صورت ذاتیه که حرف با ا ف ا ن ه ان یما ید منقوطه و احدا است که از ذات نفوس
 یان تعبیر شده بنا بر این نقطه و احدا مبدء موجودات و تحقیق کائنات و قطب دایره
 مخلوقات و عالم غیب و شهادت و طه هر نبوت و باطن ولایت است و فی الحقیقه این
 اسمین اعظمین و سمیتین علیتین را در عوالم نوریه و ظلماتیه از یکدیگر تفارق بنوده لا
 یصلحان الا معاً و گفته اند که حضرت مصطفی عبادت مجزایات کلام بهجت نظام ربیع الله
 با مورد کور است تا فرهم که بعد از ذکر عصیان و طینان پس از تقی قد فرهم که و هو تعلم ان محلی
 منها محل القطب من الحق یعنی هر چند ظهور منافع ممکنه مترتبه بر وجه رفعی بی وجه قطب
 ترتیب نیابد همچنان ذات باریکات را تصور که قطب دایره وجه است مدار آثار الیه و مظهر الیه
 ربوبیت گردید نقطه پرکار هدایت و طنج دایره ولایت و خلافت و خط هدایت و نهایت به
 ظهور حقایق موجه بوجه و تحقیق پذیر است چه سیرمان و در عالم کبریا ان الحق فی العلم است
 یعنی هر چه قدرت کامله ربانیه احاطه جمیع معقولات محقق امور و منیر و منور و صام و صمد و منیر
 کافه مخلوقات من الاذل الى الاکابر در تحت اراده الیه به هم حاکم و آمر و مای و اولی برتر
 در امور متعلقه بصورت غیره و لوازم بشریه است همچنان انحضرت در ولایت مطلقه و نبی حقیقی

[illegible]

بجفت مقدر ساخته را کب مطایر تصنیف و تالیف اند تواند بود که مراد حضرت از جمله مذکور
کنایه از عروج ماستد باشد که از کتم عدم بفضا وجود بنا بر ترتیب فیض از لای از ذات و هست
سمات آن مرکز دایره کانیات مثلاً پس میسر شد رلدای با ذرات که فواید نزول هبوط آن نظر
به بقاع دارالمرصی در دایره بزم و غیر آن مفاد است نحوه و در حضرت و منفعت نیز مختلف بود
هر قدر از فاعل اثر قیصر بر آن ترتیب یافته چنانچه نشانه املاتی مخلوقه علوی و سفلی و عرضی
و فکلی و مکی و بشری و جتنی و روحانیات و جسمانیات و صفوف مقدسه معتبره اینها و ادیان و کلام
و تاریکی و علم و عرفا و صلی و اقیان و اهل ایمان و اصحاب طاعت و ایمان و زمره ابرار و خیر و رحمت
ابرار و انوار و مقربان و ارباب اختیار و اقدار و مظاهر کجیات کسان و مفاخره و افاضه و ذرات
و ذرات مجبیه مقدره موصوفه بصفات حسنه و نفوس عیله ارضی و علم و سخا و وجود و ایثار و کرم و عظیم
و مقبر و کون و تخت و قناعت و سماعت و قیام و مدارا و رضا و تسکیم و تکیه و صدق و یقین و امانت
و شریعت و متابعت قوانین ملت در سراسر ارض و شدت رفا و اعتبار از مقامات کذب و بیا و اوار
لئون با هر دنیا و اخلاقی و حسن و عبودیت و مراقبت و خوف و رجا و محبت و ذوق و شغف
و من و هدا و طمانینه و اطلاع بر غیوب و غیوب العیوب و فکر و ذکر و حکمت و معرفت و محمود و صبر

علم و تجرد و تحقیق و تجرید و قبض و بطن و سکر و محو و فنا و بقا و نور و ظلمات و انقیاد
ادب و کمالات و حق و حقیقت و ابرار و معارف ذات و عجایب صفات و غریب از اشیاء و برزخ
ربوبیت و نزول و منازل و هدیات و الهامات و ذوقیات که مرتب بر سقا طریقات و عبادت
و انجذاب مرآت قلب از آنکه که در ذات و خیالات و هر گشت صفات و کینه و نفای و عبادات
و آمارات با بسجای مذرات و انوارینات و کتاب عجب و مخفی و تکبر و تفوق بر عام مخلوقات است
تا مرقاة روح بصورت و بر مدارج روحانیات که دریا قبول مقامات علیه و دخول در درجه مجرب است
فایز گشته در مقامات مرآت بطلوب که مشهور بدیانت اصحاب کمالات و عبادات که اقامت گذارنده
روشنی بصباح و تحیر از غلط معرفت پرتو انکیزند سیر که شکوک و ا دام از این فاعل بالکلیه نکر
کرد و از افرا و بشری طایفه باوصاف متقابله متضاده امور مذکور انصاف یافته سر علم
طاهر را بهیچ وجه نماند و از انرا حقه و بر سر عجب و تکبر و تفوق و شرف و کثرت
مال و قبح و خراف و نیویس از خلل و غلب و تقوی در کردار با مال و تدبیر بقام قرب
از ادنی وارد ال که ثمره شجره و زرد و بال است ممکن که دریا خلطه عمر شریف صرف لالیت صوری
و مصارف ظاهر بر منته و ترتیب مقدمات محلیه از موضوع و محمول محبت جاه و ریاست و حضور و کبر

فقدم بر افران و انوار از اهر صناع و مناجح قیود و قای و نواید اظهار که هر و جلال
 ازان و صر منفعه و از منافع مأمول از ریاضات و مجاهدات که ماورای احوال مذکور است غافر
 و دانه اقامه در میدان منظره که جولان کاه گیران با خنده و محب دله است کوی غلبه بصورتان
 شکوک و شبهات در آورده منظر محسین و افروز است و انچه از علوم بر تیره به معلوم
 ظاهر که من الحیوة الدنیاء مثل بهر و سنده برات در مضار و لا تکتفوا الحق و انتم تعلمون
 بر انچه و از عباد رخصت انوار و الله اعلم بما یقنعون و بانعمه در کوه بارشده و فاد
 از اصغر نذر خوف انوار و الحیوة الدنیاء لا لعب و لهو و لانا و الاخرة خیر
 للذین یتقون املا تعقلون بدلول صتم بکم عی فیهم لا یعقلون مضمون که هر یک و کلهم
 بداعت نظام بشر العلوم من طلب المرآء و اذل العلما و من یطرق باب الامار
 از سب طیر اولین شمرده را کب مطایر حرم و غور است و از طریق و نیت مضمون و هر فان
 معارف صدق و یقین و عدالت و محامد دنیا و دین و و اهان مواضع غش و ثین و فزان
 فی زن رب العالمین چه میفرماید که هست بهر حکم بطلان است که بان ممتاز و از
 لرویک که یا هشام ان لقرن قال لا یبدر مواضع الحق نکت اعقل الناس و ان الکلیس

لدى الحق فتوى يسر يابني ان الدنيا بحر عميق قد غرق فيه عالم كثير فملك من غفلت
 فيها فتوى الله وحوشها الايمان وشرايعها التوكل وقيمها العقل ودليلها العمل و
 سكاها الصبر يا هشام دليل العقل التفكير ودليل الفكر الصمت والحل سبي مطية
 ومطية العقل التواضع وكفى بك مجلا جلا ان تركب ما بقيت عنده يا هشام ان
 العاقل الذي لا يشغل الحلال شكره ولا يغلب الحرام صبره يا هشام من سخط ثلاثا على
 ثلاث فكأنما امان على هدم عقله من اظم نود تفكره بطول العله ومحى طريف حكمته
 بفصل كلامه واطفى نور عبرته بشهوات نفسه فكأنما امان هواه على هدم عقله ومن
 هدم عقله افسد عليه دينه ودينه يا هشام الصبر على الوحدة قوة العقل فمن عقل ^{عقل}
 اعتزل اهل الدنيا والراغبين فيها ورغب فيما عند الله وكان الله افسه في الوحدة
 وصاحبه في الوحدة وغناه في العيلة ومعونه من غير عشيرة ومولى من غير ذكر ابراهيم
 ارمي في بطنه طرد كبري من طرد ارمي في بطنه طرد سمات ان جامع جوامع السما وصفات صفات
 عنان تم الزمرب كبحر ان انطاف وادون وبه بان ما هو المقصود شمس من اصحابه
 وبعاد كنهه شمس من امر صلب وسائر امور دينيه ومن غل افديه كاهن من شجرة طيبة دونه مجاهدات

وواقعات تواند بود که بعد علم و شوق زمین ریا و شمعوت فروغ نکشت و بر هر آب
تیسرین تیس بر پیش ناله و به شمعوت از زمین طاف بر جوانین شریک و بخله طبع در
تقوت بچگونگی سیرت از قضا سرش و شمعوت از حزنه تقوت و عفت و الفطع و عفت و ما
مشابهها مناناد الوع الحاج عن المحادم سر و حقه و طارک در و کف را از رقیب
مدلول آن آری اخفی من دیب النمل فی اللیلۃ الظلماء علی الصخرة الصماء دور و شمعوت
اعمال و افکار و اقوال بر روی رفا را از سمت تحقیق بر سر طوطی تا حسی جبین بند و در فغان
بردار از رخنه ملاحظت عدو قدیم شیطانی حرم محفوظ ماند که بهان فغان من کانی بر حجاب
لقاء و بهر فعلی عمل علاصا لما ولا یسیرک بعبادة و بهر احدا را رعایت نهم که منع مدق
مشغول عجزت و از هر سیه و لایست که ثلث علامات للمل فی بیسط اذا دای
الناس و یکسل اذا کان وحده و یجتبان یجحد فی جمیع اموده منظر از غیبت
از کرداند تا نامر اعاش از یخ ترس از مطوب و در طر عجزت طوبی بکفرت صدق علیه السلام
که منظر لظهور للناس ما یحب الله و با برهانه بما کون الله و هو ما قوت له است
تجلیه و در تحت مدلول حدیث منقول از حضرت رسول ص الله علیه و آله سیدنا فی علی الناس

وَمَا نَتَحَبَّثُ فِيهِمْ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ طَعَامًا فِي الدُّنْيَا لَا يَصِلُ إِلَيْهِمْ
مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ لَكُونُوا دِينَكُمْ وَيَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَا قَوْمِ قَوْمِي لَكَ الدِّينُ
مَنْ لَكَ كَرْدُ مَا رَشِيهِمْ مِنْهُمْ مَا عِبَدْنَا لَكَ خُفَاةً نَاوِلَ وَلَا شَوْكَالَ
جَنَّتِكَ كَرْدُ مَا رَشِيهِمْ مِنْهُمْ مَا عِبَدْنَا لَكَ خُفَاةً نَاوِلَ وَلَا شَوْكَالَ
نَفَرَتْ وَطَرَاتٍ بِزِيرَتِ كُنْتُ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ
إِسْرَارُ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ
نَفَرَتْ وَطَرَاتٍ بِزِيرَتِ كُنْتُ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ نَاوِلَ دِيرَتِ
وَمَنْ لَكَ كَرْدُ مَا رَشِيهِمْ مِنْهُمْ مَا عِبَدْنَا لَكَ خُفَاةً نَاوِلَ وَلَا شَوْكَالَ
أَدَمُ مَجْرَى الدَّمِ وَنَحْنُ أَرْشَدُ سِرَاتِ صَالِحِينَ أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ
يَجْعَلُ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لِيَنْظُرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَابْنِ عَدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِنَّ الشَّيْطَانَ لِمَتَّةٌ بَيْنَ آدَمَ وَالْمَلَكِ لِمَتَّةٌ فَا مَلَكَةُ الشَّيْطَانَ فَا يَعَادُ بِالْأَسْرِ
وَتَكْفِي بِالْحَقِّ وَاتَّامَلُ الْمَلَكُ فَا يَعَادُ بِالْخَيْرِ وَتَصْدِيقُ بِالْحَقِّ مَنْ وَجَدَ ذَلِكَ
فَلْيَعْلَمْ أَنَّ مِنْ أُمَّةٍ فَلْيَجِدَ اللَّهُ وَمِنْ وَجَدَ الْآخِرَى فَلْيَعُوذَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

وَعَزَّاهُ كَرَبٍّ رَاحِيٍّ ذَكَرَ نَحْمَهُ كَلِمَةً لِلشَّيْطَانِ جَنْدَانِ جَنْدٌ بِطِيرٍ وَجَنْدٌ بِسِيرٍ وَالْوَسْوَ
عِبَادَةٌ عَنْ حَرَكَةِ جَنْدِ النَّارِ وَاشْتِهَاءٌ عِبَادَةٌ عَنْ حَرَكَةِ جَنْدِ السَّيَّارِ وَهَذَا
لِأَنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَالْفَخَّارُ قَدْ اجْتَمَعَ
فِيهِ مَعَ النَّارِ اللَّيْنُ وَالطِّينُ طَبْعُهُ التَّكُونُ وَالنَّارُ طَبْعُهَا الْحَرَكَةُ فَلَا يَتَصَوَّرُ مَا وَشَقَّه
لَا يَتَحَرَّلُ بِطَبْعِهَا وَقَدْ كَلَّفَ الْمَلْعُونُ الْمَخْلُوقَ مِنَ النَّارِ أَنْ يَلْجَأَ عَنْ حَرَكَتِهِ سَاجِدًا لَمَّا
خُلِقَ مِنَ الطِّينِ فَابْيَ وَاسْتَكْبَرَ وَاسْتَعْفَى وَغَبَرَ عَنْ سَبَبِ اسْتِقْصَائِهِ بِأَنْ تَأَلَّ خَلْقَتِي
مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَأَذِنَ حَيْثُ لَمْ يَسْجُدْ لِلْمَلْعُونِ لِأَيُّهَا أَدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا عَلَيْهِ
وَلَا طِينٌ أَنْ يَخْلُوعَهُ قَلْبُ فَاغْ بَلْ هُوَ سَيَّالٌ يَجْرِي مِنْ بَنِ أَدَمَ يَجْرِي الدَّمُ فِي سَيَّالٍ
أَنْتَ مِثْلُ الْهَوَا فَالْقَدَحُ أَنْ أَرَدْتَ أَنْ يَخْلُوعَ الْهَوَا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَشْغَلَ بِالْمَاءِ أَوْ يَغِيرَ فَقَدْ
طَعْتَ فِي غَيْرِ طَعْمٍ بَلْ قَدْ رَاحَ يَخْلُوعُ مِنَ الْمَاءِ يَدْخُلُ فِيهِ الْهَوَا لِأَيَّاهُ فَكَذَلِكَ الْقَلْبُ
الْمَشْغُولُ بِكَ مَتَمَّ فِي الدِّينِ يَخْلُوعُ عَنْ حِلِّ الشَّيْطَانِ وَلَا مَوْضِعَ لِمَنْ يَخْلُوعُ عَنْ اللَّهِ وَلَوْ فِي
طَعْنَةٍ فَلَوْسُ لَمْ يَكُنْ فِي تِلْكَ اللَّحْظَةِ تَرَيْنَ إِلَّا الشَّيْطَانَ بَلْ يَقْسُرُ فِيهِ الشَّيْطَانُ وَيَبْيَضُ
وَيَفْرَخُ ثُمَّ يَنْدَجُ أَمْرًا خَرِيفًا وَيَبْيَضُ مَرَّةً أُخْرَى وَيَفْرَخُ وَهَكَذَا يَتَوَلَّدُ نَسْلٌ

الشَّيْطَانُ قَوْلُهُ اسْرِعْ مِنْ تَوَالِدِ سَائِرِ الْحَيَوَانَاتِ لِأَنَّهُ طَبْعُهُمَا مِنَ النَّارِ وَادَّاءُ
 الْخَلْقَانِ الْيَابِسِ كَثْرَةُ قَوْلِهِ فَلَا يَزَالُ يَقُولُ النَّاسُ لَا يَنْقُطُ النَّبِيُّ
 بِلَيْسِي شَيْئًا شَيْئًا عَلَى الْإِنْقِصَالِ وَثُبُوتِ طَبِيعَتِ حَيَوَانِ وَجْهِهِ الْإِسْطِغْنِي
 هِيَ خُرْقَةُ خَلْقِهِ يَابِسَةٍ لِنَظَرِ بَابِهَا مِنْ تَرْتِيبِ بَرُودِ أَتَشُّهُ الْهَلَاكَاتِ لَيْسَ وَقْتُهِ سَوْفُهُ
 وَفَاكُسْتَرُ كَهْدِيكَ أَرُوْا زَمَّ وَجْهِهِ وَرَأْسُ رُغْمَانِهِ وَبَابُ بَرِيْنِ مَالِامِ كِهْ ثُبُوتِ غَلْبَةِ نَخْوَةٍ وَطَبِيعَتِ مَسْتَوِيَةٍ
 نَشْءِهِ بِهَيْبَةِ مَدَاخِلَتِ شَيْطَانِ فَاذْنًا أَرَأَيْتُمْ رَأْسُ وَبُوسِ مِيْهُنِ وَخُرُوسِ
 قَا تَا مَلَّتْ عَمَلَتْ أَنْ أَعْدَا عَذْلَكَ سَهْوَتِكَ وَهِيَ صِفَةُ فَسَدٍ وَدَرَجَاتِ غُرْفَا
 وَاقِعَتْ كِهْ وَكَيْفَ احْتِمَالِي إِذَا كَانَ عَدُوِّي مِنْ أَضْلَاحِي وَنَقُولُ هَتْ كِهْ حَيْنِ بَرِيْنِ صَلَاحِ
 وَقْتِي كِهْ حَلَاكِيَّتِ بِمَصْلُوحِيَّتِ وَنُظْمُ شَيْءٍ اخْتِصَافِ لَقْوَةِ مَسْئُولِ شَيْءٍ كَهْ كِهْ هِيَ فَسَدُ
 أَنْ لَمْ تَعْمَلْ مَا سَعَى لَكَ وَفَاذْنُ شَيْءٍ بُوْرِي رَحْمَةً دَرِ بَابِ خَطَرِ شَيْءٍ وَرَحْمَةً دَرِ
 خَطَرِ بَابِ وَعَدَمِ فَرْقِ حَيَاةِ بَرِيْنِ مَذْكُورِيْنِ حَيْثُ أَفَاكِهِ نَخْوَةٍ كِهْ سَبَبِ لَيْسِي بِكَارِ بَرِيْنِ
 حَيْثُ تَرَأْنَدُ بُوْرِيَا نَصْفِ نَفْسِ إِذَا دَرَكْتَ أَنْ يَأْقَلَّتْ عِلْمُ بَهْفَتِ نَفْسِ وَخُلَاقِ لَازِمُهُ
 دِي يَأْتَابَتْ بُوْرِي كِهْ نَهْدَامِ وَانْحِرَامِ قَوَاعِدِ صَلَاحِ وَتَقْوَى اِرْتِبَاطِ بَرِيْنِ يَأْتَابَتْ
 عَزْ

غلبه محبت و بنا و خفا یس و لوازم آن از آرزوی جاه و مال و منصب و بر امور متعلقه باشد
و هر که بتاییدات ربانیه از قنوت بگوش امور را بجهت مذکور اعراض یافته از الله که به
چرکت آن شرطیف و ظریف یافته فرق میان داروات ملکی و دس شیطانیه بر دست گرفته
از لوازم آن منزله است و بهر از آن میگوید افقق المحققون علی ان من کان اکلہ
من الحرام لا یفرق بین الحرام و الحلو سوسه و فرق میان جو بلف نه و دس شیطان
است که نفس بعد از مطابقت و الحام در حصول مراد بتفصیل آن متقاعد شده مطمن گردد
بجای شیطان که اگر داری از امور مجرب است و در الفات تنان باوری دیگر و همچنین
امری دیگر و سوسه نموده در جمیع مرتب از مراتب تقاعد پذیر نگردد و در ادوار غوار نشاند
کیف تا کان و مرجع و سوسه بتدکیر امور و احداث میسر و محبت و طمین است تا نظر بآن
میسر و محبت مصدر حقیران امر شده بمقتضی شیطان مبارک نماید و در کلام بآن مجید است که بانی
منه است که و ما کان فی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلو صوفی
ولو موافقکم و بابر افعال از استجاب محال است و بر امر به استقامت و موافقت او کار
و صلوات و دعوات و امور را دعوت مانع در از دخول شخص جبهین ایمان سمت صدور یافته

تا بمرکت حاجت اوقات بقارنت طاعات از فایده استیانت و متابعت مقتضای
 حیالات وی باز اید تا فرسودگی مسکن آن عبادی لیس لك علیهم سلطان طوع
 حقیق و مسکن تحقیق در کوه و جود منبع طاعات و عبادات استیانت موقوفات
 موقوفات منزع گشته از توهم و غول وی مضمون و محروس باشد تا بمرکت استیانت و اعانت
 عکس طفر اثرات الصلوة نهی عن الفحشاء والمنکر بموافقت مجتهد و در هر چه و در هر چه
 صدق و یقین مطلق گردد و در جامع طبری مذکور است که در مدت حضرت سید الشهدا را در غنچه
 که اوقات بنایر او مخوف بجای طاعت مملکت فیض اقتباس و سعادت لایزال او مخوف بود
 سرت اموال ناست حضرت و نه که آن صلوة لیس له و هم در کتاب مذکور است
 که من لم یصله صلوة عن الفحشاء والمنکر لم یزده من الله الا بعدا و این را در طاعت
 صلوات رابع مختلف از ادعای خطی است آنها از نماز نیز قرینه قبول صلوات چهار پنج
 مدلول روایت مقرر از حضرت صادق علیه السلام افله ان یجابره که من اجبت ان یصلی
 صلوة او لم یقبل فلینظر هل منعه صلوة عن الفحشاء والمنکر فبقدر ما منعه
 قلت منه و الا لم یدر تحقیق معارضتها که این روایت مذکورین بکران توشیح یا فرشیخ

محطری رحمه الله انما رحمه که وفی هذا دلالة علی ان الصلوة لطف للمكلف فی
القیح والمعاصی التي یبکرها العقل والشرع فان اشئی عن الصبح یکون توفیقا ولا
فقدایا للمكلف عن قبل نفسه وعلائیة برزخیه من غیره رحمه که وذلک اذا
کانت الشرط من الخسوع وغیره معینة وهما فی ذکر نفسه که صلوة بمنزلة قائمیت که مکلفا
از فی وکثر نمر نایه میگون مثل الامر والناهی بالعقل ودر سحر مشرب بکله صلوة
فی نفسه رابع ومانست از اقرار خطیات ووجه ان بمنزلة علت مستفیدت نظر بانهی
مكلف از ان هر و عدم تحقق مولد مدبصر از مواد یا بواسطه شدت غفلت و جهل و شهوت
و تا در ایام خطیئت است که مانع تا بتر علت است یا جهت فقدان حقیقت صلوة است چنانچه در
بعض از متاخرین است و از ان رحمه که ان الصلوة هی الصلوة المأتمیه فان غیرها
لیس بصلوة و ازین منبر است انما فی بعض التفسیر بطریق روایت از حضرت سیدنا الله ورسوله
نفسنا که من لم یصله صلوة عن الفحشاء والمنکر فلیست صلوة بصلوة و هی وبال
علیه و چون القاف ذات موضوع و بمفعول اعم از دایمه و قیمة و غیر است از باب تحقیق
موجب احسان سنان نزد بصر ان است که ادا از صلوة نایه وقت شوق بصلوة است و ازین طریق

بنایت بر این تحقیق هر مقام مقتضی این فضیلت و فریت صلوة از اعادت و اتفاف
 اکثر اعمال است و بعضی دیگر از بدیهیات و بعضی بر آنند که اتفاف دیگر از مقلد دوام آ
 لکن تغییرات مابین وجه منع و غیر مکرر با بابت تعدد آنکه نموده و در غم این است
 که صلوة موجب است از آنکه وجه و ابیات تعدد و این نیز چندان قوتی دارد
 چه تخصیص لفظین مذکورین در آنکه مقتضای این است با قرینه تخصیص غیر مخصوص است
 و اینکه گفته اند که اینها مصلحت از آنکه وجه و ابیات تعدد و عدم اجتناب و در بعضی هم قرینه
 تخصیص است ضعف این غایت ظهور دارد و نیز اگر گفتار بصلوة مسبوق باشد از آنکه وجه
 و ابیات تعدد است و بطلان تاثیر مسبوق بالنسبه الیه سابقه از امور بدیهه است و اگر در
 علت بقا و استمرار است چنانچه بعضی گفته اند آن نیز صورتی ندارد و علت حدوث علت بقا
 چنانچه از تحقیق برآید و همانا موجب اختلاف احوال عدم اینها در بعضی از مکلفین است که سبب
 توهم عدم اتفاف صلوة است بگوینا نامیه و این توهم است فاسد است و معلوم است در وجه
 مقتضی تحقیق نیست تحقیق آنها و اما آنها تواند که با وجهی تحقیق نیافته باشد چنانچه در
 کثیر از موارد ما میوه که با وجهی ما میوه و با نود از آنها صورتی نیست مگر در این زمان

از این جزئی و از اینها اثری ظهور نیافته ام پس معروف ارتقا بآن از کمالات دانسته
نابین میگزیند این امر را خود نموده گرفتار است بخت و احوال و مصداق است رضا سلطان کردیده
و تصدیق و تعجب کمال لله و عمن و استقاء و عطف و عطف ای آن کردیده
و این شریع دین نبوی نامشروع و واعد بر این طریق و این مقرر نامر بوطعنا یا امر
و نیت مقرر در احوال و مقتضات و عبادت و عبادت مطالب است بخت و احوال و عبادت
ما یا ایهم من و بخت من ذکر حدیث لا استمعوه و هم یلعبون و کلمات مقرر از این معانی
موضع کلام و اذ اخلوا الی بیاطلینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن امانه
بعضی از امور و اثار و کلمات که در طریقت سابقه در بیان حقیقت الکاظمین و در مقام
رقم علم و عرفان شده عسیر لاجله این کلمات و کلمات ظهور و ظهور و وحدت
و کثرت و امور متعلقه به هر قسم از اینها بیان بنام مطلق و بیان نموده و بعضی تا مقدر و تدبر
سمند تغییر و یک چیز از اینها ظهور ان لطیف داده در متن خفا پاشیده است
لکنان گمان سپرده و وفقت و در از سر کش و نافرمانی با لواء بقصر الایت مرعوب تا آنکه بقوت
چایک و چالاک و شر و پیکار و محض از عواید باطن غنائ از دست مضایقه رنج و روی

بعضی زنت فرانی و قاتی معانی و تحقیق بیان آورده و از منابع میاه غنیه صافیه ارباب
 ملخشفه و اصحاب هارثیان مستوفی جلان گردیده به یک دوندۀ روزه فامه مشکین عامه
 برآنکه عاقبت مستقیمه خیر الامور اوسطها اورا تعلیم داده از مسک افراط و تفریط که موجب الهیاب
 میفریاد اجمال غریب باز داشته و در طر ماص تجرید که مظهر بنارال نفیر است کلمات تحقیقات به
 مبارکاه عربی استنباه و حدیث حقیر آورده و در همان را رکشف و ابصار نزل خط به خط این
 رمز نهاده بعرفان اخصای پذیرگشته که علم بذات بسیط مجرد امور بسی که مفهومی نسج
 و تقسیم است حاصل گردد و با انضمام امور اخلاقی صورت نمیزد و مجموع امر به سلب و اخلاف
 در غیر مرکب تحقیق نیاید چه علم شئی از اینها بدون علامات و مؤنات و حیرات امکان نگذرد
 و ذات است مع حیثی می مقتضی وحدت صرف بعد غیر است بر نیست نهی است
 دیگر که غیر نیست مطلق است بر و تقدم نیاید و فعلاً تقدم الی علی نفسی است بر است بر
 یکانه به نیستی انقیض و راست بر راه نیاید و آنکه نه نیست و نه هست غیر امکان که اعتبار است
 حقیقت وی در صانع و جو ندارد و ممکن هر چند من حیث الظاهر صورت وجه پذیرد اما بحقیقت
 عدم اعتبار در حق با نیست و الا طلب حقایق لازم آید و همچنین و هر چه بیست بر و جواب دانه با است
 الی ۱۰۸

پس با وجودی وجه دیگر متحقق نیاید و بدانکه بدانکه ذاتی که لذاته اقصای اشغالی غیر نماید
 جز نیست حقیقی را آن یه و این بدانکه ~~فقط~~ مستی با جدیت است که مجرد بود از سبب
 و اضافات تا غایتی که منزله بود از مفهوم این الفاظ و از نظر مفهوم این الفاظ و از جمله
 معنومات و بدانکه صفتی که ذات در صفات الوهیت نفوذ و شریک کند و نسبت
 به وحدانیت اینان محض است است بهت و در حقیقت حق تعالی است بیان آن هر سه نسبت لیکن
 نظر بمفهوم فرمود که الله واحد قل هو الله احد و تغییر و کثرت یا ذات بود
 بحسب اجزایا بحسب تعالیر وجه و ماهیت و یا صفات به بحسب سبب یا نوع یا شخص یا بر این و آن
 یا احد و صد نفی فرمود و صفات را به لم یلد و لم یولد و لم یکن که کفای احد و وجه الکره
 و یا با حقیقت وحدت خود باقیست و عدم نیز بهین طریق بر عدمیت لکن از ظهور وجه عدم
 که ضد نیست و بقدها بتین الاشیاء بر وجه دیگر بهین ممکن و وجه نحو نحو مجانبه عکس
 آینه چنانچه در ظاهر مظهر نحو از وجه نعم عین نمودنیت نحو حیث هو و اگر کثرت نمود
 بحسب امر خارج کثرت در نبود لازم نیاید که نفوی که که غیر بودت عین بودنیت و بنابراین
 مجردات جسمانیات و عامه ملکات و مخلوقات بجز از امور اعتباری به فی حیث الحقیقه

از دایره وجود خارجی بیرون اند کماثل غیث اعجب الکفاد نباته ثم یخرج فتره مصفا
ثم یكون خطا ما باید است که هنوز که حکم ظهور در بطون و واحدیت در احدیت مندرج
و هر دو در سطوت و وحدت مندرج بود اسم علیت و غیرت و اسم درسم و نسبت و وصف و ظهور
و بطون و ذکر و وحدت و وجوب و امکان و شفی و انشائی و کمال و حریت و باطنیت و اولویت
و افریت و محض و یس و خلوتخانه غیب هویت حاضرت که حوزا بر خجده جلوه دهد بر معرفت و
جلوای نموده یقینی که از غیب هویت ظهور یابد و وحدت بود که اصبر صیغ قابلیت بان
باز میگوید و اما ظهور و بطون می وی بعد عجب قابلیت هر دو احدیت و واحدیت در مظهر
اند واحدیت و واحدیت که متشککین اند ظهور ایشان بود وحدت که رابطه نسبت نه است
پس احدیت و واحدیت از وحدت مشتق و مستثنی شده چنانچه محبت و محبوبیت از
محبت و باعتبار روایت و طریقین را نیز رخصت تسمیه یافته و در حقیقت عین واحدیت
و احدیت است چنانکه عالم و معلوم و علم و در مرتبه ذات عین یکدیگر نمایند و نظر باطنیت و
محدودیت علم نسبت است باینکه آن هر دو که متشککین اند پس وحدت ملا و اعتبار ذات است
چنانچه از جهت اسقاط تعدد که ذات را مانع اعتبار احد گویند و یکا از حیث اثبات تعدد

که ذات را باین اعتبار و احد گویند پس محدث را حکم و سطیت ثابت شد با وجود آنکه
 عین ظرفین خودست و اینر میدان و پیدا کنند که و شود که کثرت اعتبار دارند مناسب
 واحدیت است نه احدیت و باید دانست که اینر تخی اول مضمون کمال و آنه و کمال است
 بر طریق اجاب و کمال هر طریق تفصیل تا متوقف بر غیر حقایق است چنانچه بیان کرده شود
 و غنی مطلق که عبارت است از شهادت و آنچه تفصیل تواند یافت من الاذل الی الابد لازم
 کمال فانی است پس باینر شود که مستغنی از تفصیل است و در این صورت مطلوب کمال است
 باشد و این فرع از کمال شرط وجود عالم و آدم است اجمالاً و حقیقت ذات من حیث الاله
 و الصفات متعینی است که همچنانکه خود و بر خود مجلاً جلوا و مفضلاً نیز جلوا نماید که کمال
 دیگر است چنانکه وجدان و حضور و نور ذات را نه نفس مجلاً حاضر است مفضلاً نیز حاضر
 و اینر جلوه باینر حقایق اشیا بعضیها بعضی صورت نه بند و دوران حضرت تمیز و غیرت را
 راهی نیست پس کمال مذکور که مطلوب است متوقف بر حقیق و تخی دیگر باشد و از آنچه تخی
 دیگر روی بخند و اینر تخی از متجلی بر طریق نفس منبث از باطن متنفس فی هر کشت که بآن انباشت
 جمیع حقایق الکر و کنایه ذاتی از یکدیگر متمیز نشوند و جمیع آنچه تفصیل باین راه تواند یافت

و در این مرتبه نماند پدید آمدن برترتیب و نیز نفس بر طریق انبساط که اندک فرصت افاضت
 افاضت قدرت را بطور غریب اندک در اینجا بگذرد و آنچه از این سؤال که داند که این کان
 و بنا قبل از خلق الخلق کان فی غایه مافوق هوا و ما تحت هوا، تا سیر از این غایه
 ابرضا هر فهم کند زیرا که این مرتبه را عا از این مرتبه خوانند که افاضت و جبهه حقیر بطور دور اندک
 اخفا میرسد چنانچه از ظاهر ابرضا افاضت به اجدد مقرر گردد و نیز تیره راقین و تجمی نماند
 و مرتبه الوهیت و اسم الله و ملک الجوده و عا میگویند و چون نماند مرتبه وجود است بحرف
 با نیز تسمیه و موجب کند که نیز بطور از این مرتبه و دلیل بر این است که هر کس که
 در این سطوح و در مرتبه و عذاب و یا شد که شکر از کائنات روایت میکرد که اگر حرف
 ب بحر خلق حق را عیان دیدند و معنی حرف ب نزد اهل اسرار است و سبب عبادت
 مسبب است چنانچه دیدیم بدولت و صنع عجیب است اگر چه از وجه دیگر معروف است
 و از این تقریر سرفراز حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که قبل از این ذکر یافت که فهم که بالباء
 ظهر الوجود بالنقطه تمیز العابدین العبود درجه ظهور مرتبه و تواند بود که این عبارت
 در آن حضرت موافق عبارت سابقه مقرر که از آن حضرت باشد که در این رساله مذکور است و نیست
 که

که ظهور لا شیا و عن باء بسم الله الح و در این صورت معنی عبارت اینست تواند بود و عرف
 با سبب ظهور و حقیقت است پنجم که تجلی مانده که مرتبه وجه است ظهور از آن بحرف مذکور است
 پس وجه با ظهور یافته با لبا و ظاهر الوجود است باشد و تواند بود که مراد از وجه و وجه وجود است
 باشد چنانچه بقا بن شده و منزه است باشد که وجهات با سبب بحرف با که تفسیر از نور وجود
 بنی و با مانده ظهور و وجه یافته اند پس با لبا و ظاهر الوجود صورت وضع یافته این از
 وجه وجه اراده شده و اگر چه سبب تجزیه است و وجه ظهور این قیق و تجلی مانده نفس از تجلی اول
 بود لازم صورت اوطا هر گشت چنانکه او شمر بود بر واحدیت و احدیت و بر توحید
 مرتبه نیز شمر گشت بر وحدت و گشت و بر زعفران و جامع بینها که وحدت باطن هر وجهی که
 که وجوب وصف خاص است و کثرت باطن هر علم نام نهاده من حیث تعلقه عبقایق الکو
 که اعلان از لوازم است و این ظاهر وجهه که در این مرتبه با صورت احدیت و توحید
 حقیق از سبب احدیت در و کثرت شبیهی از میان واحدیت در وی که ان
 وحدت باطن ظاهر وجه است که ششون لفظ و اعتبارات اصیل و کثرت شبیهی
 مذکور، اسما و صفات و این ظاهر علم با که در این مرتبه دوم صورت واحدیت است کثرت

حقیقی از برای احدیت دردی و وحدت نسبتی مجموعی از اثر سرایان احدیت دردی
 که آن کثرت حقیقی را اعیان ممکنات و محالین کند میخوانند و آن وحدت نسبتی مجموعی را وحدت
 ارتام و عالم میگویند و آن برزخ که در ظاهر وجود و ظاهر علم است حقیقت آن است
 تدنیست چون ظهور مرکبات را از علل ارباب ناکزیر است و حق مقرر و علامت ضمیر است
سر نفیضه الی خالق بشر من طین فاذا استوتبت و نفخت فیہ من روحی ففعلوا له شاکلاً
بشره بان فرمعه برالات الی خالق بعلت ما علی و بشر اصبودی و من طین مادی
ففعوا له ساجدین غائی و نهایت ظهور مراتب کلمات و احکامات و انواع اثر که
 از ان تیر است ارتباط یافته و بعد از تنم و تکثیر مرتبه ای که دید وجودی و تنزل حقیقت
 از مقام محقق و عدم امکان نوعی دیگر مغایر نوع بشری و امکان بعد از وی متعلق با صنایع و اشکال
 از ان نوعی که در الحقیقه بر وزن است از قوه جبر و دانسته میشود که احسن مراتب وجود نوع انست
 که مستند بر نفوس زکیه و ذوات قدسیه و ارواح مطهره و شمع نورینه زمره عایله و طبقه
 متعالیه انچه اولیات که شرف این نوع و امتیاز وی از سایر انواع مخلوقه بشری و ملک
 و فکلی و غیره من انواع المخلوقات و مطهرت و منظر بایر صفات ربانی و نفوس سبحانی
 و الهی

و اخلاق الامر و سجودیت ملائکه و محبوتیت و مردد بارگاه صمدیت و غیر این از قابلیت
 تجلیات آسمانی و صفاتی و غیرهما من الجلیات الملائمیه باعتبار علو رفعت و سمو مرتبت خاتم
 الانبیا و خاتم الاولیاست که در مقامات دین و دنیا و حالات صورت و معنی از ماسوی بله تقوی
 کمال و اظهر مظاہر تجلیات اوارج است و تبدیل اند و لهذا در مرتبه دوم از تجلی الامر که باعتباری ظهور
 وحدت و کثرت و از جهتی ظهور کثرت در اخفای وحدت مظہر تنوعات تجلیات صفاتند
 چون تمام کثرت بوحده است که مبدأ مفهوم است و محیط مراتب کثرت از وی تکلیفیت
 پس کثرت امری اعتباری و اعتبارات و اختلافات که از خواص کثرت امری عدمی پدید آید
 اینچنین صور امور متضاده از صفات خالقیت و غنویت و تفصیل و لوازم و وجوب و امکان
 و انما حدوث و قدم در مظہر ولایت مطلقه مرئی و ظهور نعمه و امان نجات کما میانه معنویت
 جزو ملک و انواع ملک و لذتی و شیمی معین و افراد متعین سایر موجودات ممکنه و میانہ ذات
 و صفات آن مظہر سماء صفات تحقق یافته حقیقت ذات و کیفیت صفات مجهول و مشکوک
 فی ذات و در این غیر گفته اند که تحت اسم علی الخلق علی متعال که در اینین شکست
 مجزائی مدرك هر چه باشد که عالم فانی و یک عالم قدر تو کاند که کف است کفست

وعدایین دایره در پهلوان هر جهان " عرض لب ز بر سر بنیت کوچک " بنی
دایره الاوض و احاد لهما " طرق سالکها فی کف الله سلك " ورتبه ان نیت انجته
مظهریت علم و قدرت و احدیت جمع و آخرت اول اقتضای تکلیف کردم تکلیف اظهار است
بطهور غیر و استطرار بیداد و تقییم ذات مجرب حقیقی تا آنچه شایسته مرتبه اهلان است
که ان عدیت است از رتبه الوهیت که درجه است متناظر کرد و چون رتبه ان نیه بالله فلیت
مستی بعت و تکثیر نفوس و همچنین بخت ادا و تمام عالم ان بطهور روزی و دلی خلیف و تمام
مقام از رادق احدی از دم باید و از نجات که بعد از احوال و نیزه بر و تمام نعمت سر در بر شایع
مصطفی که احوال رقی و مناب نعمه از پر تو است و شقه علم لغت پریم نبوت عرضه بلا دهم
مستقیم و نیزه اوج امر و ارفه الهیه ارافن تا کیدات اسانی طلوع کرده و عامه اولاد مسلمین
از خضیف ضلالت و کراهی بر تقابل بر صریح خط مستطاب یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
لن یتک و ان لم یفعل فاعلمت رسالتی که دینیه تابع و تابع و پیام و پیام و پیام
مکلف بر هر نیت متفوطه از دریا و تبلیغ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پس از احوال
ان از کرد دایره اصحاب را از راه پاره من گشت مولا فعلى مولا اللهم فال من مولا و عاده
لدن

ارسته گردانیده و تنمیم امر سالت و تعمیر تو اعد غلظت بان صورت صحت یافته مسندینا بت
 ربانی و خلافت نبوی را با سطوانه قیومه ان هذا القرآن بعدی للقی حقا قم ترین داده
 بدلول و ان هذا امری مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ان ربکم یطریق
 و یبین الامت ساء ولایت نموده بنیان فریب الملک ان این ملکش قدر موطر از احتمال اقیع غننه
 تجاوز از مقتضای اراده الهیه واعتمد بر اکتفا قصه خشیار فاسد ان بر نصیب صیبر و ما کان
 لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیره مخرج و مرصوص گردانید و مکتوف
 حیوة مورد منور ان اعد و اسیر مرعوبات را بر نیت صدف لایق مقون فیها الموت الا
 الموت الاولی رکنی و زجاجة خاطر فی نفس هر تو انوار و علمناه من لدنا علما منور رخت
 در صبح خشیار و اقدارش را در بارگاه شاه دارا ده طبع نفیس از شیر نور احمد فیما ما
 بشاؤن معتبس گردید تا سحت و صحت فانه لذیذ تر مشعر انوار و بی بصیر و بی سمیع
 و بی نطق مضد مقرون بضیا شده بر سنده عبدی اطعن اجمک مثلی و لا مثلی
 ممکنه شده مابس غیبت حقیقی گردید فایده از علوم غامضه و اسرار خفیه در فران
 مکنونات آسمان است که اناب عالم بوزوج و رفقای که متور عالم ارجاع در شایع است

از صراف نوریت محض بیرون آمده و با نظام میخل بشری و صورت عنقری که از اعلا کم کشف
و مادیت صورت امشراح و شتابک یافته از هر ارمودقه در میخل بشری که گردید تا بکتاب
انظام حسیات و مادیات قانیت العکاس انوار احدى یافته برانیت بحکیمات ذاتیه
اتفاق یافته منظر انوار و سراسر توحید کرده و مراد از نور توحید بذاقی اصحاب تجرید موفقی
و لواجیح تجلی خاص مصفا و کشف لوامج بر فرد قرب العرب بین سجات العظم و سطوات
العزت است این امر لیت که بعد از سیر روح در حیرت و خروج دی ارغام ملکوت و فنا را و در علم
بقا و بقای او بعد از فنا ترتیب باید آماست و توحید عبارت از ادا دای سر موحداست مرتب با ظاهر
حق بجز در علم انوار و رسم العکاس و نفی انما ص کلمه مراد و نیت صفت بصفت و نیت
و ان نیت و نیت خود نور و رؤیت سراسر و نیت به نیت و محمدیت بصفت و نیت
و عدانیت بوعدانیت و فرادانیت بفردانیت و عزت بعزت و اعلیت بعلیت و نیت
کبریا بکبریا و رؤیت قدم بقدم و بقایقا بعد از آن قرب عقدا کل از جناب رب و بخت و بعد از آن
قرب قلب و حاض از اوراق سلطنت و قرب روح قدر از جناب عزت و بعد از آن قرب سراسر
از حقیقت جمال و کمال و صفیه بها بعد از آن قرب رب و نیت و نیت الاقتراف نم

الطس ثم الرمس ثم الفناء ثم الفناء ولها هزار عبارت عن ان است که مثنوی
 حقایق متصوره که ملک را باها بر است از تحقیق ان امور مذکور موصوفه است و بعد از طریق
 مفسوره و علم مکتبه هر یک از ان بر وجهی که پرده اشتباه و التباس از میان برداشته بعد از آنکه
 نفس باطلاع مجموع ان بابرها و حقیقتها باید که انتقال از ان بدیکر امور ضروریه درین
 مسلک بمنده بر ذروه غنیفه و درجه رفیع از ان تصاعد نماید و اول ان مقام حیرت و بعد از آن
 غیرت و بعد از ان دہشت و بعد از ان ولہ و یحمان و میجان و بعد از ان استقامت
 در تحقیق و تسلط بر است و بعد از ان حصول علم مجهول و صرف اثبات عارف که
 که مراد از ان تسلط و التباس خاص بغير فتنه و معرفت جمیع وجه که بکرنسیمی باشد و بعد از ان
 ظهور انوار قدم و بر ذرا سر ابد ثم السجات ثم السطوات ثم الوسله ثم اللطه
 بعد از ان معرفت بکمره و مکره و معرفه بعد از ان فاعل معرفت و مکره بعد از ان انقطع غبار
 از معرفت و بعد از ان انقاص معرفت بعارف و انجا انقطاع و انقاص از میان برداشته و
 انقضاض و انقضاء آتشها و کیف و حیث و این و غیر و بعد از ان موجودی سرمدی و عزیزی
 قدیمی و بعد از ان مرتبه بلندی علم و علم است در کن ذات حق عز و علا و بعد از ان غیر

انکشاف آنوار و ظهور خفا پس اسرار و برز حقیقت و تحقیق الحقیقه و حق الحقیقه مرتبه ماند
 آثار ویت من دنیا عجیب حقیقه الطوق و لقاء ملائکه غایب حق الحقیقه بعد از آن مرتبه است دنیا
 و ملائکه است و با هر ملائکه من دنیا و با هر من دنیا ملائکه است و تحت برتری از انوار عظمی
 از علوم مجهوله که از اناطه ادراک افهام و ادغام کردن است مگر آنکه خبر از آن نزد اهل اخبار و غنی
 از انوار پیش از باب غیب که دست زده عقل و قوه و ادغام فاسد شده موجود باشد که بر تو در آن
 ملائکه تحقیق بر است اهل بیت و تائید مقبولان درگاه و طبعان با کماله تا قوه بازده قبول و طبعان
 و مولی مقام مامول از انقباضی بایند و شکایت که مصداق اخبار طائر و همچنین منظر انوار اسرار
 و غیب و غیب الغیب و جمیع شقوق عوارف و معارف ذات باریکات سیمه کاینات و مدن
 ولایت است و اینهاست که حضرت سید محمد آقا علیه السلام بنا بر مولی مقام موقوف حقیقت مکره
 می فرمود که لا احی ثناء علیک و نظر بدو سر تو حید و تحقیق معرفت نبوت مکره ملکوت
 که انکشاف کمال انکشاف علی نفسک و اینهاست از انوار حقایق و دقائق لمعالت از انوار اسرار که
 مصباح خاطر سید ابرار و علم ظهور انکشاف و بنا بر ترقی در منابع ربوبیت و رؤیت حقیقت مشاهد
 و مخرج کجا برادر معرفت از قاطع علم حقیقت اخبار از سر تو حید نظر بکایت ان حضرت صاحب
 البدر

به یقین نگر و اما از جهت حالت حق قیود و علا نظر بآن حضرت سالت بهم متعرض ان نشاء
 چه توحید و حقیقت از صفات حقیقه توحید کرده شده است نه از صفات توحید کننده و چه توحید
 و موقد بشیخ حاء فرغ جمیع الوجوه بصفت و صحت موصوف بهر صراح و هم معایرت صورت نه بند
 پس اگر زبان پر نوع ان نشاء به توحید نانی مشابه شسته شبر و اگر بغیرت با ذات الهی
 یا حدوث ان قایل شود از تنوی باشد و از چند منقول است که العلم جمود و للمعرفة انکاد
 و از شیخ ذکر کرده که من اجاب عن التوحید بالعباده فهو ملحد و من اشاء الیه فشیء
 و من اوی الیه فهو جابر و من نطق فیه فهو غافل و من سکت فیه فهو جاهل و من
 توهم اند و اصل فلیس له حاصل و من ظن ان تدرب فهو عبید و کما تیر توف
 ما و هاکم و ادکتوه بعقولکم فی اقم معانیکم فهو مصرف مرد و الیکم محدث
 مصنوع مثلکم و از منصرف خلیل حضرت که المعرفة عن الامناء غایبه و حقیقتها
 عن العقول مستغفرة ملاست اسرار الانبیاء فی انوارها و فایات اوج الام
 و الباء فی سطواتها و فنیست عقول المقربین فی اسرارها و احقرت قلوب الصیدیقین
 فی نیرانها فحجیم الحق ما بسما و دسمها من غوامضها و اخبر عن عجز معرفتهم

فی وحدانیته و تخییر عقلم فی فردانیته قال و ما مندو الله حق قد و کلیم
 سند فیکور است سحر عقدا من ذرات بر گردان و دره که معرفت حیران عقدا لکریک
 سخن زوفا و نفس یک یک از ذرات بخودش کس شناخت توانست ذات اودم بدو توان
 دانست عقدا لکریک است او و سحر را بر از ذرات او کس کشف صفات مبدع شو چند چون
 چو ابرو در کوته در ازل البته که عیش یک غلام است خانه را و از شش به نهایت نه ملک و فضا
 به بیایت نه ذات او موصوف و پیکر است و کفر ز نفس عود و حبس و دل کفر نفس کور
 وصف نیز علم نیر و نیست هر یک اودم خاطر است او نیست و هم و خاطر را فریده است
 اودم و عقدا نور سید ما است صنع او اقدم است عدم ذات او مستم است قدم
 کرد اودم چنان کرد و بر در خانه خراب کرد و از خرابی دست بهار و تابان بار کرد
 پای بار زنها که بچنانکه ذات فاعله جمع الیهات الهم را وجه مطلق معرا از شش نه توان گشت
 ذات نشسته و تخییر و لوازم جسمانیت و شرک در ذات و صفات را بان بارگاه ماست
 این ن از ظهور و ظاهر متکثره مختلفه صورت مستی و شرک با واجب در وجه که مستم ترکیب
 ذات بسیط و وحدت و حید و مقتضی از صفات و اعتبار است در این خیر است م نه لود متجدد

مظاهر

مظهر از تشویش در درمات خیالات زنا دگر و خا به مجتنب با شریح ظهور رسیده
 و تجلیات متکثره در وحدت ذات و کمال صفات اود ما در غایت شعر
 وما الوجه الا واحد غیر الله اذا انت اعدت المرایا
 تعدداً آفتاب که بر تو انگیخته ز میاست عینه دانه از لب انف هم بر تن
 لیکن ترشیشهای مثلین مختلفه الا لولان نماید و در نفس امارا لولان هر یک متکثر
 بنا بر این اگر بر لغت باید موجب زیاده تشریف و زیاده و اگر بر قافیه و وزن
 سبب اختلاف حقیقت ان نکرده شرای زخیم با برین در زخیم کار شد
 با صفت تو عقربا لاف کمال کار شد که هم مردم و ملک خاک گفته در دست
 دانه غن زاکو زوال کار شد کنکریای زمت و لای لایکان طیر دل دانه هوا
 زنجیر بر لب کار شد متبتکله دل جلوه قرب و زشت لیکن بکوه بخان
 چشم خیم کار شد زان چمن که بلبلش روح قوی نمیزد کلونین خاک را بر و صدای کار شد
 و چمن این حکایت مسموع شد باید دانست که نجره طیبه فطنت و ذکا از چمنه صافیه
 حسن عقیدت و دلالت و نه با فقه دین حقان آئین می مد ذات مستغنی

از صفات آن رحیمه حیوة کاذبه مخوفات که لغوا که لذیذة زواید مومت خالصه
و مخفیات با سقم عقاید صافی در راسه غرات طریقه محبت جبله آن زمره عیبه و طبقه
سینه از آن اقطاف نعمه در طبق اخلاص کز انتم کام جان طاب بن زلال اقبال از آن موده
لذات کافه گردانیده بنیان والا مکان رتبه رفیع آن مؤتسلی اس دجوات مخوفات
که برکنز علیان پوشیده و نهان است با دجوات اعزاف بمغنون صدق مشول ع
انا فی مدحک الکی لا احدثنی با ندازه بصاعت و مقدر لطافت
بکشف آن راز امان بر آورده خلفه انکیز منکامه سنجون صوامع قری و طب فزای نیر
قریبان جوامع النی کرد و لکن بمقتضای این کلام که منکرسم که الکف بر رخ ما پرده در نش
و بنیلا سر بر لباس مکتوف کویند سکت لغت در مقام صبر : ادرتوف و یک نون جلوت
از مکرانه نیروی کوهام روان به در آن میان یکا کار گرفته به ایدل حدیث جان بر دلدار با کوف
لیکن جنی مکن که صبا را خبر نه : در تنگی جرم از نوبت رفیق : بارب مباد انکه
که ما معتبر نه : که کعبی مدد عزراکت در رخ : این سخن لطف عاشق زرنه : بی نکته
غیر حسن بیاید که ناکچس مقبول طبع مردم صاحب نظر نه : اگر حزن از صفای کس با غرض

از ذوارف عوارف ابله جلال و جلالی که عرفم از قام صوق انجا که کتاب لازم الاحرام

لنفدا الجحيم قبل ان تنفد كلمات ربي ولوجنا بمثله ^{صلي}
بر صحنه ارزو آتفا نني يا ^{محمد} دار الفهرات الحسد يا كل الحسنات كما
ناكل النار الحطب بارزني كمن حبه وانك را خبر روانا و متعلق باحوال ان غدا
عالم و مقدم اولاد و نر آدم بن نر زبان عصيان آن چراغ در دمان نبر مردان در جرد
حاضر حبان ان ضمدان که نبرد و فطرت و آقا ز خلف لغزاي جانفواي قل
لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى تغنيه يا فخر و ازاء
الحمولة ان في الجنة نهر من لبن لعلی و حسين و حسن
بيانه اعفاه رب ريز سخته دار طغیان طوفان مخلف ان مردمان هر
مکان و حارب بنين ايمان و ايمان است بر خفته حصينة من امر مكنه خفته
نوح من ركب فيها نحي ومن تخلف عنها غرق نجات
يا فخر در زمرة طمعة عقبه و ذوق نجيم داخل است سحر لبا نعم بمقتضاي فوري
المسلمون من سلم المسلمون عن يديه ولسانك از خبر تشييل السلام ببردان

ودر سنجین می گفت آن خداندان عظیم البیان بمکافات و مجازات حکما
 و احمیه مقرون میکنند کلاماً نصیح جلودهم بدلناهم جلوداً
 غیرها لید و قوا العذاب بسنی کمال و دواب اند و نایره لزار
 و شرار آتش کفزار و در سلسل انوار که خرم نمود زرع انتظار و مطهر است در جنت لزار
 تنهت باین خلد این جنت خاندان اظهار که از جنات بجوی
 من تحمها الانهار رحمت ما به و احصا نیست بان و در آن
 و الا نمت که دخول جنت باز و آن در تقاضی در و در اجبت و در جنت
 غیر المقدر نعمه البیر المقامات و شهر ما یتم به الموجد است احکام جین
 حب الهوی و حب لایک اهل لایک فاما الذي
 هو حب الهوی فمشغلی بذکرک عن سواک و
 اما الذي انت اهل له فکشفک للحب حتی اراک
 فلا حمد للذی ولا ذاک لی و لکن لک الحمد فی ذلک
 و مراد از حب الهوی محبت غیرت لایک جان و انهم و خطوط و تنهت و تنهت

دینوی که حب از جانب محب بان اختصار پذیر است و معلوم است که این قدر
 عقیده از این متکثره و الای منزله ایمان و ایمان طایفه آن از هم و غیر همچنین
 حاصل حاجات صوری و تلذذات معنوی و توفیق سیر طریقی و غیر اینها
 لذت طایفه و آنرا از سیر طرفی بلکه منتهیه همه مالک اخروی و سایر امور متعلقه
 برین دنیا مشهور است آنجا ندان رفیع القیال است که در روز است بان محرز
 و در لذات و آنجا محبت محبوب لما هو اهلک عبادت از من است
 درجه حجاب و جلال که ادر لذات و صبر است و حصول این قسم از محبت
 مستند بر انخاف هموم شمرات و غفلت بوجه و قلوب مجرب متغیر
 نغمه آن شده در آن صورت غنی نغمه جان و القی بزرگان یک نجا و چو
 فراید مرتبه بر کف عطا دهم از یاد یقیر بر خوف و سیر بر مقدمه است که پیا
 ان لذات است عین تم بصورت خبر آن انعطاف داده نغمه معنی که این قدر
 ادراک است یا بدقسم است یا خیریه خیم موقع آن نوازند من صد مختلف
 واجه متلوده واجه من کله با شکل مختلف از حیوانات و نباتات و غیر ذلک

فلما درست که چرخ فرد را از افراد آن مثلا محسوس بصری گرفته بودند
 انعطاف بعول از جانب رتبت انشخص و کشیدن دیده از ادراک وی همان محسوس
 مرتبه در ظرف خجایی ظاهر بود بمنزله منظور بنظر طاریت و نفوذ مبین صوت که
 با دراک خجاییه و صوت که با دراک حسیه بقوتیه برادر افساح و کن فیت که
 در صورت رتبت اتم داو مخ ^{از صورت} ~~الغیر~~ خجاییه است و معلوم است که در سطحی نیز بود
 در مرتبه ترتیب پذیر است و مواد از درجه اوله حصول است و منجبت هر می و درجه
 ثانیه اسکان نفی است بسبب حصول آن و این نیز بر درجه معلوم مستی
 بر رتبت و من هده و تقاضا من بهمت و هیچ غیر در این خجاییه اطلاق اجتنان
 مانع از آنکه ف نام بود ^{حاصل} ~~حاصل~~ نیز البصر و المثل و بعد از انقاع القوت مرئ
 بر وجهی که غایت آنکه ف است چنانکه در این ^ن ~~ن~~ نفی نیز نک عوارض بدین
 و شغاف بمقتضیت شهودانیه و ضمای نیز می محبوب از من هده و لقای
 معلوم است خارج از اینها است و ما دلم که محسوس حاصل مرفوع نکرده از ادراکات
 حدکات بر درجه من هده و آنکه ف محبوب مانده و در ادراک حجاب پرده صوت که

بعد از آنکه آن مولی نفسی از کلمات او معرفت و معرفت نفسی بنا بر آنکه نخست
نفس نه که بر جود اشیاء نفسی مستوی کنند و در رخ درخی لغت او او در آن نبوی
و تجرد و انکار در خلاف و نفوی که سواد طریقی این استحقاق دخول
بجنت و حصول درجات بان مربوط است از قابلیت اصلاح و آن نفسی
و تصدیق آن لغت همان موصوف بوده در پی بر نه حج مجرب اند ~~و~~
كَلَّا انْتَهَمَ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لِحُبُّنَ و اینهمه ضایع و منفی است از
از کلمات ~~و~~ بعد از آنکه نفسی و غیر لذات و نبای مانده و آن نفسی
تعلق جسمانی و خیالات و آن در ترک و صیای نبوی و تنزیلات سماوی
از آنکه تعقل آن اصول مقامات غفران تجرب و معجزه در زنده و معجزه
و درود و پی اند اولئك اصحاب الشاهم فيها خالدون شنیده
بئر که عمری می ملون با وجود کلمات معرفت بخصایب ذات و صفات
ان مراتب تجلیات اسما و افعالا و مشهوره و منب معجزات و کلمات ظاهره
از آن مظهر انوار و مظهر البرر و منکاه، صلوات که او ان مناجات بدرگاه

حاضر الحاجات است افتد ایمان مقصد انموه صحی صلوٰۃ و قبول مناجات
 را تبعیت انحضرت محکوم بصحت میداند اگر چه گفته اند که شریک حالی
 چون خدای بیزا بهیچ جملہ کز پان روحانی که دشمنان عبادت درین نیست عاثر
 اگر چه بنده اشتراک کند بین بنده و چون آتش جو عنی شعله کشیده و در یک مستند است
 دین و نبی بجوئی آتش و طفل طبعش را از روی لقمه و سیمه در خونی او در یک مجلس
 معیبه ملون رفتن و یک نفسش تیت یا نه مقام حمایه طریقه بر منو ضعیفی
 در ریخته کفر که الصلوٰۃ خلقت علی الله و طعام معویه الله
 التعلیل علی التل بوجوب المحب اسلام پس معلوم شد که ماده نجاست
 اهل بیت ران و ایضا دینران ضلالت در تعالی نایره فتنه و ف و کمر است
 طایفه را مقتضای تلك الدار الآخرة نجعلها للذين
 لا يملكون علو في الارض ولا فسادا از نلذذت عبقری
 رهنجرا محرم و نه نصیب خزنه جزو پیروی او انفس است که بنده سید مولا
 سقراط استقرات بنده خمس الدنیا والآخرة اند و بنابر این بر اهل بیت

لروم نام یافته که از متابعت نفس آقا بر صدر بجه لباس دیر دل در و کت هرگز ظاهر را از
 اله که بمقتضیات تدبیر و مصلحت داشته معاً و باطناً از شرک و امور فی الفین ملت محترم
 باشند و مذکور است بر طایف مجیزه که بعد از طبع احوال و غول حضرت محمد علیه السلام کلام ماورند
 بآنکه فکرم بر این را بحسب عاقله مامور گرداند و سرداران و کسری بقضا مهورند و واقعه نفر و کلام
 سردار صد و پست هزار نفس نمود و در روایت از حضرت محمد علیه السلام سرفه بر این فزون
 ده بعد از لباس بر پوشش چرم و پوست کتف نموده پوشش پوشش و از کتف پوشش و کلاه نهد
 بر سر نهادن و فین از چرم خام در پای کردی و هر جانب شد اقامت نمود و سر اسیر او را به نوبت
 طعام دادند و این روایت و امثال آن دلبر است بر آنکه بدانند که بنده شکم در نیت دهنده جسم حب
 از زمره معتریان آن درگاه هر دو لبه با دماغ محو و به نفسی عاقله محو را فرستاد و شعر عرب
 رعایه جهان و دارش مده تا نیندازد بر عارضش و هر چه بدست نرسد به دست عجزش
 چه مباردت عارضت دارش و بدین صحنه می بیند که خفته و له مرد دین سوز دنیات عارضش
 قبول خود را بر روزه و در سبب او بی حجب و انقراضش و بعد از طریقات است به و شکر طایر
 اختلاف کیفیات حالات و کلمات و لغات میان محسوسات و محفیات و معولات و مناسبات

و همچنین منابر میان انکشافات تا مرتبه برکات واقع در آن نشأ و میان منازعات
 و این نشأ دانسته میشود که صحیفه دانش منظر که بتحقق صورتها مایل است لا فلا فی الابد
 مقصود کننده نوع محفوظ ربانی و کتاب مبین است و مرآت صورت ادرات سجانه و تفصیل مجلدات کونی
 و جامع اقدمات معنات دینی و دنیوی و قضا و مطاوع صورت علم و عیانی و این صحنه حقایق
 صوری و مخفی و خازن خزینه پر از مشکوٰه مصباح انوار و صیقلی سخنچین ادراک و ادراک مختلفه
 احاطه و توفیق ازل و مسطر و طر و بیت معمور عوارف و بحر مسجور محارف و موضع منشا
 فلاح و نجات اصحاب یقین و مخزن علم الله و محمد بن کلمه است که در این مقام عبارت گویند
 العطاء ما ذوق یقین است که حضرت در ضمن آن کتاب بعضی مسائل را نهم و ششم و ششم
 و عنوان را بر مندر علم صوری مکنز دلمه و از منزه ثلاثه را دیگر مرتبه و درجه دنیا و آخرت را بمنزله
 واحداً دانسته و به تفاوت در رشته علم خود منسک گویند و آنچه از منابر میان معلوم
 و منهدات در این ملاحظه انطباع باید صحیفه معارف آن مرکز و ادب عوارف از قبیل آن
 خدای بجم کلمات بر ادوات غیب و مکتوبات لایح لا یریب و در تقابل ایام خالیه و سوانح اوان
 قابل و حقایق بارگاه قدیم و حوادث واقع عالم و تعقیب و هو و اعصار و تدرج در امور
 مبرم

علم همه به لبر و زار و مشاهدات دقیق دینی و حقایق اخروی تمامی در کعبه و مرتبه در جریده خط
 ان حضرت مندرج گشته دنیا و عبادت و صورت و معنی و امور و زوفا و اوطان هر و اهلین و غایب و حاضر
 و آمده و آینده و رفته و رفته و ثابت و متغی و وجود و عدم و حدوث و قدم و وجوب و امکان
 و جمیع صفات متقابل و امور متضاده یک نهمه شبها با سحر با بصورت علم حضور نزد انحضرت
 متصور گشته و نزول در منازل محوسات بصری و معنوی تفاوت نماید و در عبارت عرفا کلمات
 که معومات بر شخص من الا ذل الی الابد در هر زمان از از مننه بجز که نسبت معلومیتش بآن شخص.
 صورت علمیت یافته جهان صورت دلش از افرا تا نینه ملاحظه وی بآن اشکاش پذیر است
 و تفاوت بین القور عین بزیادتی و موضوع است در مرتبه ثانیه بر مرتبه اولی و مفاد عبارت
 حضرت است که اختلاف نشانین موجب تفاوت معومات ان حضرت نبی و حقایق علمیه انحضرت
 من حیث الايضاح و الانکشاف به تفاوتی ملحوظ ملاحظه ان مرکز دایره کشف و یقین است
 و این عظیم است من الله و میزیتی فرج حاجب الله که انحضرت هم بین سایر الانبیاء و الاولیاء
 باین خصوص یافته در زینه امتیاز ان حضرت در نشانین دنیا و اخرت است و غایب در کتب
 ایما بعد از ذکر اصحاب مستحقین دخول جنت و وقایع روز قیامت و تجلیات الهیه در انصورت

له رؤيت متنازع فيه عبادت ان است حنين فانه منهم كه فغند ذلك بيني لبر اعرض
 حجاب كتاب تحقيق سماعات وتجدير نفوس برندن تبطير وكره او از كدورات وروم
 جسمانيات كدرت اول بان بتدايشه يستعد لصفاته ونقائه عن الكدوات
 حيث لا ير حق وجهه غيرة ولا قرة لان يتجلى فيه الحق سبحانه وتعالى فتجلى
 له تجليا يكون الكشاف تجليه بالامانة الى ما علمه كالكشاف تجلى للمنيان
 . بالامانة الى ما تخيله وهذه المشاهدة والتجلي هي التي تسمى رؤية فالأ
 الرؤية حق بشرط ان لا يفهم من الرؤية استكمال الخيال في متخيل متصور ففرض
 بهر مكان فان ذلك مما يتعالى عند رتب الادب علقوا كبر بل كما عرفته
 في الدنيا معرفة حقيقة تامة من غير تخيل وقصور وتقدير شكل وصورة
 فتراه في الآخرة كذلك بل اقول المعرفة الحاصلة في الدنيا بعينها هي التي تستكمل
 فتلعب كالكشف والوضوح وينقلب مشاهده ولا يكون من المشاهده في الآخرة
 والمعلوم في الدنيا احلاص الامن حيث زيادة الكشف والوضوح فاذا لم يكن في
 معرفة الله تعالى اثبات صورة في وجهه فلا يكون في استكمال تلك المعرفة بعينها أو
 بعضها والوصف

في الموضوع الى غاية الكشف ايضا جهة وصورة لا تفاهي بعينها الا في زيادة ^{كثرت}
 واليه الاشارة بقوله يعني نودهم من اديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتم لنا
 نودنا اذ تمام النور لا يؤثر الا في زيادة الكشف ولهذا لا يفوز به وجه النظر
 والتوبة الا العادون في الدنيا لا للمعرفة هي النور الذي ينقلب في الآخرة ^{هنا}
 كما ينقلب النواة شجرة والبند ونزعا من لم يعرف الله تعالى في الدنيا فكيف يراه
 في الآخرة ومدلول لا غير عبارت بغير مفيد انت كهتات في الجود در شين دينا وعبثا مينه
 معلومات بزيادة كلف وايضا هست وكلف في حيث الذات في وقت نهاده ودر نهاده
 معلوميت بانه دران نهاده بجهل نهاده معلوم هست وعبثات فكهده مشهورت بانكه
 احكامات وفتحات زباني وعلاني واسبغ صالي وديني وديوي نسبت بهر ان
 حضرت عا التوبه نهاده در شين صورت و معنى بمنزله واحده هست وعبثات غرالى انبر نيز
 فهميده يوهو كه انكه در مسئله رؤيت ميايه اصحاب واهل سنت صورت في لفت بغير قهر وجرود
 لغات الفاظ وعبثات وحقائق عاى اما يره علمهم امد در اين باب عين افانكه غرالى عايناه
 هر عرض از رؤيت در نهاده افديره زياده ووضوح و كشت در نهاده اوله حبه علم دان

وصفات آله خفیه از خصل صورت و مقدار و جهت و مکان و سایر لوازم جسمانیت
در مرتبه افرویه نیز همان عنوان الابرید علم دعوان که معتبر عنه کثیف و زیادته و ضمیمه است نشان
کرد و دیگر موافق با علم امام رحمته علیه السلام بعد جمیع منازعات بمناقشات لفظیه است
نه پس ظاهر آنست که عدم ریاضه یقین که مدلول کلام حضرت امیر المومنین است مد لکرت
ما بکماله از علوم طبقه آنها که در خاتم النبوة جامع همه شده و هرگز آنده و خطاب بربانان
ان بیقیم نبوت نزد خاتم الانبیاء ص فرجه حضرت امان ذریه خفا اشفا نیابد و نزد دار تحقیق
است که تواند بود که در بنا بر تفکیر ذات رفع احتیاج در از تشریح آنچه نیز از ملک شکر که
و در روایت منسوب به حضرت علی رضی الله علیه و آله مذکور است که ما افزع جبریل فی صدی
حرنا الا و قد اقععت فی صد علی و معه ممتنه و کلمه غیره مفیده آنست که زیاده از آن نیز در
جبرید ص لم انکرت ابداع یافته موجب افضلیت انکرت از جمیع سایر انبیاست آل احاطم النبوة
بدلیل بدل علی ذلک مذکور فی محله و تواند بود که زیاده معنومه از روایت مرتب بر عوارف
الهامیده از حضرت سید که اما صاحب المعنی و انت صاحب الالهام علی احاطه من انهم بمرتبه
ولایت سبب بر آید بر محقق بر الوعی باشد یا قطع نظر از مقصودات الهامیده بکرامور
مسند

مستی صدر از بخوی و مکرکات سبحانی و قیامات ربانی حصول یثبه باشد چنانچه مفاد روایت
 منسوبه بحضرت صادق علیه السلام که در جواب سؤال سید از حقیقت بخوار انحضرت برب العالمین
 حضرت زهرا که اجل کان بینهما مناجات بالطایف نزل منها جبرئیل علیه السلام و در غایه المظهر
 بجز از ذکر بعضی از صفات حضرت مذکور است که وهو نزل علیه جبرئیل علیه السلام فنادیایم
 بدو لا سیف الا ذوالفقار و لا فنی الا علی و لا فیضه و لا کتاب مذکور است که آن جبرئیل
 علیه السلام سالد و هو علی منبر البصره فقال یا امیر المؤمنین یا بن حنیبل وفق بطرفه انک
 و الی الارض من الجهات فلم یبره فیها فقال لدانت جبرئیل فکتب جبرئیل علی و صعد طایر
 الی السماء قایلا لا سیف الا ذوالفقار و لا فنی الا علی و ذکر و محمد بن الحسن الصفار رحمه الله
 فی کتابه المسمی بخصایر الدعوات عن ابی وافع قال ان علیاً علیه السلام لما فزع خیرا وقف
 بین الناس فاحال الوقوف فقال اناس ان علیاً یناجی ربّه فلما انکث امر بانتهاب المیتة
 التي افعها قال ابو وافع فایت سئل الله صلی الله علیه و آله فقلت ان علیاً وقف بین
 الناس کما امرتم فقال قوما ان الله ناجاه فقال نعم یا وافع ان الله ناجاه یوم الطایف
 و یوم عقبه بقول و یوم خیر و در کتاب مذکور در طایفه یوم الطایف از عیون روایت شده

خلاصه آنکه راوی گوید که در آن روز حضرت امیرالمومنین بر بالابرگه ایستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 با آن حضرت خطاب نموده که ان ثبت قلبت و بعد از آن حدیثی را بر آنجا شنید میشد
 حضرت رسول از حضرت نبی صلی الله علیه و آله استماع در آن جهت آن حدیثی که حضرت فرمود که ان الله
 یناجی علیاً علیه السلام و ازین روایات و امثال آن از احادیث متفرقه در این باب معلوم میشود که آنچه
 بر زبان این بزرگان می‌باشد که جبرئیل بر غیر نبی نازل نمی‌شود از ضرورت تحت هر دو است چه نازل
 جبرئیل بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام از مدلولات روایات و دعایات و مضمون است قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 نیز که ما انبیاء و لكن الله انجاہ نیز مفید مطلوب است و همچنانکه در زمان حیات نبوی این امر محقق
 در آنست بعد از آن نیز محقق الوقوع است چنانچه مصحف منسوب بحضرت فاطمه علیها السلام که با بلا جبرئیل
 و کتابت آنحضرت اتمام یافته است در مقام است و توفیق میانه روایات و الیه بر این مطلب و آنچه معتقد
 این بزرگان است اینست که آنچه مناط حکام شریعت و تبلیغ رسالت است بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
 احضار صلی الله علیه و آله جبرئیل را از آن جهت بر غیر آن حضرت نازل نماید و آنچه از قول دیگر صحابی و معاصد الهی است
 من مدلولات کلمات و اقوال در مصحف حضرت فاطمه علیها السلام نازل جبرئیل در آن امر بر غیر نبی صحیح نموده
 انکار آن از فلت تتبع انما و اخبار است و تحقیق کلام در این مقام آن است که چون ایام اقامت
 آنحضرت

انحضرت و علم چهار تفسیر بعد ظهور ان عالم مرتب و در عوالم عینیه که عبارت از عالم ارواح است
 بهر کثیره الله، پذیریت چنانچه از عبارت وافی هدایت معلوفی عن طرق السموات فانی
 اعرف بها من طرق الارض فی الجهدش رفتن بان حالت مهینه منیه و بابرین علوم صمدانیه
 و کتب پیه عوالم نوریه که از شیئیه مقایسه ان علوم بشری معرات از تحصیل و لوازم ایا تمطلو
 و اوقات متکثره ان شاه است که جمیع حوامع و درواهم و دماش بهما من لوازم اقامت فی
 ملک الدآیات و این حالت از حقایق مخفیة و دقایق خفیة مختصه مرآتیه نمونه حالات ربوبت و الموضع
 صفات صمدیت است که جاذبه محبت الهی در مدت انحضرت را در بوتیه احببت باش
 خلقت الخلق لا اعرف از هر چه نیست ماسرست و زبان طاهر و تحلیلص ان از غور حق طهر بر عوالم
 بشری نموده بر مستحق باوصاف ربانی ممکن ساخته با بعد غیر روزنا و الله الموقدة و دنی
 و در پنی را به بار تمامه را حراق داده و بارگاه وحدت از اخبار حشمت آثار قصورات نشانی
 و تصدیق جسمانی که غال اوقات از شایح حقایق اشیا کماهی عظیم آثار و قصیده نموده تا صورت
 حقیقت و وحدت ذات در آینه هب غار ذات احدی الفضا انحضرت مشقت الکت بنظر و ترتیب
 مکرر جدا کشف مظهر اوزار باطن و ظاهر و مخزن اسرار غیب و حاضر کرده و در منیر در منوره استکشاف

عالمخانه را سند مدرس کور است و مدرس و پیشان در ادب است خاسته دهنه تکرارشان
 می رود و عرش و تخت ایشان برشان است و بر سر و بر سر زانو است و با بسبب
 سبب است که در مقدم و بعد از مسند و است لیکن در باره عالمخانه را از نه فرد نیست
 مرد و عیان و خفیه نیست او در حدیث دارد و این می باشد و آن در حدیث می کند هر فردی
 در هر یک حاضر است که ده بهاء از شش خوان عشره امثالها که بر بر و خون مرغ آن است رفته
 در کتب جان فرستاده از خود و در فرج و در کتب است و هر یک از اینها که پانصد است
 اقله فی القلوب باقی است آن فی قلبی حیات فی حیات و در هر یک از اینها که در قرینه الفاظ
 در سینه الهی و در سینه و کشف الغطاء و در سینه صاحب و لا کردید با آنچه از شیخ برسی در سینه
 و در سینه تمام کلام معنی و عبارت است که و لعلکم لو کشف الغطاء ما زدودت یقیناً
 معینان ظاهر و باطن معناه الظاهر لو کشف لی من الغطاء ما حی عن الامناء
 و المسلمین و الملائكة المقربین ما زدودت یقیناً لان ذلك انا استشهد من و دله الحجا
 و اقامعاه الباطن من عرض من شیعته بحقیقه المعرفة الیوم فانه لا یزداد و غدا فی
 معرفتی اذا کشف الغطاء و عرض از ذکر این قسم از تحقیق آن است که در هر عصر که معیار

نقیح حسن و بیع اشیاء و مجیزه حالات دین و دنیا و صورت و معنی است پس که حقیقت کلام
صدق استقام ان و لا مقام بس که علم و عرفان مکتوب است و شرح راجع معرکه قطب و اصفان راز
و عرفان بلند اظهار کرد و امیده و دراهم تاسره و فاسره و مغوشه عقاید فاسده فی الفان ان
سده و کینه را که راجع بهاد و عارف و کت به تیری امین و دارا و بقیه قدرت خاله عثمان
توجه ابر غفلت را از موب حروف آن در مهار و دینیات انصاف دله و ازین مرمی و مشکوک
ترتیب و تئیسات ان طبقه بلکه را و چه بر کف و کد و در بر یک اختیار عزیز از زده تا فاع
از منوش و حق از باطر و عالم از جاهر و واقف از داهر و ناقص از کمال و ظاهر از خالص و اعم از
و معنی از خیر و ظلمت از نور و دنیا از کور و نور از شب و صورت از معنی و ظاهر از باطن و معنی از
و صادق از کاذب و صالح از طالح و طایع از خیر و محسوس از مشهود و مقبول از مردود و بودی از
و مبر از مضر استیاز باطنه جوهر ثمنه محکم خفیه و ضوئیه که جوهر هر روز کار خیر کوشش و کردن
زمانه از شرفان باین لایق مدیده و بنابرین در اظهار ان ضیقت نموده برزقه ظهور حیا کرنا
و کجایی ناپره عداوت حسا و ارباب غلبه نبرد از و که گفته اند حاسد بعینه خالی و هو
لا یجوز یبائی قلبه ملامه متی و عوادی صند خالی از پر و مرغ روشن شده از نور

ولایست مطلق از سندها عداوت را منظر نکند و عجزه منینه بکینند که نور بنور و نور نور و نور نور
 صافه فاضله عظیم البینان است از تیرگی انفس جدا افتد اصحاب طاعت بتبذیر در این
 منی از جوهر خلایق جهت انعام عارفان عالمی حاضر کوهر کر آن صفت در ملک عبادت آمده که کو
 در فردوسم اگر نیندیشد در آتش آخرت مکن باشد نه در شوم از آن نه عباد این
 باید که غم عشق تو با من باشد غایت محبت و نهایت صفای عقیدت محقق عدم بهالات از مع
 مقدم کائنات است مدح و ذمت گرفتار میکند کافری بشی که او بت میکند چون
 نمره محبت آن فاضلان عین عدم دخول ایران چنانچه عکس عقیقی نقص است پس چرا
 که باقره این نور هر تو انکیز شد حق عقیدت لحظه از آن مویر پذیرد باشد باید
 که هیچ امر از امور باشد در غم و رحمت و الم خوشدل و طربان و از زده و غمناک منجم طربین
 مدح و ذمت عاقل و یمنه بلکه طالب مقام ذلت و کف و محنت و صفای ربه بآن حورسند
 و کجولان بهر مند باشد چنانچه مدلول عبارت مولود افکار نماید که عاشق برنج خوش و در
 خوش بهر خوشنودی یار فرد خوش عاشق که بجان مردانه اند نور سمع در دراپردانه
 نه شمع سلامت میخیزند محنت و درد و غلامت میخیزند و آنچه نصابین عبارت سابقه که
 جویا

من شجرة بركعت ابراهيم سالت مسفرة الوجوه كوايندا مقرون به حجت مبرران كردم انه
 روايت منسوب به حضرت صادق عليه السلام است كه شيوخ برسي رحمه الله دري كه مخف ذكر نموده كه مخن
 شجرة النبوه ومعدن الرسالة ومحن عهد الله ومحن ذمت الله ومحن ود الله لم ينزل
 انوار حول العرش فاستج اهل السما فلما نزلنا الى الارض سبجنا ففتح اهل الارض
 فكل علم خرج الى اهل السما والارض فمنا وعنا وكان في السابق ان لا يدخل الناس
 محبت لنا ولا يدخل الجنة مبغض لنا لان الله يسال العباد يوم القيمة عما عملوا به
 ولا يسال عما قضى عليهم به الا انه مراد از عهد ارم خلاف ولماست حركات الله ظاهرين است صلوات
 وسلامه عليهم كه قبر از خلق اجبار در عالم انوار بر اراواح مومنين عرف نموده و قبول ان مبادرت جبرانه
 و انچه در فائده المظار طريق مخالف مقرر نموده توضيح مقام مينمايد كه دوى الجهم و عن النبي صلعم
 انه قال لو يعلم الناس متى ستمي علينا امير المؤمنين ما انكروا فضل ستمي امير المؤمنين و ادم
 من الروح والجسد ما لا الله تملكه واذا خذت بك من بني ادم من لم يخدم فدياتهم واسمهم
 على انفسهم الت بركم قالوا بلى وقال الله تبارك وتعالى انا وكنم ومحمد نبيكم وعلى ابيكم
 و بايد دانست كه كرمه انما ملك للناس اما ما كه خطبه حضرت ابراهيم عليه السلام است و جواب حضرت

که قال ومن ذی قی قال لا ینال عهدی الظالمین صحیح است در آنکه مراد از عهد امانت و ولایت
و لا ینال ظلم بالحقیه معلوم است و باین قاعده معرّضه نزد کثیر از افاضیین که عهدی مشتق من سر و قی
معنی مشتق من نیست مدلول این نیز صحیح است در آنکه استحقاق مرتبه امانت و خلافت از غیر آن
مستوفی غیر نیست لیکن این مرتبه عظیمه نتواند بود چه ظاهر است که کفو و ظلم و صلاح و خفای ثلاث
در آن جایست نه امر است در فی بعضی در آن باب تبادلت فاسد و حسنات باطله و نیرتبه ظلم
در صورت عدل کفو در آن جایست نه امر است در آن باب تبادلت فاسد و حسنات باطله و نیرتبه ظلم
و نه الحق نیابت بر نیابت که عقید صحیح و تصریح و مدلول مفصّل که کانه بیان موصوف است
به نفع از امانت و ولایت ظاهره باطنی است چنانچه لا ینال عهدی الظالمین افکار ان بنیاد پس
نسبت آن به خلف و ثقات از جهت صحت طایفه عرّفه از مقتضیات مدلولات قرآن و کلمات
سجاده است و این مرتبه عظیمه و مرتبه خفیه با تقاضا و عقد و تصریح و دعایان و طهارت و طهارت و طهارت
مکرر و دایره ایمان و ولایت طاهره از ان علی السلام که مظاهر اسما و صفات الهی و محال تعلقات و آن
وصفاته اند انچه پذیر است و غیر آنکه اند سر توفه که مشرق اوزادات و اسماء توفه که قطره موج
جواب دریائ توفه که آدم و نوح و عیسی و داود و توفه که احمد و موسی و خضر و عیسی عجلت در آن

انچه واحداً قولى كه اصرار مولود نهاده بغير نسبت نموده خوش سر در جهان از آن جهت
 كه توهم اسم و هم سبب قولى كه بجز حیات و كوه علم حقین قولى كه جلد جهان و چشم منان و پوشیده مان
 كه روایت كند مشهور است بآنكه معاملات صواب و خیر و نفع و ضرر و مجازات و مملكات خیر و شر
 منوط با اعتقاد صحیح و مربوط بجهت صریح خاندان ائمه اطهار و هر دمان تسبیح بر آنچه چون طواغیت
 خالصه بتوقع قبول اهل بیت رسالت علیهم السلام و آن موقع كردد از دیگر حقایق خوف و رجا و محبت
 مواظبات چون و چرا و سبب مصلحت بقامات احوال و جرا كه مدلول علیه لایزال عما حقى علیه السلام
 سؤال نموده طوایر ابرام نیز طایفه مکتوب كیاست غفور و غافى است روزی كه در او حرم و خطا گزینند
 تقصیر كند و پندش میزنند خوش باش ملاك و دجیان و اخلاص ما را بقی مرقم میزنند حكاية
 سله براه كیه بویان و از صفات اثباتی لیك كی این بوزم حرم و مقصد حیل و زرم بمقتضای ائمه
 بس دور و در ارس دارم راهی در هر پیش میخی در راهی رین جیست اگر زدل بر ارم آتی
 بر هم بوزم هم جهان نالماهی جهان جهان خرم فز و و ب که از بند و مختلف آمانه و اما عاقل
 از ائین اه پشیمان بر باد و بنویسد سحر اید الخیر بقیه وقالت نهند جز بر نیستی
 نیستی و صالت نهند و الله در آن هوا كه مرغان ویند تا با پرو بالی پرو بالی نهند

از خجسته سی صدر و از پر و باغ خجسته پیر و بر قلع شجره خجسته هوا دهرس و خلق عین دل بسج و این
 که نشسته آن ارض مقبل است قیام نموده و بنا بر نامی حرف انما الکلمه و دانی عاقله که از بر خجسته
 و از قید محیط خیالات فاسده رسته و از کس نماید که دل نواز که آن اول بیت وضع للناس از این
 طایفه نماید آغاز استجاء بستی سر از آله خوف و از اسیر محراب و قطع علایق موردی من رنگ که
 و جبهه زر تمام عیار و از الفرب احضار نموده و در سکه خانه و من دخله کان امناً بکرمه و اعتقاد
 من مقام ابوهیم و صلی سینه و از نرم نعلت با نصب لال عیبت و امانت لب اهرام عتق
 از آله که بنابر موصیبت نظافت و لو بر نهاده وادی آن الصفا و المهره من سعادته از الفرب
 عقب ساد پر و در رفته و مساجد از بر نیز قدم داده و در مرده خوف محاسبه زبان بند نصیر
 کشف که ایمان مرده دل زنده تو در عیبت و غرضه که گفتند تو پذیر مرا که جز تو کس نیست مرا
 که پذیرد لجا و دینده تو و عیبت من من این کلام که از عیبت خلق را زبالا و رست آه و غنیر
 خویش از نیست بهت بر در که عدل تو در ویش و به شاه در خانه عفو تو و عیبت
 ملک مستحق که یار و مدد از آن درخت میرا بنفشه آله محمد اهرام بند که شد و در عیبت
 رتبه را که بنابر رنگ زدار و قد علی الناس حج البيت اوزا الطاف از لب مع اصیبت
 و ایضا

و انصار رسیده لایق است که گفته و از مرتبه طبیعت بر طبق معنی چون من المجدات الی
 بقوم یفکون بر سر آمده در وی امید دارد بر وفات لطف بر آورده و در صحرای محبت آبر و میرا
 خشت نامناهی که منظر لاله دایه است بخت خط مدافعت قلبیه از وی و سنف نه شتوب صفه
 و بلا خط مدلول لکلام مولود که سحر دل جز به عشق نبوید هرگز غیر از من عشق کند هرگز صحرای دلم
 عشق تو شوقستان کرد تا هر کس دل زداید هرگز نفس در دهن را از غبار اندیشه سوری روی و لب دکنار
 با حلیه شریف داده که کفایت شکر و کجاوب فائده دل است محو آفتاب کجاست و از کجا بستان
 جامع حدس هم از گذشته و مبعود هدایت ارجع نموده دست چرخانده و پرده داران پرده عقیق را
 سر برادر که از روی عشق شیده اند تو و بر روی تو مویان تو سپهران شده بعد از آن پر
 تا پرده بر انداخته پیران تو و نزول ملک سلطان عشق در سینه من و میخ شفا زان کور معرفت غیم بر داشت
 و در سلامت ویت دیده صحنی از روزن مدقه خاطر پروان که و در و ملک حقیقت را از لطف
 جود و مفرقه عقیق را کند پروان احمد که که اندر عشق آمد و عقیق کرد و ازت ایل نو یکن بر زن
 لبت که که عجیب عشق دانه که در ترک عجیب نیست غارت میوزن که در عاقبت آرد وصف
 رخ او به استعارت که در رخ او بانه زده هم عقیق بوخت هم عبارت و بجز از آن در وصف رخ او از

[illegible]

و در هر مرحله نزلی آنکه میرفت و میگذشت مرا یک دماغ بسته مرا یک امانه در گشته زده مرا یک
 ارجح که آنکه یکم با یک ده کالعه با نوع که مرا یک تا شواق فیوضات مقامات بنویس بر تو انگریز است
 امید دارم راه روان راه تو فوق گشته قبه مخوف با انواع ملکوتیه و اشباح و تئیه و ارواح ملکه و انجمن
 بروق لمان جلالت منور دیده اعتقاد است نمایان گشته مرغ روح پس دستي بخدمت پروردگار و با
 همچنان امان و خیران و آثار فیوضات از تله کردیده و لاله ابدار عظیم المقدار که کف پیر جان
 بهار در دیا رحمت سنگین بران سحر فیض است در دست اعم و با ش خوف و در اب که یک
 برسم العواصم بران خاکستان عرض بخدمت بقیه بران رسته سینه و عقبه علیه ترف با و دیده امیده
 چرخ که احوال هر کس بران آستان علایک است که مکرر که یک مبالغه بصیرت از پر توانا و نبوت
 رؤیت بخش مجره ایان گشته شمر چه دیدم با یک هر عرش مانند که با عرش عرش بی چونه صفار
 استنش رحمت انیزه هوای بر استنش عطر امیزه سرفه تفرقه کاشش شفاعت بر تو نور جان
 معطر عرش تر که خرم منور در روضه ش نور کج نوره و بعد از غلج لایس مستی صوری و قیام بجم
 رؤیت شود در و ضحکال صفات و اعتبارات بسجاست روضه روضه نبوی قافی عصبان حسابانی
 و جوارح الف ندر بان که یک مستحضر ضحاک صلا ره از منزه ماضیه گشته و بابت دیده در ساری اطفای

شعله از غنبت بر طبع غم و بس از فقر مصیبت لال و پاییز مرا از خلقت مقال طریق است
 به نیز دستور مسکوک میراث که شکر اگر غرق در یابی گناهیم خانه خشک لب بر خاک راهیم
 تو بر رحمتی آن بیکه گاهی کنی در حال خشک من مکن ای اگر بخوبی لطفت سیاری زیست
 میناید به طاری قضای مکن از رخ ما هزار از خدا در جاده ما که بخشد از تقین دل حیث
 دهد آنکه بطریق شیرین باشد چه هول روز ستا خیز خیزد با شتاب روی ما نیرزد و بد این
 همه گزای ما ترا اذن شفاعت خواهی ما رفتن بخت سرف و چون استوار قبول فضل از
 که از لایم بنیه و خفاص تعین آن عبده علیه و روضه بهیه است صورت تقیر یافته و کیمیای
 جذبات غنی و اسیر توجهات خفیه بتوبه مانده تیره و جو صمد مظهر جواهر از هر کسبت اهر
 و طهارت صغر کردید به معنی جبر و اذریه عنایت به غایت الهی گشته رقبه خلوص عنایت که
 در بد و نظرت به بندگی راه ولایت ممتاز و سراز است باز که در بقعه ره روان آن راه که
 اسرار مع الله اند و آمده و تپش محبت فایده خاک لذات اعتباریه محرق شده و بر طبع
 آنکه شکر هر گز این عشق باری در ازل آموختند تا ابد در جان کو شمع عشق افروختند و نه
 دل را گز برای عشق او بر دل نهختند همچو بارش از دهر عالم دید ما بر دوختند هر چند مطابق سوس

بعضی از رثه عن غریت بجا بنف یکرا انعطاف میداد البتة تیر و روح سبک سیر قضیه
 یا ایها النفس الطمئنة ادجی الی ذبک داضیه مرضیه سوک طریق وینق بخف شرف
 قصیم واده و برایات مدول اینر کلام که کلامی قبلمه هر که معتبر اند کویت روی دل جلد بخینا
 سویت امروز که کز تو بگرداند روی فردا بگوام دیده بلند روی عنان تزد و در غایت طرق
 مختلفه انظار داده و بعد از اقتباس انوار هدایت از مشکوه ولایت و استمداد است از هر طریقه ضایع
 صدر شینان ایران عصمت و امامت حضرت ائمه اربعه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین بجز کر وین
 از مکن ان حرمان ولایت مکن رفاقت نموده و با همتمان خطیر مرش که مرود منجی و بلبل
 همینان کشته و با کجوتر تیز پر عقیدت از تیره که در هوای جان افزای استن بوسی محکمان آن
 روضه رفیمه پر دهر شمع و در طیران مضار دلکی از ادوات حقیقه از انواع قدر عتده دلایر
 عقیده و فیکه مد کدشته و غیر اعضان نباشه سدره مکشفه که اوراق مختلفه ان بابوان
 مقنونه حقایق حالات مرآتیه منزهت و از خراطه زکریه مقیمان مقامات سماویه است
 بائینان دیگر رغبت نموده و بصوت ملونپ اراده از تیره با مرغان خوش الحان عوالم پسته
 اهل دار کعبه که سزاوار عشق رکبان دگر است منزلک عتقان جهان دگر است و ان مرغ

که دانه غم عشق تو خورده بر دهن زخم کون زخمیان ذکر است مرغ روح را هم پرواز طایر جان را بر کند
 و اینها زخم و از کلف غم که بر مشق مقامات لاریست با صفای این رشت مستبشر گردیده که جان باز
 که در ادبستان نهند شیر از قلع شرع بستان نهند انجا که مقربان پریم می نشینند یکجمله
 بگویند پرستان نهند و چون قبل از آنکه سترگافا ختم طینت ادم بیدی و بعین
 صبا حاکم صلا و جوان در امطره انوار سبحانی ز در بطریق این کلام عمر طاف ادم هنوز ناخفته بود
 عشق اما بود و در اندر کج بود این بهر بهر جان بود خوردم نه نمی بهر ما هم ایجه بود ناله
 صافیه مراد بود در جای طبع محبان فی صیت چشمه حیوان و الله کاشف الستر را کند فاحیها
 حیوة طینت شد به و نهانستی تنوی با و الحیوة حلوی صفت نسیمی پرورش یافته لاجرم سمند
 شوق که مریه عشق نعت صاحب ذوق است میدان بیج درون را جوان ماه خورشید و مرکب
 رالب را در حقیقت شده و روی صفای نیت بطریق مجتهد آورده هر چند قراین حایره ناله بر آید
 واقع در آن راه کبریم طنور ریافت و ساعت بخت طینان مرغ آما و لی عشق بی جنون
 و جودی از پیش بر داشت و با بدقت پیچدی هزار گردیده و بر نماند کعبه صفت آواز بر آورده که شکر
 امی دل پدل تو نزدان دلبر رو در بار که دهم او به سر روش سنا ز هم خلق هر رشتی بهر شش

خود را پس در بان و انکه در روش و درین مقام عشق خون کشم تا بمقام جان کزای گشته و رخ
روح را بر دانه شمع جاب ان مظهر انوار گردانیده و شمع طلوعی و جوی که از تعلق عن سر حصولی باشد
باتش عزت سوخته تا بر پردهای خلوص نیت قیامی که از سیه سرکش سرکش مرآت کوه سادات
ما به کاه و عدت سادات ولایت پرواز تواند نمود و بر قضیه من قریب الی شبر اقرب الیه
دعا مظهر الطیف الیه که یکایک طایفه طایفه و بارواح مقدس است مظهره
بجای طایفه و طایفه غایز گشته لایک مکتوبه معانی مخزنه که در احواف بعضی از الفاظ و وجوب یافته اویزه
ساعت نقیم تواند کرد که سر ای عشق اگر بوی مالکام زنی شهر دم باید که مشک بر نام زنی
سر رشته روشنی بهت تو دهند که انوشهر صبح خدایم به کشته در بان انکه در طرس و صابره
و عجب ارتقا بر صبح الطاف الهی و مدارج اعطاف تا ملأ هر موصول محو راعی و ملک بنی تیغ
و التمیم است که فیض ان از انرا رستا طایفه پرست جابر سرخ در طرس و غنیمه بن قبه علیه من و
چند روز در احب نفس توفیق و تاخیر توقیف داده بر حجاب اخفا تیره الام موریه غلامی داد
تا مستعد است فیضات کثرت عفت شوق او بان است و الا لایق در پی و اورد است غنیمه که
بر طبق کریمه و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه از ظواهر و باطن حالات فرقه سکنه ان عتبه

علیه برود کرد و درین هنگام هر فکری که در جبهه میخانه میفرمود تیر دلد زار را به بیضیه
 نموده بهام مرتبه احوال داخل صادره ایان را به سپهر مصارت دفع میخورد و بود و نبود لوازم است
 صورتی را در شش عشق با جبهه روضه روع را بروم در میان الطباع امور اعتباریه را بسته مرث
 و دافع است با از نتایج بقا و هلاک مکتبه های و هیئت بلکه در جابت علیه دنیا و آخرت دودسته
 و خزنه خاطر را از غیر حوا بر نفسیه اعتقادیه آن عتبه علیه پرداخته در هر قدر که از حسن حقیقت
 می چند و در هر مقامی از نیم صبا و بکلیت نطر حقیقت میخواند تا آنکه روزی در من مستقار نیفتد
 کثیر الاستیقامت فریاد بر آورده سر سیه هر سوسیدید که سحر بار آمد و بر زلف صبا ن آورد و عشق کلام
 گشته ما را نکرده از راه تو بر شانی داردش زلفها را بگردش سینه کرده و این مقام نسیم از نسیم
 فروز آتش و ادراک استیقامت شده و مرغ روع بر شرف سجده طبعه دوق از من ده ان ضو
 رضیه آتش من مشا که بویا خواطر فرده کم گشته ن محو غفلت سه به بارت اتی است مادا
 مستبشر مرصع و بهشتام روی طبعه طراز ولایت از خنده بجهت یعقوب و از فریاد اتی کلام
 جد و یح یوسف بر می داشت و بر لال این مخر اظفار و بر استیقامت مینمود که چون یحیی غ و خرم را
 بود از اینجا سو ز می رسید یعقوب دلم نموده نان میگویند فریاد که بر سر نه مرا به و در این وقت

بخوم مفید قیفات علیه از لیلان السکن اقیب رخشنده شب زندا دلین
 جاده حرمان را بطول افتاب جهنم تاب قبه زوایه غریبه عیال کننا الصلوة و الحجة
 مستبشر ختم بر بدغیر صدای البث رقا از مرکز خاک بدایره افلاک میرسد دروغ روح
 بر طبق این کلام سر نمانم آن کفر خود در جمیع زلف جلودار کفر و چمن کف روی او طار
 جنت در قضای دلت بی سر راه طغیانه ره روان از روضه صید کف روی منجر عیان حجام
 سبیل معرفت و متعظان شراب زنجیر محبت ان خطت پر دیال
 کفر بر طرف پر دواز میخندند در تقام خود بر قد قاف قرب ملکنا متمکنه فی
 مستدر عمر قدیم شد ملازمه نمی ند شراب النبی کات بد کاش فافند
 الشراب ملا ریت یار آورده پو دانه امار برآمد که سر غنی نو بدین نشین پر موش
 آورد و اگر نو کم عمر کمین در کلام ریخت جبار در غم لدن سر خمن کتم
 بان کن در سخن و مدین حالت قبه شریفه مشور محفوف با نور قدس که
 خزینه ابراز پرده دلان بر اچم قدم ایست نمایان کشته از سکنان صوامع ملکتیه
 این صوامع صاحب خلق میرسد که هزار خمر زخم خاک کن خوابان

اهنگ جیب اندر کف نه چنند در آب بپاوه میبیز ماه متافت زایج
چرخ مهر بالا کف و آفتی بر ریلج کاه که از آفتی جیب طالع و آفتی شرق از غرب
جبال سطح بر زانگیر صحرای دهم ره روان راه طریقت و روشن تجز فضا
هر ذری قلب را کیه سلکان ملک تحقیق چه میگویم نرفه منیم و پیوست
سکین سیموات عرفان و غفره و رفیع بنیان طالعان ایمان و ایقان که
مقور معمور ای کیه که ایوان کمالش را بجاو الله رب ائمانا یصلی الله
تعالی علیه و آله و سلم و عمنوان صحیفه جلالش را بگویم نفیسم ائمانا و لیکم الله
نرمیخ نمغ نر زینت معمور دنیا و دین کعبه صفت قبا ابرقین شایم
فتح فستوج همه انس دل راحت روح همه و دینار مقام که بقات ره
روان کعبه حقیقه اهرایا الت از چشمه صافیه محبت ایمن خاندان که
بر تویم عرش حرمی کرده ملذذی یراضی جبروت و دروای کف از لاموت فیض
بزیر کشته و بر حجب برادفات ملکوتیه کف نرفته قرب احوال اسنان و بر انظار
داده چننه خننه سرایان ایمن نلال کوفه مناس در جمیع عروق و اعصاب تعیم فی

و چون جان دردن و برون را منظر نگاه رخسار ز کجای جان بی بی تپید این صفا
 بر بخت که باین منم که دیده بخت منور است زان خاک ره که بر نه خود
 اندر است باز این منم که فیه که سخت آسمان زان اسنان که قید و خاقان
 و قیصر است باز این منم برابر این کعبه کز جلال با مشهدی سدره مفاتیح بر آید
 ایدل نگاه بتر که ز هر آن روزگار دارینند مدار که درگاه داور است
 ای بنده جبر ملکوت مت عرض کن که کاین بارگاه پادشاه بنده پرور است
 و در هیچ صحن برق معون قرب آن بارگاه لوامع اشتیاق ما زنگ دیگر
 داده و خورنده خاطر از لایح آن شویری نازه روی مخم و پر دکن مراد
 قلبی را به آواز آورده که سر یا ایها البرق الذی یطلع من اى
 الکشاف المحی یطلع و تا این بارقه قوت یافته غلبت ثوقم و غلبت
 ذوقم در کثرت بی مدت فروده از هر حرکتی تازه یافت و در کثرت
 فیض اندازد میافیند و طایر روح از این بقصد مکرر اصحاب الدنیا حقیق
 الهامات غیب از پایش جو کسی که هر و طایر بیرون آمده و چرخ از بدین کار

مَنْ طَلَبَ مَتَلَبَ اَرْجَى اَللّٰهُ تَبَّكَ سَدَّ بِلَمْ يَجِدْ سَدَّ
فَادْخَلَ فِي عِبَادِيْ وَادْخَلَ جَنَّتِيْ كَمَا يَنْزِلُ
اَضَافَ كَيْ جَبَرُوعَا تَرْفِيْ يَاقُوْهُ دَاوُدُ اَرْخَفْتَهُ اَنْ يَّرْكَضَ خَوَاطِرَ لَكِيْ
اَخْتَفَ بِهٖ يَرْقُوْهُ دَرْجَلِبَّ عَوَارِقُ غَيْبِيْهِ حُجْرَتِ مَسْطَرَّةٍ مَسْتَوِيٍّ مَسْمُوْمٍ
مِنْكُمْ تَعْلِيْنُ سَكِيْنَةُ دَوَقِ رَايَاطِيْ اَمْنِيْ اَوَاخِيْرَ مِيْرَدَنْ كَرْدَه وَجَوَايِ اَبَ
دِيْدَه رَا اَزْ اَلْوَكْ لَعَبْ رَا زِيْتِ مَالُوْنِ شَسْتِ دُوْیِ دَاوَدَ غَرَقِ دِرْیِ
كُوْهْ رَايِ هَامِعِ غَيْبِيْهِ سَدَّ وَجَوَا اَرْخَفْتَهُ كَدَّرْ خَزِيْنَةُ الْفَاظِ تَرْفِيْهِ اَيْنِ
عَبْرَتِ دَوَقِ يَاقُوْهُ دَرْ رُتْنَةِ اَعْبَا رَشِيْدَه كَدَّرْ وَكَيْفِ تَرْيِ لِيْ
بَعِيْنِ تَرْيِ بَهَا سَوَا حَا وَلَمْ طَهَّرْتَهَا بِاللَّذِ
وَتَلْتَدُ مِنْهَا بِالْحَدِيْثِ وَقَدْ جَرِيْ حَدِيْثِ سَوَا
هَا فِيْ عَرُوْقِ الْمَسَامِعِ وَدَايْنِ رَتْبَهٗ بِمَقْتَضَى اَيْنِ مَقْدُوْمِ كَدَّرْ
دَرْ وَصْلِ قَلْبِ دِيْدَنْ لِيْتِ ثَبَّ اِهْوَانِ لَدُنْ مِيْدَنْ لِيْتِ دَسْ بِرَهٗ چُوْنِ
بِجَانِ نَزْدِ حَا وَجَوِيْرَ مَعِ دِيْدَنْ لِيْتِ اَزْ طَبِيعِ طَبِيعِ دِيْدَنْ

رفعت بر این سکنی پاره پاره سخته و با خلط لازم منر صور در زنده مقدرا
 جوامع ملوک و جهات سخته و اطراف از بوم آن قبیله محفوف بعفوف مقنعه
 این است منوط گردیده و در ادراج مقدسه و انبوع مطهره که میقتضای نام
 در ملن آن استن و ملا مکان اند با طه هارم و اعزل از مرجع رجاء قال قول
 محمد جبروات از جایی بر انگیزد و در حقیقی عالم بقاء با روح عالم علوی توتی
 معزده و با سکنان صوامع قرسی هم راز گردیده که و از آن عین لذت در حقیقت
 لبسون فیها کاسا یکان مزاجها زنجیر از زب
 ظهور شعور در چنانچه جو رختی و مد عطیه بخودی او از بر آورده که سر
 زان میخیزد که روح پنهان اوست و زان مت شدم که عقد در عالم اوست
 دودی بخیزد که در دوزخ زان شمع که آفتاب پر طم اوست و بعد از
 وصول باین بارگاه معنی آفتاب پرده حجب از چنانچه محذرات بر آورده
 علم در وفان بر خورده و در پرتو نور تجلیات جبروتیه در بنیت انکس که در شمع
 کن در صورت و ابتداء و انتها موارث متلا بی گرفته و محرثات هستی نموده و قطره

از جام حلال کبریا که از نی پی نه و سقاهم ربهم شوالا
طهورا که به طهر بر حق و جود حکیده صیحه میانه و نوره بخورانه
بر در آینه شرفان به خورشید که میار کشم و از دست نیم که باز میار کشم
یک جام طهر حلال تو بی الت تا اندم و جود میار کشم و در انجم
در هفت تخته ذات اسوی صفات مرقوی الت بهشتی که از طهر میار کشم
حکایت نماید روی نموده عقرب دست و پا از بر و ن دویده همانا از شکر
علا بر این ان بقوه مبد که از نجره طیبه روح رفته رضیه صوره از معانی
مطویه در طهر کلام بحر نظام انی ان الله بر صفح من مع الت بهشت
و و اهد السیمه نونه از مزلول کریمه فلما تجلی ربه للجبل
در صحیفه حباب مشیت گرداننده و تجلیات انوار ذات ان مظهر
رسم صفات اعتبارات کفر ایمان و دوزخ و صای و این از میار کشم
از عند لب جان حقیقت التی ان یعنی و از منوات که سبب در روی
کفر ایمان نماند باز تجلیات جان نماند چون ملک ما ز ما تجلی تبنا

امتیاز صمیمی بجهان بخاندن فدایین حالت پر در کجای سر از خطایب شنباه
 پیردن آورده در سلک حیرت و لک طریق موفت گردیده و قریحیات
 صوم هدایت نظم قوریت منک الیک در استکف انداز
 مشتهر بآن کائف المراد از کبالت و ترشسته که شرقت محقوت فیک
 خذ بیدی یا دلیلاً لمن تحریفیک یا تبندی بهی خزان
 منادی غیر دوسر اشتباه مرتفع گردیده در ممره اعتقاد اعلازه بلند
 گردید که سرچله ادب پامنه اینی که عجب در کمالین سجده کاه ملک در روضه
 س منن میرت دینغ طور اعظم و عظمی مظهر کعبه اهدی لم قبله اولاد آدم و نوحه
 انکم المبعوث بالکرم المولد و فراد کلم اسم الله الاعظم الاکرم قره العین اینه
 البیض الفارب بالتیفین والاطاعی بالرحمی صاحب بدر جنبی
 صفا منکلمات حاد و معجزات فزیر غزوات دلیله محلات امنی
 مبتی رفینه نجات محکم محلات منی طب ذنب خطرات و
 رکن مرکز دایره ایان سیف قرآن و هم آله ای طریقه طریکان هو الذی

آدم با همه قاتل علیه و آله و آفتخیر بجزیر از صاعقه ایاده و آفتخیر
 میگیرد نفس میثی را قد قنلت خجسته فاه و آفتخیر بر ارافیر از حرکت
^{جله} نایگاه و فر حقه قال بنی ۳ فر کنت مولده فحق مولده این قبه رفیع
 ایمان و عذقی یعز عقیه امیر المؤمنین کت ستران و ستر برول درج
 بتول در جلا هنر جلا هنر املا نفی سو خور نشد کبیدی عقول
 منظر معتر عقول درو مهم صورت نفس کل درو منظر معتر
 جلا نفی جلا پندوی بزرگتر نیمه بحر اصغر در سخن علم مصطفی
 در کونج در غیندیش اقل اولجه اولجه آخر خوانی تر افیش
 اولین روز خواند از دفتر زاولی حوف کرده در کتب معنی علم اخراج از
 بیات رات اوروان شده اعلال فضل ملک قدر در جلا بنی این
 رضوان روز دوشی السعاریه کونز چاکری جو بزرگها بن صبح خوانی
 خدایو بخت و دایره حیات کم بخار ان الله انشی انکبای معانی
 لادرت جلیه فایده کو کرد احمد داده دسی شکسته وجود سپید طلای گل

کتب معتقدین صمد را در سیده عند کتب طبع در مکتب مؤلف او از برآورده
 این دو اسم مع ارباب و لامبر ^{عمر ای} منم در هر عالم خطه جان نیاخته وین
 منم در عالم ملک ایان یافته وین منم بخیر بود از صفت زله دوازده مد بود
 معرجه رحمت ابر حویان یافته وین منم در بارگاه معتمد ای الهی میا، حضور
 عجز خنده و منقبت خوان یافته، حجت قاطع ^{ایمان} امیر المؤمنین بر دانی کان
 معزز الحف رب العالمین و در اینج محمد مجید المنین عذبت آن مکر و دایره
 ولایت تو شر جبهه طاقی فراغت باین دستور ملوک میداشت که یامن
سکن فی قلوب اولیائهم فاعرضوا عما سواهم وحل
فی خواطر اصفیائهم فلم یجئوا والآیاه فحکفوا
فی روضات الالهین مسترحین و فی اوقانک الحجاره
له فوجین و زمان مقبره آیات یقات ثنائی یمن عنوان تنطق
 میباف که سر السلام ابیات خود شیدت العالمین ایان غنکفی
 افتاب طرک دین، عالم علم سلوک شهوار لو کشف نامر حق نفس معبر ^{المنقار} اعظم

در جهان از راه حشمت چون جهمک در جهان : بر زمین از در رفعت
در زمین : صاحب دیوان ابد : هر در پیشانی : پرده دار با قهر
عیس کریم نشین : منور چون شمع : یزد در همه صفت : و در
حکمت نه الا رحمة للعالمین : و در آیه حالت بروق لمعات قرب شد
ایکزه اتنی ثوق کزیده تشنه و صاب : به تشنگی فروخته و دل به تشنگی
از نوایر طبعت زوایان یافته قرب : بود در صاب و فراق : یکایک
و مرغ روح بر شجره طیبیه مشهوره فغان مینمونه که شکر موزل خسته از صافش
تشت : و بیگانه لذای زلفی نشست : پر شک و جود و نفس صفا
استی بر خوابت : از سر روی عشق جهانی نه نشست : و چون طبع مقام
طایر روح خسته فرجام از بار فروداشت : پر و پای سوخته خفته پیوسته دید
نور عجب برخاک : انکار گذاشته بپای پر کبان نمراد حق حقیقت هم آواز کرد
چینی نغمه لای مینمونه که در عشق تو شادی و غم هیچ نماند : با صبر
نور و با تمهید هیچ نماند : یک نور تجلی تو ام که چنان که کعبه بر پیشانی

بنابرین که شایب رحمت خشن شده جذبات شوشه طاعت مطلقه او را پرواز و از درجه
و بواج او از حد تبیه محضیه مرطوبه احصاء داده سرگزیده او لکن کتب فی مذهبهم الايمان و این
بوجه مندرجه ظهور یافته دانسته شد که چنانچه این هستانه عقبه عالم فانت همچنان سرحد عالم
تجارت شریعتی او جان ما فو اجهان داد معشوقه راجان خویش را جان ما و رفتن کبریه می خیزد
سرآورد این رتبه علیه درجه منیه آن بود که مقصود می لای شکریم که لا ینفکم بشکرانه این عظیمه
عظمی رحمت اقامت در آن هستانه دلاکمان که قبله گاه رستان و مسکن مجربات و مأمور روحانیت است
بر زمین الطاعت و اخلاص که شسته دار جملد اغیار و مزین است در کشیده و بدعات علیه و نعم اغویه
نیز الهیات نمون و حشیم همس در حقه را از دیدن ماعد امیل الفتح کشیده و پامی عبادت بکن
مصبر است محمد دست ارز و از گوشه چو درش هر دنیا و مایهها دور دارد که گفته اند شریعت که دم ارقو
هم خواهد شد یا یکس یکر شسته خواهد شد از مهر تو یکس که ادا در دست و ز کوی تو یکس که با
خواهد شد اما بنابر آنکه خود را غایر خلقت که عالم بنودش نه را فلاد اوم بنود طایفه اصابت
اچا دمنور رحمت اعتقاد شده رین دل از بند و مشوعه عبت سلسله بنویه کجلا جبهه انبقت
سبع سابلنی کل سجنله مانه حقه مزع محولات اصطعاعات ربانی و منوس حکایت

بختات بهر غنای رخا نه کرده و در سپهر دل قلا اسلکم علیه اجر الملوقة فی
 القری که شعب مستوره اشئ عشره علینا من شعبه و بچشمه واحد عینا منها قتی سکیه
 انصرت فی نضرت و طراوت بهر است و در صحرای غیره بزواید خاص بجز از آنکه مقدسه بهر نضرت
 دستوار یافته حضور استاده مقدسه و عقبه مقدسه و سینه حقیقه می سا کهها القدره و انچه که در
 عنقران سباب و او ان غفلت از مواضع و روح بپنجبات و بهر تفسیر که مقناطیس قلوب
 زکرات مجرّه دل از آنکه که متعلق است و کل تفسیر یافته و بمقتضای تلك الدلائل الاخره نجعلها **لله**
 لا یویدون علوا فی الارض فلا فسادا ممقو قلوب از ارباب هم نفوس فلفه از دوی غر جاده و
 و ستموزت پر دخت و باستان ان آستان قدر مطلق که کبریا ان حرم و اهل و حرار از بر طبع کلیم
 ماسط ذواعیه بالوصید سر ارادت بر تان اطاعت نهاده و حال حوض غنیمت را کثیره جلالت
 اصلها ثابت و فرعها فی السماء و در هر بار صدق نیت و صفای طویرت ان روضه زهریه تمیّه داده
 و باغبان محکمه و اوراق متفاوته شا کسری ان در مان عرش آستان برین سلسله لا جرم قفسه
 حسن العهد من الایمان و حران حشری شوقه و مهب قلوب خرقه محشر نضت با این شکاه
 اوقبر و بارگاه جبر و جلال کرد و اوراق متفرقه سوابق خدمت و جان سپاری البیره از ارادت
 جلیله

جبلیه سلطان داده و مطا لوان مفتوح ابواب فیضت از تیره کشته و از سرار مودعه در خرابی سطر
 فیض جوش این چه بر منی در رشته اعتقاد کشیده مشهور از زوایا مگر بنده مشهورت ز دل و خجالت
 از دیده مرع که از پس مرگ منج بجزایه مهر تو در اسیران بوسیده من و بنابرین از سینه غایت
 اقامت استاز غریبه و زود آمدن بر طوق آنکه شعر سرخیز عشق مرطوب نماید در دراه چندان امان نداد که غای
 ربان کشته توقف از راه تامل بیرون آمده و تا تر از محراب توقف نماند شعر باد و غوغا بفرخ از دشتان
 کربلا شمر و ان افغان کمان تا آستان کربلا و با تجمد از دعوت ایتیق و صفت لغراق در دریای
 آتش غوطه خورده و خرف هستی صوری را بر باد و آب دیده اندوه و با غایت تیره صحرای کربلا کربلا شسته
 و مرغ روح از نایره ماتم زد که پروانه سحره فتن بر آمده که من و اقدالبت فی احشای بیوان
 وللدمع علی دعوی پوهان الناد محرقی و الجسم مرقد و الماء یغرقی و القلب
 عطشان و دران محراب خونخوار آتش بارز جاذبه دل خویش از مشکوه میثه آتش کفایت جرات
 نغمه و بار طاح مقدسه مطهره بنین و نبات شمیمه و ذاری طاهره و عظیمه سرار کنی مصیبت
 بیرون آورده و قلعه در راه مجرمان را و ق بیوی انداخته که سر از منس کشته طان صراط
 به پیش راه و بیکس میارستان به پیش نهاد کشیده و با بر خاک و خنجر نثار بر سر و دران به نثار نثار

ان که بعد بر من بنزدانم کج غیره اش خورشید فلفله بدین دان که بعد بر من در آن زود
 عطفان بکشد که بعد بدین مایه فقه الرسول این زید و لوف کوفت که بدین در آن زیاده
 الی حدیثه، اما بعد بدان حشون و حشون سر بر نهاده افق صفت برودن حیده اند که حشون
 بجای حشون میرخت مکتب مایه این حشون بالدمع فاما نیکی الحشون بحر و قنق
 مایه این الهاک الوقاد بطیبه من ذکر ال محمد و قنق قنق و غیره که در این و در حشون
 که در این قنق و مرزنگاه و آخر راه علیه یا ابا عبد الله و زود و اسفا علیه و این و
 مایه زده کان این قنق نیکی و زنده از نایح منیه نوزان او از جانکه در بر حشون که مایه
 السید الکیم حشون بن الحشون مایه افاض النور عن حشون انت بما مری عظیم
 و در این مایه که مقام الخلق از زده حشون بدن است شده اش صفت از تار و در حشون نوزان
 سر کشید و باز زده مکتب و طبقه حشون هم او از کردید که بگو احینا سیداً و لعلنا
 الشعر و لعلنا ذللت و لعلنا انکسف القمر و احمرق افاق السماء من العینه و لعلنا
 و چون بانه فایره اندک کوه شکوه این زده کبری و قنق عظمی فرخ نوز و حشون مایه که در
 بر تو انکه سر اوقی حال که بایه بود از نه است و حشون غنه دارکان از به و اصول که فریاد

برجی زنت کشته ایچنج غافل که هم بداد کلمه و در کین چه مدانیستم ادا کلمه کلام برین دلفرازی کن چنین
بکر که القبت که در کلمه بهر خسته که بار دخت بقدرت در باغ دینم با کبر و شمشاد کرده
هر میگویم قائم عرش اعظم بطوانه ما به گاه قدم سفینه کجاست ای عالم هرگز اولاد آدم سحر اله
خلقش هر خلق باب بر خلق او هر خلق سطر سمت او در ارقب عرش نام او کسیر ما در هر شش
مصطفی مردا کشیده بدوش مرقع پروریدار نمودن شنبور جهر در رنج حلال یافد ابرو صدق
در از بجز مصطفی به حدش است مرقع بقدر عقدر در بند عهد و پایش بهر میر و مدح نباش
احمد و هدیه علیین مرغ او اندر همان یقین تا ظهور بتایر صبح حرات چیده صبح سعادت
بطرفه اصاب و کلکونه امک شریف داده دُرّه برهنه و قبه ملا که بقدرت بر علین سبقت
و بسو منزلت با عرش بر سر برابر بر نه نمایان کشته و غنچه در توافر ارج و در احد شمس اند خشم
طایر جان ناتوان که بر اهر دران هستن در شکیان و شیان در شش انقش قالب بر صفائی در دگر
رسیدم اینک انجانی که مدبر و پادشاه او را در این منزل بر سر کردیم ام او را آه و انو ماه استی
و مولای ابی عبدالله صلوات الله علیه و در این مقام که ذکر کثرت صفو ملائکه طریق وصول بان کعبه
ارباب قبیل از خیز بولت بیرون می بخور لا جرم از بکر شربت و لوازم جسمیت منقلب گشته دانه جان

بهان برنج دریا و چون جان از دین مردن بهمان خود را بایست و میان عرشی مکان بآن عقبه
نه ولایت در دین رخصیه هدایت رسانیده چون پناه اعتقاد از دین مراد لب نیر شده زبان حال
سگر از این مقال ترنم پذیر گشت که سر دیدیم رخت از غم سر مونده بنامد جز بندگی نور تو درون بنامد
با دل کفتم که از دین در خواست دل گفت که هیچ از دین بنامد و بجز در این مقام هم رسم زیارت قیام نمهم
از کوهی جان آوازمی مرا که السلام عليك يا غريب فالحمة الزهراء السلام عليك يا من

فجعت له المروة والصفاء السلام عليك يا اخا الحسن الرضا السلام عليك اتها
المفجع الحزين والمذبح الطيع والمقطوع الوتين معقر الحدين محزون الودجين والوفا
ربنا الحدين بالي العنين المقتول يوم الاثنين وبجائته رسول الثقلين ابا عبد الله

السلام عليك يا قتيل الفاء يا غريب الغباء واسير الدباء وسلوب الرداء والمذبح
من القفا ومسيب النساء ومحروق الجناء المحضب بالدماء واخونا عليك يا من محمد المصطفى
السلام عليك يا مصباح الدجى وسفن النجاء والوجه والمرحى السلام عليك يا من
نحرمه من دمه وصدده مكسود واسر على القنا مشهود السلام عليك يا من دمه غسله
وقطنه شبير والتراب كافوره ونهج الرجى الكفارة والقنا الخلفى نفسه وقلوب من تلاه بقى

وَحَمْدُ اللَّهِ وَبُكَاءُهُ وَهَذَا غرض این کلمات و طعنی این عبارات سمند بان را بای سگون
از پیش رفته و طعنی زبان راه آئین را بغیر کرد و خاشاک ششم ضعیف را امر صحت
بر ما بود و بیکر جسمانی در تجمیع اب ویدا کرد و ان شده مایل کفتم که ای بریده زبان چه میگوئی
و طریقی تا نزد من می بینی در بانی که موقوفه کشتی جبر و سلوک و دگر گشته و طوفان افغان عنان
مصابت از بد مری کلیم در و بعد و فراق و چه بخور ملک اب طرا بانه و لکن سکنه عرواق
ما بگاه احدیت از وصول بقوله عمیق ان قام امر و مقتت تنق غنیمت مقننه اصرطبار
از سر افتاده و هر دلی که مراد از این منیم شفق زلفار عصاره بنویزی بسته و از نام سر از خاک فریاد
و حسینه و امطلو ما بحت رفت حدیث سیده تمام قدر که در چنین طاقه فضیله نعم و بکای
من تشریف بقوم مخصوصم در آنجا حواصیر که در غریبه انیر البتة عظیمه منظر طرکوی بسن با لکه دست
احصاء مجبر المیتین ولایت انیر هر دهان قدر ملکی استوار خور و لکن شفاعت در یک فرشت
انکه لکم و از برای استغاثه در آنجا بافتن ابدان استغاثه استظهار رفا که سوار شست تان
تو تاج سر مکتف خاک درت شدن بسبب عزت و علالت چه چه ام رف از همه ذرات لاینت
روی انید من بکجا بشت شامت بار ششم سی شفاعت ای شفیع بنش غنیمتیم روز با بخت

رفیع عالمی چون دیکو عقلا بر مرد ملک کشته روح سبک بر سر جبهه توفیق
 از تیره عروج نموده مع قلعه از زمین جوامع ملک به بقای معانی خفته سبحان الذی
 آسمانی پر او از ده شکار و زمین بدل از بر ترشع اواب قنایل منوره مقدسه حسینه
 مشکوه فیها مصباح گردید و زجا به خاطر باقتباس اوار مصروف از شجره طبره وادی
 محبت نیز خاندان رفیع البیان مطهره و دقیقه یکا دنیتهای بیضی و لاله مسلمانان
 علی آود شده ذوق زیارت بعضی از مشهد مقدسه و مراقد مطهره واقع در اسلام آباد
 تازینه ابلق عقلا گردیده بعد از وصول بن دیر خسته اند که مصدوقه حیات بحری معجزات
 الامتادات و تشریف تقییر علیه و سده سینه و روضه بهیه کاظمیه و حواریه علیها الصلو
 و التیمیم بصحت حاکم ان باد که از مزرع معرفت خوشه دودله طلب نوشته یافتن احوال و جوار
 لکزار حیات که رافع پر طایب است روزی بقصد آنکه منقح تحقیق بحرین زمین بر دینیه و امور
 مختلفه علیه مرتسم کرد و حوضی خلوتخانه مهجرت را بعلای ان دیر زمین دله و میدان
 شمع و در باب بعضی صافیه ملائمت و انصاف از غبار سیره و افسان مصطفی
 ساح و حواله ه سمنه شجره ابرار باب منظره الشیخ دله و درین اهلکام غنای نوادر

سخن که در بیان محبت خدا از آن نبوت از کتب طبیعت نمایان گشته بر بنیم زواید الله
صاحب مجلس که این کلمه بن احصای یافته بود کشف آن آغاز کرده و در آخر مباحثه و مداومه که و این
به حوصله دست میابی تحقیق مقام را با آن کتب و در زواید یقین قیوس کرد و اینده زواید زواید
اعتقاد و توسل الهی بوم الله دارم گشته و در فتح ابواب مباحثه که نوعی از مباحثه است
آفتاب آفتاب ملائک سپاه نموده سبقت انجاعت مظهر و بر سر میدان سخنوری سینه را سپرد
مرتبه کلام مختلفه ایشان نموده مترصدین بود که ناله یکی از قند جوان قنیر البضاعت که در زواید
علای انجاء از طریق یافته بود ابتدای کلام کرده و زبان الطبع و توجع و ابطاس خصوصیات مذنب شوی
گفته و هر عقرب جواب ان طعنه گفت دانش حضرت غلام به ترتیب مقدمات بعضی از مطالب هر چند
تا آنکه از نامه احوال حاضرین چنین معلوم شد که مکرر تقاعد از مبارزه و تماشای از من بزه وی بنا
بر قوت سخن او و ضعف معارضه این طرف است بنا بر این نقش عنایت شده فردر که دیدم
کلام از نیام اشقام بیرون آورده جواب غرض تحقیق باین طریق در رشته تدقیق اشقام
که اگر کسی را پرده شکوک و اوهام غشوه دیده موفت شده طمان و آن بند که رفته صورت
در ضمن همین این مذنب راه یافته که موجب جرات و در بر کوشش این بهار عایت ابرقوت

بنا بر قوت بصیرت و انجلیت مستدعی انواع حیرت است و بنا برین بنده مجلی از امور فروع
 این مذهب چنان نموده که عیبی و مضرتی که پسندیده خاطر زکّیه علما باشد ظهور یابد صغیر مجتهد را
 با قوت حقیقت مذهب مخالف لطف هم داده هر مخالف از کف منظره انداخته و کس که ایشان
 را در دهر بقدر تیر عکس سهام مختلفه سخن منفرقه که در حقیقت مباحثه باین اسطفا روا دارند از
 فضول اعماء و اعتبار فایده سرخ می بردارند و کس که در اینک رنیشند و در این مقام مع
 معنی از سخن آرای کلام و علم که در کتب با سماع طریق تکلم ارشاد یافته و چنان
 مجموع مطلوب را بخیر این کلام تزیین داد که اول اعتقادات این طایفه
 اذعان بدلول کلمتین است مسح التلوه و در اثبات این معنی احتیاج به دلیل
 نبوده فرق مختلفه اسلامیه را در این مقام سمند مجادل بطعی السیر نماید و بنا برین
 اسلام طبقه حقّه اثنا عشریه بصحیح پیوسته چون نزد مخالف تفاوتی میباشد
 اسلام و ایمان منظور نظر ملاحظه نشده بصفت ایمان نیز اقصای پذیرند و باقی
 اعتقادات که مذکور است می یابد اگر رخنه کرایمان تواند از طومار عقاید انجلی
 شده کیست لاف از جولا که هرگز افکار زده نشده با پنجم در دیباچه کلام قرار یافته

معترف کرد و اگر منافق حقیقتاً عقاید فیه صحیفه ایمان این طایفه بتوقع قبول محاسبه بر این موقع
 باشد بهتر است که سبب زبان درازی در نیام انجام والزام کند و شکر پر امون این قسم از تشنیت
 نشوند و از جمله امور قتل عقاید اسلامیه معظم من رفاقت از طریق این است که بعد از آنکه ادب و جبه
 مصطفوی درجی است بسم الله معتقد و انهم معتقدین طایفه درجی بر خوش بخایر حدس
 پر و از ناید ناچار است از شخصی که عالم عالم که بسبب خلافت حضرت موسی کشته و احوال احکام
 شیعه قیام بقیام در سینه حدیثیه از بعضی زیاده و احتیاط محفوظ ماند و عقیده اهل سنت است
 که شخصی مذکور به ائمه از جانب ائمه مخصوص از طرف رسالت با هم مضروب شده و هیچ منصف خلافت
 به تعیین و احتیاط است و بر نفی نفس باید از آن جهت لایزال طاعت است و اعتقاد ما آن است که چون خلد
 رسالت نباهی و الحقیقه نیابت الهیه است مناسب گفته حق جبر و عدل او را از نیابت رسالت بخلوت از آنها اقرار
 و لکن و این مضروب عالی بر نفی نفس فیه مشهور خلافت او را بتوقع انا جندناک خلیفتی الا فی موقع
 سازد و صورت رسالت نیز او را نیز از نفس امتیاز دانسته و بر طبق فرقه الهیه است خود بر غایت
 بر و اید الطاف نیز فرمایند بر این معنی که در و آنچه داریم مسئله طایفه عقاید است غیره بآن صورت
 است که پیوسته حقیقت از اقصای شایسته آن و ایمان مقرر مسلم بر این متوا و بر است از آنچه

خلقی بحسب حدیث معلوم و این بیان راه یافتن از کلمه طغنه اخیر مصون و معصوم باشد و در اینجا هم خلافت
 دیگر آنست که صحیفه عقاید ما بجزیر انجمنی است بر پایه که انچه بوضع رتبه امانت و مرتبه خلافت الهی
 میایدان است که خلیفه رسول در عالم اخلاق حسن و نیت مستحسنة و علم و صلح و نجابت و محضت و دکان
 و خلقت و امثال آن که با اعتبار استحقاق نیابت الهی و خلافت بر سر بنابر تحقیق بر نوبت بر حاشیه
 همانست عربیه نبوت متکلمه و محقق با خلاق الله و اوصاف رسول الله بعد از انعام الهیه است
 پذیرفته و بجهت حالات نبویه مختصص گردد صحیفه خلافت را بکلیه قاطع پس بالناسخ بالحق متقی
 و از قبضه و من لم یعلم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون متقی تواند رحمت و توفیق
 معزیه استماریه اهل خلافت و تقوا خلافت انجمنی محض اعتبار اوصاف مذکور منجم اند و در اینصورت
 با وجه انماض از ابطار انچه معتقد این است بجدایه عقده متفق عقاید شریعتی که ان عالم نبوت
 اوصاف معینه و نیت مستحسنة است نظر بخلیفه رسول الله و در حدیث بیان این امر زمره حق تعالی
 منافع اموال اعتقادیه هیچ فرد را فرد و در احوال که در هر چه ظاهر است که هر که منع صفات مذکور
 محض شخص معرا از تحقیق موضوع را مستحق رتبه خلافت دانند اگر امور مذکور را مشایخ غیر با تحقیق چیه
 مستحق هم خلیفه متفق صفات مذکور باشد با البدر او با هم منصف به حسن از دیگر خواهد بود
 و ظاهر است

و طاعت است که قول بعدم اشتراط اوصاف مذکور مستلزم اشتراط عدم سبیت و در این صورت تحقیق
 امور مذکور مقتضای اولویت است با نزاع و بنا بر این هر جمیع شرائع میانه آن و اموال اعتقادیه را باقی
 بجهت خلقی در میان ایمان و تنفع است و اشتراط آن قایل بر اینست که هر کس که در مجلس سبیت ذکر نیست
 حلاله از آن نیست که صحیفه عقیده اثنی عشریه بلوچه شیرین و تفسیر الکفرین گفته و از ارتکاب سبوت
 قبیح بکفر غایب یا رضای وی بعد در آن از حلالین سبوت ائمه مشکوٰه اموال اعتقادیه این طایفه
 از برحق انواع اموال فیض ائمه و صیاح لازم الفلاح متوقفه از شجره مبارکه زیتونیه منزه از نقص
 است و صیاح آن با دنان متدنه شوم قبیح شریعه و فضیحتیه مقتبس کویا و افعول الله عز و جل
 معتبر با غرض صحیح حسنه عاید به بخلیفین و افعول صادره از غلبه و فخر بحسن و فخر بقیع الله فخر
 گفته ذات یک امدار از الایس آنچه عباد ظلم و قبح پذیرد منزه و مبرک است و جوهر حقیقت غیر همین است
 که خواهر افعول الدنیه محمد با شروع الله روضه العزیز در ملک این کعبه سکر مهاد و جود خود در
 رحمت می پوشیده هر یک سخنان مختلف میگویند سر رشته حق بدست یک طایفه است باقی بخش
 انداختن میگویند و اعتقاد است که اگر ادویه غیر مذکور قبیح حاصله از لالال لا ابله که در
 احوال را ریشه سمیت صدور یافته تا مر آن از اموالیت صدور یافته مصدر مجموع و بایم و قبیح است

و مفاسد مترتبه بر سزاوارب است که از آنچه عدم امکان اثبات نبوت است صریحا هرست که در ثبوت
این امر بر ظهور مجزوه است مانع منکر که چون کفر را سستی ص دعوی سجزی کند و مقارن دعوی خفا
مجزوه نماید نیز خفا رقی عادت بردست او ظاهر کرد که نظر اصد در این فضا را از عقصر صبح حکم
بصوت دعوی وی نماید و ان فضا را مصدق قول او دانسته اقرار بنبوت بران ترتیب باید و چون
طریق نبوت این امر منفر در اظهار عارض عادت و ظهور آن بردست کادب حکم عقصر متبع است
و قبح بر الله تعالی روایت از این جهت دعوی نبوت وی مقرون بصحت نبوت محکوم بصدق نبوت است
و بر تقدیر جواز فسخ از الله تعالی اثبات این مدعا از امور مسلمة فضا ارسال بر سزاوارب است و قوانین نبوت
در هر دو وجهها از دایره صحت خارج بود و بعد از اعتبار بر نبوت و توضیح مقام آن است که عارض عادت ضرور
باشد بردست غیر نبوت یا فعلیت از انفا الله که در اوقات بردست او ظاهر شد تا دلیل صدق او
کرد و یا فعلیت از انفا الله نفس که با ظهور آن مثبت مقتضی جهت و بر تقدیر ادا الکر مدعی نبوت کادب
بعد ظهور مدعی او از ملکوت صدق ظاهر باشد باید که حق ظهور علا اظهار آن مجزوه بردست او نموده ان غیر
از اثبات مدعا غیر کرد و لا اعنای مکلفین بقیع و صبر و اطاعت کادب که اقیع البقا بقیع است نهجه باشد
و بر تقدیر ثانی باید که الله تعالی صرف ان حالت را از او فضا دعوی فرماید که از اظهار صدق مدعا او را
بیخبر

تعجب نموده شد چه کار است که از کتب فقهیه یا فقهیه دادن یا قدرت نام بر من از آن
 منبع است و چون قبح بر انداختن جمیع ارجح صورت صحت نداشت پس ظاهر را در حق و عدل
 صدق در نیات باشد و بر تفسیر جواز قبح بر انداختن ثبوت آن غایت توکل دارد و چنانچه در این
 ظهورات دیگر از اندام مرتبه بر جواز قبح بر انداختن آن است که حق سبحانه و تعالی در حق
 مجازات و مکافات در آن ظهور در حجاب و وضو آن بخت عیالیت و غفالت نامیت و مشروبات معلوله
 و نامولات موعوده است باید که بر طبق مدلول آن الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
 الفردوس من فوقها عامرة ما صدقات مفهوم این شیر لطف را بگوید صدق فایز که دینداره مضمون صدق چون
 خالدين فيها لا یخرجون عنهما حیة الا برأی بر وجه الله بکلمه لاه و وقوع و بروزش نه مستحقین مرتب
 عید و مقامات بهیمة را بجای منزل مختصه بایشان رساند بتدبیر این مرتبه مراتب متفان و تنافیه نموده
 طبقه اینها و اولیا و ائمه و خیر را برابر علیهم السلام را بدرکات حجم است و کلمه لفزه مجرّه و ظهور
 و من یحذو حذوهم را بکجالت و غفالت نامیت است احصای فرمایند نفوذ با الله ص سیئات
 الاعمال و الاحوال ظاهر این قسم از نیز ادم می باشد از لاطیلات کلام و از سیه از نشینات خاص
 و عوام نموده تا به هم را محکم و لاکر موقفه اند و بیتی که در زبان ابد العباس خلف زبیر و عمر قدود

اگر مرسوم کنند باینکه چون اهرستت افروز صاده از عباد اعم از قبیح حسن تمامی از حقیقت صورت
 تحقیق مرید و طاعت است که در لحظه واحد کثیر از افاضل حسنه موقوف باید در همان لحظه افعال غیر مستقیم
 بتبع نیز صورت می بندد و معلوم است که امور متکثره منافیه در لحظه واحد اکثر نفس واحد منقطع است
 بنابراین باید که فاعل متعده بعد از یکی مصدر او حسنه و دیگری فاعل او را دشمن باشد و نیز عدم انطباق
 شریعه منوالا ذل الی الابد و همچنین مصدر غیر مودود افلا و ابداً منبذ است که فاعل امر من
 مذکورین خیر یا ابدیات شیر یا لذات باشد و کسب واحد لذاته مقتضی باجور بقایه می تواند بود پس
 عبارت از نه شخص که فاعل خیر و دیگر موبشر باشد و آنچه هفتاد اهرستت در نظر ابوالجاس
 زینبلی مذکور است آن مجاب شده اند که فاعل خیر و همچنین فاعل شر را مانع صدور اثر از یکدیگر دانسته
 پس هر یک مستقراً تاثیر منفی و موجب جهت و الزام نبوده هر کدام مقفول در امر مذکور
 داشته پسند مستلزم عجز از هر دو است و هر واجب الوجود را می باشد این دلیل بالکافی نفس از ابدیات
 مدعا قاصر است موافقت به ادب نیز ندارد چه طاعت است که بحث زینبلی را می یابن است
 که از فرض صدور افاضل از الله تعالی لازم است و برین تفسیر تردید مذکور می کنند بشرقی آن شدن
 فی نفس کما در ظاهر از قانون منظره است و الله اعلم بحقیقه الامر و استیجاب (از اول مجله)

تا اینجا مواضع مصنون کلمات مذکور در مجلس عالم نبود است و از تنقیح مباحثات احوال اقیانیه
که مذکور است بایده و تقریر آن در آن مجلس نبوی تحقیق یافت صرفی لغوی را راه نفس کشیده
و چهره متلونه با بوان خلفه منصفه بصیغ عدوت خندان سالت از میرقان الزام واقعی
و غرض کشته در زبان مخالفت بیان از زهر ابر صورت آن مردمان متورم گردید و دیده
پشت از زیر محو له به نور خود اقام اقدام این بر مباحثات عنایه به تیغ مهارت و هایت مخفی
صاحب مجلس قطع شده و تحریر سطر عنان بیان از صوب مجلات امور اعتقادیه بجانب ذکر حجاب
شرعیه فریقه انطاف داده و کثیبت و کمیت مازور و زده و قیود غیره من افعال الواجبه و همچنین سنان
بمواد محرمه از ترش ضرر و زنا و لواط و سفک و الحاحیه و امثال آن جهت در جریه تقریر و بهر مندرجات
که بیان بیان رسید الحان امر نیز مذکور از آن طریق به ثلثه اطباء و اخیال مصون بود اگر شایع
با ثبات و حرکات داله بر حقیقت مطلب بتباد مخفی معقول و معقول عالمان از نفقت متعالی
قد و قاتل که اندیشه و حجب عی از اصول و فروع معتبره متوال علیها که از مدلول کرمیه هذا التابا نطق
علیکم بالحق طاعت نماید بکران متورم شکوه ایان کشته سمن نهی که بهر مندرجات
تقریر نموده یا آنقدر مجلس که سبزه جنبه عقیقه فاسد است و در منور مخالفت خندان سالت غریب

خجسته بزرگوار بر آید مجاهدی را بآید که گفت و گفت از نزع اهل کثرت را را مال بهر دو توانست
 که خراج افتقادات را از نایره عصیان و طغیان در دهنش و جهار احوال انانیت که بغیر بعضی
 رسول الله تیریزید و الله و از تبایب ن احسان ب نفع عراعات ملول لغد و ضعی الله عن المصنفین
 اذ یأینونک تحت الشجرة برقاؤه محبت ان طایفه راسخ م بودند تا در زمره ایمان منوط
 گشته مرجع الاجر و الثواب مرشد و بنا بر عکس فی صورت لاف الطاعت ریخت و مراعات
 لازم ملت قرینه قوت بصیرت است و چنانچه مناسبت یفیدم بمنزله انشی بعد از کرپان جان شعله
 کشیده لاجرم ترک تقیه نمود و دست از بن شسته و از خود بچوخته صفحه اقرضی او را بهر رزق حجاب
 تحریر خست که اینک بیت معنی جزایر غم و در تب اصحاب است از قوانین قدیمه در امر استقیمه است
 که بنابر اظهار عداوت اهریت نبوت زبان طغیان بان آهسته آهسته کردیم نیز درین مسک و کله المذکر
 بحد با شد از تتبع آثار بیعت انجاعت خواهد بود و بنا برین درافتی این را ز پرده اغوی دین
 و ملت و ستره عفو غایت است و محبت با دبت اتمام عفا و عفو و عفو ب غفیه است
 که در پس عفو غایت است هر عامر خلایق ظاهر کرد این است و شایسته است که در مدرو و نما پر آرد
 حکومت و دیه ملون و توابع او که خراج ایمان بغیر اذعان ظاهر او برین اسلام بر آید و در مدون

سوخته گردیده و علم فی الفت شاه ولایت برافراخته و مایه ضعیفه جہلیت افروخته گویید
 و شمشیر جبارت از نیام ثقات هر دو کشته بر طبقه ناکسین و سهم عند و بقدر
 میدان می ریزد از غبار ظلمت آثار کفر و طغیان تیره و تاریک شده در طبق من شرح مالکفر صد
 ضعیفم غضب من الله و لهم عذاب عظیم مخوف غضب اکثر خطرات پنهان و تیغ زبان بزرگوار
 سب و عدوان اب دانه و بدوده که در دست همگان ولایت جهرا کفر و اثم را ظلمت فرقه و مقصدا
 یا عما و قتلک الفتنه الباغیة یقین کفر را از خیا و خصوصاً عمارت نموده و در تله الهم بر عجز انوش
 زکیم و دوات قدسیه که از انجند هزار و شصت نفر از اعیان بدو به جهنم در تاراج می شود و موطات
 سرشت نمودن چشیدن و کشفه و فرقه دی منابر اسلام را بابت کفر از پر تو نورایان تخریب نموده تا
 حکومت عمر بن عبد العزیز را به امر شیعیان تمام موقوف و حرکت ف و جموع نهایت تقرب و تحقیر
 چه تقریب فکر این قضیه و بیان مدلول کریمه ان الله یامر بالعدل و الا حسان و ایضا فی الهم
 حقیق الله که و لعمری اتفکانت فاحشه و مشکرا و بیضا عفا الله عن ستمها
 عذابا و کمالا و خویا اجابته لدعوه نبیه و عاد من عاداه و علوم است که در زمانی
 که دغان آتش نشسته و منار جهرا اعتقاد اهر غبار تیره که اینها و ظلمت فراز قلوب قایم است این کوه را بعد

کسی از هر قبله را در اتفاق خلافت انصاف تمام نبوده با جماع علماء امت اقباب نیابت نبویه
 از طبع ولایت مرئوسه طلوع نموده بر توانا غیر فخر دانایان شمسین ایمان شایسته و با وجه انبیاء و ادیان
 اهرنست بحقیقت انصاف علیاً این طایفه حضرت سید محمد و فخر الدین را از در محرم حصول قیام حق
 در نماز و بیرون را در بر اجتهاد و مذهب ماکله جهاد در مقابل نفس الهی و اضرکات سرت پاره شمره کفر
 و نفقت و بنابرین او را از جهت عدالت نیز محرف ندانسته و در زمره فسق و سحر طایفه دانیده اقول
 منتهی لفریق و اعلم سببه از ظلم و انفاق که از آن سرشته عداوت هر دو ان ولایت صادر گشته
 صورت حار و لاله زبان از لعل و لعل او بسته اند و از عین ارفق جبهه توفیقی ذکر نموده اند و آن پسر نهنگ
 فیضند که از او پسر اولاد می رسیده و در ادب و داندان پیر شربت مایه او جلایع سیر طمید
 او بناحق حق و انچه در وقت پسر او سر فرزند می رسیده از چندی قوم تو کوفت کنیز شربت مایه نوح اسد نیرنگ
 و حال برین و طوفانیکه درایت صحیح مهورک یا علی حریک حریف و مسلک سلمی و نهجی حدیث
 لا یجئک لامع و لا یضئک لامع و لا منافق را ممبر مستحق دانند و از هر بنام مومنی یا حار و حریف
 در کتاب خدیو مکر نموده از رسول رب الدنیا از رب العزت که در نعمه استمیت بغرق و جلالی از اهل
 النار من حصی علیک و ان اطاعنی و ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و جامع جمیع

وانا في حكم سنان وضمن اخرا تيمها بمجموعه نفعه كه تر پس كو كوتى كه علم و حلم و وفات
 بعبادت محو يار بجزردون از علم سرت ع ازردون از علم سرت ع ازردون از علم سرت
 در جوار سرت باغيش كه زباغها رشت لكه در بفرج ايد نزدى قمر حكيم چون آينه
 انكه زبليس جويد و غدر او خدا ديس ارم دارند قدر حاجت هر كه بجا نيكوست هر كه كوشت
 ميزانم هست هر كه چرخ نيت بردا و كزشته است فاك بر سر او و طهارت هر كه از
 عمار دينم نميرد ارماعت شرايط استقامت معمر حديت ابو بكر و قرآن و برعه و اولاد و طوطو
 عدم استحقاق خلاف خلفه ثلاث اجماعها نفع و ثبات بر جوار سرت اين است لالى نفع و نفع از بر اين
 و نفع مستنبط از دولات قرآن و ولایت نبوز بر طوطو نفع و مظهر بلكه معلوم در كرد
 كه در خلاف نبوز كز نفع ربانى و حقين آسانه حق ساء ولایت است ابو بكر و با عيين محض في لفت الهى
 و تبعيت مور و متابعت قول عر خطاب صدى ايشان در شهر كز انز امر بشر طقديم اول و باخير
 ثابته جرات نفع و مقدر انز امر كز ديا بادجه اينها اگر او را و همچنين قرآن و اعوان او را ظالم
 و غلب حق مظهر و في لفت و ميت نبوز دانسته و متحق طفر و نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع نفع
 مورد نفع شپا سازد و بالبدیه استحقاق ثواب او را از پنجمه صراطى مطابق صواب مقصود است

که اهر اسلام انداد اوجاق تفرق و تو پنج بران شخص نفع از زواید سخنان مستند و سخط و غضب
 بر زواید و کلام شیخ عطر در این مقام عجب و تفرق و کثرت که در ضمن خطیر لطیف اندراج یافته که
 یک مردی بعد از زن با وی بست سپس کنیز الدین را با وی بست پس زنی را با وی بست
 گفت او که می نمود و از آن در طلاقش مردانم دادم نه توانم گفت ما را و از ادب زکام جانم زکام
 از دیدار اوست رویشم از زانوش بسیار اوست لیکه که دیگر در دست می کشد زکام بر وی بگفت می کشد
 که هر چه می بخاش بروقت سخت می گوید بر آن شور می خاش نه را و برود تو بام پر نه را و این قول تو بام
 می و در دل را و در خشم و در میان این می و در خشم خشم خواهد گفت از مرد در خاش از آن سرگشته سرگشته
 که بگوید از این خشم از او که هرگز نمی کشد از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید
 باز کرد و هر چه را از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید
 او چنین بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید
 که چنین بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید
 و از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید
 و او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید
 و او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید از او که بگوید

عذاب و عقاب درلیده سزاوار المعن امیدی وطن برمدی است و مادام که قاید توفیق عنان عفت و
 رایج است مومن طاعت اجابت است منطفی شده در پابان مجد و انگی رخصت حقوق و
 لکها رسید برادر گشته داده وصول بمقام مامل زدن داده باشد باید که با لب خنک و درونی
 نفیسه از لال کوثر مال محبت ان زده مطهره محروم و مهموم در زوایه السباع محبت جیان ارجا
 عدوان بدخول نیران آفتاب بدو را بمعنی از شیخ سنا ذکر باشد که شرب بر کبر که مازر
 لاف در پیشی زن و دفع چویدان مار و جان و نامردان کنش یا بر و چون فلان میگوید که پیش
 یا چو مردان اندر آگوی رسید کلنج هر چه باید جز بران دین بود نشان هر چه جز خدا ان بسته شد
 راه و تادیب و نیرنگ در نشسته است ان نفس حبشی خند بستی معنی چون بدون از تو عرض انیک و اکبر بزرگ
 چون علامه در تودین انیک رفت راهش از ~~موضع~~ ^{موضع} اثر بدین و ^{موضع} شمع تابان بخرید لکن
 اینچنین بهر شوق بیکدم در کشد که ملک مدد بخ مالکیت یزدت با هر قیود صلا و تحید توان و دست
 دیر ضرورت باید یهودی نشستن ایضا دانسته پس که او اغش که پان یایش بهر نفع و زبان شود
 در کردن از دود و پیچده و عنان این ابرش کمرش ملک الدار ^{الذی} ~~الذی~~ ^{مفعولها} ~~الذی~~ ^{لا یبذل}
 علوا فی الارض و لا فسادا به را این نفس که حواله نموده کنش نفس برندان همان خسرانند

لاجرم دیده جهان پیش مقصود را در آن لذات بسته شده و آنکه به تیرش از کثرت غلبه یقینات صورت گیرد
 گردیده بهر صیقلی توین که است و نه شیشه که رفته محبت دور القرب و در روی ملامت دین دنیا به نقد
 خلوص عقیده خطیره در عالم نوریست بهر است و دردی دیگر مصقل کند و ستر تا هوا نماند بهر است این کار
 این هوای نفس را در دوازده نیست و من ادا العاجله عجلنا لهما ما نأملین نزدیک حبلا گذاریم
 مصلحا مضموما مدح و دیگر از وجوه تقریبه حصول ثواب بهر است صاحب عذاب عذاب است
 که چون امر امارت نزد دعا و هر سنت است اما باشد از این میل و غیبه شرعیه موهو گشته و از موهول اعتقاد
 نیست و از انجاست که بجز دین عمر با بهر دین عبد الرحمن با عیان لغوهم الله فی عذاب نرا خلیفه نام
 نه از اند و بنا بر این مسئله و غیبه که طایفه از علما اسلام از سختی و غش و بین آن بدل عصبه نموده
 و از بدلولات که نیست و دلایل عقیده دیگر و جوامع معتبره استناد عدم استحقاق این نوع باشند و در این
 این مرتبه برین چهار قسم از جهل است و باید در این محققان است و جهل است و این است
 تقدیر موافقت آن با فی نفس الامر مستلزم حصول هر نوع از ثواب است چنانچه در جمهور فی این است
 و اگر از مقوله خط بود فی نفس الامر باشد نوعی واحد از ثواب که متفرع بر اصل جهل و بدل
 جهل این است طایفه باشند و اصل امری که با عرفان فی نفس باشد و دانسته تقدیر برین استحقاق
 بود

و بلفظ اندرست چگونه از اینجمله مستحق طعن و توبیخ تواند شد سزا که از زمرش مدعیان اینست
 میوه رندی مکتبی رفقا کشیم و در زندان فاموش را هر بیست فرح که بدنام جهانم در صلا اینست
 مضمون خطابی که در افروختن حدیثی شایسته در رشته تفریضه ان است که از امر مقرر
 معاینه امر است اینست که دشمنان امر است اعم از بی مایه و غیر مردان و غیر عباسی های از راه صلاح و تقوی
 و عدالت بعد از اعمال و افعال صادره از این که مسبب از کفر و انجیبت و عذر صمیمی تنبیه است و بدولت
 باور عیبه ملول گردانیده و دار و کلاه قتیبه ان طایفه را از شوایب مفسدت و مشبکیت بکاسته
 بصورت ایابان طایفه نشانده مفسد قیام کنند و اگر کفر با مومنان و از حق نون و غیر غیر که حاجت مصلحت
 بزرگ که معنی اقبال و نبوی و نبوی و زاری و طغوی و کفر با کفر که از الهی مستخرج انانی خود منطبق گوید
 او را از اینجمله مستحق تفریضه است و بوجوب و ملاک می موی دهند و بر اهراد و کفر خفایه دارد که تفاوت
 بین الصریحین بابیات عدالت معاینه فندان نبوت و اتهام و قتل قایلین بعد از تحقیق خلاف است
 مصلحان غیر اهل اصنافین قبیله نازان جاهلیت و قریح عداوت فندان نبوت و ولایت که مصلحان
 اسلام و ایمان و قرآن و عرفان و انقیاد امر دیگر موقوف ان شوند بعد قال الله تعالی و من یکفر
 بعد از ایمان یعنی بولایت علی فقد جبط عکده فی الآخرة من الحاسنین که بر مومنان و مومنان نازل تو

فذکر از ارشاد بنده که تو چنین هر که ثابت اندر دل تو مسکین و تنگدستی بی صورت و مهر
 میدان که فرق میان ذنیت سحر و طبقه کفار و شرار و اهل آزار است اظهار بیادله در امور قاصد
 در اعتبار آن معانی عالیه که در معانی جانبی نیستن آن خاندان انظر و ایمن بر او پس دانسته
 بر کفر و عصیان است و از آنچه است که با وجه گفته سحر صلی الله علیه و آله در چند موضع مردان همین و فرزند
 او را نمی که و اخرج از اندیشه مطهر و منزه اند بطریقه رسول الله صوم کشفه و عثمان بن عفان که کفریم تمام
 گفته و بدین مطهره الله مکتب الله و الله ما نفیت عن المدينة الا بغیا فالحمد لله الذي اعاد
 الیهاد و عفا و علی بنیت این عبارت از عثمان اوضح و لا یرد الیه الفراء و استیخ علاء الدوله از کتب
 صدر ریاضت نماید که پیغمبر در عیدین اقتضای نماز کرد و مردان را و الله بتقدیم جمله مرتفع کفر
 این الابد اما بصلوة کف قد ترون ما تعلم کفر و الله فی بیده لا تاتون بحیرة
 و اعلم و از این است که شیخ در فلاح گفته که آن مردان اتحاد کاناجمل من اتحاد شرایع الایمان
 و قد جعل الایمان وسیلة الوصول الی الامارة لا قربوا الی الله و الی رسولہ و من یندب
 و مذهب جوسه و مذهب معادیه بخیر و من معهم و لا ضیاع لهم من شفاعت النبی صلی الله علیه و آله
 و از این باب به سؤالت که و هل یظن و ذلهم ان النبی طرد الحکم و انبروان و لغتها و هاتان

[illegible]

فی تابوت فی الذک الاسفل من النار فیسب وانه شد که مستنیر فی الفین
 در صدر کج این بود که چون آیه بر لفظ تقدضی الله عن المومنین افکر ان مرا که تحقیق
 از خلف ثلاث خوشی بود و عدل الله را نیز امر بتبکیر است لفظه ان را فرم نمایند بنابرین باید که امر را
 از فی لفظ مدلول و آنکه اجتناب نموده اند مستلزم امانتی و سودا در تواند بکفر محرز باشند
 و جواب آنست که بقدری است و فعل این در سبب سبزه و محبت رضا را از این نیت مستلزم
 رضا را بدین معنی معذور بر زمان است مذکور است و معلوم است که مستحق السلام که بر سلام راجع
 بعد فی لفظ مستلزم است و از در صد دنیا بدین امر که هر چه بآید و موسوم که در اینجاست بدین سبب
 محقق الوقوع است چه که مایل فی این حکایت مرایه دنیا نیست و یقین رضا بایان معنی فهم
 حافظ بر کتب سبزه است و منافی به غرض الهی است از رضا از رفقه مومنین است و مومنین معینند
 عدم رضا از طلق مومنین به منافی غرض فی الفین است و الا بایستی که بعد تقدضی الله عن ^{الذین}
 که هیچ در عدم رضا است این در نظر خارج قاعدا ابو حنیفه را آیه ان الصلوة كانت علی
 المومنین کتابا موقوتا استدلال به عدم تکلیف کفار بهتة نعمه و بنابرین چون وجوب مومنین و
 در تحت سبزه مطلقا تحقق است و محرز نزد امامیه در زمره اصحاب بیان اندراج دارند مخالف
 بنظر مالان

نیز باین بیان قایل است پس منافی مجزوم المحقق مقرر در نجاعت بوده و از آن جهت یقین بر
 بر صحت یافته عرض اخراج مالتیس نبوده است و الله اعلم بحقیقه الامر کتبیم در کسب نعم
 و در این مجلس حکایت کلمات این بکر مثنوی شده بعد از ذکر بعضی از اخبار و عجایب آن از اثبات
 مدعی بوجهی از وجوب شرعی یا عقلی حکایت پوشیده اجماع که مانع از دایره وقوع است و در بعضی
 اولاً بمنع محبت اجماع اولاً ابواب احتجاج بر این ناسد و دایره در بیان اثبات آن برودیت
 لا یجتمع امتی علی الضلال بر دایره امتی مستند گردیدند و جواب بدان اولاً بمنع صحت شهادت
 آن کفر است و الله اعلم و اگر است چه تواند بود که از مدعیات النس با با هر چه بعد از اذیت
 احتجاج عاری باشد و در این ناسد و همچنین اکثر صحابه نه نوعی ظهور یافته که اعتماد بر امور متضاد
 باین صورت مجاز پذیرفته معتمد علیه تواند بود لایس و در امور دین و دین شرع نیز کفر
 که منوط با انواع ملاحظه و حق است و علامه نیش بوری در تفسیرهای تفریب بیان جرئت
 بعد عدم آن و ذکر روایات نس و هیچ بازی بر عدم جرئت و در روایت مذکور از حضرت افهم
 منکر که ان علیاً علیه السلام کان یبالغ فی الجهر بالتیمه فلما کان وضعی لقیه بالغا
 فی النع من الجهر سبغاً فی ابطال آثار علی بن ابی طالب فلعل انما خاف منهم فلذا

اضطربت احواله و این عبارت حرکت دینیکه اولاً پرازمه در مخالفت احوال افعال مرصوف
سعه بر نه و در این امر به پیش مستتر شده او بنا بر حرف از این نیکو است امر به غیر صاعده
وضع احادیث و آنکه بر مصححین اخباری و بنابر روایت و در امور دینیست و عبادت و عبادت
از طریق رعایت قوانین سنیست بعد مرایه و اما ابوهریره هر حیات در کذب و از غزالی و غیره
و کتب و غیره که در این باب و بعضی از این موجب طعنه است و اما کذب مطلق صحابه علیهم السلام
از این جهت است که خود را در این باب مسموم و طایب علیه ذکر نموده اند که امر مؤثره است
از حضرت است صحابه علیه السلام و این قول و کیفیت و ضرورت است که بنا بر این قول
است و اما و بقول بعضی است که این خلاف جرئت است و عدم آن که نزد بعضی از فقهاء معلوم
به جرئت و نزد بعضی محرم بود است و اما در این مقوله از صحابه است که جرئت است نسبت
و اعطاء و بعضی که بر این امر معترضه که مسئله با حدیث مدویه از حضرت است صحابه علیه السلام
و میانه روایات مطهره شافعی بر وجهی تحقق پذیر است که در اینصورت قیاساً است و این شمع
از امور دیگر کذب روایات مذکور است و بنابر این اعمی و بر خبر و اعمی و بنوعی و قبول
صحابه و اهل علم که مسئله شدن نهایت جرات در بارگاه اهدیت است و حق این دانسته شد
باید

باید دانست که بر تقدیر صحت روایت که یحیی بن اسمعیل از ابی ایهان بن ابراهیم از زید بن ابی ایهان
 از یحیی بن یزید و طاهر است که گفته اند: گفت ابو بکر بن ابی ایهان از ابی ایهان بن ابراهیم
 هذا از تصور ابی ایهان حقیقت الحاق تا امرت برفع افعاله و هیئت زبان طیفان امر خلاف الله بن
 قسم از لاف و کزاف بعد از ابی ایهان است این معنی را می فرماید که ما را دعوی اجماع بر الحاق امر من نیست
 و الله قانی بن بر تقدیر وقوع نزد کثیر از امر تبیین از دین اعیان است و آنکه گفته اند و میگویند
 این که در مذاهب اهل اهلان شده و حکایت یافت مرفوع گردید تا می امت متفق الکلمه شده اند
 دعوی لا بدیست و مضایق است و می گویند که مرتب بر ضد مقتضای این امر تألیف یافته و الله دعوی
 اجماع بر خبر کویا از نواده صدقه است و بنا برین احتجاج باوری که طایفه عظیمه از علمای اسلام الحاق
 بر خلاف آن نموده و روایات صحیحیه مرفوعه معتبره و مؤید بر حتمی بودن ضرورت صحت معراج و نقصان
 و غیره و قال است و عبارت غرض از کتاب سیر العالیین صریح است و آنکه دعوی اجماع درین امر از
 احتمال صحت بودن بعد مدعیان و بدیست عبارت و در کتاب منکره و باز در روز غیره و اجماع بر
 حقیقت آن و تخلف حکایت از حدیث حضرت سادات عبارت نموده از غرض آن الرجل یهجرجن
 بحرر ما به که فاذن بطل خلقکم بالنقص فعدتم الی الإجماع و هذا منقض اصوات

العباس واولاده عليا و زوجه له خضر و حلقه البيعة و خالفكم اصحاب السقيفة
 في مبايعة الخوذة و التي هي است كعبرت مذكورة في كتاب الطاهر و عرابي و مينايد سني و يوم هفت
 و روزگار الهام نیز از آن ظاهر است و از اینجا است که فخری علی را مؤید و راجع اطراف جبر تقصبات
 بارده انوشیروان بجای است و بعضی تویر حجت اندیش که علم را از در محصل بعد از حقیقت
 اجماع و خلاف است و خلاف ابو بر و کفر عدم توافق حضرت امیر المومنین علیه السلام و غیر
 ارضای بیعت میسر شد و وجه غایب از آنکه سب از دلایل معتبره متول علیه السلام اگر او بیعت
 لحاظ است پس مسوق نمی اجماع است و در حقیقت منع است و اگر او بیعت و اهدای بیعت است و خیار از
 عبارات این طایفه است از ضرورت حقیقت معیت و در شرح مواضع نیز خبر چهار است و منوطه ۴
 از کلام اثبات صحای اجماع در نصیب یافته دست و سر از افغان منتقطع شد و ریشه امید را بتاب
 فکرمعرب که آن اهل البیوت لبیت الغنویات از آن طحیث میباید ارتباط دایم
 و حقیقت تحریر یافته که و از اثبقت حصول الامامة بالاختیار و اعلم ان ذلك الحول
 لا یفتقر الى الاجماع من جمیع اهل الحل و العقد و لم یعم علیه ای علی هذا التقاد
 دلیل من العقد و التمس بل الواحد و الاثنان من اهل الحل و العقد کاف فی ثبوت
 الخامس

الامام ووجوب الاتباع لانا على اهل الاسلام وذلك لعلنا ان الصحابة مع صلواتهم
 في الدين وسند محافظتهم على امور الشرع كما هو حقها التقوا في عقد الامامة ^{للب}
 المذكور من الواحد والاثني لعقد عمر بن بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم
 يشترطوا في عقد هذا اجتماع من ائمة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجماع الامامة
 من علماء اهل الاسلام وجهته من جميع اقطادها وبراها وادراك خفاها وادراكها
 انهم عبرت صبيحتي ائمة عقدا وسند وكشف غطاء لغيره برؤى مدعى طبقه اما من نحوه بتحديد
 مفاتيح ان اهل البيت هم اهل البيت كما انهم نوح من طرفين وتقوم اربابهم من استحقاق
 ائمة وسائر ائمة حق ائمة رتبة عليه است برغم اهل صنف با بكر معلق است وجهه از و اهل عقلا و وج
 حقيقة ان ائمة ب هذا و است مطلق من عزت است شسته و بدعوى اجماع البكش حركة المذدوب
 من غيرة و نفس الامر هو انهم ائمة و كل من ادعى انهم ائمة حقيقة يدعى ائمة و است بيان فلم كمرجهات
 ثبته الواح مكتوبة است و استقام مظهر حقيقت ائمة ائمة و شخصها و صانينها كما به جمع حجت
 لعنه على ائمة و حق ان بر وجه ائمة مظهرها هو الحق شدة له نفس حقيقت با جمع كبريات
 لا يقتصر الى اجماع مفيد است و مد البراءت اذ لم يقم عليه اى على هذه الاثبات دليل

من العقل والسمع كنهه لغز تحقيق اجماع صورت پذیر است و در استیقام فواید کثیره حاصلست
 اول آنکه در خلاف با یکدیگر عوارضی فی نفس از وجه دلایل دال بر آن مدعا با جمیع حکمت
 اجماع مجرد سمیت به ستمی هم آنکه نزد مخالفان اتفاق اجماع را ناچارست از سندی که اجماع بنا
 مستند است به صحیح اجماع این بنده و از نظر احتیاج با جماع که مدتی عدم دلیل عقلی و نقلیست معارف
 میباید که اتفاق بعبر امت بر فرض وقوع از ضرورت سند صحیح آن تواند بعد طاعت سیم آنکه چون
 کتاب سنت مصنفه و دلایل عقلیه که موجب تحقق خلاف در تواند بعد از تخریص اعتبار مردن بعد از این
 باین اعتراف همه از آنچه به بیعت پناه برده اند معلوم میشود که حلی را و بولدر را بر این بسخن مجرب و کما
 نفس مرد عنان از خود و مان نوبت بعضی است و در امور متعلقه ملکیت مطهر است و کل بدست
 صلاح که چه سیم چون تمییز خلیفه مجرب و بیست نفر بدون سوار در از جانب عدل و عدل تحقق تواند یافت
 پس اگر بعد از آنست ثابت است که بعضی شخص مخفی بر یکریاست نایند و همچنان طایفه دیگر در این صورت
 احکام شریعت مقدر و مقدر بهم و مقدر به این عطف که کویک الحالت بکار از در زده اهلان غایب و غایت
 بعرضه بعضی مستند بر صحیح بلا مزاج است بحکم اگر سبب با اتفاق مودع از آنست مقتضی
 و جواب الحالت کرده مقتضای آن موافق نفس الامر بعید عن الله تعالی صحیح و معتد علیه غایب اتفاق

کثیر از اخبار و اهل صل و عقدا اظهار و وجا صحابه عالمی قرار که بر قتر عثمان واقع یافته صحیح و بهتر
 بهر موجب قتر و قایم باید شد خصوصا که امر سنت یا که عهده آن است که حضرت امیر المؤمنین
 نیز با من یعنی حضرت دانه و عاونه اصحاب و جمع کثیر از اهل مروت و شام و غیره با نیز با اهل مدینه متفق
 شده و عایشه بر اهل مدینه بر هر چه که در سنگ و محلات مدینه فغان بر آورده میگفت که اقتلوا
نعلای قتل الله نعلای و مشهور است که انباعت و قتل دی نهایت غلطت و قدرت نموده شایسته
 هر اهل مدینه و فتنه و رشدا و بارز و دزدان و این مومنه و مجیز و کرکته و کسی با او رفقت نموده و بر او نما
 کرده منع و فتن و در وقتا بر مسین نموده و الا فیه در کورستان بود و آن مدعی که یکا مضمون حدیث
 مشحون قطره بعد بدرا پوت کثرت یافت و آراست و از زبانت و غلطت که از اقامت مدینه و لشکر
 نه از جهت و کلمات و آیین شریعت و رفع ظلم و بدعت و صلوات بر محمد و آل و امت و عداوت
 و داور و بنور جمع کثیر از مشایخ و موقضیات ارادات نفی از مدینه و اینها هم قبول
 و ضرر و اتفاق اصحاب و اهل از امور دین را عاقلان خود و بر طایات ایشان عمل کردن از قانون محمل
 و لشکر بیرون است از آنجمله برقی فیض که از اینها مراد یافته که آن موجب قتر عثمان یا عدم استقامت
 خلاف این که بکرات و اگر چه امرین مذکورین فی نفس الامر منع جمع بهما بنیم و اثنی صدق و صفا

و حاصل کلام مدبر مجتهد بر وجه تفصیل آن است که اصول موضوعه اهل سنت در امر خلافت ائمه از
 حکایت اجماع و غیره معقوف بر ابطال دعوی خلافت اهل بکبر است و آنرا آنکه نزد ایشان زمانه از
 وجود امام خاتمه یافته باشد بر آن ترتیب نسبت هم آنکه عقرا در وجوب نصب امام مدخل نبیند
 مجتهد و تبعیت سنی است سیم آنکه امامت مضمون از لفظ نیست چهارم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
 احدی را خلافت خود منصوب کرده است و جماعت مضموعه و امور مذکور معقوف بر ابطال دعوی اهل بکبر
 بعد مجتهد و تبعیت و خلافت است و وجه این آن است که بعد از آنکه متوجه گردانیدیم که اهل بکبر در این طریق مبتدیان
 و معارضین است و اقبال نبوت در محاب احجاب ظلمت انگیخته نگذاشته اند و دیده عاقلان با نفوذ
 و زمره اوتیان و حضور سدا منع روع بر توحش کجا بآستان لایق میسر و از رنجه و لرز
 در مینشسته ساکنین و زلزله در بنای بلند نگیون انداخته و قیام سموات اندر خیر و بدین و درین
 خدایا بس تعزیت رفته و چنین اهل کلام زمره اصحاب که در صدقه لریمه و اصحاب الشمال ما هجا
 الشمال فی سموم و حیم و ظل من یحیوم نه مراعات حضرت عزت نبوت و نه ملاحظه توفیق اهل
 بیت است و نه پروی قوانین کلام و جاهلیت نموده اند و سید حیوة عالم و ذریعہ نجات بشر اند
 که بزرگواران زمین و آسمان را از غمزدگی تابان به که سحر زباغ و صد توجیه ریاض عنوان است

زتاب بجز تو دارم سزا هر خف مایه زلف عارضی قدر به اندیشه شریک و طری طری
 لهم حسن مایه بهای شرح بهی تو دلم در دفتر شریک فکر جمیع تو کرد در هر باب ارزان و دایه ارزان
 رب حقوق گفت که هست بر هر لیش و سینه های کباب بر سر رحمت که شسته و دعای ایمان
 بطیف الیه ن تبریداده و حقیقه بر سر عکرا محمد لفظ رمضان حلقه کرده اند و به تعیین خلقت ای برقیام
 نموده و هر قدر روز غیر را بخشنه انبوه هر شیده کان لیکین ستمنا مذکور باشد و هر قدر
 شجر عداوت و لازمه برعت نموده و افقت ان باجول مقرر به بعد از وقوع صحت ثابت بر آن اقام
 این بر این امر اگر از جهت مراعات عدم خلوت زمان از وجهی نام است بر سر که لفظ ایها وانی از دایره
 امکان خارج به مقدم بر امور متعلق بر حجت بر سر الیه است فی لفظ مقرر و صحت خلوت
 از وجهی نام است و اگر جهت طاعت امر را با نه و تخصیص بجائیت مخالف دعای عدم نصرت و اگر موافقت
 از وجهی نموده است مخالف قول بهی ان است و اگر جهت حکم حضرت منزه قاعده مقرر و عدم
 مخالفت عقود را ملامت و بنا برین خلاف بر روی نیابت الیه که از مقتضیات عقود و معنی
 حایر به امر را در دینیه اوقفا را ان نموده باشد معنا علت ایقاع ان منصوص است بر آن نفس لایق
 بهی از مقرر بر حجت و ملاک باشد و اگر صحت این امر بنا بر حجت است ایضا است بهی جامع مختلفه مطابق ان

صورت بیان می باید اول آنکه صحت اجماع نزد ایشان موقوف است بر امری که مستحق اجماع باشد
 در باب حل و عقد در این امر مانع مستند کردند و آنچه اهل بیت این امر در آن ملحوظ نداشتند بود
 خارج از دایره عقل و نقل نبوده مخالف به اثنای آن موقوف است و اگر سند اجماع در این امر اعتبار
 قیاس است یعنی قیاس خلاف له بکبر بر امامت می در نماز که بر علم مخالف منطوق هم چهار جهت رسول ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه السلام است صدور و غیره و نیز باطلست نیز صریحیت نیست از مصلوبت اما اولاً از آن جهت که
 ویس نزد امامیه چهارم است از دایره اعتبار بر پشت و چهارمین حجتی که بن بر این درست باشد و اما ثانیاً
 مقیسیس که امامت ابو بکر است در نماز مجروح است و کذب می بود و حق درین سلسله ذکر فی حدیث
 من الکواد از تحریر آن تحریر است و ثالثاً آنکه مقیسیس علیه السلام باید که در سنت فکرم که مع منزهات
 مشرک بود و تفاوت به مقیاس نیست بر فرد حکم درست بنا بر شرک علت که آن شک است و مانع
 قیاس از وجه شرط مذکور خلالت ظاهر است که این در امامت که رایت در امور و نیز در سایر طایفه
 عقوبات سبک است که نمی تواند که خلاف امامت نماز و چهارمین اگر قیاس خلاف مستند بر صحت
 مقیسه بر امامت نماز معارضات مذکور نمایند قیاس است مع الخادق سبحانه الله ما اعنی
 قلوه هذا للخلق و لا یر خلافت امیر المومنین صلوات الله علیه که از سر قده و وجهی که باز نموده

و بمنزله بدیهیت گردیده و کتاب خدا دست مصطفی از ذکر آن مقام است
در آن باب بنویسند که بارده منور شوند و در ماده ای که بعد از غایت عز
و اضطراب باید قسم از کفار را بکشند و بنویسند و او صاحب طبیعت از ماده
حققت و حقیقه بدون بطریق مملکت منزه میسر است چون نفس آماره مبتدا را
و در بمنزله حق در منقول که اثر انفعال بدیده که عشق یکو کمال است از آن
خدا که طبع بد که در است زنده است خویش را لقب عشق نهش از شهرت عشق
ره لب است از وجه بطایان اجماع ان است که مراد از اجماع اتفاق جمیع ماست
و عقودت یعنی اتفاق کائنات علماء اسلام بر امور از امور در عری از احوال معروف
اند که در روز سقیفه حضرت امیر المؤمنین و حسن بن علی صلوات الله
علیهما اجمعین ذکر از منبر انجمن حاضر نمیشوند و داخل در مذهب نیست بنده اند و در کتاب
این مسطور است که خاتم علیها السلام بنموده در غیر اختلاف ابا بکر بنده
و از رده دشمنان سقیفه نکلیت بر روی جامه اذیت در بر دارنده خدمت سید المرسلین
گردید و در این سقیفه حضرت بنده و ملائک و عیال که در از سقیفه از منبر تعلق نمودند

بودند بعد از آن بیعت نموده علمای اصحاب متفق الکلام شدند مجرد روی و فقر اهل
 اصحاب صدق متوالی بوده اجماع امامیه برخلاف آن مخفی است و معلوم است
 که مقصد کزمره عظیمه از اسلام است که بوده بنوامید فقر و فقر متویر شده باشد اثبات
 آن قبل وقوع ممتنع است بسم آنست که تحقق اجماع نزد اصولیین مختلف فیهم
 قایلین با متنیع را دلایل است و با هر مخلف فیهم که بجانب استیفاء اش را در تحقیق
 یافته متمسک شدن قرینه عجز از اثبات مدعیان خصوصاً مع وجود انکار
 جمیع غیر من المؤمنین و علماء الراشعین و بعد از آنی ضرر از متنیع یا امکان
 اثبات وقوع آن بر وجهی که علم شرعیان صادر کرده اند کثیری از اصولیین دایره
 امکان بیرون خصوصاً از خلاف که از آن زمان الی القواضی القدر میانه
 اسلامیان مخلف فیهم بوده طریقی ایضاً آن در نهایت اخف است و در آنجه
 علم بوقوع اجماع نزد بعضی از علمای و اصول صریح استثناء پذیرفته آنست که اثبات
 آن یا بطریق احادیث که نزد فحول علمای و طریقی مروج المحدثات و بنا برین درین
 قبح از امور عظیمه احتیاط اقتضای ترک معقضای آن بمناسبت و اگر بطریقی توانست

معین است طاعت که عوای فرا تر مخصوصاً در این امر لازم صدق خالص
 چهارم نزد خلق از تربیت معجزه ای و عدم خلاف احدی از امر صدق و عقیدت و طاعت
 اثبات این امر از قیام حقیقت پنجم اعتقاد کثیر از امر خلاف آن که اجماع
 من حیث هو صلاحت اجماع نداشته باشد به انعام سندی که معنی آن غایب
 مندرست و سندی که بیان مستظهرند حکایت قیامت که بطلان آن مبین
 شد و با وجود این عقیده از اختلافات کثیره و قوای بیشتر و عدم امکان اجرای
 وسیع که در این باب افاده ظنی پیدا بود بهر از وجه معتبره شرع و عقلی خلاف
 البرهان از راه استیلا بر دل آمده در صحت حکایات قدم گذارد و بجهت عریض
 ملک دیگر از اقوال و امثال اعتقاد بعضی خلاف و در جهت الحاق و بی شدن
 و نقضی من امدات یوم الغدیر را کمال روشن داند مواخضات روز جزا اندیشه نمودند
 شیعیه عبادت لات و عز و انی ذ العبدی است سبحان الله اگر شجره خبیثه
 نفس خبیثی بر روی پرده زهر آب عداوت خداوندان رسالت و بارگرفته
 انواع شقاوت و ضلالت نباشد و شمع جمیع حواسی ظاهر و باطن و نور و نور و نور

و فهم مستقیم با نفس بارده غرور و غفلت و حکایات فسرده مرافقت
 خلف با سلف اطمینان یافته و بر تیرغ و پابر نفکر و تیر برالذ تردد و تیر طرغ صواب
 و خط منع نموده باشد بکدام حجت و بران از امامت در فضای لکنت بی
 و خنای روح افزای دارالسرور حجت آن روشنی بخش منکوة امامت و خلافت
 اقطع نموده و با وجود و فور ظهور را ثبوت ائمه اقرار فی آثار حقیقت مناجس آن
 سید ابرار و ذریب اظهار که از برق لمعان و جوش کمره غبار و قبه غفلت
 بر فرد رضیات از اقتباس ائمه آن محرم شده خواهد که باستغاثت از پروردگار
 روشنی بخش است و نیم کوزه پیر کین از فرشته در بیان ضلال و تیره شب جهل
 و جلال راه و صول بمقام مأمول بر ظاهر کرده و مظهر زهر تصور بطور مریضی
 و از حکیم سنا سرع کوارت که شعر چون چاره خویش هیندانه کنش مری
 که چمن میندانه کنش در بادیه پشرویه راه از پس پشمنیدانی چه کنی
 از بی غریز من و رفیق که جلیت علت ضم است یک از علی مأمول شده که عالم
 انسی الا اچه کفر و لم یسئلوا الله علی عیة السلام قال بقرنده اندیم و مخالف جمهوره

جمعه و دان کی انک اشیا هم امیر شمرند زده کند ریح غنی و محالست بجنس
خود و محله که بکلیت معارف در طبع نفی فرزند دیند ان رتبا با هر
ضلال نموده که فغض بصرک عن تلك الوجوه الكاسفة
فاكثرهم عبدة الطبع وحسنة الكواكب السبع فاللهم
اغنی و ما للکائین الاجنبی و سرحب عن النبی و هل
یتجدع بالقال الاقلوب الاطفال وان امرؤ جهل
حال قومه و ما یجری علیه فی بومه کف یعرف
حالی بعد و بعد و تحس الفلک و سعده و عبادت
فدکوه مشجده و است درت لطیفه الت اول اجتناب از محی لطف رؤس
و آمیزش صور که غالباً مغریت و خضوعیت است در تعجب از آن بعضی
بصرفیت مبالغه در انراف شعاع بهر از جانب رؤب و شت هه انجلیت
هم وجهه کاسف غیر ظاهر از نور محبت شاه دلالت ویره بدوالتش عبادت
حردمان دلالت از صلاحیت رؤب پرویت و کیمه لا یجد قوماً

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَبَّ
قَالَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَتَى رَجُلًا مِنْهُمْ صَوْرَتُهُ مِثْلُ مِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِنْ
اصْنَامِ مَا عَبَدَتْ لَاتُ كُودَمَنْدَجَهْ اَزْ دَصُولِ بِقَامُ مَوْلَا مَرْزُولِ اسْت
عَبْدُهُ طَبَاعِ نِزَاعِ طَبَاعِ كِهْ دَرْدِي لَفْتِ طَوَلِي نَبَوِي پِي حِجَّتِي وَدِي سَمِيتِ
مُقْتَضَى طَبِيعَتِ وَهَوَا نَفْسِ غَلْبَةِ نَازِلِ مَنَزَلِ اِنْ اِلْ لِهْ هِ چَهْ اَمَارِ اَنْفَلَا
اَللَّهُ مَدْرِدِ حَشَرِ اَزْ عِبْدِهِ اصْنَامِ اَشْفَا پَذِيرِ اَزْ عِبْدِهِ طَبَاعِ نِزَاعِ مُقْتَضَى كُنْتِ
اَزْ مَقُولِ وَاحِدِ اَنْدِ وَدَرِ اِنْ اَرْ حَقَّتِ اَنْ تَرِ بِنَعْرِشِ چَهْ دَرِ اَرْ كَلْبِزِ حَقَّتِ
صَاحِبِ اَللَّهِ مَقُولِ كِهْ اَعْدِ اَزْ ذِكْرِ اَوْ اَصْبِ اَفْعَالِ اَعْمَالِ اَنْ اَنْ
فَرَمُودَنْدِ كِهْ لَا يَفِي اِلَى النَّاصِبِ صَلَّى اَمْرًا وَهَدَى الْاَيَّةِ
نَزَلَتْ فَبِهِمْ غَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً
سُغَرِ كُودِ مَنَزِلِ مَحْفَلِ زَهْ هَدِ كُودِ اَكْرُشْتِ بَهْ كَلَرِ كَرْدِ بَهْ اَنْدَلِ
مَسْكِنِ اَوْ سَعْدِ اِي پَهْلُو سِيمِ اَكْهْ اِي چَهْ كُودِ اِي اَمِيرِ نَجْمِ نَظَرِ اَرَاءِ
فَاَسَدِ نُو خَلَقِ اِي دَرِ رُطْبِ بِيَمِ وَاَمِيدِ اَنْدَاخْتِ وَاَنْفَالِ مِهْرِي دَامِ نَدِيرِ خَشْتِ

از حیاتی نفسی در پیچیدگی‌های اندیشه و ابراج طایفه نیز متصورات غایبه
و تحولات باطله و تالیفات باطله و قیاسات غیر صحیح تبدیل احکام شریف
داده و معلوم آن طایفه را با مورد فکر را منتهی کرده و دایره ارباب خندل
از آن ندیده پذیرات چهارم آنکه میگویند که این از اراد الله که در پی برده شخص
آن مجتهدان بر ادق احادیث اخف یافته و بجزیره مقتضیات مصادف
سو بمنابر و حیرات آنها انداخته و طایفه نیز از اسرار عظیم مرتبه بر او امانت
که بر طبق سخن اسرار الله المودعة فی البهاکل الشریه
معینه بر مژده ظاهره و باطنیه معصومانی است صواب است عین جمعی
غافلند و از امور مستوره در جلب غفلت که بر مفسدی متوجه است
محترمه کنی آن غافلانه و دیده بصیرت و معجزه و مکاره
کنیه خیر اندیش و الاخره است و من کان فی هذه اعمی فهو
فی الاخره اعمی و اضل سبیلاً هم همین بچه اطفال بنا برفت
موفت و عدم قابلیت و فقدان مرتبه تمیز بین الحق و الباطل و نهی

و دعید و پیم و امید از جانب معلم متاثر شده بمقتضای آن عمر بنیدر حال
 این طایفه نیز کجایات و اهریسه شده بر خوف و رجا که در بیان اثبات
 مذہبی و ابطال فہم پرور شوند طریق نبی ت منحصر در آن دانستہ از کلام
 طریق حق متقصد گردند و لیکن چوں کشف غلطیہ مکلفات و بی زور
 مکی باندازہ استحقاق برتر از روی اعیان اعماری گذارند بہر آن کہ
 بطریق وثیق و تقلید قول علماء در مقام معذرت کفر بخیعہ معقم و متعقم بدان و نادان
 وضال مقتتل و مہمل و متدلس و غایبی و مغوی و نامرئی و مہرب و امر و تر
 و جہل و کمال و اعجاز و بصیرت و معنی و تخییر و کمال مستحق عذاب و مورد عذاب خطاب
 اند و لیکن بدانند کہ تفاوت میانہ کمال و ناقص بہر ذات و ضعف
 در جواب بودہ معلی از بہر ضلالت و اضلال و تعلی از بہر ضلالت
 محض مستوجب لغیب متفاوتہ باشند شتر خدا از کبریا کہ کرد در دین یغور و کما
 اعلم بر جملہ شیطان بہ را بہر مردہ بہر حال خیر بہر منزلت آیتہ
 مقتدای طایفہ ناجارات کہ علم بمصلحت و مفاسد امور متعلق بان قوم

داشته‌اند نظام معام صور و معنوی این ن منوط بر چندی ترتیب یافته
 و منافع مملکت مفسر گشته‌اند تا به تقدم و امانت مقدم گردد و ظاهر اغرض
 صاحب دصیت بیان حال ائمه ضلال است که بنا بر چهار و نه اند و حتی لغت
 مدلولات قرآن و حدیث جاه و ریاست و لوازم حکومت و امارت و مامت بها
 مع الاموال الدنیویة علی مستفاد ضلالت آن قوم شده و روزگار خود تبا به دریا
 امت رسیده گردانیده پس بر طبق یوم نیک عواکلی اناس با ما مهم
 و رجوع محض خاطر گشته و شرمند و معرکه قیامت باشند و طوطی سخنشان نشانی گشته
 مردان حسن کلمات این و آن در گوش معز نوی صد است و روزی که خشت روح
 جوار البقا بر دم و با خود بگویند و بگویند سیزده اوست با و افتد اکنم نفس
 در دل اوست با و التجا اکنم و از جهل و خسرانیم نام خویش و کار کز افاضت
 بعقب افتد ابرم عدل و علم و حکمت و نص خدا و فضل تا فریاده خویش
 بان مفند ابرم و در آیت میاید نفس بر علیت بی التجای فضل نفیری
 چرا برم و بیشتر شود اگر چه شنیدی و یار و کتاب دلال از خویش بر ملا برم

میرم آنکه مار رفتنیش کار کرد فرمود ای ماکزیده کی برکم گفت نیست
 عرض عیسی سب سلام به ای سدره رفعت او ولولایم بر جمله
 حاضران عیسی در یقین حال زین قول بخی نیز از قل گفته ایم اگر چه
 سبب نزول آیه شریفه ماده الیت مخصوصه چنانچه مذکور است خواهد یافت
 لکن خصوص سبب محقق عموم تر از نیست چنانچه در اصل مباین شده
 و نظر باینج فاعله ناظم منظومات مذکوره نیز نقد بین و بلکه عموم رسیده
 و رایج بلاد کثیری که دانیده و از مدلول آیه مذکوره فهمیده بشود که چنانچه
 حق جبر و علا عالم با مود صادره از عاقله عبد و شهادت حضرت رسول از یوم
 المداوات صحیفه کمال و نظری نیز با مریخ فزونی از عیسی اودیا م فیه
 چون قرینه که شخصی انجمن بنایز ^{چنان} نماند نماید یا چنانچه از شوقین
 دین دنیا مخصوص گردانیده حوادث بوقیه دنیویه یا صادر است و در
 نشانه اخروی از آن بیرون تواند بود خارج از مدلول آیه شریفه است
 مقتضای عدم تخصیص فیه اعتبار آن موقف بر وجهه مخصوص است

پس مفاد این ترفیع مفید نیست که چنانچه سببی به علوم لذتیه احوال طریقی
 ممکنه صادره گویند نموده علی حضرت ایشاد ملا لایزال الکلیه و التجریه و التصریه
 و التفتیه علوم صغره جامع امیر المومنین علیه السلام نیز بمشابه آن احاطه نمود
 معلوم نموده چنانچه از آن در جبر خفا اختفا نتواند یافت و از اینجا سبب است
 رکف الغطاء ما از دت یقیناً بر صفا بصیرت و افره در بر
 صافیه چهره کنوده نابینا یا ن طریق معرفت از حقیقت آن دور و از ادراک
 السواران مجبورند مگر طایب راه حق توحید به بدایت ادراک بود و آن
 تو کبر است و آنکه که با خلاص و درون صفا آرد به نیر بدانکه او نیز از است
 همتم مدبیر از حیات کسبه و طایفه بزمه که نه ان نیست با آنکه خانی
 آثار و اخبار این زمانه خدای صحیح و شمس عریض بجهه با اعتبار مقتضیات
 نجومی به نظر از طبقه جتین انتظام پذیر است و اعتقاد به بدلات و محالات
 این از دایره رخصت شرع و مودن بوده تسبیح و تحمیل ترفیع
 از مریح آن محتسب است و چنانچه مفاد حکایات و روایات ابرح طایفه

از قیاس غیر معتبر و اخبار متضد غیر مسلم و معصوم بی صورت ظاهر اند ملا
اشطم مقاصد نیز بر آن گذاشتن و بموجبات آن عدم نمودن از رشد رسان
ایمان بخیرستان کفر و عصیان انتقام نمودن در حق حصین دین
مبین را با تمام خود خراب کردن این است و معمران کلام افضر البینج حکم
قدس سره صد انجمنیت سر باشد که باندینه و تدبیر درست و خطا و غلط
ازین واقعه چست کفر و مذهب اربع قوم سلام گرفت هر یک زود دست عجز
در مخرج است و منقول از طول کلام در اینجا ماینج که حکایت اجماع
که حق تعالی بآن تو سر حجت اثبات اغراض فاشده بآن نمایند
بطلان آن بوجه معتبر صورت ظهور یافته معلوم گردد که بهره و عا
کاذبه آن لایف از صفای حجت با بهره بوده مجرد مقایز و تدبیر است
از انجمن است بقا است که واقعات از منته مایه که حق خلاف علی
السلام است و ابطال آن مجوز از قول علی و که مستند بدلائل شده اند
واقع از ادلیح است لایف از منته بر مطلوب ملاحظه نمایند مندر حکایت

بیعت امامیه انرا معتبر ندانند بر ابطال آن دجوه معتبره ذکر نموده اند و این
در اثبات بحقیقت آن بیعت عمر با ابوبکر بیعت جبراً و غیره معتبر شده
و قیوع انرا دلیل حجت بیعت دانند و مندرجاً است عدم احتیاج به نقل
الله در خلافت بر آن مستند است و خلافت خلفای ثلاث است
که از نقلی که در تعیین رسالت پناه خایه بوده در این باب نیز یونوع
ان مقرر است و این قسم از طایف است و دلیل بر اثبات مدعیست مهمتم
نقدی امور پسین که بنزاع و غیره می آید آن قیوم نموند و در ظاهر
از صورت خلافت معتبر است محض ظاهر است چه در آن که خلافت
یا بنقلی الله تعیین رسالت بنا نیست چنانچه عقد صحیح و تصریح
افاده میکند یا بحد بیعت است چنانچه آری فاسده اهل خلافت
مقتضی است و معلوم است در تعیین و در اثبات قوی سندی
که بآن مستند توان شد انحصار در حکایت بیعت یافته و اگر بیعت مستلزم
ثبوت خلافت تواند بود انچه نیست نیز مشد اول و ثانی ثبات استحقاق

نیت به صلح و مسکن داشته فرق بصورت بنماید حکومت سالت صددیدار و آرد
 عینا بد که ایام خلافت سر بر سر مجلس حکومت و طاعت است بر تقدیر صحت از اقامه و رعای
 قاعده است چه عرض از خلافت که مقتول و کشته شد خلافت مجلس است که بجز آن از المومنین
 احشای نیت که از انصاف مدتی که در خلافت است و طاعت بجز صورت داده متوجه نشدند
 شد و بر اهل او کس نفای ندارد که جرات در این قسم از امور و فی نفسی که آنی و در بر شدن
 صدیقه تمرینات است و میان جمع ربانی و اعتماد بر سبب و ایضا دینان غیبی و طبعان مجلس
 عداوت به سبب مقتدره نبویه است چه فی هرات که آیات نبیات قرآنی و تفسیرات سجدات و درایات
 حرکت از اوقات که از جانب سالت پایی در امر خلافت مرطوبی تحقق یافته و سیرت از امر بجز که اعتراف
 به حدیث النبیه و چنانچه مجلس است لا اله الا الله حصنی و عبادت فلا یتر علی
 بن ابی طالب حصنی من دخل حصنی امن من عذابی است بنابرین احوالی از طریق اخبار
 و سلوک مسلک و غلام از آثار عداوت و شقاق و بجز قرینه و ضمیمه حرکت و تکرار
 لفظه بها دوران غنیمت فاسد مکتوبه از مواد محرقة است در کلام سید العابدین سلام الله علیه
 الا انه ما جهل المقصود واقع است که و من سر تا مال صبا السرق و من ساونا

شاء میلاده و ما فاز من غافلان بنا و ما خاب من جنبان داده و از طرف
 امور بزرگوار است این تذکرات که حضرت موسی علیه السلام بهادر کس از جمله سواران در کس از قوم
 خود است با عتقا و در جی بر ماعدای ایشان برفت ایاز و جوی من ممتاز و جوی من کوه دیده و در
 باره از جمله اطاعت موسی الخراف و در ریده و از شکسته فی لفت سوخته انس که وینده بنابرین
 عمر که برشته ظلم و ظلم و در ضعیف شدی کفر و عصبان است با عدم مطرت و فطش و خلو و عصبان
 و طهارت چگونه اختیار و می و از خلاف واجب الاتباع به اطاعت می بر کاف امت مقرر
 کرد و با آنکه حق جز و عدا کوهت حمیاری در از طرازا حیدر مقرر می نماید که و در یک مخلوق
 مایا، و خیتا و ما کان لهم الخیر و از انس مشورت که سنالت و رسول الله صلی الله علیه
 عن ربک یخلق مایا، قال ان الله تعالی خلق آدم من طین حیث شاء ثم قال
 و خیتا ان الله اختارنی و اهل بیتی علی جمیع الخلق فجعلنی الرسول جعل علی
 ایطالب الوصی ثم قال ما کان لهم الخیر یعنی ما جعلت العباد ان یخادوا و لکن
 اختار من شاء منهم تا منی منی ما قام و جهاد و اوصیارت مایه احیاء
 در اختلاف خلف نظر به یقین ان هر قدر من و داده که از بتا و نبات از امور شرع از ظهور بشیر

انجابت و ثلثت ما غایت از رکند صحت صورت یافته کایره دلائل شرقیه خارج است و در
 کلینی و بعضی هاشمیه نیز ذکر شده که چون حضرت داود علیه السلام از جانب الهی به یحیی بن خلیفه از اولاد
 خود مظهر گشت صفی خاطر شریف حضرت با جصاص ابن امی بکی از فرزندان عظام که خلعت احقر اش
 بطراز و اید اغرا و الدّه مرقمه اش مطرز شده بوارت یافته والدّه اورا که در بتن ارزد انگیز
 ماسن این عیله اوقات ثمره وارد نمود بنوید سید این امر بفرزند دلبند او سبش سرسخت چون
 علم الهی بطور این نور در مظهر قایت و اعلیت حضرت سلیم اعلیٰ اعلیٰ یافته همصافی باین منصب عا
 رقم نوکتاب محرران ایوان اعلا شده بموقع برادر حضرت داود بنیامر مامور بتوفیق و تائید شده
 در حیز توفیق مترصد شد با جدیدی بود تا آنکه روزی طومار منار غم که کس از بنی اسرائیل به توفیق
 حاضر باغ یکی از کوسندگان دیگر چنان یافته مسود گردیده بفران ثلثت حکومت حضرت داود
 رجوع نموده حق و باطل از بن قضیه بان چنده مرثیه تا در ضلال بستر حال لاله الهی از مکر اراده ظهور
 مخفی بن مامور شدند که بدار اجتماع اولاد حضرت هر که خاطر ضیاعش بخواه موافق اراده الله است
 مرتسم گشته صحیفه را فرما بتوفیق رضای الهی موقع سازد بخلعت خلافت و وصایت داودی خلق کرد
 من پس بدار اولاد ممتاز و توفیق بنیامر سرافراز کرد و دار اولاد حضرت سلیم بکشتی سرافراز

علم و غوه نش از شکوه حقیقت آیت و فقهناها مسلمین شویر پذیر گشته و ضمیر مریض
بابطاع حقیقت آن امر منطبع گردیده بعد از تفتیش کیفیت دخول کوسفه آن لیل و دهاگ و
تحقیق آنکه ملک پرده لیلیه شده حاصل غایب مدعی از دخول آن معقودن بر لیل آن گشته و فرمود
که قد قضیت علیک یا صاحب الغم ما ولاد غنمک و اصحابها فی عامک هذا ولید^{ان}
حضرت داود دعا بر شریفه فی تشریف یافته باین خطب است خطاب امر خاص نیست که آن لفظ
فی هذا المقضیه صافتنی بهر سلیمان سبحان الله حضرت داود و رحمت الله و بپیش
منور با نور عصمت و منزلت و قرب درگاه ربوبیت و شکوه نبوت و ریش از سلسله بانوار تحلیات
احدیت شویر پذیر است بعد از آنکه علی الاجاب بتعین خلیفه مقرر گردیده لکن خود نبوت محض سلیمان
محمود نبه دیگر می نمود نظر حرم خاص بانبر امر سر آمد به پیغمبرها الهیه منتهیه گشته و اراده وی در
جنب اراده ربانیه مضمحل گردیده قامت استوار فطری سلیمانی را باین جلوت کران دیت خلق
ساخت بابرین دریای حیرت متلاطم و سفینه عقیده بگرداب اغراض و اطراف اندوه که اراده
مرش خطاب با جهان جهان و دریا دریا بعد ذاتی و کفر جبلی که در زاویه طبیعت و دینیت
گذشته چگونه اراده و استیادوی و تحمیل خلیفه نوبر گانه بهم عنبر با بابر سبت نماید با بسم خلیفه الله

تسمیه یافته اعجازش بر کافرانست مشرقش کرد خایه مفاد طریقت مذکور مفید آنست که هر فرد از افراد
بنی نوع که بهیم خلیفه و امام مستحق گردد باید که اولاً منشور خلافتش بر تصویب اکثر توشیح یافته من
جانب الله بدو بنشیند این امر مفوض گردد و ثانیاً از آن حشمتی را من حیث هو مدخل در امر
مذکور بنوده و در این امر نیز مثل سایر اموال و نوای الهی مطیع فرمان و شایسته بانی است ثالثاً حشمت
دارنده امت را در امر مذکور اعتباری نبوده معتبر و متول علیه باشد و با امتیاز خلیفه از ماعدل بنیاد
علم و عرفان صورت محبت پذیرفته مالام که خزینه خاطرش به الهامات غیبیه واردات الهیه و ادوات
سایه نیرین نیافیه لیسیت احلام سرمدیه که بر لوح دانش اهلان هر الزام هیکل ارقام پیر
اینکه ضمیرش محسوس آن نشده باشد باین تیره جلیله و مرتبه نبیله فایز شود و بنا بر این احوال
منشور مذکور متضمن اهل خلاف که بشیر از خلاف بفرز آید و من نیز از بها طایفه مستب
از عدل ناقضه عدالت و عدل و عدل و عدل با عدم علم ملو از مقامات علیه و در جات بهتر
خلاف نبویه و معلوم و بین و عدلی که بر هر کشته که حقیقت امامت و خلافت و بخت نبوت
و رسالت و فضل الامر متقدیم و نظر بشیون و حالات ربوبیت بفرز نفوس زکویه که ای بهیم بنی
و رسول و گاهی بهیم خلیفه و امام تسمیه یافته شجره طیبه ذوات مقدسه ان تسمیه که مظهر اوزار نبوت

و مصدرا، و خلاف و امامت است از اعدان مشرعه و انما مستحده اسطفاً یافته و نظر باغراض را
و اراذل سجانه و قیاس تنزیلات فرقان و تبلیغ کلمات آسمانی آنجا که شریعت و امامت ضلالت
و انما ان نموده از پنجه لغوص قرآن متوجه بر اسی مذکوره مختلفه تصویر مستحده المعنی گردیده با آنجا
جعلناک خلیفه فی الارض و بانی جامعک للناس اماماً اسطفاً پذیر است و آنچه میانه
مفهرمات الفاظ مذکوره از عموم و خصوص مطلق یا عموم من وجه چنانچه برای متاخرین است مفهیده
شود نظر با محققان معاد و است که من حیث الظاهر در جریده ملاحظه مدلولات الفاظ اندراج
پذیر است اما من حیث الحقیقه المعنویه که نسبت اضافات و اعتبارات از دایره اعتبار بیرون است نبوت
و امامت از گریبان مماثلت بلکه وحدت سر بر آورده و دود و پنی حراقاقت بر بند و توضیح مع
از بنیان سیر حقیقت خاتم الانبیا و خاتم الاولیا بر مرآت خواط از کیمیا ارت م پذیر است و یحیی یا
از جهت تئویر نبوت خلقت اصدیه و آثار روحانیت در عالم ذویه یا از جهت اکتسابی مؤخر غیر است
و مقام ثانی از ایه مباهله و حدیث منزلت و دیگر روایات داله بر امتزاج صورتی و اتحاد فاعلیه و اوله
بر وجهی مفهیده شده و درین سلسله بوجه مختلفه مذکور است یافته که ذکر آن مستلزم تکرار عبارات است
و کاشف یحتمل مقام اول روایات مبرزه است که بعضی از آن قبلاً ازین در رشته مجرر اسطفاً یافته

و بعضی دیگر جهت تزیین کفونات مدبر و زاید متجده تمیزی باید و از آن جمله روایت شیخ الطائی است
 روح الله روحه العزیز در کتاب صبح الانوار از انس بن مالک از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم
 که رفته باین بهاسک ان شتر بر جوار بغیر عین دینان است که لما ادا الله ان یخلقنا تکلم
 بکلمة خلق منها نوادائهم تکلم بکلمة خلق منها روحا فمنج النود بالروح فخلقنی وافی
 علیا و فاطمة و الحسن و الحسین فکنا نسمع حین لا نسمع و نقدر حین لا نقدر
 و در دیگر این روایت تصریح است باینکه عرش عظم از نور و جوه صفوی و مصوف ملائکه از نور و جوه رضوی
 و طبقات سماویة در زیره از نور و جوه سیاه است و منس قمر از نور و جوه امام السردا لعلن ابی محمد الحسن
 و نبوت و جوه عینی از نور و جوه امام اثنین ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهم و علیهم اجمعین از نور و جوه
 و جوه امیده الله و از نوایه منبج در روایت مذکور ان است بعد از آنکه بام الله تعالی مر و طاعت سبحان
 واقع در طبقات سماویة طلی که گوید و مصوف ملائکه بوی و صبح املاک می شمع و تفکرات
 از و جوه استخاشه و استشفاء استسح دلم و بایستج مظهره و ادراج بزرگه منزه عن مظهره منزه
 از شجوه و دوحه طینه ماشیه ترست حسنه حق بر و ملائکات اعزاز همی مقدس ازین بر مزل
 ملائکه را موقوف بقول گردانیده با فراج قنادیر منوره مأخوذه از نور روح مظهر فاطمه علیها السلام

کانی و نمود در پنهان عرش معقوس خسته طبقات سماویه و از قیسه از بر تو اشتراکات لعلات آن
 مشد گردید و ترگون و اشرفیت الارض بنود در تهاد به ظهور پذیرفته از تن صانع فلکی
 درانی روح فزای فادهاست السموات اللهم اجبرها شمس سیه از اینچهره آن نقطه دایره نعمت و کرم
 طبق عیبت نامی می زهر کردید و چون آید صورت موجب عیبت ملائکه مقدسه گوید و تحقیق نماید
 معلقه منور سوال بخود حق سبحانه و تعالی را این خط بسطاب میباید گردانیده فرمود که هذا نود
 اخر عتقه من نود جلالی لا مکتی فاطمة ابنه حبیبی و در وجه ولیتی و اخی نبی و ابی و جی
 علی عبادی اسعدکم ملائکتی انی قد جعلت ثواب تسبیحکم لهذه المرأة و شیعتهم انتم
 لمحبتهم الی ویر القیمة و در معنی از کتاب مولع از تالیفات شیخ عطاء الله روایات مبرره مذکور است
 و در تاجد از ابن عباس ر و تجاوز دعا یوتب علیه من خلفه عن الحسن فی توجیه الی الکرام
 نصر نعمه لدربول رب العالمین که پس از از رضوی را طراز از حصص داده و بعد از امر حقیر را
 بمیر ظهور رسیده که من ذایع بنی و بیگ و بینک و انا و انت من نوره واحد
 و طینته واحد و انت احق الناس لی فی الدنیا و الاخرة و قلدک و لکلی و شیعتک شیعتی
 و اولیاءک اولیائی و انتم معی غذا فی الجنة و روایات کثیره و در غیر مکرر کتب موفوف

وگرفته که این برادر است برادران قاصد است باید دانست که برادر برشته مشون است برادر
 ابو حمزه عالمی از امام الاولین و ملازمین عاقلین و عاقلین زین العابدین علیهم السلام است که از آن
 خلق محمد و علی و الطیبین من غیره من نور عظمت و قاهر است اسباحا من ضیاء نوره
 بتجود و یقین سوز قبل المخلوقات و چون بنا بر عوالم مسخره از جمیع قیام سبقت خلقت ایشان
 نظیر بر مخلوقات از قبیله و سائر تحقیق بر هر چه حکم مذکور است ملاحظه امور مخلوقات فراموشی و ملازم
 و لکن من حیث التبادر الی الفهم مفروض است بر آنچه محمول بر سیر اعظم ان نعمه از انواع فکرها
 و جنبی و بنی نوع بشری من ذم ادم الی الارض الدهر بنا بر این عبارت حضرت م دفعاً
 لهذا التخصیص و ادسأله الی توضیح المقام ما من عنوان صورت بیان پذیرفته که اقلن ان الله
 لم یخلق خلقاً سواکم بل والله خلقاً خلق الف الف ادم و الف الف عالم و انت فی احسن تلك
 العالم و انیر شریف ترینیه بدینکه سبقت نور و جود و تقوی کفایت بر مانده در زمانه و مخلوق درین
 مخلوقه بعد از خود و تفریش الی الارض الدهر بمخلوقیت اتفاق پذیرفت مسوق بنور و جود و کثرت
 بعد از حق و بعد العالم او هذا لانه تخصیص ما تخصص است و مؤید اینست روایت الی الصیاح
 ان حضرت باقر علیه السلام فی السماء السبعین صفات من الملائکه و اجمع اهل الارض کلام یحییون

عدد کل صنف منهم ما احصوهم فاقم ليدعون ولا يتنا ودر روایت سید بن عبد الله از
 حضرت صادق علیه السلام مذکور است که حق قبر ملا در عرصه الکمل که اوسع از عالم ادراک خداست
 به بنا بر هر یک از طرف جنوب و یک در جهت مشرق آنها فرمود و هر یک از مدینتی که بعد از از آن ظهور
 و میاد علیها گشته و بهشت هزار باب که ما بین ما بین خنجر بند جنوب که میاد و اهرابها بهشت هزار
 لغت مختلفه معلوم اند و فرمود که انا والله اعرف لغاتهم فانما الحجة عليهم و شبهه انحر و ما رخص
 الحجة در ساله دره برضا روایت است که از حضرت صادق علیه السلام ذکر یافته که در جانب مشرق
 مدینه است بجای بقا موسوم و پادوده هزار باب از جمله که از هر یک بیایند و فرشتگان از طرف میانه
 و هر باب بر هر چه مطهره هزار دلاور شیخ از هر طرف ضبط که در یکا مشط قدم لغت از دم
 قائم آل محمد اند و فرمود که انا والله اعرف لغاتهم و از این قبیل است و در هر یک از آن نواد را بخار از
 حضرت سید بن جعفر ذکر یافته که در حلقه کرب با طایفه موسوم برده میانی مغنوق که در میان درختی
 از قننه بر باد میاید و از چند روز قطع از قننه می نماید و در آن قننه معطر از عالم است اکثر
 از غنچه حیات و انس و مقربان منور بزرگوار است که به ملکات به ملکات و فلا تا و فلا تا
 از این و هر چه در آن مذکور است و همچنین را که بر سر مذکور است که ان الله من وراء شمسکم

هذه ادبعين شمساً بين الشمس ادبعين عاماً فيها خلق لا يعلمون ان الله
خلق ادم ولا ابليس قد ائتم في كل المواقف حبنا ولغة اعدائنا ولا شك ان الله
مقدره كبر اربع بن صفات الوجوب ولا يمكن ان يثبته مصحح مكتوبة ولايت ايثان ازاد اذ
سعت كون ومكان تجاوز نحو تعميم ان جميع مخلوقات ومكونات الارض في اوقاف الارز الال
الادب بحق يافه هر كه بعد و طرت بتوفيق ازله از بقیه طیفه ايثان صورت خلقت يافه
وازا داس با طیفه شرك و نفاق و تیرین بادبان باطله و در ارباب فاسد تصفیة بزرگه پسند و در
س راه محبت و خلوص عقیدت بقدم صدق طیت مصفا طویت با كسك الطم و اعتقاد سدا
ببند بعد اوت اعاد از این هر معان ولایت مكان قیام نموده ائینه اعتقاد را بصیقل طم و توجیه
طایفه با كسك تصفیة و در طریق سعت محبت این خاندان حسنه الهی منسوخ و عاهد در كسك طایفه
اكر كونی كه ائمه الساعه صلوات الله علیهم با بعد حضرت امام المتقین و امیر المومنین هر لایق و بصیحت
سابق مضمر كشته و تفسیر الامر و مخصوص هر واحد ظهور نیافته با خلافت و وصیت ايثان
فرع جانب الله سمت صدور یافته مضمر را بنای شده باشد و همچنین مخالف مقدمه سابق است كه بصحت
خلافت و وصیت متوقف بر اذن الله است و جواب از ان اولاً ان است كه چون در لایق عقیده

واثبت ثابت شده و شجره طایفه عقیدت ازلیه طبقه اشعی عشره از زلال چشمه
 صافیه اعتقاد عصمت و طهارت خاندان نبوت و ولایت نظرت و طراوت عاقبه بنابر این
 اقوال و افعال ایشان موافق اراده الهی بعد بر تقدیر عدم ظهور مضمیر صریح تا بی ارزش بی اعتبار
 می افتد اما داد الله مصون بعد از انکه معزول و مقرر خواهد بود و هیچ عبارت اجماع
 کشف که در توصیف حضرت امیر المومنین (علیه السلام) ترنایه مشیر باین است که نَطَقَتْ فِيهِ كَلِمَةٌ
و ظَهَرَتْ عِنْدَ مَشِيَّتِهِ هُوَ هُوَ لَوْ جُوب طَاعَتُهُ وَ امْتِثَالُ او امره و نواهی و معلوم است
 که طوبی صافیه ایشان که عبیه علوم لدنی و صدف یقین است بآیات یمینت موافقت ارادت
 الیه ایشان از ثواب مخالف برتر است و آنچه مظهرین طاعت ایشان فی کتاب مطالب السؤل
 ذکر نموده مفید طاعت است که ولیس علمهم کعلوم الناس حتی یستندوا الی الله علی حقیقه
 المنتهی عنده بل علمهم نزد مودونی و حاله و باینکه لا یطلع علی حقیقه تا لام و باینکه
 گفته در کتب معتبره مذکور است که در میان چهار ائمه علیهم السلام بعضی مسبق بعد از
 ولایت ایشان رسالت نباهی است بر وجهی که هر کدام از ائمه اشعی عشره با هم و خصوصه مخصوصه و منصب
 من الله و محجبه واجب الطاعه اند و در کتب معتبره حضرت صادق (علیه السلام) است و ان الله

متنا یوصی الی من یرید لاوالله لکن یمکن من الله ورسوله صلی الله علیه و آله و سلم
 فوجل حتی یتقی الی امر صاحبہ ودر کتاب مذکور از حضرت جواد علیه السلام نقل است که روزی از ائمه کبیرین
 صلوات الله علیه از نور وجه کثیر الجویش ساحت فیض لایت مسجد کوفه میفرموده پس مجلس هدایت
 شد بگویم تاگاه شخصی حسن الهیة و البس فضائی مسجد را تصفیه فرمود پس اغراض را بطراز
 سؤال بعضی از ایشان را از حضرت مطهر رفته حسن نیز عجب داشت که مریدیم جواب الی می نمود
 کردید و آن شخص را لایک مکنونه اجوبه مستحضر از دیدار محارف کبریا گفت بدست این درشته
 افتاده اطمینان داد و پناه را لال عقیده صافی را از قبح غمزه امور باطنه لبر کوانید و در کجای
 گزاف بر روی عرف معصومیت بجز زبان رسانیده که اشهد ان لا اله الا الله و لم یزل اشهد بها
 و اشهد ان محمدا رسولا الله و لم یزل اشهد بذلك و اشهد انک و حق رسول الله و الهام
 بجنتی و لم یزل اشهد بها و بعد از آن یکب شریف حسن بن علی علیه السلام توبه نموده گفت که و اشهد
 انک و صید و الهام بجنتی و عنان علوم عقیدت یکب قد و زبانی شهادت حضرت شرح مملکت
 علیهم اقطاف و لم یزل اشهد بها و زینت بخت صغیر بیان کردید و ملکت با سنی تالی حضرت ائمه علیهم السلام
 شده مقرر بشهادت لامت و وصیت الی فی الا اما صاحب الزمان صلوات الله علیه که در اند
 و حق

و اختتام صحبت واقسام انصاف از خدمت انحضرت با نیز عبارت نموده که السلام علیک یا امین
للمؤمنین ورحمة الله وبرکاته و بعد از آن مخطوف که یک حضرت امیرالمومنین فی طب الحسن علیهم السلام
و مخطوفه یا ابامحمد درود که اعتقاد رسول و امیرالمومنین اعلم قال هو الحضر علیه السلام
و همچنین درایت سلطان سلطو و در آن یک خط نیز منقول از جابر علیه السلام در مستند برشت بنام شیخ
مکتوب یک یا ای محمد ابراهیم که جابر مذکور بود از روایت آن و صرف حقیقت آن از سید انبیا
که هذا الوصی اهداه الله ثم الی رسول الله علیه و آله فیه اسم ای و اسم تقی و اسم
انبی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانی الله ای لیبشر فی بذلک متمم مراست و مکتوب
درود مذکور مخزون با نیز عبارت که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من امانه الحق الحکیم محمد
بنی و نوره و سفیره و مجابه و دلیل منزل بر روح الامین عند ربنا العالمین و بعد از
پان لحقات داله بر وحدانیت در کتب مراد و خوف و رجا از بارگاه جلال صمدیت فرمود که ای محمد
نبیا ما کلمت آیامه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا و ائی فضلتک علی الانبیا
و فضلت وصیتک من الاوصیاء و اکفیتک بشلیک و سبطیک حسن و حسین
فجعلت حسنا معدن علی ابدانها مدة ابد و جعلت حسینا خازن خیرها و اکفیت

مآبِ شهادت و ختمت له بالسَّعَادَةِ فهو افضل من استشهد و ادفع الشَّهَادَةَ و وجبه و اگر
 بقية حرات الله طه اربین صلوات الله علیهم اجمعین موقوفاً مشروطاً در طریق طهور بعد از پنج مرتبه بجا
 آید از آن لحاظ بیسایه و در کتاب طه بر السُّؤْلِ فَمِنْهُمْ طه نیز روایتی کثیره العبارات در این مضمون
 بر لحاظ معراج و خصوصیات و اقوال و احادیث و تعیین آنکه اثنی عشر صلوات الله علیهم من جانب الله جل و
 علا واحد بهر شخص می رسد که از این باب به تأویلات کما سر در آن است و در کتاب مقتضب الاثر و انشا
 الله صنف مذکور است از این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و آله که فرستاده می آید اولین جواب از جواب
 که آن قیمت که نیکو المعلوم از غوامض و باری و صحت از تعبیه ساقیه کفایت در آورده و در فرستاده از
 از روایت انبیا و فضیله و لا اله الا الله که در مضمون طه نیز گفته اند است که در مضمون طه نیز گفته اند است
 که اصحاح رسول الله صلی الله علیه و آله و آله من دبر و معقب عبارت حضرت سید که با و المؤمنون
 احدی موقوف است که صدق یا محمد بن محمد مقام محاکمت و منادیت بنی المحب و المحبوب طریقی که از اهل ایمان
 و عظم مرغوب است لایزال و این در حد القادح فرموده و اگر احوال غیر است که بفرست محبت و در اید مرتب
 حضرت بر سر نه محبت با بنده نیست کلام تحقیق کیفیات حالات او را نظام پذیر است از آنچه با وجه علم
 کجالات و حقنه مرصویه با الفاظ اسمیه که در نوبه طه صحبت و امتداد کلام مذکور آن حضرت است و فرموده

مکتوبه عنایت از توبه کوچه قدم بهت لروم بنور بنور لانی خط به خط به عز و کرامت کوچه کرم
 خلقت فی اقلک حضرت سالت نیز بنابر موافقت آیه و کلام و اجماع صحیحه سؤال ربنا و انشد به
 و از تفریح با هم شریف حضرت مستنیرم انقطاع کلام است تقدیر و کلامی تا مرده و شنبه
 از جهات به کلام مرتفع کوچه و مقصود از جمله ایهام بقعه ظهور خرمیده از رواق کبریا اسم
 شریفه بنابر اولی و اولی به بنویسید و فرمود که نعم سیدی و مولای و مبارک است انما یا محمد
 انی اطلقت علی الارض اطاعه فاختارک منها فاشقت لک اسمی من اسماء ملائک
 فی موضع الاذکوت معی فانما المجد و دانت محمد فاطمه عاوی بنوی از تاثیرات معنی است و بدین
 و حیرت باز آمد و از دایره جلالت حدیث بنویسید و کبر مستبش کوچه که هم الحقت لک نیز فاختار
 منها علیا و شققت لک اسمی من اسماء فانما الاعلی و هو الاعلی و غیره نوریه بنوریه بنوریه
 معلوم غیبیه مذتب کوچه لاجرم ظهور و راق عنایت از توبه کرم انهم بنوریه بنوریه بنوریه
 علیهم السلام نعم از فریر کلک توجیهات الهیه انهم مدلب مع ملکوتیه رسید که امجد انی خلقتک و
 خلقت علیا و فاطمه و الحسن و الحسین و الاقرب من ولده من نوری و عرضت و لا یتکم علی
 اهل السموات و الارض من قبلها کان عیدی من المؤمنین و من عجبها کان عیدی من الکلم

وجهت الطمان خاطر يرف سبيل المسلمين وانما ل ازدرجه عين اليقين عبرته حتى اليقين ارادة
 التي بطور اشباح معتزله وادراج منوره اليك نعلق باقية مادي القات رباني عن ملاحظة
 بنوي الجاني بين عرض الطمان ماله لم رؤيت ان ولا ربت باطباع خزلت معتزله عن طم احسن
 وحسين ودي بن الحسين وجمهر بن ع وجمهر بن محمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن موسى وجمهر بن ع ودي بن محمد بن
 ابن ع وجمهر بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين من طبع كرويا باجمعهم در فطره مابها
 نبوية منخرط كرويد وروايت معتزله منقول الازسيد المسلمين وهو معتزله وازسيد بن زبائره الزمانا معتزله
 ودر فطره الزمان كرويد وروايت معتزله منقول الازسيد المسلمين وهو معتزله وازسيد بن زبائره الزمانا معتزله
 عبد الله بن الخطاب و ابو عبد الله صاحب بن محمد بن عبيد الله بن الحسين بن العباس الجعفي
 قال حدثنا محمد بن ابي اسحق اليماني عن ابي ديس بن زياد الكوفي قال حدثنا اسحاق بن
 يوسف بن ابي اسحق السباعي عن جعفر بن ابراهيم عن القاسم عن سلمان الفارسي وصدقه قال
 خطبنا رسول الله صلى الله عليه واله فقال معاشر الناس اني راحل عنكم من منطلق الى ابي
 اوصيكم في عمرتي خبروا ياكم وابتدع فان كل بدعة ضلالة والقلالة اهلها والآد
 معاشر الناس من فقد الشمس فليستسا بالقم ومن فقد القمر فليستسا بالبرق
 فاذا

فاذا افتقدتم الفزدين فتمسكوا بالبحر والراهم بعدي قول قولي هذا واستغفر الله
 في وكم قال فلم يزل حتى دخل بيت عائشة فدخلت البيوت بابي انت واتي يا رسول الله
 سمعتك تقول اذا افتقدتم الشمس فتمسكوا بالبحر والشمس والقمر والافزدين والنجوم
 والواهم قال انا الشمس وعلى القمر فاذا افتقدتم فتمسكوا به بعدي واما الفزدان فالحسن
 والحسين اذا افتقدتم فتمسكوا بهما واما النجوم والواهم فمهم الايمه المتعبد من صلب الحسين في السما
 مهديهم قال نعم هم الاوصياء والخلفاء بعدي انتما بولاد عد واسباب يعقرب وولائي علي
 فقلت فتمسكوا لي يا رسول الله فقال اولهم وسيدهم علي بن ابي طالب وسبطاهم وبعدهما علي
 زين العابدين وبعده محمد بن علي الباقر علي بن الحسين والسادق جعفر بن محمد وابنه الهادي ثم موسى
 والقي يقبل ما يرضي الغيرة ابنه علي ثم ابنه محمد والصادق علي والحسن والحجة القائم ^{عليه السلام}
 في غيبته فانهم عمرتي من الحمي ودي علمهم علي وحكمهم حكمي من اذاني فهم فلا اله الا الله سفا عني
 وعن ابي امامه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله لما خرج بالاني من السماء وايت ملكوا على
 ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته علي بن ابي طالب ونصرته جعفر ثم بعده
 الحسن والحسين ورايت عليا عليا عليا ملاك رايت ورايت محمد احمدا مرتين وجعفر وموسى

والحسن والحسين عشرين سنة ما ملكوا بالبنود فقلت يا رب من هؤلاء وقد قترتهم بي فتوديت
 يا محمد الأئمة بعدك والباقياء من ذريتك وعن حذيفة الكوفي أخبرنا محمد بن عبد الله قال حدثنا
 أبو الحسين عيسى بن الغراء والسكني البصري في سنة عشرة وثلاثمائة عن أبي عبد الله محمد بن عبد الله
 بن عمر بن الأحمق بن الأحمق قال حدثنا محمد بن عمار الشكري عن إبراهيم بن هاشم عن عبد الله بن
 مردان الكوفي عن أحمد بن عبد الله بن يزيد بن سلام عن حذيفة بن اليمان قال قال علي بن أبي طالب
 صلى الله عليه وآله وسلم أقبل بوجهك للوهم علينا فقال معاشر اصحابي اوصيكم بيقين الله والعمل بآياته
 فمن عمل بها فاز وغنم وإنجح ومن تركها حلت به التامة فالتوا بالبقوى السلامة من اهل
 يرم القيمة كاتني ادعي فاجيب وان تارك فيكم الظلمين لتأب الله وعرني اهل بيتي ما ان تمسكتم
 بها لن تضلوا من تمسك بقبري من بعدى كان من الغابرين ومن تخلف عنهم كان من الهالكين
 فقلت يا رسول الله على من تخلفنا قال على من خلف موسى بن عمران فومر قلت على وصييه يوسف بن
 قال وصيي وخليفتي من بعدى على بني أبي طالب قايده البرية قال كنهه مضوود من نصره فخذ
 من خذله قلت يا رسول الله كم يكون الأئمة من بعدك قال عدد نبيلاء بني اسرائيل تسعة من
 صلب الحسين اعطاهم الله على ذنبي خزان علم الله ومعادن رحمة قلت يا رسول الله فالأئمة
 الحسن

الحسن علیه السلام قال ان الله تبارك وتم جعل الامامة في عقب الحسين وذلك قوله
 عن رجل وجعلها كلمة باقية في عقبه ثم قال انما اخرج بي الى السماء نظرت الى ساحة
 العرش فرأيت ملكا يقول يا بنو آدم لا اله الا الله محمد رسول الله ايده علي ونصرت به
 ورايت في ثلاث مواضع عليا عليا عليا ومحمدا وموسى بن جعفر والحسن والحجة
 قبل الا من بينهم كاشرا كوكبا دوي فقلت يا رب من هؤلاء الذين قرنت اسمائهم باسمك
 قال يا محمد هم الامم بعدك خلفهم من طينتك وطوبى لمن اجتمعت والويل لمن انقضت
 فبهم انزل الفشت وبهم ائيب عاقب مضين روايت نكودا شواهد له مرجح قاطع وبراهين
 سالحة وايات باهرة ودرجات زاخرة استبراهت برائكة امامت وخلاف ذريت طاهرة مصطفوى وحررت
 مطهرة من تافه من مضمون من الله ومعين من جانب الله بجهة شجرة طيبة حقيقته منزهة واذا اخذ
 ربك من بني ادم من ظهورهم ذبيحتهم كسر شجرة واثار حركوا حقيقته من انفسان
 فيض احسان الكت بربكم قالوا بلى اقطاف ياقته وباقين بان وتبينش الامم طابان
 فوالله ادعان واثقان اران الله اذ داهى بسنان سراي حقايق عيني ودقايق لا ريب في مصدر
 قبل ان ينزله نكودا شواهد له من مضمون من الله ومعين من جانب الله بجهة شجرة طيبة حقيقته منزهة

برخلافه امور مخلوقه لایستجا طبقه انسانی عرض شد با جزا و حقیقت آن مختلف و غایب گشته اند چنانکه در
 کرمیه و اذا اخذتک الی بانها سند و حقیقت خلقت و راز و ان فی و افحص بها از این درین امر
 بر وجهی که جزا است این معنی بگفته بان اکثر مغیرین را رفته شده ان است که قید از آنکه آدم و سید بنیشت
 طریقه خلقت که غیر از نیست از حجت الهی و اگر در فضا و یک ریز از او باریست که مضاف از مسیر سر از
 راز است حق توقیف و مکرر که تا دریت آدم من الاذلال الی لا بد از نصب و بر صورت محو و صیغه افعال و غیره
 بعد از اعلی حیات و فهم و علم که منطوق است خطاب و باریت سوال جواب است اصول و نیست بر این عرض شد
 به قالوا بل یلقى الله محقق بطله مشهدنا علی افئسنا که دانند و برین تقدیر که مذکور مقول قول دریت
 مستخرجه به تا کیدا للعهد و الميثاق والاول ما للجنة بذران تا در نهند و در علم حضرت مغیرین ان است
 که کلمه مشهدنا مقول قول ملائکه است که چون مذیت مشهور تصدیق سوال غنه و او را بوجدانیت و لازم
 ان تا در علم معروف که دیدن حق و بر ملازمه ملائکه است هدایت قضیه نعمه و نعمه یا ملائکه است شهدا و علی
 ذلك فقلوا شهدنا و تا در اول ظهور الحق بمقامت و مهند از اراد ب حذف خلاف امر و نه است
 و علی التقدير من ذریت مشهور بعد از تصدیق و لو آرد و نه در امر حاجت و بعد از آدم نموده و از رزمه محله و احدا
 بعد و اعداد از اصحاب آبا استخرج و بنید و بن برین نهی هم می ذرت و محقات هر که نیز احوال و اخلاص
 الانفی

از اشیای اطاعت برکت بر طایع شده بر عباده ایمان صحیح نبوت قدم مرموف بهر فطرت اصدیه فح
 بعد از آنکه در پیش است و عکس نبوت سعادت انوار از موقوف فطرت و هر دو در هموار شده است
 و کلام نور منسوب به لایزال که صدرا اینجاست که کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه
 و یمنهانه و یمجسانه و از اینجا اعتراف متوسل بر تادیر مکرر آن است که ظاهر عبارت افاده تلقی میانی
 بذیت مستخرج از نزد آدم بنده بطلب ربان شرف احضار دلند و بنا برین جمیع اولاد آدم میانی نبوه
 بهر صورت و بعضی تلقی بر ذات و الا باینکه کلام الهی برین نوعی است که بشر که واد اخذ دین من آدم
 من طهر و ددینه و ما ضرر نیست در از این اعتراف من عین جواب داده و میگویند ان کباب ما بنده تعیلم
 ان الشخص الغلافی یخرج من ادم ومن فلا یغلان آخر فلی الترتیب الذی علم دخلهم بهر
 الوجود و غیر جم و نیز بعضی من بعض فثبت اخراج الذی من له و بنی ادم بالقران
 و ثبت اخراج الذی من طهر ادم بالجبر فوجب المصیر لیهما معا صوتا للآیه و الجبر عن الطعن
 و جواب مکرر چنانکه ظاهر است و تفهم اعتراف بوجه اعتراف است و میگویند که عدم سناد میانی بذیت
 ادم و سناد ان بذیت نزد ادم بنا بر ظهور و تعمیم میانی ما خود از ذیست نزد ادم است که در صورت سناد
 ان بذیت ادم در ذیست نزد ادم عموم مذکور ظاهر از منتهی است چنانچه با دلائل علی ظهور می باید دان

جواب نیز باینکه خلق بنیت کفر فرج از ظاهر و تو سر تا ویر و برین قسم از امور بدون ارتقاء بر خلق
 و کلمات مستعد است و چون این دانسته شود باید دانست که عبارت کتاب نیز از آن مسیحا که مفسر اکثر
 از یوم المیثاق اخذ کرده اند و نیز آدم به نبوت خاتم الانبیا و ولایت خاتم الاولیاء و مقول است
 ملائکه کرام علیهم السلام که در اینده الزاماً للجنة علیهم و عبارت مذکوره انبیت عن ابی عبد الله عن قول
 عز وجل وکان عرشه علی الماء قال ان الله حمل دین و علمه الماء قبل ان یکون ارض اوسما او
 اوانس او شمس او قمر فلما ادا ان یخلق الخلق نثرهم فی یدیه فقال من یدکم فاول من ینطق
 رسول الله و امیر المؤمنین و الاممه علیهم فقالوا انت نبنا محمد العلم و الدین ثم قال للملائکه هولا
 حله دینی و علی و امنا فی خلقی و هم المسؤولون ثم قال لیسئ ادم اقر فی الله با تو بیته و اولاده
 المقر بالکافه و الولایه فقالوا نعم و نبنا اقر بها فقال لا قبله للملائکه اسعدوا هالت الملائکه
 علی ان لا یقولوا عداً انا کنا من هذا غافلین او یقولوا اتما اشرك ابائنا من قبل و کما ذنوبنا
 من بعدهم افتحکنا بما فعل المبطون ثم قال یا داود و لا یتنا مؤکده علیهم فی المیثاق و یکبر
 از وجه اعراض است که چنانچه در خطب بعد از تحقیر حیره و علم و حضرت و این غیر مستند من حیث
 جمیع و نبیره است و اگر چه در نهایت محنت به دور از اجتماع مجموع در اردر و صلب آدم حج و معاد از تحقیر
 که انور

که از حق ظهور آدمی پرور است و جوار این سخن مخفیانه ظهور دارد و باید که ذکر شود که افعال ذریت مخصوص به خود
 آدم مخصوص به خود اعم از صلب و غیره و اولاد او است چنانچه در صورت تولد و سایر احوال و اولاد او است
 دیگر آنکه شاید افعال ذریت آدم بر سایر ذریت و فرزند واحد واحد تحقق یابد و فواید واحد به خود
 و در مرتبه خود با صلابت و اطمینان به این سخن بهر وجه و معنای موقوف نخواهد بود و این بهر راه از این مقام
 اهل اینست که واجب ما بان البیئة لیت شریفا فی الحیوة والعقل من الجایز ان یکون کل
 واحد من الذوات جوارها و نصف این جواب در نهایت قوت است که تکلیف و توبه خطاب به طالب است
 سؤال و جواب را تا حدی که تحقق یابد و منع آن مجرد در دل است و غیر شیئی که بخواهی دیگر از وجوه
 اعراف است آنست که فیه ما خوف در صورت ذر بر تقدیر عدم اتفاق فقر و تنگدستی و اذیت محض خطاب
 از اهل این اخذ میثاق خارج به افعال این از صلب آدم بلا فایده است و بر تقدیر قاطعیت همه و میثاق
 بالیتی که در این است نه تذکره هر مذکور به فواید ماحوله بران ترتیب فیتر و بر تقدیر زمین و عدم تذکر
 و عدم محض مواخذه و احتجاج بر این میثاق مذکور از فواید قاطع بهر جهات احوال الهی و اعراف و صحیح
 لزوم یابد و بهین الباطن شایع خواهد بود و لکن فرق میان ما نحن فیه و ما نحن ان است که چون افعال از خود
 بشری در ابدان دیگر پسین خود و هر کس که باقی ماند از ضرورت نظر است مستغرق در زمین بهر وجه و
 حلال است

بخلاف ما نحن فيه که حصول آن در سر زمان تحقق پذیرفته از آنچه احتمال میان در غایب است و آنچه
 از بعضی علما در صافی عدم اهلیت لطیف و کمالیت خطاب ذیبت مشهوره نقل شده که انهم ادا و ن حاکمان
 الاطفال ولا یتوجه التکلیف علی الطفل فلیکف یتوجه علی الذی یدعایت منصف صریح آیه
 شریفه را دلالتی در حقیرت بر همه و مطابق و توجه خطاب و کمالها را این که انفسهم و امور مذکور با لیدر بر روز
 که لایف شریعت است و بدون شرایط محتمل آن که حقیر و غیرت صورت نه بدو بنا بر این منع مذکور
 و همچنین قیاس مع الفارق به صورت باید و اگر منع مذکور نظر بحکم و معذرت است که در ذرا و اولی حاکم اند
 حضرت متکلم بآن از قابلیت اعتبار بر وزن است اما دلالت بر آنکه امر و قریح الوقوع و کذا خارج از دایره
 منع است و باینکه زیاده در حجم و معذرت و تیره و مضف و قوت متعلق به ابرار و حجب را ادخا در حق
 و لا وقوع لطیف بنوع مدار آن بر حقیر و غیرت و جمیع امور فلفله مذکور از تفاوت بقولت و کثرت مضف
 و قوت و بینه قویه و غیر آن منقول مدرست کامل و مشروط به علم و عرفان است و از این معذرت و او حجتی
 و بکن الی الضل و یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم و علم و محبت سیمای کثرت ملائکه مخلوقات از خداوند
 و لافران است ساهر مقام است بخود و اصل نیز محبت بر پرده نشین غرض خفا تمام دارد و آنست که فایده
 مترتب بر مطابق یا مقصود بر این زمان است یا در شاه دینی و تیرا اخرویه صورت پذیرفت و اجماع است انتفا
 کماله

بود که در بیت سحره بعد از بیان از لطف شریف و کشف نداء که مقتضی فایده از نواید تواند بود
 و آن فایده حاصله درین علم ظاهر صورت وقوع پذیرفتی که تذکر آن سدا را در معکلف از اقراف و نکات
 کردیدی و آن فایده اخروی بر تقدیر ذکر شد که این در آن نشانه هر است که مصحح فوائد و معانی بود
 شد چه بجهت ثواب عظیمه در عات دین و استحقاق الفاد و نورانی و انوار حق در دنیا و آخرت
 آن در آخرت مستحق زیادتی عجبی نیست چنانچه بطریق مستحق زیادتی ثواب شود و اگر این در نشانه
 و توبه و نوبه مختلف تذکر آن شدی زیادتی عذاب و الزام تحت در در ذرات صحت باشد این فایده مرتب
 کردیدی و چون غایتی صحیح که حق سلیم حکم این نماید و نشانه دین و عقاید خفی تمام دارد و جواب عرض
 منصرف در لایال عما یفعل بعد در پس بجز و خفاء الحکمة لا یقتضی فیما یجرب و چون
 این دانسته شد باید دانست که تخریر این قضیه بطایفه از بنی آدم چون طایفه خلاف از هر آیه تخریر
 من غیر مختص است و اعتراف دارد بر اصرار بر تقدیر تخریر نیز دارد و جواب جوابت و بنابرین
 آنچه در جوابت ذکر نموده مانع است که عثمانی بنی آدم اسلاف الیهود الدین اشراکها باشد حیث
 قالوا عیسی بن الله و بعد یا هم الذین کانوا فی عهد و سلطانه من اخلاص المقتدین بآیاتهم
 مقرر نظرت و در تخریر تخریر منصوص است و آنچه قرینه دانسته صحت آن ندارد و بر تقدیر وجه قرینه شده

بر کفیه مرتب نیست لایحه که امر بشان نرود و از امور حقیقه و اقوال نفس امر منتهی مجرد و غیر متخیل
 و خطاب مذکور در آیه شریفه همچنان استوار علی انفسهم و اقوال این برعم در از امور فرضیه است که
 در خارج از دایره وقوع بیرون است و بنابرین تخصیص و تمیز نظر به تمیز و تمیز علی التوابع منتهی
 ظهور در امر محصل کلام آنکه اقوال مختلفه در آیه در متون کتب اخبار و انوار طریقه
 و حذو من طول الکلام بر آنچه در امر انبر محبت در غیرین بری کثیر بر پشته اقوال منقول است
 و عبارت اینست که و بعض العلماء فی الآیه قول ثالث هو ان الادراج البشیرة موجودة بکل
الابدان مالا یراد بوجود الاله من لسان ذاتها و حقایقها و هذا العلم لیس قاصداً فی تحصیل
الکیف و طلب وهو المراد ما یخذ الدیاق علیهم لکنها بعد التعلق بالابدان لیس علیها التعلق
من معلوماً فربما یندک بالتذکر و بما لا یندک و یوسیده نیست که محض تلخیص و بر موقوف بر امور
خلافیه و اقوال در غیر منسج است و بنابرین از غایت ظهور هیچ به پان پنجم باینکه قوه بر مکرر و در پنجم در پنجم
بصواب و یقیناً نیست که در ادراج مبره مرقم گشته که غرض از این است که بر ما و ما یوم المبدأ ان
بعد که نبوت قائم لایحه و ولایت قائم الاولیا و امامت ذریت طاهره آیتین که حج امتی علی عباد مملو
فی ارضه و بلادہ از بر عام مخلوقات حتی الانبیاء و الصحابة و الوحوش و الطیور و غیر ذلك من غیر
 ۸

هر که از بنی نوع ان ناسودت از نافرین هر حال گشته باز آید و ان واقف حق جان تها در خود
 بحقیقت ان معرفت کرده در دره سود محفوظ گشته ملک ملک هدایت دار شد بعد در طبع فرقه ناهج
 داهست و اگر از ان شفا دست بعد صحت قابضش از شور با بود و فریضات غلبه موت متون جسته بشود
 خبیثه متشنه قافله است هر که است بعد در خاستن محمد و ان سرشته است ادبار است و از مویات تمام
 روایت نموده از حضرت باقر که در کتاب طایفه طینی ذکر شده که کفر از ان حضرت سوال نموده که تمیزه ملامت
 با میرالمومنین که عنوان محروست و بیان پذیرفت حضرت در باب مخرج حق افند نموده که الله سماء و هکذا
 انزل فی کتابه و اذا اخذ ربکم من بنی ادم من ظهورهم ذریعتم و اسلحهم علی انفسهم انست بکم
 و ان محمدًا و سولکم و ان علیًا ابیر المومنین و من یزید بن ابی سفيان و من یزید بن ابی سفيان و من یزید بن ابی سفيان
 که حکایت بنات قرآنند که ان ناطق بعد کتب از محمد و انست طاعت که از محمد و انست طاعت که از محمد و انست طاعت
 زمره جابدين او امر رب العالمین مفسد که یوازند و بنا برین میثاق مذکور در آیه شریفه نیز اوج حضرت
 طایفه مخصوص از ذریعته برآمده است که از افاضی استعداد زمره حقه انشی عشرتیه که معتبر گفته بفرقه حاجه
 طایع نسایم از این فرقه این ایر فرق سهیم در يوم الميثاق تحقق یافته از تقیه اهلاد آدم ممتاز
 و برون احق حق این علیه بر او از نذر نفس مخرج می باشد که حضرت باقر از انها گفته اسرار ربوبیت بر تبار

حقایق آن متورسکه عقاید مرفیه حجت آن خاندان گردیده و خلاصه آن کلام احدی از نظام افکار
 آن نبیند که ایمان صحیح که عند الله تکامل بر ذروه اعتبار رتبه عدم عبارت از اعتقاد بتوحید و نبوت
 و امامت است که در یوم المیاق فرقه ناجیه بشراف اعطای آن بر منجی قیوم و هر که مستقیم ثبوت قدم
 موصوفه دار آنجا معلوم است که احد اصیر ایمان برادران ثلاثه استقر یافته که اعتقاد بحد و معاد از
 لازم امور ثلاثه مذکور بعد اشغای آن با شغای یک از امور ثلاثه مقرر است و این نیز ظاهر شد که این عظمی
 ذات و ازله بعد از سبب زبانه و لغضن و کسب حقایق آن در شأه دنیویه عاری و بری بعد از شغای عقیده
 هر که از امانت سهله بان نوزح و طاعت از هر طایفه یوم المیاق بعد از این پنج و در اندام برین
 در رویه فقر تصباحی باقی است بامر و اقله یهدی القوم الفاسقین مستعد و عید و لا قبل
 منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل و لا هم یفرقون است و اما حقیقت عرض حقایق برادران ائمه
 و کیفیت قبول و لا قبل از ولایت امامت و ابتلا و شکر بیلایا عظیمه و غیر ما فی الوقایع در کتب اخبار و آثار
 سزاوین شتهار بر وزن آورده از سر حد و چهار متها در است و لا یجمله از ابو بکر ثمالی در زلف قرآن
 مذکور است از حضرت امیر المؤمنین که مراد از امانت در کربله انا عننا الامانة علی السموات والارضین
 امامت آن مرکز دایره ولایت است که بر جمیع امیران زمین و معشوق و طوبی عرض نموند اما همان زمین فصلی
 دنیا

وَبَنَّا لَهَا بِالنُّجُومِ وَالْقَابِ لَهَا بِلَا نَوَابِ وَلَا عَقَابِ وَارِثُهَا كَانُ غَضَبِ
اَزْشَرْهُ رَضِيْعَةُ اَوْعَانِ وَابْنَانِ وَاصِيَتِي اَرَامَتِ بِرِوَاكِرْهُ بَرَقْلَهْ قَانِ اَلْكَ وَادِ بَرَسْتَهْ اَرِيْقَتَهْ
يَكِي دَر دِيَا پَهْنَانِ وَدِي كِرِي كُنْزِيْنِ خِرَابِ قِرْمِي وَفَدَا لَانَسْتِ وَدَر كِتَابِ غَايَةِ الْمَطَرِ اَنْخَرْتِ نَفْسِنَا
لَا اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَمَاتِي عَلَى الْاَرْضِيْنَ فَكُلَّ بَقِيْعَةٍ اَمْنَتِ بِوَلَايَتِي وَامَاتِي جَعَلَهَا اَللّٰهُ طَيِّبَةً
وَكَيْفَةً وَجَعَلَ بَنَاتَهَا وَنَمْرَهَا حُلُوْا عَذَابًا وَجَعَلَ مَا وَهَّاءَ لَا وَكُلَّ مِنْ مَّجْدَتِ اِمَامَتِي وَ
اَكْمَرْتِ وَلَايَتِي جَعَلَهَا اَسْبَحًا وَجَعَلَ بَنَاتَهَا مَرَاتًا وَجَعَلَ ثَمَرَهَا الْعُشْبُجَ وَالْخُضْلَ وَجَعَلَ مَاءَهَا
مِلْحًا اَمْ قَالَ جَعَلَهَا الْاِنْسَانُ لِيُخَالِفَ اَتَمَلَّ بِاِمْحَدَةَ امِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَامَامَتِهِ بَانِيهَا مِنْ
النُّوَابِ بِالْعَقَابِ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا لِنَفْسِهِ جَهْلًا لِمَرَدِّهَا مِنْ لَمَرُؤْدَهَا جَعَلَهَا فَوْظُومِ
غَشُوْمِ وَدَر كِتَابِ كَيْفِيَّةِ مَرْكُورِيَّتِ عَنْ اَسْحَى بْنِ مَاءٍ عَنْ وَجَلِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ فِي قَوْلِ اَمِيْرِ
وَجَلِ اَنَا غَرَضُنَا الْاِمَامَةُ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَيْنُ اَنْ يَحْلِلْنَهَا وَاشْفَقْنَهَا وَ
جَعَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهْلًا قَالَ هِيَ وَلَايَةُ امِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَدَر كِتَابِ كَامِ الزِّيَارَاتِ
حَلَّتِي لَمْ دِي كِرْسِ غَيْقِيَّةِ وَحُبَّتْ خَدَانِ بِرَاتِ بِهَمْ ذَكْرِيَّةِ حَلَاةِ اَكْمَدِ سَبَبِ كَوْنِ بَوْمِ دَر دِيَا اَرَاهَاتِ
لَا بِلَا اَرَانَسْتِ رَغْبَتِي رَيْطِ سِيدِ اَبَرِ دَر كِرْيَانِ وَخُرُوجِ اَنْ شَدَّ لِسِيْنِ دَر اَمَدِ كَفْتِ لَا سَكْنَتِ سِيْرَتِ

قَوْمٌ يَقْتُلُونَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَدَرِينِ بَكْرَةَ سَمِيًّا بَوَيْتِ الْقُبَّةِ الْخَضَاءِ قَدِ انْجَلَتْ دُجَى بَقَرَةٍ
 اذِ انْتَشَعَ الْبُومُ وَيَا مِثْرَةَ اسْجَانِي بِنَفْعِهَا حَاشَاكَ مَا فَيَاكَ تَسْوِيَةً وَلَا شَوْثًا رَهَقَ
 فِي زَخْرَفِ الدُّنْيَا نَاسَكَ لِكُنَى الْوَهْدِ الْخَرَابِ فَمِنْ نَدِيمِكَ مَذْمُومٌ فَخِي حَبْلُكَ فِي وَقْتُ
 الظُّلَامِ وَقَدْ نَامَ الْإِنَامُ دَلِيلُ الشُّوقِ مَوْسُومٌ وَنَدَّ كَرَبَتُكَ انْتَابَ بَقِيْنٌ مِنْهُمْ دُرُومٌ ظَلَمَتْ
 وَفِي هَمْزٍ مِثْمُومٌ حَسْرَتُ لَهْرِ بَنِي الْأَزَاكِ طَبِيبَةٌ لَبَنٌ خَلَقَتْ عَفْرَى مَرْتَضَى اسْتَنْتَفِثَ نَيْفُهُ دُجْرًا
 اذْهَلَاتِ حَيْثُ الْبَنِي الْأَزَقِيْمِ مَرَّتْ لَهْرُ الْأَنْفِ مَطَرُ الْهَرَبِ فَاذْهَلَتْ لَهْرُ الْأَنْفِ دُرُومٌ فِي نَيْفِ
 الْأَزَاكِ لَا تَبْذُرْ فِي تَوَارِقِ الْقَبْرِ الْأَكْتَ بَلْبَا حَيْثُ مَتَوَقَّفٌ بَعْدَ دَلَسٍ نَفْثَةٍ تَأْمُرُ مَرْوُونَ وَبَنَاتُ بَرْجٍ
 الْأَزْمَرِ الْقِيَمِ بَرْتَنِيَهَاتِ السَّمَاءِ مُوَدَّبَةٌ مَجْرُومَةٌ مَرْكُوبَةٌ وَمِنْ مَقْصُودَاتِ الْخَمْرِ وَنَدَابُ شَرْبِ الْوَبْرِ
 اذْهَلَتْ مَرَّةً نَادِيَهْرًا حَلَاةً مَضُونَةً لَهْرُ مَرْتَضَى عَمْدُ بَدَنٍ عَمْرٍ بَقْدَ اقْتِلَافِ مَرَّةٍ اسْتَفَادَ لَنْجُومُهُ حَرَصُ
 أَهْلُ الْأَمِّ لَعَلَّ يَنْجِي بَرِّ الْهَيْمِ رَيْنُ الْهَيْمِ صَلَاحٌ لَعَلَّ عِلَّةَ بَابِ الْهَيْمِ مَوْجُودٌ كَاهِ دَلَابِتِ بَاهِ الْأَحْمِ
 اسْرَارُ الْأَهْرِ سَلَا وَصَحْفُ سَمَوَالِ الْأَقْبِيرِ مَرَّتْ اسْتَبْعَالُ مَوْشُونِ كَوَائِدُهُ بَايِعُ عَابِتِ تَلْكَمُ نَحْوِ بَابِ الْحَبِيبِ
 أَنْتَ الدَّمِي يَقُولُ أَنْ يَوْشُ بِنِ مَتَى أَنْتَ الْقِي مِنَ الْحَوْتِ مَا لَقِيَ لَأَنْتَ عَرَضْتَ عَلَيْهِ وَلَا يَبْرَحُ حَقِي
 فَتَوَقَّفُ عَنْهَا الْخُرْتُ طَرَامُ سَمُولِ دَمِي رَابِعًا مَدَامُ شَيْءٍ تَوَسَّعَ تَسْوِيدُ دَادِهِ وَفَوْقَهُ لُكُلُ الْمَدَامِ

و چون این خط بقایای پیر همدان بصورت مسئول غنیه و کنایه از خلیفه میر ملک بلات ساه ولایت سپاهت
 و عبد الله را بشوهره غنیه و غنیه و انکه خاندان ولایت حبشی و مودیت طریق ملک پیر ملک است
 گفت فاکتی جهان دلت انی کنت من الصادقین و در این محلات آن مرکز و ایرام ولایت طغیه
 معجزات باهره و کرامات را نهره که سوره مکه و ب آن خاندان عرش ملک است بر نردین عریفه و آورده
 و دیده بدیده که همی از دین ماری و پس برده خشمی و بودان بعد و حبیب غنیه را عجز
 محبوب شه عبد الله را نیز به لب غنیه و دیگر که شاع بهر و سحر مانع انکه کسی کرد و مامور گردانید
 و بعد از این می نمودن غنیه بن سلطان فرمود عبد الله را در بانی از عظم امواج برانوب کشته در انچه
 و یارتم یافت و از غایت دهرت اظهار بر آید که یاسیدی دخی فی وقتل الله الله فی
 نفسی و بعد از آن نهاده بهرامت و کرامت الزام عبد الله فرمود که اذنت البرهان و طاهر
 مراد حضرت از این عبارت آنست که ظهور این قسم از خارق عادت و در مقام قیام محبت و برهان به
 منصف غیر طبع را زایل بر نبره حقیت که خضر از غایت دیدن خلالت جبر منور چشم بشبه عسایر الکاف
 بعد گفت انی ان کنت من الصادقین تا آنکه من در امر و اراده ان عارف مکملات سر ادقات
 غیب را بر سر انشاء یا اینها الحوت ب موها بیان و در بار سینه ما بر عظم جیم بر آید و بر زبان

اهل بیت آن کلمه لیسک لیسک یا ولی الله عربین دله از انحضرت کلمه بر سبب من آنست که از سر شده
 گفت انا حوت یونس یا سیدی و بعد از تحقیق طاعت یونس سر رشته سخن با آنچه موقوفه انحضرت بعد
 مشر شده گفت منبر بعد از الله حق سبحانی ضایع بر سالت اینها از آدم ع تا زمان حاتم الرضی کا می
 بتوقیع مثبت و بنوت متوقع منی که ولایت اهل بیت علیهم السلام بر این عرض نموده هر فرد از افراد
 این طبقه عتبه که استوار طاعت را بر بنوت و اطاعت از محبت اهریت داده همین عرض ولایت تلقی
 بقبول بخودی از فطرات دنیوی و کثیره کثیره فی جردین پس من خط کشتی و هر کراش یه شکی
 توقف و تا ترافیک کیر شده و کلمه این هر مسک بطریق الیه بخودی بتا زبانه تادیب معجز کرد و یا بیست
 ربانیه اختیاری می دهانا حومان آدم از جنان والقی حلیه دریزان و یوسف در حاه کنان و یسعه
 مهور ایتوب و عزات محله را و و علیهم السلام ازین مقوله است و چون زمان بنوت بجهت یونس مشی
 کشته است و کاره خلقت کتوت محبت اهل از ما و همه محبت و اهل از ولایت اهریت بر سالت تنسیج
 دله بنزل و هر سمانه لرغ یافت که با یونس قول امیر المؤمنین علیاً و الاممه الی اسدین فی
 صلیه و حضرت یونس نظر بعد مظهر وجهه بمانه ان نقطه فایده ای که از غفلت از خصوصیات اهل بیت
 در حاه اراش نه و سر بیان نور وجه مرقوم و در جمیع اشیا بر وجه کلی طریق استبعاد طرعه کلمه کیف

آنوقت منقراده و له اعراف و درین مهلک ماهی بویسی بوی ربانی تشریف یافته با تمام
 حضرت یونس نامور گشته و چهار روز حضرت یونس دهنده ای خوف معقون بکوف آن ماهی قرار گشته
 باین کلیات ملاحظت میجو که یا من شد السماء و الجواء و کتب الارض علی الماء و اختار
 لنفسه احسن الاسماء اتنی بالبروج و الفرج من عندک تا زبان مندرت باین بلیطه
 سبحانک انی کنت من الظالمین کشف و بصاح مشکوه اراده و اعتقاد باین شمس اسرار کجا تو تر
 حبه از آن ظلمت خیز و محنت و حزن آیز خلاصی یافت لطیفه از غایب مرمرات نهنگانه
 چینی که نهلم ظهور آن حضرت از مشرق قدرت روی نهلم آن است که شیخ الطائفه روح الله رحمه
 العزیز در کتاب بصاح الانوار از حضرت سادات صا الله علیه و آله نقل نموده که حین طلوع آن اصاب
 آسمان هدایت و ولایت جبرئیل این که از بدو نظرت لبثت خدمت هر دمان نبوت و ولایت تشریف
 یافته و در عالم نوری و طلی نیر اقباس انوار خفت و استناره بسیار معرفت از افاضات مشکوه
 هویت آن دالارتبت نهلم چون قبر از لبت صوری و نبوت تشریفی کجا هر مبوط نهلم آن هاتم
 سادات را برب در آن آسمان و پشته سبنا مستبشر من حیث روز رحمت نوید قدم بخیزم از آن
 روشن نجس بارگاه هستی و چراغ شعله خدای پستی نزول نهلم در زبان تهنیت بانی مبین هدایت

تنطق له که یا محمد الحق بقرینک السلام و یمینک بجلاده اجنب و ابن عمک علی بن ابیطالب
 و یقول لك هذا و ان ظهور نبوتك و اعلان اخيك و ابن عمك و وزیرك و صفوتك و
 خلیفتك و من شدت بهادرتك و اعلنت بهذکوک و حضرت سادات بعد از استماع این بیعت شده
 سکرانه لاله را بجا هر یک سه سوت و مرتب از نظام داده و حسب فرقه احدی به باریق انظار عنان
 عربیت بجانب سمت فیض ایت ولادت مرصع منیر از ان مقام اعجاز نظام گردید تا آنکه جوهر مرصع است
 جبرئیل عزیز و خورشید بنویر با بدیع جواهر غریب مسخره از دیار ابرو و شاد را بنیله نیرین دلفانه غریب
 در شسته سنان لشکر داد که سنجیف پنهان و بین النساء احاطا و آمدند بدین النبی فالنوبها
 علیها حضرت نیز موافق اراده ربانیه دیگر را در امور متعلقه به سوط ان ماهه تا بان جهان ولایت مدبر نظم
 و دین و دنیا و اهلش مدد آن که هر گنجی کران های آینه عتیقه هدایت گردید و بنفسش اخذ آن در دنیا
 کرامت سید عیسی مرتسبه باین حضرت در نظام انیت فاما بعلی مایل علی مدی و اضع یدک الینی
 فی اذن النبی یؤذن و یقیم و یشهد به بالوحدانیه و یقر به سالتی و بعد از استشراف
 اطراف مشه از اسرار اتم فیضات تا امارت و ولایت و هشاره فیضات کرده از فیض از انوار اطراف
 ان نقطه دایره هدایت بخوارق عادات انجوزات بهره و کرامات زاهره مبادرت کرده و بقرائن کتب منزل

بر آدم و نوح و عیسی و محمد و ابراهیم و موسی و هجر عیسی قیام نحو قرائت قرآن که هنوز حرف
 از آن بر صفا اظهارات یافته بود زبان بجز پیش باطن را آن نیز گوشت ن شد و کلام سید الانام در تفسیر
 مقام چنین است که یافته که قرآن از اوله الی آخره فوجده بحفظ الحفظی له من قبل ان
 یسمع منی حرفا ولا اینه ثم خاطبه ها مخاطب الانبیاء الاوصیاء ثم عاد الی الخولیته
 و با کلمه هر از آنها خانه صدانه که در میان حسنه بنا بر صفا عینه ربانیه و ولایت و نورش ز کینه بسته نظر
 صفات الوهیت که در میان تجلیات همان و صفات و اخلاص و احضار بر شرط غرض از آن در بعضی از آنها انصاف
 مراتب قدرت کامله و اظهار مقامات عظیمه و امتیازات نبوت و ولایت از سایر نبی نوع ان است تا بزرگ
 اسرار الوهیت ارتقا یافته و از دقایق خزائن وحدانیت اصناف قلوب و الهه ملائک کرطینا و انوار
 عمیقہ عجیب بارگاه ربوبیت سر بر آورده و حجج الله فی عباده و خلفائے فی ارضه و بلادہ کردند و بنا بر این از
 حقایق عادات و عجایب احوال که ان زمره محققه باقیع ان بر سنده نظریات تجلیات از کینه مستخرج اند از اجزاء
 مضمون از نزل ضمیمه علم و عرفان بلکه بیان و اقیان بر امر عبیده و افاضل است لایسته نظر بر این محضه
 و لایه اصدی القهفات که از بدو طرقت مرتبای تربیت می آید از کرمه و بر سقیه زلال الفت و یوسف سال
 مودت اخلاص یافته و با کشف جرات وصال و لطافت کشف غایب انقصال محرم بر احوال و مظهر کرمه

وانبساط لولهم حدوث وکشف برسم قدم وکلیج تجذرت ولامع تدرجفت و تراکم طاری بر ایشان
 وازار من ولامع بر نیت برای و صوفی و مندی نیش مادی امدیت و مقداری مایه گاه شمع و در تندی
 پیشگاه و جرات و جرات بر عبادت بر لطف الهی بر دایره بر نوبه در رشت دایره منظم گشته که فرغ غنچه
 حجاب الهیته و استمع اصوات الوصله فامنه منه و افناه عن ذاقه حلاوة ریحوا الرجاس
 کاس البسط و افنه بر ایخته و مراد الصفا و البه قبا و البقا و توجه بتاج المعتره و حلاوة مجلیته
 المحبته و سقاء سربا الشوق و طیب بلذایذ العشق و اجلسه علی سباط الانباط و تقده بنور
 الصافات و اراه جلال الذات فکلکب فی احوال کبریا نه عشقه و استنار بنور القدس و غاب
 فی ریاض الانس فیما عجبا من کاله و داحن تا من جالبه و اسوفاه الی القاهر و طوی لاجبانه
 و جوف طایفه و ولادت حضرت که از عجب بر سر آمد و عوایب اطوار برت بر کبر که از کتب مصباح الانوار صفحہ ۱۰۰
 بحریران که در کتب است لاجرم بگویند که از کبر کتب و سیر مستحار یس و در رشته توضیح اندک دادن
 بهر بار که بر سینه و در آنجا عبارت شمع بر سبت و در آن مکتوبه بوی که در سیر الالهی بن کماله که
 ان امیر المؤمنین علیه السلام لما ولد فی الکعبه خرسا جدا ثم وقع داسه الشرف فاذن و اقام و شهد الله
 بالوحدانیة و الحمد بالرسالة و لنفسه بالجلالة ثم اساد الی رسول الله فقال اقرأه ما یوسل
 فقال

فقال نعم اقرأ فابتداء بصحف شيث فقرأها حتى لوحض شيث لا قرأه اهل بها منه ثم تلاه
صحف توح وصحف ابراهيم ثم قرأ التوبة والاعجیل ثم قرأ قوا فالح المؤمنون فقال له رسول الله
نعم اطعوا اذا نأى امهم ثم خاطب رسول الله باخا طبا الاوصياء الانبياء ثم سكت فقال
لرسول الله عُدْ الى طفولتك فامسك ودرکت بن غایة المطمئین حضرت ابن عباس رضی الله عنهما
صلوات الله علیه با دریس نیز ولادت انحضرت و ذکر محراب خوارق عادات و انوار انحضرت شده باین
عبودت که و شعی ادیس له داسنه للکتاب المنزل و علی ومن عنده علم الکتاب و کا و ر
انه فی يوم الثالث من ولادته حمله النبی علی یلیه فشهد شهادین و قرأه جميع الكتب
التي انزلها الله ثم علی انبیائه حتى لوحض و الاقرنما انه اقراء لها منهم و قرأ القرآن جميعه
و کان فی السماء و از مستیات اموات و در کتاب از کتب مؤلفه به این مجتبه تا یفکر که بن محمد بن محمد
کونی قر و غیر شافعی که دیده عقیده اش میر حق گفت محمد دمان نبوت لذا دارای مبعرات علم و عرفان و هدایت
ایمان و ایمان باز داشت و کور است از عبد الله بن عباس از برید بن قتیبه معذی معجم مقام فیض انشا
مسیح الامم کردید و عجایب ذات بصر از اهلان که به مظهر شرف یافته بود که کامل نبوت سید که مدد و وفات
در ذکر انبیا و در دایر ولایت و حاکم بود که تاجیه اصابت مشکوه مصباح فخر دایر بود بر کنی از اهلان

خانه مشهور است که آنقدر دقایق اسرار و عرست محرم را پرده صحت و مخم که به حریت گشته بزبان مسکنت بین
 و بانی مسکنت اقرآن معروف به حدیث الکر که دیده و تصدیق ما جاء الانبیا الله و هو عزه خیر الله بان کعبه
 معونه است شفیق الله و جواهر ثقیفه نفع و شمع در شسته قویر ترس بان خیر سید الله خیر الله بان ملکوت
 الله و خانه مشهور که دخی اینم فرزند طاهر که زین و درانی اینم ضیفه نوز سحره طیبه و جبهه فایض که در شسته محقق
 خاطر از تائید بر ابق انوار کرامت و تکیس بر قیود بر نذر الله و اسرفه لادض بنود بهما که دیده و صفحه
 علمیه نیز گشته بایات برای غرضه او مشکوٰۃ فیها مصباح سنده میدانه که آیتی الزیات بانی و حقیر از معجز
 بهجایت و نهل هم در ده الام مودیه مخم و نیوید بر ال حتی بعضی کلمات دل بسنده و عبارات را بنجده نوایر
 اضطراب اینم از درده خاطر را الطفا و له و بشفیس که و باینم خفت نعم و موانا غم و الم و خبر خاطر از درده نوایر
 عالم قیام نمده انیس دل عزیز و مونس خاطر اند و بکن است که وضع اینم مولود و موهوب اینم سازه مسود و ساهل
 و بجا صحت و قیود نیز بر آسمان هدایت و ولایت از ارض رحمت و رافت الله طالع سنا پو انکیز جهات شسته
 و ارکان از بر بر کرد و خور که است که هنوز نه جات ان مخم محرم و مادر اسرف اولاد آدم اتمام نیافه بعضی
 از ارکان که به مقدره انزالج بیه و ان داخیه فیه و اللام فیه بهما که اللهیه و صفر فانه که دیده و بدار الله
 سینه بر روز ان اخشاب سنان اعجاز در کنار روی ترا که شسته و از محرم محرم الله سر من فرمید و جهر قهر بر ش

حواشیه الف الهیه یا من غوان در ملک بان اسد که تخلص در ایام نشه مذکور است ارتباط سیاهی
 مسکون است از طم بهشت مانده فی وقت ترتیب دلم داران فرمود و خبرها را با تیسره بکسر از فائده طهره
 تعلق باب سوم فاطمه از استماع این کلام بجهت نظام فدیه سرور و جود رسد که فاجلی اسم علیا فاتی
 علی الاطلاق و هو علی المرتضی خلقته من محض قدتی و جبت اسم من اسمی و ادبته بناد پی حلیه
 عالما بعلی و صیرت بنی محلا لودلایه و هو الذی مطهر سبی من الشر و یعطی و یکون فی و
 هو الامام و الوسی بعدی و انجنت جنتی لمن یحبته و التاد لمن ینقضه و لم یضره و ینکوه
 عارفان محسن پدر استماع این کلام بکسر و تخطی قدام خود خبری از نه دیبا منوره در لغوی مانع شمس هر
 مقدمه مصطفی غمقش کوه خلیج کشته کف السلام علیک یا رسول الله و قد الله و بکانه و میر کاتب
 اخذت منه متوجه قرات کلمات قرآن سرافرود که بسم الله الرحمن الرحیم قد افعل المصنونه الذینهم
 فی صلواتهم خاسعون و حضرت اصفیه جواب در رسم عیاره فرضیه المذکوره که قد افعلوا ابک یا علی و
 تا هم فیها خالد و بن خاندان و بعد از آن صفه ابو بکر محمدی هر کلام قرین گشت که و انت و الله اعلم و اعلم
 مأخوذه من عکاک و خبرها بر روابط مقرر و هو اعمه منوطه بر نه حافظ استوار فی دست و بی اعتبار
 اشالیس مقرر و شد و کویا بجزات و انت هر تاسم از عو کات بر تیسر و الید ان مقام بنحو مفتح

طاعت خفیة فالله شافع منافع مآدان تبارک و تعالی و بزرگان معجزین مکمل شام و روزه که یا امانه الله
 بدای و ابدان اقبص الی دبی و قد و کرم و فیض و یسیر بشیر فدیه و صلت و مونس
 سیه دین بر روز گردید چه نو تازیه مطغوی در مرآت عولف و رفوی الطبع یافت و عارف و مودف
 و عوان سر از کربان و صحت سرون که در کله لایحه از روز بفرقه نسیمه فروش روز و کرم در آنجا
 مشرق الله که بزرگوار طانی و روحه فرخ عالمی عبا که کفایض فضل و حسن مملایم دله و عباد حق
 قیام نه سیه و در کوه سفید و کاه و دنج یافته به و انیر طاییت مطلق بر رضایین عبارت کن بن کوه
 اگر کاه و در از به تقن الفا و کلمات اعتبار یافته کفایض منیر از حیات فی کفایت مبرسم جان
 عقرب و طایر و حیران مانند جان غرختند و در این است مت جان و کاه و کشته دل طایر و کرم و کشته
 و کوه سیه و بیت که عبارت کن بن کرم یا من کرم که در سفید و کاه و کشته است اول و یقین ان بار وایت مذکوره
 از طریق امانت است مملایم و کاه که ارفع بنان امور واقع مقرر و ولادت انظر خوارق عادت بان منوط
 مؤسس اس اوفان دشمنان ان حمان ولایت مملکت و بر طبق الفضا ما شهد به الاعدا معر علم
 بعد ولایت و ایت مذکوره که کاه که خارج طایر و کرم و کاه و کشته است و کاه و کشته است و کاه و کشته است
 کلام صدق الله و جعلت علما بعلمی مفید ان عالم غمیر معلوم حقیقه الیه به و کرم و کاه و کشته است و کاه و کشته است

و محبوه و قاصد السراير تبت و انما مصرح امامت و وصيت الخضر لجبرين در جبهه فرجه و ذرعه غيبه
از به و طرقت با انهاى مختلفه منحصص بتاب و ايقاع سبحان ما من عارف محارف غنى و واقف بواقف لا يرسى
بذيرت و خيمه انخير نمي داند بايد دانست كه حقيقت ظهور ان مظهر غايب صبر و محذور و برزوى اندر استار و عوالم اوردى
بر وجهى كه تير اوج تحقيق از اسنان سنان شيخ السالك محمد بن محمد بن محمد بن الملقب بلفيد روح الله در صوفى و نور مرسه
طالع كشته طارقات لحات علم و غره شمس مشرق و من رب ايمان و ايقان شير يوشه ان است كه كتاب زعفران و علفان
بان توشيح پذيرفته و جهان عيرت و بركت بن ايندك ميبايد بجمع الله تتم و عبارت است اعلم ان صلى الله عليه و آله
على بن ابى طالب و مد ظن قوم فى هذا فقالوا ان على بن ابي طالب كان صغيرا فى عهد ابي طالب فذا
الحال و الخطا الكبر لا خلاف انه اول من صلى من الرجال مع رسول الله صلى الله عليه و آله
و لم يكنوا ان الدعوه لومته و لم يقع الدعوه الا على مستحق مع ما ثبت من الخبرين ارجا
الثقات فى عقده عقله ممن ولدته امه قبل ان يسلم الى اناسلم و روى عن عمار بن
ابى حمزه و ابى سعيد الخدرى قالوا كنا جلوسا عند رسول الله اذ دخل سلمان الفارسى و
اهبذ التفادى و القدا دى لا سود و عمار بن ياسر و حذيفه بن اليمان و ابو الهيثم التميمى
و حذيفه بن ثابت و ذوالشفا و ابى و ابى الطيف عمار بن و الله فحشوا بين يديه و الحزن ظاهر

في وجعهم فقالوا من نبال بالاباء طلائعها تبارك سول الله ما نسمع من قوم في اخيك ابراهيم
 ما يجوز لنا وانا نسيبنا ذناب في الرد عليهم فقال صلى الله عليه واله وما عساهم يقولون في اخي
 وابن قحى على بن ابي طالب فقالوا يقولون ابي فضل لعلى في سبقة الى السلام وانما اذكر
 الاسلام طفلاً ومعه هذا القول فقال عليه السلام ان هذا يجوز لكم قالوا اي والله فقال يا ابا
 اسحاق هل علمت من الكتاب ان ابراهيم هرب بربوبه من الملك الطاغى فوضعت
 يده من اثبات بشا على نهر تندياق بن عزير الشمس واقبال النهار فلما وضعت سترة
 على وجه الارض قام من تحتها ميسج وجهه واسر ويكسر من سحابة ان لا اله الا الله ثم اخذ
 ثوبا فامسح وانه تراه فذعرت منه فعرس يد اثم مضى به رجل بين يديهما ما كانا
 الى السماء فكان منه قال الله عز وجل وكذا نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض ليكون
 من الموقنين فلما جن عليه الليل راي كوكبا قال هذا بلى الى قوله اني برئ مما تشركون علم
 ان موسى بن عمران كان فرعون في طلبه يقرطون النساء الحوامل ويذبح الاطفال ليقتل
 موسى فلما ولدته امه امرت بان ياخذه من تحتها وتقد فر في التابوت وتلقى بالتابوت
 في ايم فقال وهي ذرية من كلامي ابني ابي اخاف عليك من العرق فقال لها لا تخفي ان الله

وَأَدْنَى إِلَيْكَ فَجَبِيتْ حَيْرَتُهُ حَتَّى كَلَّمَهَا وَقَالَ لَهَا يَا أُمَّ أَمْدُ فَبَقِيَ فِي التَّابُوتِ وَالْفَتْحُ التَّابُوتُ
فِي الْيَمِّ فَفَعَلَ مَا أَمَرْتُ بِهِ فَبَقِيَ فِي التَّابُوتِ فِي الْيَمِّ إِلَى أَنْ أَقْدَفْتُهُ فِي السَّاحِلِ وَرَدَّه إِلَى أُمِّهِ
لَا يُطْعَمُ طَعَامًا وَلَا يَشْرَبُ شَرَابًا مَعْصُومًا وَدَوَى أَنْ الْمُدَّةَ كَانَتْ سَبْعِينَ يَوْمًا وَوَقَعَ سَعْبُهُ
أَشْهُرًا وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَالِ طُغْيَانِهِ وَلَقَضَعَ عَلَى عَيْنِي إِذْ تَمَشَّى اخْتَلَفَ قَوْلُهُ لَهَا أَدْلَكُمُ
عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلَا تَحْزَنَ لَهَا وَهَذَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنُ قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرًّا وَهَزَّزْنَا الْبَلَدَ جَمِيعًا خَالِدًا
فَكَلَّمَ أُمَّهُ وَقَتَ مَوْلَدِهِ وَقَالَتْ حِينَ سَادَ إِلَيْهِ فَقَالُوا كَيْفَ تَقُولُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا
قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آمَنَّا بِالْكِتَابِ الْأَخْلَاقِ فَكَلَّمَ عَمَّ فِي وَقْتٍ وَلَا تَرَوْا عَطَى الْكِتَابِ وَالْبَقْوَةَ
وَأَوْصَى بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ مَوْلَدِهِ وَكَلَّمَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنْ مَوْلَدِهِ وَمُعَلِّمٌ
جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنِي وَمَوْلَاكَ مِنْ نَوْذَانِ وَكَانَا فِي صُلْبِ أَدَمَ فَفَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ تَعَلَّمْنَا
إِلَى صِلَابِ الرِّجَالِ وَأَعْلَامِ النِّسَاءِ نَسْتَحْمَا فِي الظُّهُورِ وَالْبَطُونِ فِي كُلِّ عَهْدٍ وَحَصْرٍ إِلَى عَهْدِ الْمَلِكِ
وَإِنْ نَوْدُنَا كَانِ يَطْهَرُ فِي نَجْوَاهُ أَبَانَا وَأُمَّهُ تَنَاصِي يَتَبَيَّنُ أَسْمَاؤُنَا مَحْظُوظَةٌ بِالْبَقْوَةِ عَلَى حَيَاتِهِمْ
ثُمَّ أَفْرَقَ نَوْذَانَا وَضَادَ نَصْفَهُ فِي عَهْدِ اللَّهِ وَنَصْفَهُ فِي أَوْجَالِ بَعِيٍّ وَكَانَ يَسْمَعُ نَسْبَحَنَا مِنْ ظُهُورِهَا

وكان ابي وعمرى اذا جلسا في بلاد من قبرش وقد تين نوى من صلب ابي ونور على صلب ابيه ان
 خرجا من صلب ابونا ويطون انما اتنا ولقد هبط جبرئيل في وقت ولادة علي فقال يا
 الله نقر عليك السلام ويحيي بك ولادة اخيك علي ويقول هذا اوان طهر نبوتك وعلان ^{حك}
 فكشفوا سائلنا وايتنا ما اخيك ومديرك وصفوك وخلقك ومن سدت به ارض ^{طنت}
 به ذكرك ففقت مبادي وجدت قال نعم ثبت اسد ام علي وقد جاها الخاض وهي من الدنيا ^{لقد}
 حولها فقال جبرئيل يا محمد سجدنا ونيل سجدنا فاذا وضعت لعلي فليلقاه ففعلت ما امرت
 ثم قال لي امد يدك يا محمد فانه صاحب اليمين فمدت يدي فحواقه فاذا بعلي ما لا على يدي ^{ضعف}
 بيده اليمين في اذير اليمين وهو يؤذن ويقوم بالحقيقة ويشهد بوجدانية الله عن وجل ورسالتى ثم قال
 يا رسول الله اقرأ قل الذي فرض محمد بيده لقدا سدا بالصحة التي انزل الله عن وجل على
 فقام بها شئت قلها من اول حرفيها الى اخر حرفيها حتى لو حصرها شئت قلها انه احفظ لها منه ثم
 قرا نويرة موسى حتى لو حصر موسى قلها بائنا احفظ بها منه ثم قرا زبور داود حتى لو حصر داود قلها بائنا ^{سخط}
 لها منه ثم قرا انجيل عيسى ولو حصر عيسى قلها انه احفظ لها منه ثم القرا الذي انزل الله على من اول الى اخر
 فوجدته يحفظ كل خطي له السامع من غير ان اسمع منه انه ثم خاطبني وخاطبته ما يخاطب الانبياء ولا رسلهم ثم

الى حال الطولية فلم تعرفون وماذا عليكم من قول اهل السد والشراب الله هل تعلمون اني افضل
 البقيس وان وصي علي بن ابي طالب خير الوصيين وان ابي ادم لما داي اسمي واسم علي واسم ابني
 فاطمة والحسن والحسين واسماء اولادهم مكتوب على ساق العرش بالنور قال الكوي وسيدى هل خلقت
 خلقا هو اكرم عليك مني فقال يا ادم لولا هذه الاسماء لما خلقت سماء مبنية ولا ارضا مبنية
 ولا ملكا مقربا ولا نبيا مرسل ولا خلقتك يا ادم فلما عصي ادم رب سألته بحقنا ان يعقل
 نوبته ويغفر خطيئته فاجابه وكنا الكلمات التي تلقاها ادم من ربه عز وجل فاقاب عليه غفرله
 فقال له يا ادم ابشر فان هذه الاسماء من ذريتك وولدك فحمد ادم ربه عز وجل وحمد
 على الملائكة بنا وان هذا من فضلنا وفضل اقد علينا فقام سلمان ومن معه وهم يقولون نحن
 القاتلون ولكم خلقت الجنة ولا عدائنا واعدائكم خلقت النار ثبته من ربه عز وجل من ربه
 منقوله انك تسمع صراخ الانور در روضه الواعظين وديكر كتب سائر منكران استله در كتاب طبرطايه زيار
 از حضرت باقره نصر الله که از جمله علامات الامر انست که فتنون وظهر متولد کردیده بصورت و فرموده با بای شهادت
 قیام نماید و با نهان پس در پیش در اینیه ملائکه و مرادها و در رسم کشته عباد التوبه نماید و انهم دفع خبیثین
 روح طیبه بر فرشته هم که زمین با بتلایع کجوه نبویه و مریدهم بهشتا و استرازان در آن قیام نماید تمام

اعز از حضرت ائمه علیهم السلام نیز مستخرج از مذکور بوجه حذف الفعل بالنعل است و ایضا از فیه امر موصوفه به
 عید امامت است که در وقت ولادت متبع نزول نوح با همت و این باب در مواضع ظهور یافته یک شب بانروز
 از نبشتن مبارکش صلا فاص فیروز و در کتاب مذکور برایت حسن نیز را شد از حضرت صادق علیه السلام مذکور است
 که چنانچه از آنکه بطور نور امامت را از ادق کرامت تلقی کرد ملک از ملائکه با غراف و جوده با از نبشته مغیره
 بر قیام عرش خود گشته و امام بنی سبط را آن ائمه را یافته نظم عهد لدان جریه مطهره در نیمه کون وی کرد
 بعد از هر چند از استوار روی و در هم انجم از الفاظ و عبارت گفته نوشته و آینه تامل و تامل کویا جریه تنوع
 وی کرد و محمودی از نده مختصر بر اعرار صادره با جهت و رغبه نایند امور و احوال کائنات بر آن ظاهر
 انداز کجیات روشن کرده و در کتاب مذکور برایت ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی طایر مذکور است که اذا
 وقع الامام من بطن امه وقع واضعا یدیه علی الارض دافعا داسه الی السماء و اما وضعه یدیه
 علی الارض فانه تقبض کل علم الله انزل من السماء الی الارض و اما دفعه داسه الی السماء فان
 ضا دیا ینادی به من الجنان العرش من قبل رب العزة من الافق الاعلی ما بسره و اسمیه
 یقول یا ایها بن فلان اثبت تثبت انت صفوی من خلقی و موضع سری و عیبه علی و امینی صلی
 و ظیفی فی ارضی لک و لمن تولاه اوجبت و حقی تحت جناحی و احللت حجابی ثم ینزل

و جلالی

وَحَبَابِي لَا صِلَتَيْنِ مِنْ عَادَالِكِ اسْتَدْعَانِي وَإِنْ وَسَّعَتْ عَلَيَّ فِي دُنْيَاهُ مِنْ سَعَةِ وَدَقِي
وَبَعْدَ ذَلِكَ حَبَابِي تَبَنِي تَرْجُو حَبَابِي رَجَائِي عِلْمِي بِمَا كَلَّمَكَ عَلَيْهِمْ مِنْ نَحْوِ الْقَالَ وَأَنْظُمُ يَزِيدُ
لَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الْمَلَأَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ دَائِمُ الْقَامِ الْأَرْجَاءُ
الَّتِي أَبْرَأَ تَجَهُّتَ مَوَازِيهِمْ وَاقْتَضَى بِأَيْدِيهِمْ صَافِيَةً أَنْ خَازِنُ خَزَائِنِ أُمَامَةٍ عَلَيْهِ عِلْمُ الْأَرْوَاحِ وَفَرْغَتِهَا
بِمَا شَاءَ كَرَّمَ عَظِيمُ عِلْمِ أَوَّلِينَ وَأَخْرَجَ أَهْلَهُ مِنْ بَابِ وَرَدِهِ عَظِيمُهُ مُسْتَمِرٌّ بِرُوحٍ وَخَيْرٌ دَلِيلُ الْيَوْمِ مَلَكٌ
اسْتَمَدَّ أَنْ يَبَارَتْ دِيْنُهُ مَقْصُودٌ وَمَرْغُورٌ طَائِفَتَيْنِ مَذْكُورَتَيْنِ كَرْدُورِ كَوْنِي كَوْنِي كَلَفْتُ جَوَلْتُ فَذَلِكَ الرَّجْعُ
لَيْسَ هُوَ جَبْرٌ شَلَّ قَالَ الرَّجْعُ الْعَظِيمُ مِنْ جَبْرٍ شَلَّ أَنْ جَبْرٌ شَلَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَأَنَّ الرَّجْعُ خَلْقُ الْعَظِيمِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرَّجْعُ وَشَيْخٌ عَالِمٌ حَسَنٌ بَرُّهُ الْبَرُّ بِمَنْ حَفِظَ بِمَنْ حَفِظَتْ أَيْمَتُهُ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَاضِيَةٌ عَنْهُمْ وَرَكَّتْ بِخَوَارِجِهِمْ حَقَّقَتْ بِرِينٍ بِمَنْ لَعَنَهُمْ أَوَّلُ تَشْرُوهٍ أَرْجُونِ دَوْمُ كَتَفُ كَبْرِيَا
مَرْفُوعٌ فِي أَيْنِ عِبَارَتٍ كَمَا وَنَمَتْ كَلِمَةٌ دَبْدَبَتْ وَأَعْدَلًا لَا مَبْدَلَ لِلْخَلَاءَةِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
سَيِّمُ بِلَاحٍ غَاطِيٍّ مَشْتَقٍ مِنْ جِهَةِ حَسَنِ الْأَرْكَانِ بِمَنْ جَاهَرَمُ زَيْنٍ بِأَمْلَاحٍ أَنْ نَامُ كَرْدُورِ عِلْمٍ مَسْنِيٍّ بِالنَّعْمَانِ
نَشْتَمُ أَرْغُوفٍ بِأَيِّ مَرْزَةٍ بِأَشَدِّ مَقَامٍ مَقَابِلَ مَشْتَمٍ حِينَ تَوَلَّى لَهَا بِهِيَ هَانُ كَلَّمَ نَهْمُ فَمِ الْأَوْبَابِ
لَقَدْ لَمْ يَهْدِيَنِي وَأَوْرَارَ مَابَتِ أَمَامِي بِأَيِّ نَازِيَةٍ دَهْمُ لَوْثِ احْتِلَامٍ رَايَا كَاهُ تَشْرِشُ جَبْرِيَّةٍ اِخْلَصَتْ نِيَّتُهَا مَرْصُونُ

حکایات و روایات مذکوره افاده آن می نماید که چون فوات مقدمه شجرات المؤمنین علیهم السلام که منظر
 امور عجیبه غریبه است اند قبل از آنکه بصورت بشری در ظهور و عوالم مخفی نه نظر اسرار و مرموزی باشد
 بعد از آنکه در مادیات این احوال و بشری مانع تکثیر ذات و کیفیت کیفیات معانی تواند بود و در سخت
 سراچه حالات اثبات بعد مقدمه در احوال مختلفه از بدو ظهور و عوالم نوری یا استوار در سنجیدگی بسیار
 که اعلیٰ آن عرفی و از اصلاط این در ارقام و مظاهر است و کیفیات مختلفه تدریکیه که در درج بصورت
 یافته کامر بنظم و کماهی بعضی و کماهی بعضی دیگر است و همچنین احوال مختلفه از حق
 ولادت تا زمان تکلیف تفاوت مقتضیات آن و خلاف استمدادات که باعث آن تصور بود و لکن
 و مستفاد از این با انصاف است که باید که تفاوت در وجودت و کما و فطرت و خلقت و اجتماع در
 کتب حالات که نظر بصفت و قوت این احوال و از یکدیگر امتیاز باشد در نه امام مستثنی عنها مخفی
 در تمامی احوال مقدمه که کیفیات متنوعه بشریه از وقت ولادت تا هنگام نهضت بسیارگاه و بدین متوجه
 در آیات طفولیت و بسا و کثرت و تحقیق علی الترتیب فی زن علم و عرفان و ملاحظه اسرار و احوال غیبی دهند
 و از آنکه از حضرت صادق ع منقول است که نحن اسرا لله المودعه فی الصبا البشیرة بها بان که در حق
 معلوم و برتر شد که ادراک کلیات بکار گران نیست نفس نامحاله شد و از آن در وجه ظهور و هیئت غلیظه

بیشتر را از حالت جنین تا زمان رجوع برت الاین در حیات او مضایق مدخل نیست و بر تقدیر خلقت
 و آنکه بعد از طاعت میان دو حالت معین و خلفا بر رب الهی و میان رب و فلوکات همان درین شرط تحقیق
 امور مختلف مذکور ازین بر مکلفین و عدم شرط آن در آن نفس فزیه به حالات علقه و عقیده و غیره امور
 حکمه الحول در افراد بشر از بدو ظهور تا زمان ترمیم نبات و رفع طبایب حیات صدر در زمره مقتضات
 آنکه ظاهر از هر صولات است که باین جهت مختلف و مجلات سبب و ثمر و ثواب و جزای آن امر کلام صدق کلام
 انحراف است که در هر یک از این خطرات که از او دارد بر تحقیق و تمیز است که با حادث شدن من عین بر
 من مؤمن او منافق مجلای بعضی طر و عرینه بعینه و اسد و مافلا و انت عند الله لا معنی
 فلا تخف عر و لا دلا اقول للتاجین وقت تعرض فذیه لا تقری الرجال و ذیلا تقدر ان
 له حبل الجمل الوصی متلا اسقیل من مادی و لا غایه فحاله الخلا و انیر عیبت
 در دیوان منرب با کفوت مرقم و نزد باب و رایت و رایت مقرر و معلوم است و غیر معنی آن که احبات
 لوازم جهان و موقوفات طبع انسان و کیفیات جلیه غیره و حالات مختلفه بشریه را نسبت با کفوت
 ملاحظه کون و از آنجه و عدم آن است و از معن قرینه فلت معروف ذات اهد الصفات ان جامع مع آما
 و صفات و طاعت که عبارت از حوت من حیث الهم و طاعت مع او از موف و منافی بهر حال و مختار بر این

فانیان و انواران عین ابرار است این یافته مؤمنان را وسیله رنج و محنت و فیاض را در غیر محنت و محنت
 و معلوم است که آنحضرت ظاهر امتیاز و مجتهدی است و متجسم بصیرت جبرئیل علیه السلام صورت نورانی و جبرئیل
 از او استخراجه آنحضرت در ساعت واحد در جهات متوجه است و آنحضرت هدایت بالکمال و فیض حالات
 آنحضرت بر احوال افراد مخلوقه بر تیره قیامت مع الفارق مؤید مقام است آنچه در سوره کافه لایزال و فیض
 الهی حسن بر همه چیزها بر حسن الظهور نمود است که طبقه انبیا و اولیا و ائمه کما انوار حضرت امدت بعد و در
 بشری ظاهر گردید که یک عمر سرشافان و کفایت صورت طبع این غیر همایست ظاهری بعد آیات معلومیت
 و کون مجاب و احاطه و ابرار آتیه را عازن حقیقه کشته حقایق امور بانه و دقایق کما است ثابت و اوست
 معارف الین سدا و تبیین معلوم و علمنا من لدنا علما قدرت عالم این جامع حوام رزق و کون و کون
 بعد و اوقف مواضع اتی اعلم صلا یقول انه و کلام صدق اکابر حضرت رسالت که از عبارت لست کما
اسظام یافته با نفهم روایت مفسر که بجز این معنی است که نحن اهل بیت لا نقاس بالاناس انما
اهل البیت صعب مستصحب لا یحتمل الا ملک مقرب او بیخ مرسل او عبد المعنی اهل قلبه
 الا بیان مواضع مضمون عبارت منقول از این کافه لایزال است و همچنین در سوره مذکور ذکر یافته که خاتم النبیین چون
 غوامی بر قدرت ظاهر که در هر غایت و ایت الیمس با و غیره مجروره بطرح خیر و عودیت که گفته

وظهر انوار در آینه بخلق پذیرفته منظر عجیب صورت و منور و مصدر غایب
 و بنویس و منوع میاه غریبه جاریه فیض الهی عشره هجرات الله علیهم کرم الدینه اظهار البعض
 الامور الغریبه المحفیة فی جنتها البشیرة و هیأتها العفیفه تر اود قوت زبان و قدرت
 بیان داد با الفاظ مطهره جواهر فیض الهی و منادیه در رشته ناطق و مناسط کشیده و حقه قوت بعضی
 از اراد در سر کشته کوش کردن رمان را طالع کرامات و حقایق عادت ترعین ظهور بر لوح و الدن
 معظمه قوام بخود کن بیدار کوشن با سبزه این قسم از کرامات و طریقات بایر الهی محمد بن محمد که دیده
 که احکام مدیون مطهره اقامت که فی زن اسرار ربانی و ملامح انوار سبزه طریقات غلبه و در نوشت
 ستودیه قیام نعم و باقیات اجاب ملامت تباد در جبهه مقهور مشکوه راز و منظر مقامات اعجاز مجنون

هم الهوم هاموا و استقاموا علی السوی لهم تقوا علی العالم الفرد مجاز الخیال و العلم
 و الحلم و التقی و یار السخا و العن و الشکر و الحمد کنوز الصفا و العشق و الصدیق و الوفا
 لهم من مجاز الغیب و رد علی ورد علیهم سلام الله ما هبت الصبا فیل انعام
 البصیح فی طالع السعد مملکتان هم کبریا شسته زدل صورت کبریا بهر برتن زر البست
 و زرقع مجذرا هم شسته نشان بهادرتهم راه نشینان را با قدم دیده نه کون و لکن در نظر

باینکه در هر چه بر زمین است ملکند و نوبت برایشی زده تخت در پادشاهی آفریده و بعضی از عرفا باهام
 محتای تو صراف و فیضی در قایق عوارض از جواهر مخفی در قفسه عبارت فیض است هبه الله من متلی
 فی الناس شیئهما که از دریای کوه زار الفاظ نیرنگه ان عوامل کجا حقیقت است و صفات استخراج
 رسته ساز به اندک لای تحقیق و دقیق منک که نیندا که و همدما شاده الحی امتیازهم عن کافه الخلق
 و اقرب الله عنده فی سایر الصفات و بعضیها بید احصا صده من بین سایر الانبیاء و الاولیاء بما
 اذفضله الله من صفات الجمال و الجلال و الجلال بحیث لا یصور لغيره و لا شیهه له فی
 محال ثانیة من التجلیات الالهائیه و الصفاتیه و الافعالیه و غیرها من خصائص الذات
 القدسه و غیر نوبت و اما در کمال عبارت ملکند بر عبارت که بکلیات صفات متزه در عالم غیب
 و اطلوع بر ملکوتیات و غرق در غیب و استار و مود بر طایع و سب و لوک در ملک عالم اراد و لغز و اما
 بر ترتیب علیه من معالم الملك و الملكوت ارتباط یافته و طایفه از انبیا علیهم السلام در ضویر حق و قدیم و تعلم
 رسمی فانه در استفاده از هر درنده صفات و نیابت الله ممکن بود و به یقین ربانیه ملحق گشته و بر کونوز عوالم
 غیب و روز عالم الارب اطلع یافته صدور صافیة این فی عینیه علوم یقینیه و متعالیه که در دنیا امین
 با برگاه ربوبیت و محمد درگاه الوهیت سزا بر سبب نیابت حقیقی ملحق یافته بنابرین حکایت زمان طاعت
 و ظهور

وطفولیت را مدخلی بعد مجرد قوت اطفال غیر صحیح و عدم عرفان بمقامات برادر بپشت است از اینست
 که روزی سیاحتی در کثافت برادر بانی و استلام آنرا سجده که میگردیدند آن ظاهر غریب و صوری
 خفته بودند آن شده بعد افتتاح ابواب سوال بخدمت کلام مستطعم کردید که یا امیر المومنین
 بما ذللت بجالسینک احد غیرک من اسراد الاربوة والاواد الالهية حضرت را در جواب
 استوداد و افتخار سیر بخدمت فرموده و التبرعندی فی بیت لعلق قد ضاع مصاحبه والبا
 مخفوم و سوال برید کسی از حضرت بقرعیه ایدم مؤید مقام است که الان عیسی بن مریم حسین
 فکلم فی المهد حجة الله علی اهل زمانه حضرت فرمود که کان یومذ حجة الله غیر من سل راوی که
 که قلت جعلت ذلک فکان یومذ حجة الله علی ذکری ما فی ملک الحال وهو فی المهد حضرت فرمود
 وکان نبیا حجة علی من سمع کلامه فی ملک الحال وهو فی المهد راوی که یومذ جعلت ذلک
 لکان علی حجة من الله ورسوله علی هذه الامة فی حیوة رسول الله فقال نعم
 یوم الامة للناس ونصبه علی اعداءهم الی ولایتهم و امرهم و جماعته قلت فکانت
 اطاعتهم علی ما اوجب الله علی الناس فی حیوة رسول الله و بعد وفاته فقال نعم ولكنهم صمتم
 فلم یسمعوا و مراد حضرت از این عبارت ظاهر اینست که حضرت است بایست که بعد از کلام و هم

ان که حجت عیسیٰ نظر بمستعین در غیر هم متحقق بجهت و همچنین کفرت نیز ملامت که اهل ظاهر خلاف
 ولایت نموده است با باطاعت او و دناوی صادره از وی ملحق حق بر ایشان مواخذه نبوی
 و بعد از ظهور این امر بوجه مختلفه الطاعت صورت تخلف یافته مخالفت طریق دین کفرت بهیچ وجه
 ممکن نیست و حقیقت این امر آنست که بعد از موافقت و موافقت با او یوم الذی را می رسد بهیچ وجه
 خلاف ولایت و امانت ان قطب هر هدایت و ولایت بر حق نبوت و موضوع پذیرفته بود که مگر در
 وادام و حیالات را با حقیت و صراحت وی محال بدخلت باشد و در اینکه عاقله است الا باشد
 بعد از حجاب لغاب نبوت در حجاب انک صیت و انهم میتون ترک الطاعت محقق نیست نفوس بانه
 و تقریبات و تقیبات نبویه نه از راه آن هداصل علی صقیفا فاتبوه منور که دریا و دریا
 مخالفت او را از راه وصول بمقام مأمول از دست دل رجحان القمقری نه از راه رسد که در ذات ان خواهد
 نفع و عفو العاق نه این دایره را بر امور رسد لایه بلکه احلا بر بدیهیات است چه طاعت است که بعد از قصور
 بنیان خلاف بر تبصیر ان و قریح است نه هر ارثمه مخالفت با ان راه نیافته مگر الهی نشود
 احوال استوار و تکرارش که بهیچ وجه قبول کافه بر او ارفاق یافته مرید لازم نیست و هذه حلت
 وقعت فی البین فلرجع الی ما کنتم یصدد بانه من عدم الفقه من البین الصغیر و الکبر فی النبوة

والامامة وناظرین محققین که از مدلول روایات و احادیث قاطعه می بینند که نفس پاک است و انما
 علیهم السلام تفاوت بین دو مورد و ایام طفولیت غیر از دوام نبوت و امامت مدعیان جبهه مختلفان را
 مختلف کردند و از صفوان بن یحیی سنا را من الرضا مفسر است که لا از ما نقیصین فان کان
 کون فانی من حضرت علیه السلام بگویم که در اوقات بر مرقاة ثلاث از راجع غیر از استوار یافته
 بنا را محقق در لوی تعجب فرمود که جعلت فدا الله ان ثلاث سنین در حضرت بهارت و ما
 یفرع من ذلک شیء مقام عیسی و هو ابن ثلاث سنین محاب کردید و بعد از این
 از جواد علیه السلام نقل نماید که در شخص است امام میانه مفسرین سوال نمود که کما از این نیز محاب کردید
 بل برادر الهیه مستودع در میان کل بشریه مختلف و مختلف مایه میفرمود که نه انما در مرتبه بر وجه این
 من حیث الامامة در موردی که تفاوت محقق علم باز و محارف اکثر آسمان و کثرت حدیثی بسیار
 با هم در آن ضمیر اعجاز پذیر بن ارات میانه موجب تحیر فالان و قاهر نظر ان کردیدی
 خبیر که خطابت امام الرضا العلی بن محمد الحسن صلوات الله علیه در استخلاص قاهر که نقیصت جفا
 معروف شد و دیگری را که بنا بر بعضی امارات اتمت این امر نموده بودند بجات دادند و حضرت حکم بعد
 مقام قائل و معروف نیز محقق نبوغ که در کتب فقهیه مطهر است از شواهد مدعیانیدار این بسیار است

حکایت منقول از حضرت حجه علیه السلام که او نیز در صف در مجلس شنیدیم که میفرمایند که اگر ما را بر فضیله متعلقه بهیچ
جمع و امور مختلفه مرتبه پس بدستگرفته صورت الزام دهنده نبوغ که مشهور و نزد ارباب روایت و حدیث
که ذکر است و آنچه موافق ذوق ارباب کشف و احصای یافتنیست باید آنست که تحقیق مراتب علیه نسبت
بخلافت خفیه بافتش غلام الزام صورت و اسلاف از ملائیس بدن و انحراف در زمره محجرات و برادران
روایای مواد ظلمانی و ظهور در فضای عوالم روحانی است و همچنین اطلاع بر مقاصد الهی و کشف بر غیبه و احوال
بر معنیات و ملکوتیات و علم باحوال کافه مخلوقات تحت الحشرات و بر احوالات از ارباب معنی است از مناصب
علیه است مثلی نسبت که فضل از بجز و اشعار و کتب را از احوال و مناصب از احوالات بعدی جمع و تفسیر و تفسیر
این نوع از صفات معصوم بر بحیثیت اهل و احوال است که نظر بسته و متوجه که احوال پذیرفته سرگرمی
ملک الواسل فضلنا بعضهم علی بعض منحصه ظهور شوند و بنابرین هر چند نفوس قدسیه قبل از انکسار
عصری و تیرگی تلقی بهر باب و ظلماتی حقیقات تیره به نظر عجایب صوری و معنوی گردیده و بر عالم ملکوت و ملکوت
و اهرار که از راه لا اله الا الله و ما بعد عبودیت سرگرمی و علنا و من لدنا علی درجه ظهور پذیرفته و از مرتبه
بر ترقیت و رجوع به درجه احدیت جمع حیل و اجسام و جسدی از پرتو اشراق لمعات اعقاب فتنه تجلی به
الجلال جده که مذکور شد و بارگاه و در آن هر یک که نفس نفیس او را نشانی انا الله شنود

معرفت اقرب جاذبه و انجذاب حالات مختلفه لفظه لبريه از مستقر ارحام تا مستودع اعداء عجايب و معجزه
 باز آنکه استعداده و نظرها و تجليات الکر و دوشاخ سهرورد در تحقیق آنست که قابليت تجليات الهیه و الهامات غلبه
 تفاوت سین و سرور و اختلاف شکی در ضعف و قوت و جری و جزای و زمان و نوع و احوال و خلوص و غیر آن قانع
 قبول فیوضات و تجليات بنعم و دعا و اوقات با تفاوت است الا در امور است که با اعتبار وجودت فهم و کمال
 و طاعت و سدا و معصیات منتهی مطلوب و غیره از امور التي باعتبارها مختلف احوال المبتدی متغایرند

 و در کلام شیخ فی الزم و نفس عزیزی ایان بین من و واقع است که ولما كانت الانبياء صلوات الله عليهم لا تأخذ
 علمها الا من الوحي الالهی فقلوبهم ساذجه من النظر العقلي لقصود العقل من حيث فطره الفکری
 عن ادراك الامور علی ما هی عليه و الاخبار و انهم یفهمون اذ ذاک ما لا ینال الا بالذوق فلم یستوی العلم
 الکامل الا فی التعلی الالهی و ما یلیف الحق عن عین البصائر و الابصار و من الاعطیه فتدرك الامور
 بقدر ما و حدیثها و عدها و وجودها و محالها و واجبها و جائزها علی ما هی علیه فی حقایقها و احدها
 کلمه الکریمه یقیناً کلام صدق انجاء انا فی مدیک الکن لا اهدی وانا الخلیف العبر ذی المصطفی
 فاعلمه درستی ستر از من و منظر غریب لال و عاف از من قال است و طری خوش کفار زبان در کسرت من

 جلال و جلال آن منظر اوار کمر به لاهی ثناء علیک شرم کفر رفیع طیب بر طبق لایترک المیسود

بالبعود فضول فیه و دایره هوس را دست فروده بزرگ بعضی از صفات ذات اقدس السماوی است
 این است که گفته اند موصوفین شوق لغای مبارکش چون در قوای نامیده پیدا کنند اثر
 آن در زبان خاشاکس بوسند کلام وین در طباق دیده بکشد بصر و بنابرین باندگار بعضی از
 جواهر مغان فیه آن در ملک سنان مسامع علیه اصحاب بیان دار کشت درای عمارت شسته کشته عبارت
 شسته را از فیض ذکر نام با حشرش سر حقه عقود لاله کمونه می گرداند و صحرای سلام در انبیا هم آن است که میرزا
 قوی و تقاضی علیه اینها با ذات قدسی است مرتضوی که کفشی استخوان را بجهت اهل الطریقین بر روی
 بمبار و صحرای سینه شسته که در جهان انجلیج در میان بهر عنان درجه ظهور یافته لایزال برین نوال است
 و وجه مرتجبات بر نام که از اندازده گفتن در نوشتن تجاوز فیه بعضی صحرای فیه سلا در وجه صحرای
 رابع میگرد از انجلیج داده با علت عمل در اطلاق الفاظ دانه بر تحقیق مغان فیه بحالیه و جلالتیه است که
 انجلیج بن اعتبار بر مرقعات شکرک سعاد صفاتی با جالب البریه ارتقا و عطا پذیرفته شروار و نور
 و نادی و دهری و شکر و شکر و عزیز و دود و علی و علی و عالم و حق و حق و صادق و معنی
 و عظیم و غیر ذلک از این می مشترک که در کتب معتبره خصوصاً کتاب غایة المطلب اندراج یافته اند و در بعضی
 اعزاز مرتضوی تصریحات الهیه است بعضی است مرتبه برات و مات و عانت و عانت بر هم در امور

دینی و دنیوی و عدم تفرقه در اشطام و هم ملت مصطفوی نظریه مرتبتین عظیمتین نبوت و ولا
 و همچنین قهرج با برتقای ذات احد الصفت منقوصی بر مدارج عقیقه نسبت تا تله لاهوتیه بنیه
 و همین خالق البریه و قیام بمقام ربوبیت و امور متعلقه با سجدت لوازم ملت از هر و شریعت انور و بر
 مقام صدر باینه خفیه و جلیه است چنانچه مدلولات آیات نبات آئینه اظهر را بر این دال بر این مطلب است و از
 کریمه انما ولیکم الله است که در فقه مدعا بر مازر بانی و ولایت است و مناقشات فی بعضی مذکور که گفته
 عجم و عداوت و شجره غیظ و غلظت است از اهمیت مذکوریت بیرون است و بره قمر مصطفی غایت ظهور
 دارد و گویند که از منی کلمه مذکور که حق است ذات احدی طایمان الاضافه لاهوت از اولیت متصرف در امور دینی
 و دنیای فائز برای و چنانچه بر این نظر مباحثات متشخص و مدعا غلطی و از یک اصل با نظام عالم و نظم
 کارخانه سازد و بر همان طریق نشانه نبوت و ولایت باقی بقای پذیرند و در این مقام از کلام
 علیه السلام نیست بوری در آنچه انصاف است تمام میرود که المناقسه فی امثال اولئك تطویل الاطایل
 و همچنین کریمه و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و از بریه است که اطاعت مامور
 مطلقه است از جمیع مقامات اطاعت و فرمان بردار مگر از این به سمع و یا چنانچه شایسته درگاه ربوبیت عجم
 با عتبات شرایط مذکور و بجز قبول مرتب الوصول است همچنان دال بر این امر است و در این نیز حجب و موهله الهی

ملحق عامه در همه لحاظ خلایق و جمیع اوقات من جمیع الوجوه با امور با طاعت و متابعت او و نوازش
 و ولایت خد و التعل بالعل و کفر نژاد را با تحقیق ستم را در آن دنیوی صفت اختیار و قدرت و عظمت
 و لازم آن صبر و نیت امور مذکور را با حضرت نفی به تعارض آن تکلیف است بخلاف ولایت مطلق که در
 آن تین دنیا و عقب و صورت و مناصب و مقام و کونین و ثقلین و در حقین به حکم و مالک و آمر
 و ناه است چنانچه شیخ فی الدن در خصوص بنی امان علیه السلام النبوة الشریفة یقطع باقطع ^{عنه}
 والولاية باقیه فی النشایس و کلمات که مراد از ولایت باقیه ولایت مطلق است انحصار است
 و روایات معتبره معتبره براه نبوت مخرج است براه احصاء نظام منهل و مشرب کور
 و از آنجه روایت سقیم است که با علی است ایمان هذه الامة و المتولی حسابهم و للوقف
 موقوف و القراط و المیزان و المیزان و ایا بالخلق الیها و حسابهم علیک
 و مفایح الجنة و التادید و تفعل فیها ما تشاء و امر ازین نیز تفصیل میسر نیست
 انار و چهار مذکور است و در تفسیر کریمه الله الذی انزل الكتاب بالحق و المیزان ازین نیز
 مشهور است که کتاب علی و المیزان علی سلمان الامام هو میزان العباد یوم المعاد و انما وضعت
 السموات و الارض و ما بینهما مقابلا لک الله فلا یقابله شیء و لا یفهم بها وزن الا

وضع مقابلها علی ولی الله فحجت مواذینه و این درایت لب قیمت باین که اقرار بولایت
 بنی به اعتراف بولایت بعد از آنکه کفر و ایمان بآب و جود و عدم آن تحقق پذیرست این کفر
 بولایت نیز استیاری شده مگر شرح ولایت نیز از مسکین و حرانیت اند و طایفه خلافت سخن آن است که اگر
 شهادت کلام را بر این وجه تواند بود مقتضای عقیده می باشد که گفت و داد است که زبان حقیقت
 بدون صدق و یقین و امن را بر این بزرگان مطلق گفته و لو اجماع اوزار ایشان از مسئله تحقیق
 حضرت ظاهرین اقباس پذیرفته و تخریضات بهان و پنداش از نجات زمره مهملین استقامت
 و از نواد مقام کلام شیخ بر سبب رحم الله که از عبارت فیض آیات فی ذلک ابرار رویت اشرار
 که الی فی ذلک الیوم و الحاکم فی ذلک الیوم و المالك فی ذلک الیوم علی مناصب الله
 و فضلا من دسوله و طریق ضوم این امر بر پرده نشینان است عقول است که چون بقصد حق
 بر این مباحث است و منبت و منزع بپناه ولایت حضرت خاص می باشد و تقسیم مباحث مذکور باین مباحث
 ابرار حلال شده و منان و مالک بقیار آن موزنه و شایسته عقول است که هر که را احتیاج باشد
 مباحث مذکور از اکتفا به محیط تصرف و بر کواند و در این صورت شقوق نفوذش در میان مذکور
 مصحح و مجوز خواهد بود و در کریمه او ما ملکم مغانه را با بنی و اوقات و در دست و در دست

که لولا علی ما خلق الجنة جنتی و مغاری عبات مفید احصای این امر بآن مظهر کبر و ولایت بهم درود
 اقدس ازین دربارگاه در جنت ازین از طریق طایر و اهرام بلند پرواز است و حدیثی گفته اند که اگر از خداوند طلب
 مروج ملکیت است سلف درین کتب طاعت خورشید و طریقت طاعت ملکیت است
 مرغیت ملکیت است که در مرغیت از جنت طریقت در جنت تو کج در کاران در کج در کج در کج
 و در جنت مرغیت مرغیت صدق و صفت که جنت در جنت طریقت طریقت و طریقت طریقت
 صورت در جنت فاین مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد
 مکنون العلم و مخوفه و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد
 که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد
 اوامر و احکام ان حاکم عادل فاعلم انک و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد
 علیهم السلام و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد
 و الیهم فلهذا لا یقی يوم القيمة ملک مقرب و لا بنی مرسل الا و هم محتاج الیهم لان الله
 خلق الدنيا و الآخرة لهم و ملکهم و لم یخلق لهم احدا الا شیعتهم و چون این حدیث را
 دانست که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد که مالد و مالد و مالد

[illegible]

شرائع ملت مطهره و قواعد شریعت معتبره است از واجبات و مستحبات و سایر امور حسنیه و فضیله و کراهیه و تنبیذیه
 و ملایم است که اطاعت رسول که تالی اطاعت بتأیید آن بنزد انجمن که بعضی معتقد مالهات و مغایر با کلام
 و غیر مطوف و حکم مطوف علیه بن الرسول و اول الامر در طاعت مضطرب غیر مضمونه بر اول فتره بر صورت عینیه
 بنابرین اطاعت اول الامر نیز باید که بمطابقه اطاعت رسول علیه عامه مکلفین در دفع امور بدیه و دنیاوی
 لوازم متعلقه بشت تین صورت می آید تا در بعضی مکلفین اطاعت و اقبال باشند و بعضی از خلاف و نیست
 رسول ضعیف است با طاعت عامه مکلفین نظر بشیخ از بعضی صنف نه و از بعضی هر شد که در اول الامر
 مذکور و باید بر شریف خلیفه رسول و نصب که ده آله و اول الامر و دنیاوی کافه عبادت چون تیر امر و دارا و
 ربانیه از ارفق تعلق بکلیف کاف و اول الامر و جهان و سایر ذرات معیوبه بعیوب ظاهری و باطنی منحرف
 گشته ظلمت علی امور شیخ از بر تو از مشرقه آن مایه طبع طبع انوار اب عالمات به مقصد برشت رقی استوار
 اهل علم و حکمت و تقوی کجاست و قرب درگاه ربوبیت و انصاف باوصاف الوهیت بمع نظر با موی کور
 بر تو انکس عروقه صافیه عصمت و طهارت از لکه گشته و از مظهر حرم خاص و انحصار انما ید الله لیس
 علیکم الرضی اهل البیت طوع نضج جادین انجمنی را مدلول کریمه قل کفی بالله شهیدا یعنی و کفیم من
 عنده علم الکتاب میر و یا الکفا شده بالینه زنجیر فذل و حشر ان یوم القیمه اند و از حافظ انجمن

از این پس معلوم است که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله فلو لم تعلموا ایة الله بما نزلت ان
 من لدن دایره صدق و یقین است و همچنین از طریق ابونعیم از این پس ذکر یافته که کرمه و ادکوعص الی العین
 امر است با جزمی الطاعت نیز و در این راه هم فایده عبادت ربانیه و کوبه الطاعت بجا منور شود
 و همچنین در کتب مفسره از دایمین امین نیز و در این راه هم ذکر از ائمه سرمدون الطاعت الی و در این راه
 نیز به کثرت روایات ابونعیم مذکور که چنانچه ایان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
 خیر البریه نیز و در این راه هم حضرت سیدنا محمد علیه و آله و آله بجا شریفان لفظ دایره ایان تو به نعم
 و شجره طه از انحضرت بر لال سر برت تقیه فرمود که هم انت و شیعتک تا یوم القیمه
 دایمین مرهینین و تا فی حضا و ک غضا تا مقصود آیات نبوت فرموده درین باب نیز از حدیث
 احادیث که حد و امن لعل الکلام از ان اعراض نموده ذکر اند که از این خبر فیضی از ربوبی که از طریق فیاض
 ذکر یافته اقصای مرید اباعا لیه و از ان جمله روایت خطیب حماد زعم از ابی ذر غفر له از رسول الله صلی الله علیه و آله
 ما بهی برب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ناصبای من عاده و خاص فی الخلافه
 الی علیا الخلافه بعدی فهو کافی و علی حاد با الله و رسول و من شک فی حق فهو کافر و یروا
 الخطباء ان من مضاعف انما انما بآن سوان از قطع خطب که بجا نبی تراجم و دلالت بر کشته

و فاضل دکتی مکه شریف داده که انا و هذا جنتا لله علی امتی یوم القیمه و حدیث
 مشهور مذکور بر زبان مؤلف و مخالفین است انخی و وصیتی و خلیف من بعدی
 و قاضی دینی و حدیثین سابقین از اخص معبره درین باب است و چون بعد از این بذکر محلی
 از اخبار و آثار داده در توضیح و تبیین امر خلافت میل نشان نغمه سرای گلستان بیان است در
 این مقام عنان قلم از صوب بحر امان العطف داده باطنها را شکر کفایت و حدیث سباحت و
 یا نبی و فایده ای که متصدی بیان ان بگو قیام نموده مرقوم رقم صدق و سداد میگرداند و از آنکه
 ایه شریفه امنوا بالله و رسوله و النور الذی اتزلناست که تصریح اصحاب تفسیر حضرت
 معتبره نبی کریم و در نظر تبارک و تعالی که اعظم مراتب مقصوده از ان ایمان بخدا و رسول است ان
 افاضت همان شود و در این امر عدیل ذات الهی و قایم مقام سالت نباهی بوده چنانچه احوال با صدقها
 مستلزم انعام ایاست همچنان انکار خلافت و ولایت حضرت نیز که رکن رکن ایمان و انزل منزل
 مرتبه ربوبیت و درجه نبوت مستلزم انعام همان ایاست و با آنکه امر خلافت انحضرت از ان
 اجلی و اظهر است که سحر عبارات و اشارات ظهور پذیرفته مرسوم ایمانی صدور و فهمیه کرده و لیکن
 علوی قیام نموده در آنجه و انکار چنانچه در سالت سیده ابرار از استعداد فیضان انوار ایمان نبی

بهر طبق منی الحجاۃ او اشد فقه فان من الحجاۃ لما یفجر ضد الانها در زارت م صاف
 ادعان و ایتان بصفتان القاف پذیرند در این امر که ما در طبع نبوت ضوان و توانست بهان غزل
 و بایدیم عصیان و طینان سر سیم و میر زنند و از ثواب طهور خلاف انحضرت بر عاتق کلمات زین داسان
 روایتی است که در کتاب غریب الجرایح از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که ما فرغ علی من دقت صفین و قف علی
 شاطئ الفرات و قال ایها الادی ص اننا فاصطرب و تشعث ما جرد قد نظر الناس و قد سئلوا
 عن الفرات موتا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین حجة الله علی
 خلقه طایفین فبیرت و ابرت قبر عمره استاین عی رت قال کنت ص لوالی علی علیه السلام علی شاطئ الفرات
 ففرغ منی ص و اقول الحمد لله فجات معجزة فاخذت القیص فاذا بها تف بهیفت یا ابی الحسن انظر عین عبد
 و خذ ما ترى فاذا منديل عن یمنه و فیہ قمیص مطوی فاخذه و لبسه و اذا فی جیبه دقتة فیها
 مکتوب هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابی طالب علیه السلام هذا قمیص هو منی بن عمر ان
 كذلك و اودناها قوما اخرین و نهات فرات با میر المؤمنین انحضرت ما خذ از نهات جبر سر علی السلام
 بهر در صمیم الامر عقیب انقب ما کشته چنانچه قبر از این نیزه ابد مکریت یافت و در این مقام از
 طریق مخالفین توضیح ابرام مرقوم میگردد و بر روایت ابی انیسر حقه جبر از نهات حقه امیرین نیزه شدن

عن أبي عبد الله قال كنا جلوسا على النبي صلى الله عليه وآله إذ دخل علي بن أبي طالب فقال السلام عليك
يا رسول الله قال وعليك السلام يا أمير المؤمنين وقد جاءتك مني رسالة قال نعم وأنت محي يا رسول الله
فقال نعم وأنا محي وأنتك يا علي مررت بنا أمس يومنا وأما جبريل في حديث قال جبريل عليه السلام
عابا إلى أمير المؤمنين قريبا ولم يسم لي خبرنا وردنا عليه فقال علي يا رسول الله دأيتك وخبر
استخيتما في حديث فكرهتا أن أقطع عليا فقال النبي صلى الله عليه وآله أنه لم يكن وخبرتهما
كان جبريل فقلت يا جبريل كيف سميت أمير المؤمنين فقال كانا نوحنا الله التي في غزوة بدر
أن أهبط على محمد ومرة أن يلبس أمير المؤمنين علي بن أبي طالب أن يحول بين الصديقين فأن
الملائكة يحبون أن ينظروا إليه وهو يحول بين الصديقين فسماه الله ثم من السماء أمير المؤمنين
فأنت يا علي أمير من في السماء أمير من في الأرض وإمير من مضي وإمير من بقي فلا إمام قبلك
ولا إمام بعدك لا ينبغي جواز أن يسمي بهذا الاسم من لم يسم الله تعالى فخرنا ذكره عباد الله
برأنا ناس طمع وعجتي قاطع ودليلي ظاهر ورويتي أهر وإيتي رباني وبث ربنا سبحا ورب ربنا نبوي محمد
مصطفى عليه أفضل الصلوات وأجملها من استكبر فله من الله ما لا يحيط بكماله من غير أن يهديه
من موسى عليه السلام وروى عن محمد بن الحسن أن ثار بن زياد أخبره أن ابن مسعود كوفي وطباستكي وكنى

وغيره

وخصی وافیها وافیها بستانه از مسکوه ولایت آن منور افکار کائنات کوکب دهری بود قدس
شجره صبا که گردیده و طهارت اثرات امانت و خلافت مطلقه مفوضه کائنات را بر عهده گرفته
ماضیه و مستقبله محیط کافه افراد مخلوقه سماویه و ارضیه من سایر الالوع و الاصناف فلا شخاص من
الافلاک الی الابد که دیده و طهارت اثرات امانت و خلافت مطلقه مفوضه کائنات را بر عهده گرفته و از تابش
براق عنایات بانیه شامش رقی و منرب علوی و ضلی نفسی و کمال غیری که مبرغه عالم
کبریاست مجسم ز باطن طهارت عجب شمس اقتباس افکار تجرید و تفصیل نغمه بر وجه کرامات معارف صافیه
و عوارف و اذیه اصحاب فوین و تحقیق بر جهان میزان تقصیر و حش بر عالم امور الله صفا طهارت
و ادب علیهم السلام مرتسم گشته کافه این زمره علیه الاماخره الدلیل مشمول تقصیران بدرسمان
تعظیم و تجلیل از دل فضل الله یونیس من یسأ و از امور و اتم غریبه مشتبه بر طبق خصوصیات و اتم
بین الله و بین ولیه که در سلسله المروج از رواق جلال احد سرشته شرقیه بویج اصفا ان نعمت
یا محمد بلغ علی بن ابی طالب منی السلام و اعلم انه محمّد عبدک علی خلقی به اشقی عبادی
و بر ادفع عنهم السوء و بر اجمع علیهم یوم یلیقونی فایاه فلیطیعوا و لامر فلیاتروا و
نصیر فلیستهم الاجلهم فی مقعد صدق عند ملیک مقصد و از عجب روایت صحیح در کتاب

از عتبه بن حمزه مؤلف که سال ابو بصیر اباعبدالله علیه السلام وانا حاضر فقال جعلت ذاك
 كعشر حج وسلا الله صلى الله عليه وآله فقال مرتين فافقه جبريل موقفا فقال له ملك
 يا محمد فلقد وقفت موقفا وقفه ملك قط ولا تبي ان ذاك يصلي فقال يا جبريل فكيف يصلي
 قال يقول سبحون قدوس يا ربنا الملك الوهّاب سبحت رحمتي غصبي فقال اللهم عفون
 عفون فقال الله تبارك وتعالى يا محمد قال الملك ربّي قال من لا تسلم من بعدك قال الله اعلم
 قال علي بن ابي طالب امير المؤمنين وسيد السليين وطائد الغر المحجلين قال ثم قال ابو عبد الله
 لابي بصير يا ابا محمد الله ما جاء بك يا نبي من الارض وكبر جأت من السماء مسافحة طارئة
 كما ظهر وامن بهت من ذاك لم يطلب تذييل صفات لا تزداد من كل خير من انعام وزم وديع
 من غير الارض غير الله تبارك وتعالى من بين حالات والحالات سلوة عليه السلام تبرز به سمته من
 يذوقه كانه ان الله عز وجل لم يقبض نبيه حتى اكمل له الدين وانزل عليه القرآن فيه بيان كل
 شئ من فيه الحلال والحرام واقام لهم عليا عليه السلام اماما من دهم ان الله عز وجل لم يكمل
 فقد رد كتاب الله ومن رد كتاب الله فهو كافر ان الامامة اجل قدرا واعظم شانا واعلى
 مكانا وامتع جانباً وبعد غورا من ان يبلغها الناس بعقولهم او ينالوها باذانهم ويقوموا
 اماماً

اما ما باختيارهم ان الامامة حصن الله ابراهيم الخليل بعد النبوة والحمد مرتبة ثالثة وفضله شرف بها
فقال اني جاعلك للناس اماما قال الخليل ومن ذريتي قال الله الان اهدي الظالمين فابطلت هذه
الآية امامة طوطم الى يوم القيمة وصارت في ذرية ابراهيم الاصفاء الذين اتاهم الله العلم والايمان بعباده
جل وعز وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهو ذلك على علم خاتمه
الى يوم القيمة فمن اين يختار هؤلاء الجهال ان الامامة هي منزلة الانبياء وارث الارباب وخلائق الله جل
الرسول ومقام امير المؤمنين وميراث الحسن والحسين ان الامامة امام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا
وعز المؤمنين واستقرار الاسلام الثاني وفرع السامي الامام البدوي المنيّر والسراج الزاهر والنور الساطع
والنجم الهادي في غياض الدين الامام الماء العذب على القضا والدال على الهدى والمبجى من الردى وال
لدليل في الهالك من فادته فهاك الامام الداعي الى الله والذات عن حرم الله المظهر من الذنوب
المعصية العيوب فمن دالذي يبلغ معرفته الامام ويعلمه اخياده هيئات هيئات فابن الاخيار ومن هذا
واين القول من هذا واين يوجد مثل هذا فيقولون ان ذلك يوجد في غير ال رسول صلوات الله عليه وآله
والله انفسهم ومستمهم لا باطل فادعوا صغبا وادعوا امامة الامام بعقل حامية باينة
فانصتوا وآراء مضلّة فلم يرد احد منه الا بعدا فانهم الله اني فيكون لقد ادموا صغبا وقالوا

انكوا ضلوكا بعيدا ووضوا في الحجرة اذ تركوا الامام عن بصيرة وذيق لهم الشيطان اعمالهم
 وضعتهم عن السبيل ولا فوا مستبشرين رغبوا عن اخيتار الله واخيتار رسوله الى اخيتارهم والقرآن
 بنيادهم وذلك مخلوق ما بيا، وختاروا ما كان لهم الخيرة من امرهم سبحانه الله ثم عما يشكون وقال
 عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضوا الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الخ
 فكيف لهم اخيتار الامام والامام عالم لا يجهل ولا يع لا يكل معدن القدس والطهارة والنسك ^{هنا}
 والعلم والعبادة مخصوص بجمرة الرسول ونسل المطهرة النبوة لا بمنزلة في نسب ولا يدانية
 ذو حجب في البيت من قريش والذرية من هاشم والعرة من الرسول والرضا من الله عز وجل
 سرف الاشرف والقم من عبد مناف تامل العلم كامل العلم مفروض الطاعة عالم بالسياسة تامل
 بامر الله ناصح لعباد الله حافظ لدين الله وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لا مورد عبادة شرح
 صدره لذلك وادع قلبه بيايع الحكمة والهمة العلم الها ما فهو مصمم مؤيد موفق مسدد من
 الخطا، والزلل بحضرة الله بذلك ليكون جهة على عباده شاهدة على خلقه وذلك فضل الله يؤتيه
 من يشاء والله ذو الفضل العظيم ^{هنا} فبشيء ما ندك رطيت من نور ^{هنا} رست از عبادته كيرة انوار النور النور
 له برقم حجاب رقيه مدلول مطوفين جبرئيل اولاه مفيدة علمت بكم خليفة الله وما يربو الله قدسنا بكم بهما

مژده کائنات فی قف و باقی اعتبار را بر این غلو قات ممتاز گشته بر سنده اخصاف نفوت مذکور را ممکن کرد و دنیا
 انکه ان معنایه که صفات و حالات کمالات معروف علیها امر امامت از خصایص مبینة نفوت بتوجه سنده علیه
 طاهره بتو بیست که در بدو فطرت لزمه اکل آن ممتاز از اعداد است مستحق خلاف سالت نبی و منابت
 الهی شده بعضی اسم امام که حسن است مستحق در ان مقام است تسمیه پذیرند ذلک فضل الله یؤتیه من
 یشاء و چون این دانسته شد منته می شود که مقتضای قوا را فی مدعیان لکن کلا هدی و اما الخلیف
 العبدی المصطفی تا طقه در بیان مناقب آن منظر عرایب و منظر عجیب لال و معجز از نقل کشته و طولی
 خوش کفای زبان در گستران نفوت جلال آن لفظه دایره کمال و جلال به لاصی ثناء علیه السلام شرم کن
 رغبت طبعی بر طبق لایزال المیر و بالمعروف فضله نعمه و دایره هوس را دست فرقه بزرگ بصر در صفات
 ذات اقدس التمش و طبع این است که گفته اند هر صفت شاد و شوق الهی بکوشش که در قوا را می رسد پدید آید اثر
 ان در زبان خاشاک پس بزند کلام و نیز در طباق دیده عبرت شد بفر و بنابرین بسلاک بفر از جواهر معانی
 مخفیة ان در کتب بنام مع علی اصحاب ایمان را در کتب دایره عیان که دایره رفته کشته و بیکشته را
 از فیض کرامت هر شمس سر حلقه هفت و لاله مکنونه میگرداند و از آنجمله بعضی از خصایص متعینه است که بنا بر منظر
 تجلیات اسم و صفات از بعد انیاض باعطای ان حضرت جفا و جلالت ثابت بنی اعلی از ثواب این

قضیه است حلقه ای که پیش از شبهای غلغله که راه دیدن چشم جهان بین پوشیده و مجنود ظلمت بر افراشته
 ملک شمع بهر شمع چون آورده و سیاه پوشان کینه غلبه نوم متاع ادراکات و تافه حواس ظریفی تا
 غارت نموده و چنین نهاده است که اگر آن قیمت که در سیر لیدرها بر سر نموده کرم قمار ملک سیر سبقت جستی
 چنانچه شمع کشته چنان نوری کامر و شمس از بر آفرینی تا بعلیت سوزند که اندر او در دست از نایت مذکور
 در ظلمت نهاده و خفا یافته اند و حیران و سرسبز و در گردان روی طلب یارگاه عرض شتاب شاه ملائک سپاه آورده
 در پیشکش و مطلوب بن کاشف کرب و تنگدستی و کجول رسول مامل مستظهر به و چون ضمیر الهام پذیران
 میزد و بر سینه قرینه سحرار کامنه ارضی و سابع با حقوق امور صادره از کائنات ملتزم پذیریت بجزار
 و حول ثابت مذکور است بان ملائک مطلق و قیام از شرف لطف ملائک و کفایت محض حاجت بر ملک عثمان
 علیه السلام رقت برید عذبت از مظهر خارق عادات و حرکت ایمان قیام با موبه که بر مقتضای سیر امور و
 گردید و در عذر جان کفایت مستقر که اندیشه میخیزد ربه به لویه این نوبت مجر و دله که یابن الانجلی
 فرستاده و من عرف بن طایفه السعدی و ارمقعات ظهور علم غیبیه ان من نشین بارگاه سلطه
 نمود و نال العرش روایت که مرقوم رقم اهر درایت لسته و رابطه استنادش با ناطقه مستطاب این چشم
 غریزه صافیه انصافیه بهر غارت که لایموت معاویه حتی بعلق الصلیب فافقه و نبوت مدلول

صحت منقول کلام صدق ائمه اطهار از ثواب اخف بر قریب و استبرها برب و ائمه کوفه و ابوجحی از حری
که در کتب معتبره مسطر گشته غایت ظهور دارد و عبارت این منقول بزرگوار حدیث است که در حدیث
کردن مدار البوار است و مناسب مقام است که همان روایت از ابوذر رحمه الله مسطور است که این و خطاب نموده که
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انت تموت علی غیر صلیته و از جمله خودها امور غیریه حکایت
عورتی کوفه است که منهد و بین رختها من رختها نزد آن حضرت آمده و حضرت بعد از آن خطبه مدعی طریقی
بر جوانان خارجیه فرمود و فرمود از مخالفت تو هر منع و فحش و آن غافل از کیفیات حالات و احوالی
بلفاظ پسندیده با وجوب آن حضرت کظم غطره عایت نموده و فرمود که الله اکبر قال رسول الله صلی
علیه و آله لا یفضل بائی من النساء الا سلفا لقیمة ان عورت طریق استقامه مذکور داشته و گفت
وما السلفا لقیمة یا ایها المؤمنین من الله که التي یحیی من ذررها و برادر استماع این کلام بجز عقیقه
نزدیک مودر شده و عقیقه قبلت را بر لال و مرج که بطنیف دلم و خیره صافه ثابت بظهور آن بر وجه کفر
صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان حبیبی هونی یا علی الا هو ولی یفضل ابدأ
حضرت و فرمود که تبریز مشیر فاسد و بی سیمیه مسترد و من مودده بعد حق جبر و تدویر مخفی غیر
مموده مسکلت مشرف نموده بر سائرالت خلفه به فحش الله تعالی طمها و طمها ابن قلابه نقتیه

صاحب

صاحب القیمة والناس فی دایهها هو المدرك الثالث ^{بسم الله الرحمن الرحیم} یاجین بلی لك فاصبر
 لا تنهاها لكل دم الصائف وما تقصر فی مثل احزابها حین فلا تقهر للعراق فذلک
 اصحت لهما ^{بسم الله الرحمن الرحیم} وازکلت تینش ورا من هو لا کورت که ان ملک بنی القیس من خراسان
 یقبل ومن خراسان یدهب واخذ الخول المملکة ثم دیرکت نورت اینر روایت میانه علی محمد بن
 ان ردو کار بدیه طلقه علیه مژدین بر نفس او اسب عبور کرک لم به سکنه انما از غلظه او بجات یائنه دامن
 امیت ان بن الله عبان ان حوت کرید و سب سکنه ان دیار اتر که دغان متصدعده اشتعال
 مایره ان دایه علی انت که بوز در دکر بوز و قبر از رخ علی شایخ حله شایخ سید الدین صاحب الی
 الغرهم الله نامر مقصن ان از قننه مظنونه ان ان بجانب هو لا کورت سار زو در انار مرانه مذکر
 متوجه کشته باجن ریان فرمان داد و مره علی از پنجه متخوف کرد با شیخ سید الدین رحمة الله متوجه کشته
 متوجه بود کشت و بعد از تاقی جانین صفحه سوال هو لا کورت تعجب در بپس اعراض متوجه کشته کو
 کیفا قدمت علی الکاتبه قبل التفریح صحفه ابو جبرئیل به شایخ ربه لطیفه متدب شرفه
 که عام ابرار مینیات و عالم بطور مخفیات و واقف نور سموات امیر المومنین علیه السلام از رخ و لغزش
 طواریت اینر برش و علمایه جردله و جواهر زده حقیقت اجمالیات را با این عنوان در نوشته این ملک

لا يتردد بدينه الا فتحها ولا ترفع له الا نكسها الويل لمن فاداه وبور ان يجمع اين كلام وظهور الامارت
فهرت فرجام هو لا كونه منسج القدر كرويه وطوا رحبال بالجامع بين واقبات منسج طهر تبرج بخر
ايثن بها كافرهم بانهم وان كان ان خطه مباركه فزاد فرغوا وعصير انهم قضيه ارغبارت علامه بوليه
لكم بكنف البقيت بن منسج كثره الخت فبهرت وعبارت نيت لما وصل السلطان هو لا والى
وقبل ان يفتحها هربا اكثر اهل الخلة الى الطابع الا العليل وكان من جهة العليل والذي محمد الله
سيد محمد الدين ابن طاروس والفقيه ابن ابي القز فاجع بايمهم على مكاتبه السلطان بانهم مطيعون
داخون تحت ولايته وانفذوا برسمهما انجيا فانفذ السلطان اليهم فرماتنا مع شخصين احدهما
يقال له تكم والاخر يقال له علاء الدين وقال لهما ان لانت قلوبهم طما ودوت به كتبهم فمخرون
الينا على اخرنا بين يديهم وكان ذلك قبل فتح بغداد وقبل قتل الخليفة قال كيف اقدمتم على مكاتبنا
والخليفة عندي قبل ان تملوا ما ينتمى امرى وامر ما جكم وكيف تاملون هال له والذي اتانا اقدمنا
على ذلك لاننا دعيان من امامنا على بنا لطلبكم انه قال في بعض خطبه الرفد او ما ادرك الزودا
وان اكل نبيد منها البنيان ويكثر فيها السكان ويكون فيها مهادم وخران يتجدها ولد العباس
موطنا ولو خفهم مسكنا يكون بهم وادله ووثقت وكيف يكون بها الجور الجابر والحيف المحيف
والله اعلم

والائمة الفجرة والقراءة الفسقة والوزراء الخونة بمحمد بن ابي ناس والروم ولا يامروا
 بهم بمعروف اذا عرفوه ولا ينهون فيهم عن منكر اذا نكروه يلتقي الرجال منهم بالرجال والنساء
 بالنساء فعند ذلك الغم الغميم والنجاء الطويل والويل العويل لاهل النور من سطوات آل
 وما هم التزلزل قوم صفاء الحدق وجوههم كاللجان المطولة لباسهم الحديد جلودهم
 باقى من حيث بداء ملكهم جهوى الصوت فوقى الصولة على الصلة لا يمر مدينة الا فحما ولا
 تنفع له داية الا نكسها الويل لمن ماواه ملا يزال كذلك حتى يظفر فلما وصف لنا ذلك وجعلنا
 الصفات فيكم رجونا ان نقصد ان نكتب فيهم فكتبنا باسم والذى وعد الله قطيب
 منه فلوب اهل الحلة واحالها طرزا بام غشيه مستمرا لهما سرار وملكنا راجح طرحت فخره
 معرفت وطهرت بكره نده وبردلين سراهم غففت وطهرت سرادنا رضى نبويه حوله طعنه كحقه
 ملكه فخره است داوود بلال في فخرهم لزمنا منخ وناجين بارسقاوت فانه وكفر حيت وجرحم ازقواين ملت
 مصطفي وشمعنا حرايت فاطرا وودت بها ان كرا غدم اطاعت ملكه در در سقيف ساع كشته بعد اخذ كوة
 وسيد رفته و مجاربه وقاتله ان طيفه جرات نعمه فله ما فخره ورجب به بانهم طرحت بقدر حاله
 لسان و دوزاري شهر سنا خفته نيز از جلدن مسير كويك در در كرا نهار و ريل كويك و نصير ابن

قصیده بر وجه کتب غنیه المصنف بکران موشح کشته ان است که روزی یکی از خدایتین پادشاهان بهشت بارو
 ابرش سرکش زبان در میدان طغیان جلال دله و کور کیک لعلی ان امتحان داده و در سرسریف
 حضرت نادر علی السلام مدخره و خوشنویس حضرت امیر المومنین از اوقات پسندیده او بکر به مقتدر با کلمه مراد مستتر
 در درون خط جبار کفریت منقطع کشته به غیر صورت لاریت بدانان و قبول تصرفات و در امور دین و دنیا
 کافه عبادت حضرت علی السلام با آن قصیده مذکوره را بجای بر اندازد که مجلس ان مجلسی و گفتار متعالیه بسیار و رفیع
 و بی نظیر است احقا را بخواهر شریفه صدق و سداد است که کلمه که حنیف بود از کلمه مستبته سنا به دست صریح
 لازم الترویج نبوت را بخواهر ارقیم بوی طیف ملوکه و سلام و القی ع و موع مخدیره از حنیف طاهر و عیون حقیقه
 در این متمدن دکان محنت دیده با در جاکد از راز طین و حصین امت شحایت آغاز کرده بر غزال نظم
 کمال به السلام علیک یا رسول الله علی اهل بیتک سبقتنا سی الکفاد و ما کان لنا بد
 الا المیل الی اهل بیتک بعد از طی اینقال متوجه به بیستال کردید با جوهر نثار پیرایه پان طلم
 که ایها الناس لم یستقیموا و قد اقرنا الشهادتین زهر الحین ان من محمد و زیدان عصیان
 کشته در احوال دینیه ای باب مقصود از کوه خفته و بی باج و به خط جبار که دینده و بکر عیله لا توخر و از ره و ذریه
 آخری که در کرب الزام افکام ختم خبر سنان بان طریقی حراحت خاطر جانین از فقره و فقر غدا دم بدم از خوشنویس

زبرد نفسی از تحمل حرارت نایره عجز از اجوبه العراضات مخفیة بشو اب مطایره توسل حبه گفت جرات
 خاطر نسوان خرم برهم و انشگر ان از مذهب نبیه مخفیة معقنه سکون و وقار را برشته حسن مظهر ارتباط
 دلمه و عصبه را از تار و پود کنایه و تعریف با کلمه معدوم البیوع و الکفویت تنبیح نغمه و لعل از ان صمود
 بر مدارج تعریف نغمه و ضرورت اهلیت از دلیج را از صفیات محلات غیر ذات و حدت سمات شاه ولایت
 محو نغمه گفت مجر حالات دارنده ایام ماضیه و امور واقع حین ولادت و سعت خروج من از بطن مادر
 قابلیت ترویج با من مخم در وی بعد از اعدادی شش مذکور مسلوبت در خلال هاله مرکز دایره جمال
 واقع مراقف حال استقبال روشنی شمس تحت جواب سوال کردیم فرمود که یا خدایت در هنگام غمی
 بنابر شئت حالات مخفیة اوقت متوجه درگاه الهی باین کلام تمکیم کن که الهی سلمتی من هذا
 المولود سالما کان اوها لکما و چون فقرات ادعیه و استغاثه و الدعاء مسروق و مصدر بر پنجابت و کثرت
 انعام کرامت از انچه عقد و عهد در همان عتاک خلل یافته و بعد از نزول بلا فاعله کلمه جلیبه سعادت بزرگ
 تو بر بیان یافته بکلام صدق انجام لا اله الا الله محمد رسول الله تمکیم کنی و به بلور خطب نغمه کشفی
 یا اماته لیم تدعین علی و عاقلید سیم لکن سید و یکون لی منه ولدا سید آمدت عبارت
 مسموه بر لوح از نخل شش نغمه و در میان وضع هر مرفون عشق و نغمه هم چیر از در غرور بر سر و محفوظ

آن وصیت مخفی چون سیلاب صیغنه دیرینه مسخره از روی حجاب قلوب قاسیه نهضام حریفان افرامان
 و انبلاام پنهان طامعان مجتین خاندان افراترمان جریان فیض طایفه نیرینه مقهور و مغلوب عا دگر
 بدور موقوفه که در شوره زمین طینان و حصیان بتلجاب مخالفت هر دمان بنی عدنان تنمیه یافته و کورت
 عا مردان در صراف معنی که عبارت از هرب اموال و سببی نوان و قتل جال است صرف گردیده و ثبت
 دفاتر الدنیا من دعه المخره شده و خیره روزی بار و دیو بلا نیفع مال و بلا بنون کشته و بخازن قریه
 و من اداد العاجله عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهم یصلها مذمومها حله
 و دیت که کشته در ضریفه من قتل مؤمننا متعذرا فجاءه جهم خالداً موقوفه کشته مصروفه ذلک
 هو الحشر ان المبین کردیدند هر سلام انکه ان عالم مسلم دین و دنیا و امر و فرزند حقیقه را از انچه حین دلت
 از وی محبت مدور یافته عنوان صحیفه حالات و کمالش بوقوع آن مذهب و مذتب شده بعد و خبر
 و از لوع نقوش امور مذکوره که با دوی حقیقه محسوسه را آن شده بجزید که ان مفعلاً مشروحا
 حیرت فرانی خاطر حقیقه شده موجب نیاید علم و عرفان وی کردید و حشر با جاح بجز از منافع کد
 مجلس حبه امتحان اخیار رضوی از لوع معهوده مشوشه نقوش موعودها فرستاده به نداشت تا طریقه
 بکشد و لوع مذکور تعلق یافته در درآت ملاخطه حصار بواب توافقی و تطابق است و نیست بهمنی

موجب خجالت و بخت نزد کار کرده یکی پس از یکم شدند که صدق بر آن الله جنت قال الله تعالی
 العلم و علی با بهارادی گوید که بهار ظهور را روزی که کشف ماهی و لیل و نوح برقع حجاب از چهره خجالت برآید
 غنیمت را نصیب و تقاضای غلام از پهره عینه و اناب حلال و لیلالات مخفیته حضرت اورا بنزل بهاء و غنیمت
 و ستاره برآید آن جوان وی و آید آن از این ن لبرق از دواجم انحضرت تشریف یافت و از جمله امور غنیمت
 حکایت مکتوبه در بیان است و محلی از آن نیست که وقت توجه انحضرت به روان طایفه از اندامان به استقبال
 موجب حال انظار و بخت و جان غنیمت که نشان که در جان بر نشود انسیمه یا قیبه و هم در روز و اعیان
 در است و بهر تقدیر که با طفره شبانچه از تاثیر نجوم سیاره و در برقع نجومی در قریه علوم و دهقان استار
 یا قیبه برقع حجاب عجب از آن غنیمت عرض پس سید که بنا بر رعایت لوازم و کمالات بجز از ابرام سعادته کرد
 این اوقات فناء حصول اعراض ای بابان همانا بهر اگر تا خیر امور و مطلوب غنیمت در جهت فرایند اصول و بخت
 می نماید حضرت تبسم و غنیمت و عقد لایا مکتوبه از غنیمت یا قیبه طایفه از کوه اینها و در دهقان خطب غنیمت فرمود که
 اوراق صحیفه معلومات تو بهر و مختلفه حوائط یومیه و لایقه در اقرب برج میزان و کمیت طلوع کند و غنیمت
 لوائیت و سیاره محفوف و غنیمت و طالع و ارجع و در شمع نجوم مضبیه و غیره اراستام
 با پر تو از اوج حقانی امور مذکور بر سر حق علیات و تاثر و دهقان حیران مجرور و در حضرت اهل

فريق:

و ههنا تعجب فرموده و برب تحیر کسوف کشف لیس هذا العلم قافی انوار الیقین هذا علم مادته
 من السماء وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله صلى الله علیه و آله و انت علی ولی
 پوینده نبوت که هر که از سرش اعتقاد قطره چاشیده و از دایره محبت و ولایت جود کسینده و اندک نیز
 قسم از علوم پر درشته است بسبب از اهل ان سالک بر لعل مجرب در وقت لحاظ از از ازل است که از کوفه
 عوالم ربنا بر آت خاطر و لا تجح یا نه و سخات عیون صافیه مشجبه از جد اول محکم سجایت که بر او دیده
 مطلوب معرین بارگاه احدی انصباب پذیرفته در ظاهر است که مورد صافیه انوار علیهم السلام با آنکه مخزن اسرار
 الوهیت است با شفاش صورتها غنی بصورتها نباشد این مرتبه علیه بذات احدیت چشمت بر پرست و تجاوز
 از حد و ملک عدم اگر دلت از مقصود باور خط مشرت مناسب و قابلیت و نظیرت یا بابت م
 صورتها در حجب الطوفان است که در آن ملاحظه است چنانچه موافق مدلول روایات معتبره است یا با هم
 و نتیجه دعوت بهها که از فیض مطلق بر جی انوار ربوبیت فیاض است و کرمه عالم الغیب فلا
 یظهر علی غیبه احد الا من اذن فی من و من حیث الله لا یخطو فرج یا نه چنانچه زعم بصیرت
 معینه احصاء علی خطیه بر دل است و مستوفی است ای ان از سر حقه سلسله ولایت عوالم از ان اول این تواند
 بود که در او غریب در ان مقام از علوم غنییه محققه دلت بر بیت است علیه و لو لم یفهم غنیه الیه و مایه

علیهما فی المقاصد الشرعیة التکلیفیة است که بطریق و در طبقه آنها علیهم السلام مخصوص بدست و بنا
بر این میان مدلول این شریفه و مفسر و مایه قلبه بر اخصاص این امر می باشد و اولیای شریفه محتاج بنا بر این شفا
بدست و ثانیاً و آنکه که مراد از رسول نیز مصلح شرعی باشد بلکه علم از آن و از هر که تبلیغ او را مصلحت
الشریعه و علم با انزال آیه بود هر از وجوه متصوره هر مصلح احوال و انفعالش مطابق رضا الهی باشد اگر کون
که تعمیم مذکور منافی دعوی تخصیص این مصلح به نشاء ولایت است چنانچه قید از این مذکور است تا یقین کنیم
عرض نفی تخصیص است که مدلول این شریفه افلا ان مصلح بعض مرتبه نبوت مصلح در بقیه دعوی تخصیص
به نشاء ولایت تعمیم متعارف از تکریم لفظ رسول مسلوب الفرض میباشد چه ظاهر است که بعد از ظهور و موضح
احصاء امری بامری الکرعوی نوعی از انواع مستبصره نمیده که عدم مذکور بر طرف تعمیم نمائند مدارک
بر اعتبار مخصص و عدم اعتبار است و در ان مقام امور مخصصه که ظاهر اخصاص صفت مذکور به نشاء ولایت
نمایند بسیار و زیاده از شمار است و چون ذات اقدس الصفات رفیع و وجه کثیر الوجود مطلق و غیر قابل انقض
و احده بعد صفات و حالات و کمالات و کمال در مراتب ممکنه بسیریه به توفیق ربانی بآن موقوف شده اند به
تفاوت کمالی و کمالات مساوی و دیگر روایات معتبره معتبره موصوفه ظاهر و پدیدار و روشن و پدیدار و غیره تعمیم
و تخصیص و اطلاق و تقیید و غیره و تفریق و توائف و توائف و وجهی از روی حد و خطای هر دو در

اگر چه فی الواقع نیست و کمتر از نوبت مفید حضرت می آن بدرجه نبوت یا مرتبه ولایت ^{بدرجه نبوت} ~~بدرجه نبوت~~ ^{بدرجه نبوت}
 مترادف است که موجب اختلاف ذات و صفات معنی نماند بعد از آنکه امور ظاهره الاحضار بدرجه ولایت
 که می آید آنما است مندرج و لکن قوم هاد و دیگر روایات معتبره ذکر یافته که و علی لکل قوم هام
 و همچنین در روایات طریقه گفته که باز هر مرتبه از مراتب حالات صوری مخفی که چشم سلسله نبوت بآن
 مخصوص است مرتبه دیگر به ولایت نیز اختصاص نیست چنانچه میفرمود که یا علی انا صاحب الوحي و
 صاحب الامام و همچنین بخاری و شریفه قل کفی بالله شهيدا معنی و منکم و من عنده علم الکتاب
 که باقیات مخالف و موافق باینکه لو کشف الغطاء است بقیه علم با آنکه الله جبر علی الامر مخصوص نبوت
 گفته نظر بآن از این مرقبان ده ماه بعدی متناهیست و در این سال ذکر یافت از سید الشهدا و من آل
 و ان الله الله صلی الله علیه و آله مادامت السموات و الارض و لا یزال علی که از اولی الامر که در اصل
 اصیل بعد صمدی آن عالمی را که نیست نطق علم آن دانی منزله از الله که به لاف و کزاف بجهل مشهور کرده است
 سؤال نموده و میگوید که یا علی ما دلت علی ما دلت و قافیه که علم لا یصل الیه احد غیری و انا لیلط بهم و انا
 کلمی بدینا که هذه و انا الحیض الشاهد علیها و از روایات و صحاح مرام حدیث منسوب بسید الانام
 علیه الصلوه و السلام است که قالوا الی اینه و وضیع و ویدیه خلقت من بعد فرمود که ان الله خلق

[illegible]

وَبَدَا حَاطِبًا بِمَا لَدِيرُ مِنَ الْعِلْمِ وَاحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا وَقَالَ عَلِمْتُ بِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ مِنْ دُونِ أَدَمَ إِلَى
بِرِّهِ الْقِيَمَةِ وَمِنْ مَوْتِهِ وَمِنْ قَتْلِهِ وَمِنْ هَوْنِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْ هَوْنِ أَهْلِ النَّارِ وَمِنْ مَوْتِهِ
وَرَوَيْتُ بِهِ بَعْضَ مَضْمُونِ كِتَابِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا رَأَى نَارَ الْجَهَنَّمَ فِي لَيْلٍ
كَثُرَتْ نَارُهَا بِكَرْبِهِمْ وَبُرْءِهِمْ وَأَوْصِيَانِي أَنْفَرْتُ مِنْهَا نَارًا وَبُرْءًا لَهَا لَمْ يَطْرُقْ بَعْضُهَا إِلَى شَيْءٍ مِمَّا
خَلَقْتُ وَلَا هُوَ نَارُهَا بَدَا فِي مَحْدٍ فَلَقْبَانَهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَمٍّ كَوْنِ مَسْجِدٍ بَيْنَ سَرَاوِيلِ كَيْهَاتَيْنِ بَيْنَ
عَمَلٍ أَنْ خَلَقْتَهُمْ قَبْلَ الْإِنْفَادِ وَجَلَبْتَهُمْ خِرَازِمَ الْأَسْرَادِ شَاهِدًا لِلْأَوْدَانِ وَالْمَلَكُوتِ وَجَلَبْتَهُمْ خِرَازِمَ تَعْلِيٍّ وَلِشَأْنِ
حُكْمٍ وَمَعْدَنٍ سَرِيٍّ وَجَلَبْتَهُمْ أَلْبَاسَ الْآخِرَةِ لِأَجْلِ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا رَأَى نَارَ الْجَهَنَّمَ فِي لَيْلٍ
أَعْرَازَ سِدْرٍ لَهَامٍ بِالتَّبَاسُكِ لَمْ يَطْرُقْ دُخَانُهُ أَمَّا نَارُ الْجَهَنَّمَ فَسُئِلَ عَنْ أَوَّلِ سُؤَالٍ نَزَلَ بِهِ فِي لَيْلٍ
عَزَّ وَجَلَّ مَعْنَى مَا دَرَدَانِ كَبِيرَانِ حَتَّى فُضِّلَتْ سَوَاسُهَا بَيْنَهُمَا أَوَّلُ سُؤَالٍ بَعَثَ بِهِ نَارُ الْجَهَنَّمَ بِأَمْرٍ
إِذَا نَزَلَ مَسْجِدُ كَرْتِ كَدَامُوسَى إِذَا عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَأَوْصِيَانَهُ وَعَرَفْتَ فَضْلَهُمْ وَأَعْنَتَ بِهِمْ فَانْتَ مِنْ أَمْرِهِ
وَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ كَثِيرُ الرُّكُوبِ مَعَهُ مَا أَهْرَسَتْ مَعُونَتُهُ بِخَيْرِ سُؤَالٍ نَزَلَ بِهِ فِي لَيْلٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ
سَائِرَ الْأَمْثَلِ مَقَالٍ وَمِنْ عَدَدِهِ مِمَّا أَكْتَفَى بِهِ فَرَحَهُ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ
سَعَادَاتِ أَشْبَاطِ بَنِي إِسْرَافِيلَ مَعْتَمِدِينَ مِمَّا كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ كَرَامَةٍ

وهمه فی الفین خاندان نبوت و همان وایت است الی القراض التدریج وجه دلالت آنکه علم کتابت شد
علم کجای حق کلام است از تجربه و تبیین و قیاس و مطلق و مفید و ناسخ و منسوخ و حکم و متن به و ظاهر
و ماکل بر وجهی که علم بما انزل الله و ما ادا الله صبر که صدق است و ادا است بسبب از شریکات بهمان
و بر جریده معلوم وی مندرج کرد و بخیر که از حد و طغیانی متاخره علم که تفسیر آن نزد کافه علماء اسلام مستقیم
باشد معجز و ذکر در درجات علوم ثلثه علم الیقین و حق الیقین رسیده مخصوص آن بمرتبه ولایت استحقاق
چه تحت عموم مذکور از امور مشترکه بین جمهور العالی و غیره ترقی و فضیلتی از نسبت آن بذات و قدرت و سبب
عن طریق السموات فانی اعرف بها من طریق الارض ضمیمه میشود و چون موصفا از مدلول علم کتابت ضمیمه شد
باید دانست که باینکه علم مقرر سکوت در معرفت باین مفید حضرت حق علیه مدد و جوار تا خیر ما در وقت حجاب علم
کتابت بفرمان علم عالم التیسر است و یعنی مستلزم آنکه علم بما انزل الله بما ادا الله بعد علم ما من الله
الامر ان یقین و لا یحین فرغ غیر از نه علیه السلام خصوصاً او عموماً از حقیقه امکان ابراهیم علیه السلام نسبت نبوی بواسطه ما انزل
و ما ادا الله علیه السلام صادره از روی فی نفس ما ادا الله علیه السلام از توصیف بواسطه ما انزل الله علیه السلام
له حکم بما اتوا و اتوا و اتوا هم الکافرون تتمه قبل از این ولایت صبره از اهرت علیه السلام مذکور شد و چون
اسم الله المودع فی الیاط المبتدیه و باینکه از امور عظیمه صادره از ذات ولایت صبره

از حیاتی اموات و علم بحقیقت و اطاعت عتبه مخلوقات حتی الحیة و السباع و البهائم و الحشرات
و بعضی اشکها بکشت مختلفه در اثره ماضیه و ادا آن ظهور در صور غیره و تاثیر بر بصیرت جمیع احوال و انوار
روح این در اینک لایستی و اتمام این قسما غریب امور غامی از قول سرار الهیه مودعه در باب کبریه است
و محقق نماید که ظهور خوارق عادات که انحراف مظهر آن رسد و از دایره امکان مخلوقات تجاوز نموده موجب
حیرت بکشد صفات خیر و القول شده به از این جهت تمیز غفر در تمیز انوار حقیقت از اطرار مخلوقیت و خروج
در اتمیه اندیشه بعضی از عقلا بنوعی که فوق رتبه امکانیه تواند بود ارتعاش یافته و کلامی که غلو کرده
و همانا ابن التشریفی با معنی این را گفته که احياءك للموتى و علمك بحجراتك بالغايات عذرت فيك
بلین علاقه و اظهار است که چون معرفت ذات اقدس القهار از دایره قوت بصیرت تجاوز نموده و امور صغیره
متجاوزه از حده ادراک آن در ضمیر ان اصناف مخلوقات و اختلاف الطبقات در دایره شمول
و لو دام سر رشته حقیقت از دست نلکه بر طبق الکرامه بهره قال و قيل انه صدق کما ان و غیر این
بلالت بعضی از الفاظ و عبارات گفته نموده و در بعضی گفته اند المواصف والمحدثون غلووا
و بالغوا في علاك واعتدروا فكيف لا تهتدون و اني تهوون که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و مولایم با مولانا و الله میفرماید یا علی لا یعرفک الا الله و انا ربه فاعلم انی که بر سر تبار است

وحدت تلمس مستقر حجت خدا و برول بعد جواهر ذواهر مفاد فرشتگان و معنایشان با کمال رهنمائی در رشته دانش
الهی و دولت پادشاهی شکفته فضل عقل را موجب هوس بقویس خدایتقام دست بر نخوده بفر معترف
کردند اگر گفته لطیف خودی هفت شانه ما از کجا و مدح و ثنای تو از کجا اما همین بس است که زبان خدایه بر سر
تسمه گذاشیم و رایج او نمیشد باغ جان مطهر را نه بگریم از القاب هایتوس استعدایه به در صوفی آن
بعضی همان گفته زبان قلم عجب دارد که آب حیره را نیدار او و درین باب بعضی از اجاب لایا کجفتق در شیشه نظم است
دلالت جواهر بر یکدیگر و برول کس نماند مگر آن جواهر ذات او طهر سرع را نیت نام او که سرع
زینتر که بعضی شمع نظر را بهان همان بنادر کافرم که کند بسید قرین بر خط کمال او بمر و تبر که
درین نمک مر که حجت بن ثابت که ترقی نمود از مدح اناء بعد است اتفاقا به شمر قیل
لی لعلی مدحا ذکرها بعد ناداموده ملت الا قدم فی مدح امره ضل ذوالقالب الحان
عبده و البقی المصطفی انا لیلک المعراج لما صعد وضع الله بظهور یدیه فاحسن للقلب
ان قد برده و علی جامع اقدامه فی محل وضع الله یدیه و باید است که انشاء معرفت الله در نزد
که عبارت لایعرف الله انا دانست معجزات که داشت بهر آنکه از جهت نیاید که چون تو را المعراج بر معراج
سبحان الله ای سربلبله لیلا معراج و معجزات آن را از دیده و کانی نهان سبک سیر که با و بنزل مشاهده
عابره

عجایب علویات از جهان برای لغوی معنی آید تا اینجا احصای عیب نفس قابل ازین دامگاه
 مرغ دیش رفت بارگاه مرغ اندیش نفس پرست قالمش از قب سبکتر نشاء چه خبر از این پیر فرزند
 خوش دست پرست اطاعت قهرش هم نهانش سپهر انداخته مایه گسسته و براندخته بر زینین که برش
 داشتند هودج او یک شبه بزدل شد رفت جان کلاه که همه بخت این فرزندش از قدم او بخت و در آن سبقت
 طوین افلاک مفاع کنوز غنی و در خود لاری وصف لک و عوارفت من هر که تعجب اشعار از سکنه مع
 و قلم در زمره نبی آدم مقفیر بعد بر پرده داران حیات قلبیه بزمیه سپردند تا در جات رفیع تدبیر فی علما
 و یقیناً طرخیه تجلیات انوار ذاتی منسبتش سرچشمه و محرم خلوت غنه القدر که در همه دانسته
 دست طریقت از در خطم از حلال دین آن همه ملک بخت رفیق ان عارفان بخت و خبر سر از بخت و آفاق
 پهنش عیب قبول سلم و آرا پخت تمام آمار از عظمت ربوبیت و عجایب امور مملکی و ملکی و اجرام علوی
 در آیت است و نه نبوی از اسم مخفی با صفا کلام ملک غلام و مکنز بر بنده قاب و تین و اطلاع بر معلوم
 که موجب زدی معرفت ذات رب البشرین و المعنیین است اختیار و توفیق نماید بر دراز غنایه اصحاب که به
 شیخ نظامی ره آید در معنی فرقه خود سر که خواسته جود ان دلدل مایه نشاء لب بخر خنده پادشاه
 است چو همه در حواس و اما اشعارش مورد کوره در آینه لافظه مرآتوی بایق ابواب مادیات و کشف

جلیل در دفع غیب بحقیقت رب الارباب بران عالم اراد فاع ابوالست که لغات شرافات ان یعنی
 مدینه المعراج در بر غیر ان ساحت محالم انکسرت توفه در طایفه شیخ طوسی مقتس سره از ابن عباس که شیخ
 ابراهیم رهاقه در ساله فرقه ناصیه همیر ذکر نموده مثبت به قاضی مضمون روایت طایفه است از جمله سند نبوت
 که مضمون اعزازش در طایفه دما به امامت به حدیث که از جمله حضرت سادات ائمه العزیز بنی اعتبار از امامان
 باقیه جبار و عظیم تر میبسی به شهادت در طایفه کرامت سادات صانع برای نبوت خلافت و در برابر جمیع الکظم
 جمیع العلم و مقام برتر و در عین حال در محضیت منزه برائستی بنده المعراج مع ابواب ملکات
 در غیب مافوق از ملاحظه امور عظیمه علویات بدان واقف منزه مسکونی عن طرق السموات نبوی که
 در ان باب بعد از صعود نور وجه خواجه اولاد بر جمیع انکسار کرب و بعد مسافت یک نغمه واقف جلیل نبوی
 از مشرق رویت مرقی طالع که در کتب صبا صیده میره مندرجین سرانما بر تو انکسار خرمه سادات
 صبا ساز نموده فی قتل کردیده منظور نبوی در ملکوت سماوی عین غیظ مرقی نبوی و این قسم از هر
 امور نسبت به عین کرامت عظیمه مخفیة مودعه در ان سرالاراد و نور الانوار از مقبر نزول قطره برین سدر
 عبارت ایما به با هو المعصیه واقف است که جمیع اطفال ملکوت السموات و الارض میدان الی فی یقین
 منها حیث ساء من غیر ذجابه الی ان یحیرل الیها بنف و جسمه و شخصه مضمون مطاعه

جلال الملکوت فی فحشہ عرضها السموات والارض مدیکرہ اور حکایت کوید کہ او دین کو راز فریضہ کلمات
 احدیت کہ در شریعت محمد و آل انبیا علیهم السلام که یا محمد انظر الی محمد و بذاریت ان حضرت
 باوجود بر مرقم که فطرته الی المحج قد اخترت الی اواب السماء قد تحت فطرته الی علی و هو
 داسر الی و کلمته و کلمتی بقی عن جل نیز حب مدین الحجب و المحج بارینان بر جوهره و اواب الی انقش
 یافته و بر مبارک سده ولایت که افاضت نور از بر هدیست از افاضت قبه یحیی بن محمد است (الطی) بریزم
 و حقّه حقّه مودعه اراد بانی با و زاده هم منها مصفوح کشته مضیض ان لکم بنود و حلاله ملک الکر
 باریات مایه شمس صفت و صیات سده ولایت و اعلام این امر باریت است که یا محمد انی جعلت
 علیک و صیک و ذیون و خلیفتک من بعدک فاعلم فیها هو یسمع کلامک و غیر حضرت (سلام)
 خیرا لکم و یسه که فاعلمته و هو بنی بقی عن جل فقال معنی امیر المؤمنین قد قبلت و اطعت
 و غیره ان لکین خلاف بنوی ترجمه مراد الی و قبول بر تعویض سید نیز این باریت از افاضت هجرت
 و انکار که سید صفوف ملائکه به بنیت سید نبیره قیام بخرمقمان سدره دان اهدی به حکمت و سلام
 امام اقام و خلیفه سید الان ما مودر کشته مایه مذکور تا در جسد خود عیس نبیره سیدان نظر انداز
 نموده در اغرف اهلک سر فلک که هزار بر تو اوارا افاضت باریت که کیفیت سید بر مشعر ملک معنوی دند و باریت

بهر طاعت بخشن و بهر نیکوکاری سبب جان آنکه از بستان هر را از دیگر اوقات نفع بهر نفع و بهر
 ارادت بآن واقف گشت و درین دستان گذشت آن عالم عالم عینی نیز غیر خفا از عیبیه نگاشته بر دانه
 ببار از آن نفع حق بی معلوم نبویه حیرت خزان خاوم مطوی گشت و عبارت حضرت سادات درین
 حقیقت اینجاست که اینهاست فلما هبطت جعلت اجرة وهو یخوفی به فعلت انی لک اطا ^{طای}
 التو قد کوشف العلی بن ابی طالب عنده حق نظر الیه و همانجا خط که منور مسکون کفار
 فیض اید است که این قضیه هم مصطفی جعته را گرفت مرتقا به مصطفی ان بازگشت
 مصطفی گفته که حق با حق مرتقا که با حق با حق و بیضر و کفر از لطف مستحق که بران ابر کشف و تحقیق
 چنانکه پیش از این بر این دانه که در آن خط که مصطفی را جبر بر آن است پیش از آن خط که حق
 در پیش خویش مصطفی را بهر اجماع که مرتقا دیار از هر مایه و وضع این است بر مودل و ادب
 مدبر است طایقی التفت از این شیخ مذکور در کتاب مودع بطریق ابی بر ابراهیم و ذات و قدرت سادات
 ان ظهور اندر ذات و کفر نفع خیر ان منظور بر مضامین صحیح صدمه و در روایات سلسله سبوت و ولایت مع
 مسنون اصدق و مودع و مودع مقید بی مضمون سنت و کتب است و اما انکشاف معرفت نیز در
 و معرفت اعدا و ظهور این در آن است که بهر کجاست و بران پیش کرد و هر طایفه است که حقیقت
 در اول

در عالم نوریه و اشراق آن از نور مطلق ذات نوره مقدس و نفوس مستحیضه و صفات متبریه و احصی
 با سر مخصوصه در بارگاه احدی که طایفه از بندگان در آن ملک و برتر از آن متفرد در بساط وجود و موجود
 کل موجودات و کلام حضرت صادق و باقر علیه السلام امرنا صعب مستصعب لا یجده نبی مرسل
 ولا ملک مقرب الا ما بین منی است و تحقیق است و اینست موله از انحضرت اقدس فی ظفر مبارک
 المقربین من معرفته آل محمد صلی الله علیه و آله قلیل من کثیر لا یحصى و از این است مقام رسالت
 شیخ بریت از کتاب یرطامر کفر و در مسوخی شده عذاب و عذاب غیرین خطاب طاهر مسجد نور است
 چون حجت فیض است آن مسجد را از نور و جلال و نور و نور است و طایفه صوفیه و صوفیه است
 این در غایت آنکه لیس از انصاف و نور است و طایفه از انکه کذب و کذب است و کذب است
 صانع علیه غیور است که دایم و در حقیقت نقایح صمیمی و کتب بر هر کدام که در آن حقیقت قیام نماید و بنابرین
 گفته صفت دیرینه کتب عیب جمله داده گفت طایفه از انکه بود که محمد و نبی گفته کلام صادق
 حضرت زکریا علیه السلام در بیان است و کلام لیس بود و جرایان طایفه و طایفه حقیقت علی بن نبی و کثرت
 و وعدت فیس از انکه در سمیت سوال مریدان جواب بیخلاف خلاف و حقیقت کلام فی السجد
 و عنده جل لا اعرف و امیر المؤمنین که در انوقت طایفه فیس از انکه بعد از انکه در انوقت

بافته که بهر و سوار ای بل مدافعت تواند بود حضرت فرمود که صدق ابو ذر از خود جعل نماید ^{نشد}
 و سوره و کلام شیخ خلیل در کتاب مظهر الی بی سیر بنه تفسیر و لغت و سرشت مظهر شیخ است
 بر تو روز خدا بر لک است این کتب یک است از نام او در سیر بنه حکیم است هیچ میداند که سیر خدا
 را که نمیداند که آمدند هیچ میداند که طوری است بر تو از حق بر جویست هیچ میداند که در کتب
 با هر روز و ام تاج کیت اینها از رخ شتابند هر که در آن را فرود سپرد روز تو از پیوند هر که
 و نه سیر بنه کیت در مدافعت از غلبه او غلبه می شود بان سخن سر از از روایت اصبع بن بنام است
 مضمون کفر از لغات با علیله در لغت بنه المقدس و انم الفوب کویا شیر بخش میران کشته
 فیوضات از لغات حدیثات احاطه بهات رسته غمخیز تسمیه ملذذات الکفرات لرف با غمخیز
 داران بخدمت عروین و حب و غلبه بنه شمس و جریز بنه عذاب الی با بن نفوذ بکار از غایت سعادت و کمال
 از روز که نفس نفس لولا از دست دلم و وقار از دست و سید خلق ابان کویا عیان عیان بن
 بی بن خونی که احوال و جواب که در دست کرد اینک با صلیب و سوار سر کرم شدند و چون دغان نشناخت
 و شقا که از قانون سینه بر کتبان این نهمان نهمان دینا بصیرت ان نهمان این طریق موقوف است
 بر طبق کلام عیون که در اینها از اردو که از انوار کتبات غلبه و واردات نوریه باز از اطمینان
 لصفای

لصفائین علوم با آن رسیده شده که جنبت صمیمیت به وسعت فهم او را مستحق با نام و خلیفه
 و در سید الانام گردانیده روانه دانسته گویند روزی که ان جامع قبیح عوالم غیب بر غیر مسجد مدین بکلام
 اعجاز شامق و خواطر مصطفی خطبا گردیده بود آن ملا عین دهر سیم شده بر علم انکه مکر خفا و قیاس صادق
 از ایشان نمودند و در پس پرده اتفاق استرا یافته همان باطنها مصفا و محبت در جریده الهی بدختر خورشید
 و چون نزدیک در رخسار و کلاه و پنهان در این ملاحظه انظر انوار یک نغمه اخلاص و اعجاز
 و تصور زیات و ظاهر و باطن و اتفاق و اتفاق و غیر اخلاق الحسنة و الذميمة و کیفیات حالات کالات
 احوال و کمالات علی ماهی علیه فی الحسن الامر و قمر و ملک معارف الخیر است بعد از آنکه علوم مرصوفی حاصل
 اعم و شایسته صادره از ایشان نموده بقرآن و تفسیر و در مراتب عالم آن سخن ابرار و اله صورت شایسته پذیرفته بودند
 علم و کلم غیظ و عفو از جهل و عدم رضا با نیت است مطایب پس آن علم ظاهر و باطن و قیاس و این نشانگان
 مدخول ادرستور و واقعه از ایشان در جریده علوم انوار معارف لو کشف العظامی سبیل الاجال
 است و معروف فرمود که ان الله تعالی يقول فی کتابه العزیز یومرندهوا کل اناس با ما هم فیها
 ما الله لیبعثن یوم القيمة ثمانية نفر من هذه الائمة امامهم صلب و لو شئت ان استقیم
 لفعلت ان مردان پیکانه از دین و مطرودان درگاه رب العالمین سر رفعت بجیب حریر فرومید

از مجید پروردگار شد سبحان الله ما اعلى قلوب هذا الخلق لا اله الا هو الخواتم الخواتم را که شهادت داده
و عزم نور مزاج ایمان کرده بوسه بوسه چو پست نایند و گاهی بجا کسرت کلمه نفاق و شقاق دیده بصیرت را
از ملا خطه اسبقه اندر فیض آثار تجلیات الهی باز در شسته به سوخت شیطان و احوال و اعوان و می سنند
حکایت و نیابت بوی را به سپر ای قافه احضار صلاه اورستی به هم خلیفه گردانند چنانچه روایت سلیم بن
قیس الایزلی از سلمان فارسی رضی الله عنه منین آن است هرگز که چون تیر فلک سرت در عیوب آنک
صیت و انهم میتون عروب بخت اصحاب صحیفه اعتقاد بود امداد افان مات او قبل انقلبتم
علی اعدائکم لئلا یؤیّب منور سید ابیده اوز سکه کوثر و شیر حبش نفع روز و شتر افعی بنیاده بود
که کوفان صفای افران مدینه مطهره را حیرت گرفته و سفینه ایمان را با بطنین بگرداب عین در آن سلمان را گفته
با قیاس از اصحاب بر طبق منظر هر سنی گشت سفینه نفع من و کب من با نخی و من مختلف عنهما غرق الزمان
محظوظه عظیم ثابت تا در جبه صورت بهجت بخت لاف با برف و حضرت سنانید و هر کس طمع حقیقت را ندانست
همه بر کیفیت صبر بر نیکوئی و در شسته سؤال از لیل که او که نیست که هلاک دلی من اول من با بیده علی منبر
و سوله الله سلمان کیف دایت شما کبریا متو کبیا علی صفا، پس بدیدید سجاده شدید ان
صعد اول من صعد و هو یسکی و یقول الحمد لله الذی لم یعبنی حتی وایتل فی هذا المكان
و بهله ما

و با بی کرمه بخیر منبر چون رفت حضرت و فرمود که هلدی من هو سلمان کف ما اددی من
ولقد سائنی مقاتله کانه شامت بموت النبی حضرت و فرمود که ذاک ابلیس اخذ الله و اطلع حضرت
بر هفت یکن قطع نظر از اندراج آن در تحت علوم طرآن واقف بشمار و نهان از اخبار نبوی خیر بین
قضیه کوز ظاهر ادبش مگردان سر او بخیر عجزت بخوله از حضرت مفید ارام است اجنبی و رسول الله
صلی الله علیه و آله انما لو قبضه ان الناس با یعون ابا بکی فی کلمه نبی ساعده بعد ما یخضعون ثم
یا تون السجد فیکون اول من یبعده علی منبر یا بلیس فی صوته و جل شیخ مضمحل یقول کذا و کذا
ابن جهم پس در جنات و سبقت بر ابرار آن در امرت و تحت زانت که چون روز غیر کتاب دیوان احدی
نشان دینان خلاف من و ولایت و الطغرائی غزای یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
موسی و حمزه و بتو یسعی الیوم اهلکم لکم و نیکو و اتممت علیکم نعمتی و تمیح کروانید منادی کلاه
رسالت نای فیض انبیا می گشت مولا و فی هذا علی مولا ب موب کن نازل سما و روح فرات فضل
بنوی و منیه غلغل الا فلیبلغ الشاهد منکم الغایب جهات سه را بر آوازه خنجر شین بن
طیلسن نفاق در گردن و حبه مکر و حیل در بر و مقامه کینه دیرینه بر سر و دای دیا و برابرش و طغیان
هر دو در پای و زنا را از رخسار بر میان و میانه در دست و سجد زرق و اوس بر نرسود عجب

و خود منی استقرار داده و حیمه یا ویدیک پوشش مرده و اباسه سینه همگی نزد وی حاضرند و در نظر اب و
در سوال و جواب سوال نموده و جواب الین باین عنوان تقدیم نموده فعل هذا التبی فعلا ان تم لم یخص
آبدا و یوسر از تصرف در مزارعش نه شده متفرق گردیدند تا روز رحلت نبی رحمان صاحب بر طبق
والذین کفرنا اولیاء هم الطاغوت یخیرونهم من النوا الی الظلمات بهشت بریه رفیق السلام
طاهری جزات نخرج القهقری حیث رکوز و کلمات روز غدیر و تسلیم ام خلافت با جبر الهی که حضرت امیر
و قبل قول سید المرسلین عبارت است که اولیاء بامره المومنین را کما ان لم یکن سیدنا مذکور اند
و علم عینان سیر جمیع لغیان منقول گواینه و عینان مطایبی کفر و آزار بسیار بان ملت بقه الهی و داد
مصدق فغادوا الی الملائک الاول کریدند این قصه و سبب التفرج هجوم شیطان و لغو این تفرج
صدورشان شده باین نبی و عدوان ابو بکر را به سبقت محبت بلند گردانیدند و در کلماتی مروایت جابر
از حضرت ابوبکر علیه السلام مذکور است که صرخ ابلیس صرخه لطیف بجمع اولیاء و ثم قال اما علمتم
انی کنت لادم من قبل قالوا نعم قال ادم نقض العهد ولم یکفر و هو لا نقضوا العهد
ما یوسر ثم قال لهم اطربوا لا یطاع الله ابد الحق یقوم امام و مروایت معتبره از
که روز اقبال جبر سیه عالم از مشرق طالع کشته محزون و اندوهگین از رجوع بهشت باین سر و وضع
ایستاد

این صورت محض صور الامور و منزه عن الصور گشته است و بیشتر مصداق این قسم از کتب را گوید که عالی ادان
یاد سولاته کتباً خفینا انحضرت نیز در آثار تحقیق جواب بصورت استظهار اقتضای دل و منزه که کتب
لا الود كذلك و قد دایت فی لیلی هذه ان بنی تم وعدی و بنی امیه یصعدون منبر
هذا و تعدن الناس عن الاسلام العقیقی فصلت یارب فی حیاتی او بعد فانی فقال بعد
موتک و در کتاب کتب الحجاب فی فی و غرضی فصلت برایت موقوفه رسید لاسرین که دایت فیما یو
النایم کان القردة او اولاد القردة یصعدون منبری و یزولون قالوا فما اولت مال
بنو امیه و در روایت دیگر لفظ خنیز را اضافه کرده که القردة حلالین و در غیر من الروایات اکثرت
و همانا اقتضای بر قرده و خنیز بر سر ره بنی تم و عدی و صاحب بهر همت خنیز خنیز ندارد و موقوفه که بجز
ذکر روایات بقیه حضرت صلی الله علیه و آله که معروضه که لولا انی اکره ان تعال ان محمدا استعان بقیه
حق اذ اظهر بعده فلم یضرب لغاتم و این روایت واضح الدلالة بر ارماد است بجز
حضرت سادات و اینکه صمد بن سمرقانی که مستلزم موقوفه ای از دایره اسلام و دخول در زمره کفر بنوعی
اراده قتل ایشان را که طبع شریف نشده موقوفه نیست که بنی تم بافتش صمد بن سمرقانی را که
نکستی و این شمر است بلکه تعدیه ولایت از مجاهد ایشان را از موقوفه اقصای نجعت بعضی این

باید هم حوازل را راقه و مای آن طایفه بایرند و اعدای ایشان است بلکه بنابر علم و مصحح و تحقیق و رفع
 مفاسد متصوره و لزوم انقضای طایفه موسوم به سلام و تنفر طایع مردم و عدم رغبت طوائف مختلفه در ظاهر
 مسلمین و امثال آن است و بنابرین صفحات او را قی و اجزای کتب و سبیل که مخالفین منقوش ساخته اند و از
 عدم صانع آن حضرت با اهل ضلال استدلال بر صحت ائمه و افاضت ایشان و تخطئه اهل طغیان آن نهایت ظهور دارد
 و چون بنابر این کتب ثابت که خلافت حضرت به تفسیم اهل و تعیین سادات بنایست پس لایزال بهیچ طریقه
 آن بعد و حسب مرقعه الای را راد و اخذ حقوق و چیزی نگذشت عدم مجادله و نزاع من حیث الظاهر یا بنا
 بر عدم احوال و انظار است چنانچه عبارت حضرت در تحقیق بآن مشهور است که و طَقَقْتُ اَذْنای بِنِ اَنْ
 اصول بیدخوار، ادا صبر علی طغیان عیسا، یا بنابر وصیت نبوت چنانچه سادات بنابرین
 بعضی از مفسد متصوره آنست که علت نقادان حضرت سلا و بنابر آنچه فی بحرین در شرح دیوان ذکر نموده
 باین عبارت که تصور کنی که اگر بعضی بعد از موت سر صاحب الله علیه و آله خلافت میزدند و منسوب ابوبکر را ضعف
 آن در کمال قوت و طوطا نیکی او و غیر او تصریح بفقیران این مدعا نموده چنانچه دی در کتاب مذکور از مسلم از عایشه
 تصور نموده که روزی امیر المؤمنین طایفه از اصحاب الطیب خدمت و با بعضی ابوبکر نیز سادات علیه شرف و در برابر
 بدون رفاقت عمر طایفه فرمودند بنابر آنکه خلافت عمری علت مفسده شده خطی در مفسد مرقوم است
 ینانی

مشی و بجز از انصاف و مجلس شیخ ابواب کلام مجرد و شایع ملک علام سید مرتضی که اما بعد فلم یمنعنا ان
بایک یا ابابکر انکاد الفضیلک و لکننا کما نوی ان لنا فی هذا امر حقاً فاستبد و قدر
لینا و رایت خود بر سول الله صلی الله علیه و آله در نهج بر وجهی که ابوبکر را در و نیزه ظنی که از اینجا که فروز حق
صدیقات مجرد و حقایق الیقین یافته منزل جنه ابواب و مخفی لایق فاسد سید بعد از حرارت کفرا را
نه مظهر انوار خیر بان یافته و نبوت زفت نبوت کرده و با بخار و موع سیکه قیام نهج بر آب دیده
دانت لباس غلظت و غلبت لظفت و لظف در بان مونی را بیان ادعان با هو الحق ارشاد نهج سیکه
انصاف که به مضمون روایت حریت منسوبه بان و ملا رتبت مفید آن است که حضرت صغیر سیکه با اظهار
حقیقت خود و غلبت و غلبه و ان ابوبکر در امر خلافت مرتسم گردانیده و عدم سبب با اجماع بر معتبر ندیم
استحقاق در در امر خلافت و ظهور استحقاق آن مرکز دایره خلافت و وصایت گردانیده حایه امور مذکور
باینکه و جلالتها و آنچه قاضی حسین سبب صوفی افکاره آن تومنه نهج بعد از ذکر خلافت و عدم اراده انحضرت
بامر مذکور و استحقاق منسوبت از جانب ان غالب کمال غایب شایسته در غایت ظهور و کشف منسوب
بعد سبب انحضرت با اجماع بر وقایع مخلقات چه عذر از عدم سبب لکهای صورت صحت تواند داشت
که طوا خلافت ابوبکر سبب انحضرت مزین گشته تیوق قبول ان نفس سول موقع نشده باشد

[illegible]

اتی جبریل بهذه الایة وهی آتھا ولیکم الله ورسوله الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتوا
 قوتا ان کوة وهم العود واز جهنم مذکور است در کتاب زبور که حضرت رسول ص الله علیه و آله در آنوقت کورت
 نبوت را بطراز اعزاز ولایت مظهر شد پس محبت شاه ولایت را بر این استقامت برگاه الهی داده و مقرر نمود
 که را به تخریر قبول مول محرز فرموده میگفت اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی اخی علی اشد دبر ادری و
 اشکره فی امری کی بتجدد کثیرا و تذکره کثیرا انک کنت بنا بصیرا و همچنین از تفسیر مفسر نعمت حضرت
 بر آن ص الله علیه و آله که اللهم ادد الحق مع علی حیث دار و در کتاب مذکور است که از طرف مظهر قدم
 در طایر نورانی بوزن صف کمرات علی صراط حق نمسکه در مظهر مریه بنوعی در صف ایستادگی است
 و بهیچ وجه ولایت مویست سر حلقه زرد لب بطریقه خواب ناز غافل از ابرویست با تلفظ کنیتی و بهیچ
 حقیقت لطایف از مدلول کلام بخت نظام مفضل را و حیسمت موضح می باشد بر لب نوز قبول محوی ماهی است
 در این نشین ادب و کلمه افات رجب طاعت هر که شروع بکمال است بدست زنده چهره نیکو آبی است
 محبت خالق هستی آسمان و هستی زمین سخن که بارکان مشهور و غایت که به ولایت ال رسول نیست قبول
 ناز و روزه و حج و جهاد و حسن و نجات و همه اینها فیهیله باید دانست که هیچ امری را مومنین برابر با کبریا
 که در کتب و بیابانها ذکر فرمایان کیم است و خطبه شقیقه مشتمل بر عبارت لقد قمی صا ابن ابی قحطه

وانه ليعلم ان علي منها محل القطب من الرقي كه كنهيت در بر لها رعدوان و عصيان نم
 اصحاب خصوصاً اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد بنصب الخلافة الظلوم الغشوم الملعون لما بكر
 ابن ابي قحافة ويلي ظاهر و برهاني باهرت بر اهلها رخصت حقوق انحضرت و بيان استحقاق مرتبة عظيمة
 خلاف من عند الله تعالى بان حرف من بيزرست و اما لحايت اصحاب انحضرت بنوع كنهيت بيزرست ذكر
 مخبرين و مجتهد محمد بن الحسن السقا و عن ابن عماد عن ابي عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام
 عليه لما اجمع ابا بكر و ادعى الكوفة عواء و قال ما اعرف لك تخافنا انا فيه فقال
 ارضى برسول الله صلى الله عليه و آله يعني و بهذا فقال ابو بكر و اين رسول الله و كيف لي
 به فاخذ بيدي و حبا الى مسجد فاذا رسول الله جالس في القبلة فقال اجاز ان قال
 لرسول الله صلى الله عليه و آله يا ابا بكر عصيت مولانا و جلست مجلس الرسالة و من تبيته
 بينة بنوي تبيته سره و عزت كبريائي كبريت كبره كرهنا بينة بجا در آستي در مبداء رضى و اهل
 صادره باز آمد و غنا نصيب از طريق اعتراف انحراف و اهل كمال انصاف كه در دعوى خطبه كه فاتح
 ارباب معصية و عذاب و عتاب است و از منعه سر خلا ايان محمد معكم طريق نصيبان وى كرده و ملازم موضع مقام
 ملك السب انحضرت و در امر خلافت و آند بعد از شما ان بنصب حقوق مرتضى در وجه ظهور و آند عايف انحضرت
 الحمد

مطهره مشوبه به بخت است که الهام میگزیند بر او من رحمتی که ان شاء الله تعالی بخداست هدی
علم الهی بآن سقوی من الاسلام بفضل کل سهم وفي القرآن الوهم ولا واجب طاعتی ضاً
بعزمت کاهرون من موسى اخوة کمال انا اخوه وذال سقوی کذاک اقامنی لهم اماماً
واجزم به بعذر ختم وویل ثم وویل ثم وویل لم یبق الا غداً یطی وویل للذی شیخی
سفاهای برید عداوتی من غیر جرمی وآنچه من عبارت فیض است خطبه مسوومه طایفه که مقرر
شایسته از انچه در ظاهر و خبصر حق آن ملا جانب افرد من معنایه که ای ائمه الهی خدایت فاعند
وعرفت خدیقه من خد عباد صرت علی ما عرفت واتبعت اهلها وقد استبان لخالق
فصدت عنده والطریق الواضح فتنبهت اما والذی فلو الحب وبالنسبة لو انفسهم
العلم من معدن وشرتم الماء بعد وبتبر واخذتم من الطریق واضمحروسلکم من الحق
منجیه لیتقیتم سبل ویدت لکم الاعلام وارضاء لکم الاسلام فاطم و غذا و ملاع
فیکم عاید و لکن سلکم سبیل الظلام فاطم علیکم دنیاکم برحمتها و سدت علیکم
ارباب العلم قلتم باهوائکم واخلطتم فی دینکم فانتم فی دین الله یغیر علم واتبعتم الغواء ف
ضولکم و ترکتم الامم فترکوکم فاصبحتم تحکمون باهوائکم والذی فلو الحب ویراء النسمة لهد

علمتم ان صاحبكم والذي برأتم ووقى نيككم وخيرة ديكم ولسان نودكم والعالم
بما يصطكم فخر قليل وويل ياتزل بكم ما وعدتم وما نزل بالام من قبلكم والله لو كان لي
عدة احباب طالوت اعدة اهل بدو لفر شكم بالسيف حتى قولوا الى الحق وتنبوا الى
الصدق وخطبه طرية مرسومة خطبه وسيله موارز حد وثاني الهى وپان مچيت وملكوت ونبهات
وترهبات وكرامات وتوبيكات والفرحات وترعت مع رضى و موعظ ووجه ميمزه من اهل
اللقاء والقدوة حبيبه صافية غريب ان حقايق نپش كه زلال من دقيقه دروى تعبيه فيه پير زال
افهم تباد حجت وادانراست مستمن اران طلان سعه مبرككت ان نپش بر شجرة مباركه هر صر
مطهرة افامه جنين وستان سرا كرده كه مراد از وسيله كه در نه الهود پي كبر الربيه حصص فيه ارفع درجا
جنت و ذررة ذرايب لفت مناهيت غابت امنيت است مستبني بر هزار مرقاة از مرقاة نون و ذرره
ويقوت فرزد و در جان و غير و كافور و طلا و نقره و مرقاة نور و ما بها و بين المرقين مسير
است و منده است و ببارها ن جان جوس نوز بر مسند قرب الير و ذكر در جبهه مفضله سفن النفس و ذات
القدس مرفعه و كنهات مرقف از افاضات نوز و جبهه نوز و دل و تني بجز نور كه اامت بوجه اعتباط
واقفين اسرار قوت و ما رسوخ از اين باب ير و يله مذكور ببارت يا اهل الموقف طوبى لى لى
 الوحي

الوضو وامن بالنبی العربی ومن کفر فالتنا دموعه فرمعه که لا یرا ما ملک عقرب ولا
نبی ثم سل الایهت وعبج من ضیائنا وحبالتنا وهداران را که کجاست نخه ویت برکت
طرداد است وکفر اصحاب منال نخه میفرماید که ان الله تعالی امتحن بی عبادہ و قتل بی اصناد
وافنا جیفی مجاده و جلیفی ذلقه للمؤمنین و سیفهم علی الجبین وشد بی اذ و سولہ
الزمی بصره و شرفنی بعلہ و حیاتی با حکامہ و اختصنی بوجیهہ و اصطفانی بمخلد فی شہ
وہم اذان بزرگ عبادات بنوی و دویای می طغوی دین باقیام نخه و جلیبر مقل قول سرت را و کجاست
انسدک لکم کان الله عزیمتہ میفرماید که یا ایها الناس ان علیکم منی کھرون من موسی الا
ان لا تنی بعدی فقفل المؤمنون عن الله فطق الرسول اذ غی فی اقی لست با حید لا ہر
کا کان ہرون ا خاموسی لایہ و امہ و لکن کان ذلک منہ استملا فالی کا استخلف موسی ہرون
علیہما السلام حیث یقول ا جلیفی فی قومی واصلح ولا یبلغ سبل المصدقین و ہدیران بزرگ
روز غیری کہ ان با طلم لہد ہما ن حجت و ہر ان مستند کردیدہ و غنیات ربانہ و صلفان سبنا کہ دنا
روز با برکتی است افغان و ات بابرکات مررتوی مظهر آن سدا و از امور صادرہ نبویہ نیز کہ دران روز سمیت
و رقم پزیر شدہ بو خبر دلم میفرماید کہ و اخذ بعضی حتی را فی ما فی البیضاء فاعا قایلا فی محضہ

من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وكانت علي وليا لله وعلى
عداوتي عداقة الله ورسوله ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وال يوم اكملت لكم دينكم وادبر
الطايف آياته كما اورد في سائر ارباب في درجته ظهوره في جوار جلاله وثبوت ثمنه في جوار
او امر رب العالمين خذ اول ذنابه كما في قوله صلى الله عليه وآله وسلم ولئن تقصصها دني لا سفيان
وناذعاني فيما ليس لهما بحق وكنها صلاته واعتقادها جهالة يتصادفان بالحق
ويتناقضان باطره ما لهما من واحدة ولا من عندهما من واحدة ومقامات عظيمات في حق الله
اصح من فوج طائفة ائمة اربعة اسلام وتركوا ما رتبته لانام وكرهوا في اذنه من كل وجه فبقوا
جاءت ائمة مبرزة في وجهه على العقاب واشكوا على الادبار وغيره انما رسول الله
صلى الله عليه وآله ودعوا عن احكامه وبعده من افواه واستبدلوا بمختلفة بدله
وكانوا طائفتين ودعوا ان من احادوا من الاله في اذنه اول مقام رسول الله من احاد
الرسول صلى الله عليه وآله عليه طلة المقام ولئن كانوا في صدوجه من الهدى وشفاء من الاجل وسعد
من المقلب استدراج من العز وسكور من الحال وادراك من الامل فقد اهل الله تعالى
شداد بن عاد وثمود بن عموذ وبلغ بن باعوف واسبع عليهم نعمته كاهنة وباطنة
ايهم الله

انیر دانسته شد باید دانست که ابو نعیم حسن بن حذیفه نقل فرمود که کان علیاً علیه السلام یقول بائع النسا
 ابایکم وانا والله اولی بهم متنی بقیصی هذه فکلفت غیظی واشطرت امری واذلقت کلکلی
 بالادب ثم ان ابایکم هلك واستخلف عمر وقد علم ما قد اتی اهل بالناس متنی بقیصی هذا
 فکلفت غیظی واشطرت امری ثم ان عمر هلك وبعثها شوری وعلی بن سادس سینه
 کسهم الجده فقال اقلکوا الاقل فکلفت غیظی واشطرت امری والوقت کلکلی بالادب حتى
 ملوحدت لا لقتال ولا کفر بائع واما انیر برت کنایه از بهر بهر متنی که طریقه در برت
 واما که حسن تقدیر از من بقیصی که بنابر وجه اعوان وانه درین مرتبه وهدان برابط در مرتبه
 اوست وایضا در روایت ابو نعیم از عمرو بن حریب مذکور است که حدیث والدی ان علی علیه السلام
 لم یقیمه علی المنبر الا قال فی آخر کلامه قبل ان ینزل ما ذلک مظلوما منذ قبض الله علیه
 وانه لم یزکم بعد ویتب من حبه ودر بعض روایات دیگر از عقیل ذکر نموده که بنما علی علیه السلام یخطب
 اعزائی یقول واما ظلماته فقال علی علیه السلام اذن قد فی فقال لقد طلعت عدد المذکر
 والو بر ودر روایه مذکور است مسموله از عبد الرحمن ابیکره منقول است که سمعت علیاً علیه السلام علی المنبر
 یقول قبض رسول الله صلی الله علیه و آله وما من الناس احد اولى بهذا الامر منی ورویه عن

[illegible]

[illegible]

بمولاتنا وکفرهم بها یومرأخذوهم ذن فی صلب آدم وانصهر حضرت صادق علیه السلام در
 کربلا بن کسب سینه و حالت به حقیقت چنین مرقولست که اذا جدد امانه امیر المومنین
 فاولئک اصحاب التناوهم فیها خالدون وانصهر حضرت صادق علیه السلام در بیان مدلول این کلمه
 صحیفه تحقیق بر طیر افغان تا مرتبه بهر میزان طوار ویا مخاطبا الی امان بن تغلب که الناس
 کلهم عبید التنا و غیرک و اصلک فان الله فک وقابلکم مولاتنا اهل البیت و غیر
 بن یار حضرت صادق علیه السلام فان الله عز وجل نصب علیا علیه السلام علیا نبی و من خلقه
 فمن عرفه کان مؤمنا ومن انکره کان کافرا ومن حمله کان ضالاً ومن نصب معه شیئا کان مشرکاً
 و من جاء مولاتنا دخل الجنة و ایضا از طریق اهل بیت حضرت صادق علیه السلام در بیان مدلول این کلمه
 ان الذین اوتوا علی اديابادهم من بعد ما بین لهم الهدی و لغوا فی کفهم حقیقه را بکلمه تحقیق
 کرده اند که فلان و فلان و فلان اوتوا عن الایمان فی تون و لایة امیر المومنین علیه السلام و من کرمه
 فلنذیقن الذین کفرا بن جهم مغتر ربایة حضرت کریمه و ایضا امام ائمه با بر حال نبی الفاطمه که
 مذکور است بنیاد حضرت زهرا علیه السلام باشد که ان الذین ظلموا ال محمد علیهم السلام حقهم لم یکن الله
 لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقاً الا طریق جهنم خالین فیها ابد و کان ذلك علی السیر و روایات

معبره متحدہ المذاہب دین باب زماہدہ از محمد رضا و شخصیات حد زامن طال السلام بکر قیامت ہدا
 السلام تھام یافتہ بعضی دارالفاظ منظومہ منسوب بہ شیخ علی ^{اوراق} مرزوق کفایت سفر ہرچہ کور کور الکر دم
 بکل زلفہ لدم مرہ ای مابدل انجہ کوکھا لکھن کھدام من کفایت دیگران کے رقصہ ام شیر ذوق است
 دیگر ہر نسبت درجہ عالم ہجو اولیک ہر نسبت عشق میکدیکہ حق ہا رشتہ زان کے کو لڑیکا ناچا شہ
 دین و برخی و کفایت است لیکر این ہمار مذہب حق است شتمہ در سطح دیوان مذکور حکم چنان
 اناب نہوت از مشرق آدم طوع یافت ہوئے ارتقاء یافتہ فضائل صفات دینی و غیر کفایت
 خاتم علیہ السلام مسمی کشت قتل مذکور اندام یافتہ بدرجہ کھس سہت الخیر کہو باجلا داکتر تھہ در برابر
 بنی دے آیت کہ قیام مقام دی نہضت بط امور دینیہ و کا مشرق حق یو تقیہ است و چون اقرب انجا بصفیہ
 عیسیٰ و آل و عرب لویا و کہ مرتضیٰ است محراب عیب ہا و انچہ چہ عیب را با ہست اعلیٰ و غوث
 الحفرت را ہبان معنی پرسیندہ مگر از مری کسی ہا ہرمان و جس ہر دم نفس کند بردار جا
 این لنتہ طرف ہن کہ ارباب کھات یا بند زینت مناس ایان و این کھات ہر اسارہ بر بحر
 محبوب بہ فخر و عزت کہ محراب کھست ہن ماہ و ہ اسلام محمد است ایان عا کر تہ
 دین خیر و طہی ہنکر از زینت ہمارت جہاد شیعہ کہ عبارت کافی حرکت دہ کھ خلاف نبوی ص

و انحضرت کفر را یقین دیگری از اصحاب را از ائمت نسبت این امر بغایت حرر و پنهانیت حضرت و کلمات
که چون هر بنیاد اجماع است بل اقامه مقام و در مخصف بطو این سیرت بشود و با عراف شرح مذکور
اوت و ادب حضرت سادات حضرت خاتم الاولایت پس مقام ائمه در امور مذکوره بوی حضرت می
نسبت آن دیگری از دایره نسبت شیئی البتین خارج است و لیس الماد عجلاته علیه السلام آلهما
و معتقد اصحاب را نیست آن است که مرتبه خلافت مخصوص بذات است که علم مقابله مستخف داشته و عاقبت امور خفیه
و بقیه که مستخف را بتجلیات سهان و صفات و هر سدا اطلاع داشته از اینجه مسخ می مرتبه خلافت کرد و چنانچه
عبارات این بان شتر تمام دارد که الخلیفه یحییان یعلم مراد المستخف و الا لکن خلیفه
که بلکه مدلول گیری از افادات الظایفه افاده اتحاد صفات محققه مستخف با خلیفه نموده برعم پس
انچه مرآت نبوت قمر السعاس ان شیه از مبداء فیض بان احصا من پذیرفت همچنان این صفات
و حالات و ولایت نیز مقرر بان احصا من پذیرفت بصورت مذکور که مرآت نبوت که تقایس بینهما
من حیث الاعتبارات و از این طریق مبره نزدان طایفه ائمه الخلیفه و مستخف و عظام و ذریه است و در هر غیره
لازم است که خلیفه از سکوته حالات و ولایات ائمه است انقباس اوزار هدایت و ولایت نموده بر سببیت و مقام
حقیق مستخف بنده و سبب آنست که امور مذکور و از این مبره از انقباس ائمه از عشر صلوات الله علیهم بعد دیگری
لا اله الا الله

از جهت اشراک اینان عارض بر است و در امور مولد شرارت به غیر واقع است چگونه موعظه شده ماکر و دافع
 به این جهت مصلحت ما را که چنانچه در این بین مبادی و میراث ناپسندیده از او مگذرد چگونه مکر و فریب است که
 غیر از او که باید از او جدا شد و غلطی که در این بین است که در این بین است که در این بین است که در این بین است که
 پس این است که از جهت برتری نور چشم بر آن فرق که چگونه در کوشش ظاهر است که در این بین است که در این بین است که
 در این بین است که در این بین است که در این بین است که در این بین است که در این بین است که در این بین است که
 مذکور است که در این بین است که در این بین است که در این بین است که در این بین است که در این بین است که
 مظهر عجز و برتری از این علم افغان و مظهر عجز و برتری از این علم افغان و مظهر عجز و برتری از این علم افغان و
 است طریقتی که از این علم افغان و مظهر عجز و برتری از این علم افغان و مظهر عجز و برتری از این علم افغان و
 عبد العزیز جعل القوم و جعل عوام و انهم ان الله عز وجل له یقبض ینبیه علی الله علیه و اله
 حق الحلاله الدین و انزل علیه القرآن فیه بیان کلمه نبی و انزل فی حجه الوداع و هی آخر عمر صلی
 علیه و اله الیوم املت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی لا اله الا الله من تمام الدین و له
 میضی صلی الله علیه و اله حق بنی لامة معالم دینهم و اوضح لهم سبلهم و ترکهم علی قصد کل
 الحق و اقام لهم علیاً علیه السلام علماً و اماماً و ما ترک شیئاً یحتاج الیه لامة الا بقید من

وَعَمَّ آتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكِلْ دِينَهُ فَقَدْ رُوِيَ كِتَابُ اللَّهِ وَمِنْ رُوِيَ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ كَأَقْرَبِهِ زَارِئًا
مُذَكَّرُهُ حَقَائِقُ آيَةٍ رَأَى فِيهِ عَمْرُو بْنُ دُرَيْشٍ مَا فِي أَنْطُمْ دَاوُدَ كَهَامَتِ أَجَلُ عَدَاوَةٍ أَعْظَمَ سَانًا وَأَعْلَى مَكَانًا
وَأَبْعَدَهُ وَالْأَزَانِ هِيَ كَمَا رَوَى اللَّهُ عَنْهُ لَمْ يَكِلْ دِينَهُ كَمَا رَوَى الرَّائِي مَا تَقَرَّرَ فِيهِ رَأَيْتُ بِرَأْسِهِ
رَفَعَتْ أَنْ تَأْتِي شَدَّ جَارِيْنِ دُرَيْشٍ رَفِيعَهُ فَمِنْهُ وَدَحْزَتِ خَيْرٌ مِنْ مَجَاعِ خَفَّتْ وَنَبَتْ بِرَفْعِ مَوْجِئِ كُنْزٍ وَتَبِيعَتْ
تَضْمِينُ أَنْ تَرْتَفِئَ يَدُهُ كَمَا أَنَّ جَاعِلُكَ لَنَا سَامَا وَلَا يَزَالُ خَفِضَ دَرَجَتُهُ لَهَا وَدَوَّكَ بِرَأْسِهِ
لَا يَزَالُ عَمْدِي الظَّالِمِينَ سَأَلَ بَنَاتٍ بِرَفْعِهِ أَنْ يَخْصِيصَ بِيهِ كُنْزَهُ أَهْلُ السَّعَادَةِ أَنْ يَزَالُوا
مِنْ مَوْجِئِ الظُّلْمِ أَعْمَازُ زَمَانٍ مِمَّنْ وَجَّهَتْ سَجْدَتَهُ بِرَفْعِهِ بَارِقَةً عَادَةً مِنْ طَبَقِ طَبَقِ أَهْلِيهِ كَمَا رَوَى اللَّهُ عَنْهُ لَمْ يَكِلْ دِينَهُ
بَعْدَ نَهْيِ مُشْتَقٍّ مِنْ سَبْتٍ وَرَأَيْتُهُ جَرَّبَ فِيهِ نَهْزَانِ أَوَّلَى آتِ سَابِغِهِمْ لِلَّذِينَ تَبِعُوهُ وَهَذَا الْبَقِيَّةُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ دَلَّى الْمُؤْمِنِينَ أَمْرًا مَرَّ وَخُذُوا بِسُلْطَانِهِ نَبِيًّا مِمَّنْ كُنْزُهُ وَبَعَثَ فِي بَنَاتِهِ
عَلَيْهِ مَرْصُومُهُمْ حَمْدُهُمْ فِيهِ وَارْتَفَعَتْ بِأَصْفَى أَوْلَادِهِ رُوِيَ رَأْيُ مَعْمُورٍ مِنْ مَطْلُوعٍ أَنْ يَزَالُوا تَبْتَ كَمَا
الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْعَمَلِ وَالْإِيمَانِ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ أَنْ يَنْبَغِيَكُمْ كُؤُودُ
وَحِينَ تَصَادُونَ مَرْدَقِ أَيْنَ كَلَامَاتٍ يَهْتَمُّ بِمَعْنَى عَمَلِهِ النَّاسُ وَرَأَيْتُهُ فِي مَجْلِسِ خَلْعِهِ كَمَا رَوَى اللَّهُ عَنْهُ
أَرَادَهُ أَنْ يَزِيدَ الْبَصِيحَ مَقَامَاتٍ أَمَّا رَسْمُ كُنْزِ أَجْبَابِ الْمُسْلِمِينَ وَاجْتِهَادُهُ لِمَا لَمْ
لَهُ

مصدق مراراد است این سلاطین که امامت منزه از انبیا و ائمه است و خلافت خدا و رسول
 و مقام ائمه الهیه و میراث حسین علیه السلام نظم مسلمین و غیره منین و کمال اسلام و افضله حدیث
 و امام محترم خداوند و محترم باقرم الله و در علم الله و حجت بالحق و شمس طالع و بدر
 و سراج زاهر و نور طالع و نجم هادی و عنایه دجی و دال بردهی و تنجی از درد اوس و عیال و غیث
 باطل و آقا مجتبی و آسمان ظلیل و ارض سلیقه و چشمه غزیره و آئین نعم و پیر کمال و برادر یارین
 بن و متفرع عباد و در دواهی و آیین خدا بر خلق و حجت او بر عباد و خلیفه او در جا و وطن از ذنوب
 مبرا از غیوب محض علم مبروم بحکم نظام دین عزتین عظیمین متفرد در هر وجه و هر حال
 در مقام به مثمر در عالم به نظیر در نظام غیر طبع و لب بر اختصار من المفضل الی باب و در
 مبروریه که من والذی ینبلی معرفت الامام او یکتا اختیار هیئات هیات ضلت العوالم
 و جاد است الالباب و تصاعرت العظام و تجتهد الحکما و تقاسمت العلماء و کللت الشعراء
 و عجوت الاوتاد عن وصف شان من سانه او فضیله من فضایله و کیف یوصف لکله
 او یفت بکله او یفهم شیئی من امره او یوجد من یقوم مقامه فاین الاختیار من هذا
 و این العوالم عن هذا و این یوجد مثل هذا انظرون ان ذلك یوجد فی غیر الال الرسول

محمد صلوات الله علیه کذبهم وافتانفسهم وستمهم الا باطیل قالهم الله انی لو لم کون فو قین
لهما الشیطان اعالمهم فصدتم عن السبیل وکما مقبضین وعبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله
صلی الله علیه وآله الی اختیارهم و پیغمبر نیست که اگر چنین راست و در امور متعلقه بیاگاه احدیت مطابق
اراده ربانی و متخاصم نبند به ارشادیه مخالفت ما اوداد الله صول بوی خطی مستطرب و ربک یخلق ما
یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم و یخیر فی امره ما کان لهم الخیرة و لا یضیی الله فیه شیئ
امان ان یکون لهم الخیرة من امرهم نه بوجه مراد ب نزل و به اراده و شیوا ر من بعد کان و در امور بکن سخن و غیر
نعمه و شپسه که از این امر حسیب و مجرب و از مقیقات عقول آدمیان و از آن مختلفه بنی نوع انسان در حق عقهار
و لو انهم معرفت و الحاکم من حق تصور غور از آن جهت که مکه و لای عقلیه و مقفرت با و بیات قرآن
و سنت و تفسیر و تدبیر در طو ارا اطم بر نیت است بر افضلات که از جانب شش حس مذکور فاسد و مطلق است که از
و عزیزان که عقده عظیم المنزله و اعلیٰ عتیه و انظر رقیقه مرقوم صحیفه اراده و حیا در شش مرتبه قبول اندکای
صورت محنت پذیرفته از ثواب الطمان بر راجع و در امور مذکور با حکم به به عقده طر اهر و بوی است سحر و اهر و چو که
درین باب به هر مورد اگر است که هرگز گفته چندان که گناید فرشت و طو ارا عارف در پیغمبری است که گفته چهره بخت
سید از پیغمبر جان است ساری جو در سندان ماش جان هر روز از آن که کوی خیال در زمین و جو و خوف و در
دفع

نه صفایا پیش از لطف و تزیین بوی سمان به سفره کلمه تا بدین حرف بگردان خویش را تا بدیل کن نه ذکر را
 بر ما تا بدیل قرآن میکنی است و گشت از تو می شنی و بعضی اعراف در بیان قدرت متابعت محققات
 این ان نه و تا و بیات شریکات آسمان خیزد افکار خود که بتأول المنصوص مترجماً و یقول علی
 محترماً القه هلك السائل والمسئول و لغز القایل القایل و للقول و توضع مقام ان است که فرزند
 عقیده که کار و مسکن و بهر قدرت و بکر و ملاحظه و ملاحظه و در هر یک و اما ان بمحققیات آنست که
 بوجه آخر اعراف خود اند از امور مشرکه میباید بر افراد مکتوبه است و گوییم و این سالم من خلق
 و الاض لیسقون الله وایه و ما نعبدکم الا لیسقونا الی الله و لیسقونا که در او اول حیات حال کفر
 دارند مقول قول عبده انهم است بن شهادت میناید و بعد از ان حق بر اثبات ذات اکر فی نفس
 فلو ان در صفات الوهیت و تدویر قبول است و اما است که در ان جهل و در ان بحر محققیات عقل
 بر تری است پسندیده بهر الهی و انظر در طایفه از طایف علی حسب طاقتم و بذل جهدم فی الک
 بر وقت صحت منسوب بهر بنده است و ضعف و قوت الهی و الهی را عدم انضمام نور ایمان و عبادت
 به نبوت و طایفه و طایفه مدلولات کتاب است و فرزند او را و مطلقین با موریات بت محقق عقل و طریقی
 کانت مستور در طبقه واحد بنهم مجموع فرق منقسم به چهار در سه فرقه را طریقی بابت مسوکی بهر بقدرت و صحت

[illegible]

مصحح و اوصاف و امامت که در طریقات معتزله از اخبار طهرین و حج با فیه بلا فکراف شعیه و
 انشاعت و موافقت که در طریقات معتزله از اخبار طهرین و حج با فیه بلا فکراف شعیه و
 متوجه بودنت خداوند نبوت ملکی است بتقدیم دیگر بر حضرت قایم که در حقیقت تمام است انچه بر دست
 جابر بن عبد الله و انصار و کرامیه خلاصه کنندگان جابر و یعدو فی سلسله الانصار و من لهم متکلیفا علی
 عصاه و هو یقول یا معشر الانصار علی خیر البشر من ابی محمد کف یا معشر الانصار اعرضا
 حب علی علی اعداکم من ابی خاندان فی شان اعدا و لا شد انچه از حضرت است که حلال نفقه در آن
 ماست برین و در ان مقام از کتب معتزله از اخبار طهرین و حج با فیه بلا فکراف شعیه و
 که در آن نام سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات
 معتزله در کتب اخبار و تفصیح منسوب بنی زین و انچه از اخبار طهرین و حج با فیه بلا فکراف شعیه و
 و سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات
 سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات
 از آن که بود و سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات یقینی بدان که سمری بکرات
 که سلطان بن علی از اخبار طهرین و حج با فیه بلا فکراف شعیه و

و دیگر مذمت شده باشد بخدا و در جواب سوال مذکور این قسم از خدا مطهره در کلام نظم انظام مومن گوشت
برین صفت نهشته تواند که چنان رشت به جسم ابرویش از دوشش اهر در نهشته که دارد و آن دلیل
بیرت بود که از دوشش مجرور است لیکن بعد از این خف به خفته نوزاد جسم میرودش من شود که
موضع است تا تواند از این از این شد و این چه نیز دلا که از علم احمدر است حوب بنو غیر حیدر و قهر در
فرطیم نیز تواند از حق حقیقت در کف افزون تر از که در دوشش مراد از خوانا به زود و حقیقت حق حیدر
و نیز حیدر دوشش که از بر حیدر در از بر از نه منتر از و پس قهر دوشش تا سنان طایفه حیدر اندر مد کش
رشت باز در بر از بر از بر دوشش خف نام آورید و اگر بسته هم کش صایه به ستور کش بر دوشش بر کف
عدت را بعد از نه نام و در آن توان با در دوشش از پس آن ملک هم از بر از کف و کف هم از بر از کف
از پس آن من پس حیدر طایفه ای فرج و ترش حیدر است اندان صحران کف و خف که من و در از
سنان است و در دوشش نه است با کف از آن یائی فرج حیدر و شیر و شیر دوشش اگر در حیدر
در از غیبه از افدشش منیر و بر شیر است از آن یائی نیز زیادت طایفه و طایفه که منیر و شیر
چنانچه هرگز از منیر از آن از دوشش و کف و کف از آن سیر الوضی منیر و از کف که و دوشش از آن یائی
عن بن الخطاب و الهی بن قاذب و سعد بن ابی وقاص و طایفه بن عبید الله و العباس و ابنه عبد الله بن عباس علی

[illegible]

و نور الطمأنینه و غیر کفر الامور الی رحمة و الذی فی القصد الماتویة الاستقبالیة تا می بود در حد و کمال کفر
مخبر به است مع ما فیها از الامور المکنه یک نظر غیر غایت منظور در بعد مدح چشم زدن مظهر مظهر کمال
گودیدی و از نظر الفی امور دینی باب حکایت است و معنی آن هر چه بود در پرده اما امر است مکنه
قبر از المظهر الفی مایه دوی سخی از نور غیر مملو کشته سالت که فی نفس مظهر کمال باشد و در سبک
همه را بر تانیة مع ما فیها سوال در باب سخی از نور مکنه کشته سالت که فی نفس مظهر کمال باشد و در سبک
اسناد و احوال طالب سانی رحمتی مضمون و باین در و در بعد مدح مظهر کمال و در سبک سانی
و اعراض مملو کمال صورت سوال باید که متنی از بعضی صحیح است نه معلومیت شبه نبوت بارتبه مظهر کمال
مبایه و فاضله مکنه که از کمال مظهر جانب کمال مظهر مظهر کمال سالت و تانیة سانی از نظر سوال
مذکور مظهر مظهر کمال و فاضله کمال و مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال و فاضله کمال
از انچه پندیده مشتق شده که بهیات مبهات مبهات مبهات مبهات مبهات مبهات مبهات مبهات
احتمال رحمتی مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال
و ارب ضمیمه عبارات و حکایت مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال
موقعه تحقیق در مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال مظهر کمال
و از الله

و از توفیق که در عارقه اذهانت مکنات حاده از اسفه منقطه بانا الحی و سبحانی ما اعظم
شانی و کلام صدق استقامتید انام که مستقر بر عبادت ما عرفان حق معرفتک و ما عبدنا
حق عبادتک است بخیر انما میقم مقام استقامت مرام بهتایه کتفیک لذریق تدقیق محقق مدق که
ضخمت پر در مدار بطون و ظهورت ملائک و سدا و بغیر آف جود خورشید غریزه دانش منول که بریدی
ادنان و قبول سید انصاف پذیرنده ریان و سیراب کردن در حصار حجاب که کوکب قایت منزه
و بایزیدی بابر یقین تدویر حایران اعلت ظرفیت فی غامه سرانده شسته خیم جوش برادر سپهر
شد و قلم کابیت محمدی علیه افضل الصلوات و اکر الحیات سعت فحانه فیضت غیر غایت الیه درشته
هر چند در اما مفتحات سیرایر بر صفت طبع و محسوس انصاف بید سده جانان ذات و صحت سانس
جزرانه در مزیند سیرایر قائم سدا از رباب ازل مستلم نزل مهر مزیند از بهر قیامت
و مودود در انقیام میفرماید یا از بود و در س کاسه را به یاد کند که غرض باقراد یا از نیم جودت
صادق یا از یک صراحت عشق یا دیگر فرو نمه سبک ز مروت و مخانه پیکار کسفا جودان
و من باز در هر دریا دل زنده سرلوار و یا از غنای رود کار سانه شمس از فحانه عفت افراشته
و بر طبعش در کشتن ساین با منجه دستن سلک که خیمه نوبت مراد غرض قصد افراشته در با کینه

در سر آمدند و کفش را روشن بپا کردند و هر چه در دست داشتند بر زمین افکندند و دهان را نظارت
قسم از این هم بر زمین افکندند و در آن محله در آن جامع جامع علم و دکان و دکان و دکان
و دهان و دهان و دهان بر زمین افکندند و در آن محله در آن جامع جامع علم و دکان و دکان
ارواح و دکان و دکان بر زمین افکندند و در آن محله در آن جامع جامع علم و دکان و دکان
شده از لطف کلام از سر تا سر و در آن محله در آن جامع جامع علم و دکان و دکان
که گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند
مادود و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون
دانت و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون
اگر خفا نشود و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون
واهی و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون
که در پند و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون
در دنیا و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون
آن که در پند و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون و برون

و مسکون المیزان چنانچه شرح داده لاجرم همه آتد و شرح عبارات مجلس باز که کلماتن اصحاب نیازت بتجیر
 مجاز ارضالات و حدیثات ان مظهر سما و معات تدبیر و تهذیب صفیات اوراق کتاب کور مغف
 تا صورتی معنی بهم شرح مجلس باز تسمیه فی دور زمره ارباب را از دنیا منقطع کرد و عبارت مذکور است
 که چون خورشید حقیقت محمدی که در ملک ظهور و اظهار سیر و در میناید و بطریق بروز و ظهور صیفا در مظاهر
 کلمه ظاهر میگردد و بمبرته اسوا که زمان انقضات به رسیده چون در حقیقت محمدی که از مشرق نبوت ظهور یافت
 بود در جانب مغرب زمان روز مذکور ولایت که بطریق آخرت است یک سرتی کرده طلال نبییت اولی پیدا
 و مشارق و مغارب برابر و در محازی یکدیگر گذاشتند پس هر آنکه در مقام بر شش اشخاص اینا یعنی از نبییت
 اولیای امت مرحومه واقع شد چنانچه اول از ارضی سعادت ظهور یافت و در اقیانوس غیب مخفی کرد و بعد و معال
 یک ساعده در دایره حکایت تمام یابد و چون خورشید از سوا گذشت و روی بجانب خط ولایت که زمان ولایت
 مخفی بر آنکه در دایره ارفع و بکمال در مقابل هر مخفی از اشخاص اینا علیهم السلام معینی و شخصی از اولیا واقع
 تواند بود و در جانب نبوت که بمقابل مشرق ظهور نمود شرح بی مرسل از حضرت غیب علیه السلام اقرب
 از جانب مغرب نیز که کنایه از طرف ولایت است بمبدأ ظهور است ولایت امیر المؤمنین علیه السلام صلوات الله
 علیه و آله و از اینده حضرت است فرمود که ان علیا متقی و انا ماضی و هو ولی کل مؤمن و ایضا لکل

نبی و صبی و وارث و ان علیا و سیدی و وارثی و ایضا انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل
 علی تاویل القرآن و ایضا کفی و کف علی فی العدل سواء و ایضا انا و علی شجرة واحد و ا
 من استجادشتی و ایضا و صی من امن پی و صدیقی بولا تیر علی بن ابیطالب علیه السلام فی قوله
 فقد قولا فی فقد توفی الله و ایضا لما اسری بی لیک المراح فاجتمع علی الابنیا فی السماء
 فادعی الله تعالی الی سلم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی سجادته ان لا اله الا الله و علی
 الامراء و بنو ملک و الولا تیر بعثی بن ابیطالب و بعد از ذکر کلمات پینات و آیات و کلمات ظاهره و باطنه
 و کلمات و ترجمه و خلاصه و حدیث بان مرکز و ایره و ولایت طرما با صفت مخصوص عقیده طهارت و زینت و تحقیق
 میفرماید که و دلیر را که علی علیه السلام و ولایت است ان است که سلسله جمیع طهارت اویا الله بکفرت شهرت
 بکفرت بکرات ایضا پیر است و داری دلاوری و سکی طریقی حق باید قدم نه بره شاه لاف می شنای که دراز
 طبعی و ترش خیزد و ایرد بهر آید تا بکشد تا بکشد ملک و فرج او را و طبعی است ان و فرجه و
 کرده افتد و وصف طهارت سلیمان و کف کس لا یخف عوا نیز به اینها پس بر آید امیر المومنین و مقابل
 عیب به و صیحت ابن امرت و ای کفر است بار خدایا در مرتبه اعتقادات فاسد و طایفه عظیم از پی
 که خنجر در بانی ایام غیر عیب عیب است مرتبه الهیت نیست بزرگ است و در از نه و وجه کثیر الحود و ان

طوائف مختلفه در پیرایه کمال غلو گردیده در این عقیده غاصه و نشان بر برکت الطبع یافته
 یکا از برای عرب در بر نظم بنیاد نهاده که شعرا حیوان الموق و علیک مجزاً بالاعاثات
 عذوت فیک لمن غلّه و لیا ابن النبی سفنی که است چنانچه قرآن عزیز از زبان عیسی علیه السلام مکتوبات
 بکر و انبیکم بما تاكلون و ما تذخرون فی سوتکم و چنان از روایت ثقات ثبوت که در دریا
 ولایت مطلقه مشعر از اختلاف مجریه جهت تقسیم مراتب حالات و حالات علیه و صرف لایزال میفرمود که
 اگر تو هم تصرفات خاصه امت در باب غیر الهیه و غیر کبریا و غیر حق تعالی غفله انقضت نبود شما را بچشم
 صرف کالات منزه و پیرایه ان مذکور است داد می و مدلول عبارت مذکوره منزه به بهجت عین منم
 کلمات فرقیه حاکم از اختلاف عقیده علیه است و چه اینر دانسته شد باید دانست که شیخ چپتری شیخ زاده
 لاهی در متن و در کتبش کلمات تحقیق بر این است و چه با هرمان را بغیر شیخ مشهوره چنان بزرگ داشت
 چنان گردانیده و عقیده اش را از انوار لال مدح کلیم صدق نظام علماء امتی کاتبنا بنی اسرائیل
 برداشته و بر تو استقامت فیض انباشت مخصوص است و چه عطف متعالیه ولایت اولیای است موجود
 که مبر غیری معانی دین و کمالان طریق بر تریه حیر الکر سلیمان است دانسته علوم مستعار از مدلول علماء امتی که
 باعتبار ملاحظه مضاف که کار انعامات و موازیم تقسیم است مختصر گردانیده رافع توهمات و انکالات

[illegible]

[illegible]

بنوت انحضرت حشده از حنات دیت و سلاخی از شیخ عواد مشهورت بمیوم یا هر موعودت ناهوت
ان خود در قیاس گویند که عشق را بپوشان خورشید بکمرش یداند و در شرح خود مقرر گشته که خیمه علم ولایت
و صاحب برت و قائم الاولیا که منظر تمام طبع قائم الاشیاء تحقیق پرست از انجمن عبارت مانت بر یک
حقایق بتبیه که پمانه ظهورش از حقیق تدقیقات سقیه ملائک گشته مهر و پر در صورت دلدار کج حقیق
مقام است و ولایت سید محترم جمله طاهر بر اول نقطه هم چشم آمد آخر نیتی ولایت که قائم عهد و معهود
در صفت فنا از خضر حق جل جلاله کلمات بنام الاولیا که در ان مقام مراد از ان قائم ال محمد است صلی الله علیه و آله
خدا هر کس و ظهور ولایت در طایفه مختلفه بحسب اختلاف استعدادات و مقامات مختلفه خارج از انضباط
و تحقیق با سبب و صفات الهی و ظهور و جبر و اجتناب از جبر و حسن مطابقت و ادب بی و اطراف و تالیفی که در کتب بر دار
خلافت ربان و نیابت بنوی دات با برکات مرصوفی بهر بنا بر صرافت اطلاق و عدم تفسیرات همت ذات
و وحدت سمات نشانی صورت و محلی و عاملین غیبت و همت شهادت خود اختلافات از منتهای ماضی و مستقبل
و بنامین بنده حال و مال سبب بتل احوال و تغییر صفات و کمالات و عدم اقتدار بر مہمات و کجاست مختلفه شرف
و استعلا در ظهور صفات متباینه و حالات محلی لفظی امور مذکور متواضع میجو و اعتبارات و میرا
از صورت متباینه و احوال در از منتهای مختلفه در مراتب جسم و وحدت بین و آئینه دیده علم الیقین در اما قیاس اضافه
الغناء

اعتباریه که احوال و قیامات خاصه بجزیران ترسم گفته بر فال علم اطلاق و معدت نسبت
کرده در شرح لاجبی مذکور است که مختار اوقات ظهور در عالم نهالت بعد از اشتغال علم غیب صورت حصول
لازم الوقوع است و این در بر اذیع مقید نشاء و بر اطلاق صرف باقی بجه اوان وجه در علم نهالت بود
حجب غلظه حسنا از عالم غیب و اطلاق غنیمت گفته و مطلق الحی در جمیع عوالم ظاهری و باطنی نافذ التقریب
نخبرین در علم غیب از ظهور در علم نهالت نیز مانی مقدر بجه فرق بین صورتین از صورت محبت پر و
و دلیل بر محبت موقوف بر کم مفعول محبت اصی بر مفعول است آن است که غیر عرض از اکرام عالم محمول محبت نیز
و صورت مذکور در موقوف است بر هدایت نام و در شمار بر وجه کل و هر یک از هدایت و از هدایت حقیقی غنیمت
در جمیع ادوار و از نه بحقیقت اخفیه با حقایق فیه در موقوف است و غیر امور مذکوره از ظهور و باطن
و بروز و نجات و ولایت و نبوت و طهارت نبوت نسبت و ولایت و باطنیت و ولایت نظیر نبوت باطنیت
امین مذکورین در حقیقت دانسته و منیرت اعتبار در غیر کافیه لا محذور است که منی طالق فی الجمله دانسته
باید دانست که تفاوت مبنی در تسمیه اخفیه با تمام النبوت در نه ولایت تمام الولاية بعد از آنکه باید دانست
ایست در هدایت ساء اتحاد صفات مبنی با یکدیگر از راه معرفت را خارج حجاب غلظه که افعال
گفته اگر عبارت ایشان در حقیقت اطلاق افکار و معانی و با برهنه موقوف در تسمیه نبوت در طمان پابان من

چنانچه این ان زمره را که ملک صدق و یقین کرد در محمول بر عدم الهیات بمذرات کلمات مصطلحه و دایره بر آنست
آن طایفه است یا عدم متبع عبارات سابقه و لاحق یعنی از اوراق کتب و سایر که در مدار الزام منظر نظر آنست
و عدم اعتبار بعد سبب غیر از اعتراضات فی پنج ابرش سرش عنده که در مرتبه غیر از حقیقت ماضیه
مضمره مشتمل بر بیات واقع بعد پرورده علیین حجب و طینان است در انجم تمام نیز از مشرع و تهر و محول آن
طایفه ابراهیم و میران بان را حواله الله اعراض و اعتراضات فیه دلیلت قلم بصیرت و زوایا و از بر آورده
که حضرت شیخ نجفی از مزج فلسفه در تصنیف خود ذکر خاتم الولا یبر و دیگر که که فی بعضی معجم اودر حقایق و معانی
بر خاتم النبوة است علیکم السلام و دیگر عبارات که مدلول آن قرب بهی غیر بعد و در طرآن ابواب تسبیح اقتضای دل
و دانسته شد که امور مذکور را منسوب به آن طایفه یا انعدم ملاحظه عبارات سابقه و لاحق است که شیخ و توضیح معانی
مؤتمنه آن زمره عبارات آن از جناب حق منصفه ظهور یابد یا محمول بر عدم مبالغات است از تشریف کلامی که
چهارده محقق از اثر که عبارات و تقریر است پنج غیر از کلمات مأخوذه از کتب و سایر آن که در کلمات که بر صوفی غیر
تقریر نیز است و در آن کلمات و ادغام و واقع اعتراضات مذکور در انجم است و از آنجمله کلمات تحت است
ربان مولانا عبد الرزاق کاشانی است در شرح صفی که متین فرق میان وصف نبوت و ولایت و غیرها
من العباد انک لا یزالان الی الی الوصفین احدهما بالنبوة والاخری بالولاية فانه غیر مقصود

عندهم وان كانت العبارة تدبرهم منها ورجحان احدى الذاتي على الاخرى كما يتوجه
بعض العلماء وعبرتنا انيت للوسل صلوات الله عليهم جهات تلك جهة الرسالة وهي محل
الاحكام والآية المتعلقة بافعال الامم الموجبة لاصلاح معادهم ومعاشهم وهم في ذلك
امناء لا يبلغون الا ما تحلوا وجهه الولاية وهي الفناء في الله بقدر ما مدد لهم من كمال
صفاته واسماؤه وجهه النبوة وهي الاجابة عن الله بقدر ما دقوا من معرفته فعلوم
كل واحد منهم من جهة الرسالة ليت لا بقدر ما يحتاج اليه امته المرسل هو اليهم لا ابد
ولا النقص لانه انما ارسل لسؤال استعدادهم ومقتضاه ولا تعلقهم الا ما يسهل استعدادهم
فبقدر ما يتفاضل الامم في الاستعدادات يتفاضل الرسل في علوم الرسالة ولهذا
تعالى لك الرسل فضلا بعضهم على بعض اى في علوم الرسالة لدلالة الرسل عليه وبت
الحكم على الوصف وبتما يطوى الله عنهم بعض العلوم الذي لا يحتاجون اليه في الرسالة
وسايفها طاهر كالعلم بتر القدر فانه يوجب ثبوت الهدى في الدعوة من طلب ما هو
معدود ومقتضى الرسالة للحدوة القوة العزم فيها ولذلك في امر بآية النبوة بحسب ذواتهم
ولحياتهم يتفاضلون في العلم والمعارف والاحكام على مقتضى استعداداتهم الاصلي قال

ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض ولما كانت النبوة ظاهرة في الولاية والولاية بالنبوة
كان تفاضلهم في النبوة بقدر تفاضلهم في الولاية وايضا الولاية هو الغناء في الله
والله هو المحيط بالكل وكل شئ هالك الا وجهه يقتضي حاله بالكل وعدم انقطاع
الولاية لان الكل به موجود وبفسه فان هالك وايضا الولي باق جاد على عباده الله
دنيا و آخرة فلم يتقاسم بخص به العبد دون الحق بانقطاع النبوة والرسالة الا
ان الله لطيف بعباده فابقي لهم النبوة العامة التي لا تشرع فيها اي الاجابة عن الله
بصفات واسماء وافعاله وكل ما يقرب العبد اليه وابقى لهم التشريع في الاجتهاد
في شئ الاحكام وابقى لهم الولاية في التشريع فقال العلماء ودينه الامانة فاذا رأيت
النبي يتكلم بلام خارج عن التشريع كيا فالتخلق باخلاق الله وبما قرب المتواضعين
الغرائب ومقام التوكل والرضا والتسليم والتوحيد والتقريب والغناء والبقاء والجمع
والفرق وامثال ذلك فمن احب هو الى ما داف ولهذا مقاصد من حيث هو عالم اتم وكل
من حيث هو رسول او ذو تشريع وشرع فاذا سمعت احدا من اهل الله يقول او ينقل
اليك عنده قال الولاية اعلى من النبوة فليس يريد ذلك القايل الا ما ذكرناه من ان النبي
له عدة

له مقام الولاية ومقام النبوة ومقام الولاية هو المهمة الحقيقية الابدية التي لا ينقطع
 ابدأ ومقام النبوة هي المهمة التي له بالنسبة الى الخلق لانه يفيض من الله واياته وهي ^{منقطعة}
 فالمهمة الحقيقية الابدية اعلى من المهمة الحقيقية المنقطعة او يقول الولي فوق النبي فانه
 يعنى بذلك في شخص واحد وهو ان الرسول عليه السلام من حيث هو ولي اتم من حيث هو
 نبي ودسولة ان الولي التابع له اعلى منه فان التابع لا يدلون المتبوع ابدافيا هو
 تابع له فيما ذلوا ذلك لم يكن تابعا وفرض انزل كلامه وذكر شئ من رغبات ان طبقه على طبقه
 موضع مرام وتبعية لغيره انما اعلامه حكم حسن محروقات حقوق اخوات واحراز (الظنون) كما هو معلوم
 برحق حسنة ولو كانت بعد المحملات متعقبات احبنا بل زينة في كبريات وتوحيات وشبهات
 وشجاعات وانما محطه ازب ليل عرافات وشيئا شئنا برزها ما برزنا سد وثقادات كما
 بعد تبراز مقيم تام وتحقيق مقام وابداء ايقظ ان علمه برا حزان واهل شئنا منفره از انها فالفيض
 الانوار تا ويلات حسنة ومحملات ملكة بجبة عميقة اعراض عين از بعض امور قهله الودع بر مولا
 عمارات مرتبة بالمطلعات حرمه وتحقيق شئنا بشفعة على موقنين واخوان مومنين من باب الطرقات فان
 دار ووافعان اسرار ومماران جوار الله واهل ان استكم بر شئنا سيرة شئنا از سلا سيرة از

قد را که شهادت داعی کفایت صفات معلومات خفیة الالهی اظهار را که مظاہر انوار غیبی و معاد در احوال
لاریت ممتوش و محبوب شمس ملک ملک نوازیه نعمات عمیق و تنقیات انیق باشند و هانا مملوک
ایمان و غیرت از فطرات و مناظرات نغمه شکر مکتب هر مدرسه موزون و فغان راز و ده کو و بیخام
مکتب بر سر زهر بستره بدان تاج شان راز تاج بهر امان خوف و بخت و نکته عاقبت بستان
اینچنین باین بر زبان و ایضا و انتقام از مومنان و درین تفسیر سپش نهان خبر کفایت
کان و در غفلت و لغوئی است سپش نهانده فتنی نفس تو نهان از خطب الفتوا و کفر نوازیه بلور لک
خوش لب و لک و درازانه کشش چنانکه از اربعه به نفا از من و دیوش مصطفی صدر از ان صلح
دارند این که هر جا عمل از آنجا که علی بن الحوین بر آب حوب نوز نوز بر دو باله منزه
لب به بند از هر صفحت دست داد و دم عز و الله اعلم بالمراسم و تفسیر چنانکه از میان ولایت و نبوت
نعمه مروت و رقم مان کشی باید و انت که رشته و مرتبه القاب و صفات مکرر از ادوات و نبوت بحیط
پر کار ولایت و در فخر و دلشراعی غیب و لب طایفه الهی طعنه لاریت بنوعی از افاضی جلال و توفیق
سردون افکند و هر چه خاص صوری و منوی و اقیانوسین بر شمس و جویا رحمت و میخونه نظاری
نقش فیض آیت امانا هوی و من هوی انا اب هوی و من هوی طراز ان الله اعلم و من هوی و من هوی

و صفت لافراقت را جاست طهرت و با بطنیه کرات اوراق علفه منیرت طالع و صفته از شجره مبارکه صلهها
نابت و فرجهای السماء بهبوب برباع لازم الارشاح و من با تو خنم ازلها حتنی که لاند غلظم که
فرجام یا تو خنم قطره شسته و دایره و لسانی مایع انا و انت من شجره واحد و حاصل واحد من بود
و احد عهد صبر و صفت را بوجه فالین الحجه ان تو نیم نیز نیم ترین و لطم و بر طبق مدول صدق قبول
هر چه یکد ز طیف و بویژه هر چه برانه شرف بویژه از بد و قطرات تا اوان بتدیر نورست عرف غایت لذت
صفحه هسته اینان محو بجم علم و مینه و کراز را بنیة و علم الهیه و مصداق خفیه من با الله و من البریه و درویش
وین و دنیا و دن بین عقیقه انوی در مراتب است و ادوات نمین منو نیز تمام ان نبوت و ولایت بصورت واحد
ارت م با نیمة و من باب است تا م خفیه من بها و من فانی البریه امد نماید نبوت و دلیله ولایت اخف من خف
و در عالم سهو می رسم از یکدیگر گرفته از کشته نفس محذی و فانی با بکات من ظهور کوه و امانت و صف
هست مرور و منور کوه و مصباح هر فصلی از کوه منو نیز رجا به قلب نوزاد و میر کرد و دیا و سر از
ارکان و صفت ان نورست نور بر احمه مصدوقه طلمه قدر تمام که لا یسحق اوصی و سمانی و کسب غنی
ملک عبیدی الموصن سنا عون بر ارضی و من هر از لایسانه و من من کفنه سنا سنان و لک
کشت با هر دار هر سز دست غرقه دیا صر ان دله که امانت بر ترش ان دله که منجر من بر کوه ترش

وکلام این نواز از زبان ترانه خاسته که از باب ریاضت را او نیز سعه ملایمت است که بهر از قطع نظر از
 اعتبار حقیقت محبت و محبت و محبت بر مظهری واحد جلوه گرفته است و در و نه و هفتی از
 صفحه و حقیقتی محو کرده کفتم که کران تو بدین نیاید و کف خود را که خود منم بکنان و هم ششم و
 هم عاشق و هم محوتم هم اینهم محبت هم سپاس از آن محبت و ملائمت محبت منبج و بنوت و بنوت و بنوت
 منبج کشته حقیقت کلام عین پیغام و نه و عکس نغمه حقیقت واحد و موجه به سیمیه موعظه موسوم اند
 و آیت و نه و آیت یوم التقدیر یا از خواهد مدح است و کلام صادره مشعره بواقعات یوم التقدیر
 کلام صدق اسطفا حسان بن ثابت است که طبعی نظم است یا نه اباحسن تفذیل بغنی
 و معجی و کل بطی فی الهوی و مسایع فانما الذی اعطیت اذکنت و الکعانه
 و کوة فذل النفس تاخیر و کلع فانزل فیک الله خیر و لا تموت و بینهما فی کتاب الشراعی
 و در کتاب موسوم بکلیف و عربین تکرار است بر آیت ای یومیم از این عجب سر که در میان مقصود از مدلول
 کریم یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین صفحه یحیی را بجزیر عبادت
 هو علی بن ابیطالب هر رخت و از حضرت صدق علیه السلام صفای اوراق کتاب مذکور است
 معالم انحضرت مذهب کشته و محیف افکار احسن کلام صدق اسطفا مزیّن شده و در میان تعلق

امر و اراده را بتایید مأمور به مدلول کریمه و ادکوا مع الراکعین است چنین افاد و نه که آنها
 نزلت فی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام خاصه و هما اول من صلی
 و رکع و مصنف کتاب مذکور یعنی یحیی بن الحسن رحمه الله که ظاهر آنست که علامه رحمه الله در کتاب
 خلاصه وی را برین وجه ذکر نموده یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن محمد بن علی بن الحسین بن
 عباس بن ابراهیم است و بعد از ذکر این شریفه برین وجه ترجمه کرده است افاده را به بهترین وجه
 شریفه داده که و هذا دلیل علی وجوب اتباعه علیه السلام فی حیوة البنی و معاته و الکل
 معه علی حد وجوب ذلك لرسول الله صلی الله علیه و آله من غیر فرق و ذلك مضاه
 لقوله تعالی ائمتنا و لیکم الله الایه و در این معنی گفته شده شما علوت عن المذابح حیث
 كانت اذا کان القیم علیک یعنی در کتاب مذکور روایت الحزیم ایضا عن ابراهیم
 قال اخذ ایمنی صلی الله علیه و آله بید علی بن ابراهیم و سخن جمله بید و بیدی و صلی ابر
 رکعات ثم دفع رأسه الی السماء فقال اللهم ان موسی بن عمران سألک و انما ید
 بیک لسألك ان تشرح لی صدی و تحلل عقد من لسانی یقصر او لی و جعل لی
 و ذیرا من اهل علی بن ابراهیم احی شد به از وی و شرکه فی امری قال ابن عباس

سمعت مناديا ينادي بالاحد فناديت ما سالت وطلبت يوم الميثاق وخرجت فنادي
ادم عير اسم از طهر الخضر نبو کر در ذکر ایش و شمیة ان لفظه دایره ولایت بهم امیر المؤمنین
جانب الله تو که مرا متعوا سمت یزید و در تب طویر ایضا بطریق اخر خلاف مرقوم گفته که
انا وکم و محمد بنکم و علی امیرکم و و یزید ازینج کلمه و سید که نیز ذکر ایش و در کتاب سبعین
منسوب بولانا اله الم الله من الانح م الدین علامه شیخ بوزار انس نیز یک فقره است که قال رسول الله
ما من نبی الا وله نظیر فی الله الخ اذا قال و علی بن ابي طالب نظیری و ما من لول کلام مولا حسن
امالی از عبارت ولفه هایت اخضر تا غرضه مشر تو خنده شایسته و در ده کلمه و در یک کلمه و اما
رقه العلیین حاضر کلمه معنای عبارت کتب و سایر مصاحف تنبأت فرقان و طایف نبو کر طهر شکر
شیر و در سایر فرای و تحفایص مقامات و تربیوت و غیره من لوازم اسرار الربوبیه و انوار الملوکیه
و تفاوت منوت نبوت و نبویه اشعره ق الزجاج و رقت الخمر فتشابهها فتشاکل الامر فکما
خبر بلا مدح و کما نما مدح بلا خمر و فی الجمع بین الصمیمین فی غیر قوله قل لا اسئلكم
علیه اجرا الا المودة فی القری عن سعید بن جبیر القرنی ال محمد علیه السلام عن ابی
نعیم قال القرنی علی وفاطمة و ابناهما علیهما السلام قال یحیی بن الحسین و هذه الآية
مرد

صریحی در وجوب مودت و يدل ايضا على وجوب طاعتهم قوله ثم ومن طمع الرسول فقد
 اطاع الله وقال النبي من اطاع الامة من دوتي فقد اطاعني قال يحيى بن الحسين وهذا
 من ادل دليل على وجوب الامتداء بهم واليه واليه ذهب عمرو بن عمر الجاحظ في كتابه الذي
 صنفه للمؤمن في امامة علي بن ابي طالب عليه السلام ويكي ان نضاي عرب بدول ابيه رتة نمطه كه
 اذا اوجب الحق في الوحي وده فاین عن اوجها العزیز ذهاب و بنا بر مقدمات مذکور مناسب
 است که در نسبت صفات حسن و صحت تحسنة و حالات النية و حالات ملكية بذاتین امرتین بنی و ولی
 زبان بیان رجحان احدی الطرفین قطع شده حقیقت تفاوتی که علم بان ارا حاطه ادران است
 متمم و زینت مورد تمیز و تخصیص است و این را در حقایق ذات و وقایق صفات صنوان و لوا مان دانسته
 مدلول الخیلم مصداق حال این دانسته شرمحمان سوانه مدستی لوح حزانان ستر نه کرسی پادشاهان
 تحت روضه غوطه حوزان بحر سنجاسته بازان و فوس مانا شیش منان با برین مانا با برکت کشیده
 چون ایوب در زرفرت چشیده چون یعقوب و بنا بر این عبارات واقع در متون کتب سیر الکریم
 موطی احضار منقبتی با جدهما بعد حضور اعتبار مدلول لفظ مذکور تخصیص منجی از این است لکن به
 استعمال لفظ مذکور در استقام از متواتر معنی و ذکر احد المراد فین است و این متواتر است بجز در

و بر میر ذکر باید متعین اختیار و در هر مرتبه قیامت بنور اختیار و قدرت موهبتم فاضل بنیر برود بنود
 ادوات شیرین است که آنچه از پی شیر علی السلام در آن نذر سمت صدور پذیرد از جهت ولایت محضه انوار
 بعد از نبوت را من حیث هی در امور اخرویة معطی بنوده در اختیار موهبتم عباد در یوم النشأ در ولایت
 محضه است چه نبوت منقطع با بطلان لطیف است و ما نیاید بر تقدیر حضرت صاحب امور و اقوان محطه عظیمه و بلکه
 و خیمه نبات و وحدت سمات در لغوی آن نیز موجب تفسیر و ما بر بنیر بنوده تواند بود که چنانچه از حضرت در شاه
 اول خلیفه و قائم مقام خاتم الانبیا بعد از نظام موهبتم عباد منوط برای عبادات متعالی آن ولایت است
 در شاه عقب بنیر برین فایس تاداة لنبایته عن النبی و تاداة ولایته المحضه التي هی باطن النبوة
 که بعد از نظام موهبتم معطی بآن روز است و بهیچین در کتب و بر میر را با بنیر نیست و اوصی حقیق در کتب
 کثیره و تحقیقات بشیر و سب است و بعضی از آن درین بر سرها شده و بهیچ توضیح مقام ذکر شرطی دیگر مرتین
 ادوات این بر است و از آنجمله روایت ابن بابویه در کتاب محضال بر نمینوال عن النبی صلی الله علیه و آله
 قال اذا کان یوم القيمة نادى مناد فی السماء من بطنان العرش این سید الانبیا فاقوم انما
 ثم نیادی این سید الانبیا، فیقول علی بن ابی طالب و یاتینی رضوان منافع الجنة و یاتینی
 مالک بمجالید النار فیقول ان الله جل جلاله امرنا ان ندفعها الیک و یامرک ان تدفعها
 الی علی

الى علي بن ابي طالب فيكون على قسم الجنة والنار و ايضا از طريق ابيت برت قالوا اذا كان
 يوم القيمة ولا ناله صاحب خلقه وجل امرهم اليه و يشير كبرياء ان الدنيا اياهم ثم ان علينا
 حسابهم بروايات كثره و طريق مختلفه كحضرت صادق عليه السلام ذكره في كراهيه كراهيه روايت مختصره
 حضرت از حضرت صادق بر اين وجه قال سالتهم عنهم فقال نحن واقدم اليها و چون و علينا
 يعرضون و عندنا يقضون و عن جنتنا يسألون و عن النار القادة و ما نحن مضمون مطوعه
 شيخ بريد كذا الله الرب الملك محمد و السلطان علي فاما الملك يومئذ له مقام الاسنى و السلطان
 له الحكم و التقضى قالوا الى في ذلك اليوم و الحاكم و المالك في ذلك اليوم على منا من الله
 و در كتاب اسما و الايات بروايت برت از حضرت صادق عليه السلام ان النبي صلى الله عليه و آله قال
 لعلي عليه السلام انت ديان هذه الامه و المتولي حسابهم و انت الراكب الاكبر يوم القيمة ^{لان}
 المالب اليك و الحساب عليك و القراطير الملك و الميزان ميزانك و اللو قف موقفك و نحن نأمن
 كراهيه من مطوعه راس هدي صادق و ناعلي و انقبت كراهيه فخر اصحاب حقيقت و ما في لغز ارباب
 سرت است چه هر کدام از فرقيين تمام اكنام هم يوم القيمة را منوط جهنم و اقدار ان عالم جهنم را
 هر يك ببارت نشاء و بعضو نموده و در مني مخصوصه و در آت بر رفت بصورت واحد چه و نموده و در

كتابات اجياد يوم القاربان في تبارك وارواحنا حسنة ورايتهم عبرت شجر بيت برين وقرقند
 سئل الصادق عليه السلام عن معنى قوله وان من شيعة ابراهيم فقال ابراهيم من
 شيعة علي واذا كان من شيعة الانبياء وحاب شيعة اليه فحساب الانبياء اليه ويعلم
 في الشهادة بالقبيل عليه ومفاتيح الجنة والنار بيده والملائكة يومئذ ممثلين لامر
 ومفيد متا من اسم عليه وبعد از ذكر اين كلام صفح افهم تجر بر اين عبارت محررته كه فكيف ينكر انه
 ولي يوم الدين وحاكم يوم الدين وتدعي انك تحبه ودين كلا انك من العمى المخيرين فيول
 لقاسية ملوهم من ذل الله املك في صلال مبين فهم سادة الاولين والاخيرين من اهل السما
 واهل الارضين فالكل لهم واليوم لهذا لا يبقى يوم القيمة ملك معرب ولا نبي مرسل وندك بمتبرك
 كه الاولياء قسمان الانبياء والاولياء الانبياء ليس اليهم حساب بنفس الكتاب من قوله سبحانه فكيف انا
 جنتا من كل امر بشهيد وجنتا بك على هؤلاء شهيد فالانبياء اشهد على الامم الاولياء افعين
 ان امر الموفق الى الاولياء يحكم يومئذ على كل اناس بما همهم والدفاتر كلها مرفوعة الى صاحب الجمع
 الاكبر وذلك امر المؤمنين الذي له الولاية من البداية الى النهاية فهو والي يوم الدين ما برأه الله
 العالمين ودر كتب اجناد واهل نظر ارضين في ثلث مواضع مذكور است كه لواي عهد برادرانك جميع ملائكة كرام
 انما برادر

ان ما ذکر شده بجز معروف شده انحضرت که در آن قیام نهد و باقی امور که کثرت و میزان و حلاط و حشمت و نازک
 باحضرت متعلق به معلوم شد که کلیات و جزئیات صحای مشر منوط به روشی است که کثرت و نعم مراد
 کریم و ذکر هم باایام الله من امن بها فدا من ما بقدر است که انحضرت مدد و عیاله السلام بقدر معتبر است
 سئد که مراد یوم الزحیه و یوم القایم و یوم القیمه است و عبارت منسوب به او علیه السلام نیست که و لکن
 حق لان ذلك اليوم منوط بال محمد فاللواء لهم والخوض لهم والشفاعة لهم والمزلة لهم
 والوسيلة لهم والاعراف لهم والجواز على الصراط لهم والمهران لهم واهل القباه لهم و
 الخلق في مقام و هو هم انهم مسئولون لهم یعنی مسئولون عن حجت امیر المومنین و حجت الخلائق
 الیهیم و حسابهم علیهم و مالک و رضوان و ملائکه العذاب ما مودون لطاعتهم ممنونون لا هم
 و نمیم و عافیه بجز این رلال استلال در مجرای حقیقت حال توفیق یافته و مزرع حوض عقیده با از چشمه
 صافیه حجت انی بدان بقیده داده و در بیان توقف بایان بر ولایت ان مشهور بر زمین و آسمان غزالا
 الالابه لالی تحقیق در سطح توفیق کشیدار گوید که علی ولی الله من الاذل و لم یزل و لیله ان و جلا
 لامیر المومنین انی احبک فقال لست کا تقول لان الله خلق الادواح قبل الاجساد بالف عام
 فمعرضها علی قفا و انیل دور العرض فاین کنت فها الولی الذی عرضت علیه الادواح و لم یکن

[illegible]

و اخبار حقیقی پس از تحقیق اولاً بالذات از آن عقبر کبر است که نبوت است به واسطه بجا نیفتن نفس هر دو طبقه
 بود نفس جزئیته و نیز از انبیا از زمان آدم تا خاتم مظهر است از نفس هر نبوت روح اعظم که عقبر اول است
 پس نبوت عقبر کبر و ای دلائل باشد و نبوت مظهر هر نامی عرض و تحقیق محمد عقبر اول است که روح اعظم است که اول
 مطلقاً الله و تحقیق العقل و اول مطلقاً الله بودی و اول مطلقاً الله مردی و صورت محمدی علیه السلام صورتی است
 که روح اعظم به آن است و صفات در در مرتبه ظهور یافته و همچنان نبوت دلائل که اخبار از ذات و صفات حضرت
 الهی است اولاً و بالذات روح اعظم است که تشریف از وی بحقیقت محمدی سدا در آخر نیز ختم نبوت
 عرض بر صورت پرستی انحضرت گشته پس اول بحقیقت و آخر بصورت در امر نبوت که اخبار و اعلام است
 اخلاص با کفرت، یثیه بقیه سلسله نبوت هر یکی مظهر بعضی از حالات حقیقت انحضرت اند الا تحقیق
 آن خاتم الاولیاء که عبارات مختلفه توضیح آن شده که عین حقیقت اهدی و مستقیم بقام امور
 محمدت و این فرض در این مقام از پیشه ما فیما بعد از زبان حقیقت بیان خاتم الرسل صفت شرح
 انکیرت و کلام عن سبق معنای دایره بدایه و اواد و ادعای شریعتی و ما منکم الا و قد
 کان داعیان به قومه الحق عن تبعیتة و حواله حقیقت محمدی علیه السلام با بطلان این طایفه مظهر
 اسم جامع الله است و الله اعلم ذات سبحی حسب صفات اسما و قافی اسما و صفات و کت اسم مذکور اندام

پذیرفتیم هر اسم از آنها عبارت از ذات مستمی و اعتبار معرفت است کالعلم باعتبار العلم
 والاعتبار باعتبار العدة وعلی هذا القیاس بخلاف علم ریاضیه باینکه الله که اسم ذات جامع جمیع صفات
 و از این جهت که نزد اهل تحقیق اسم اعظم عبارت کلمه مذکوره است و الله اکبر همانا یا ما بابت
 معنوی کشته باشد که اولی از صفات سبیه و ثانیه از اضافه نیست محققه الله من رب رسول الله
 و صیغه مطلقه یا ما موجود مظهره بضر که لفظه برین لاله الا هو الحق القیم محرک شده ان نیز بر ادوات از تحقیق
 سایر علم نیست بر این صیغ اعتبار مقرر و یا بر این که الحق هو الدال الفاعل و هذا الیس فی غلظت
 صفة و اما القیم معناه کونه قائما بنفسه مقوما لغيره و الاول مفهوم سلپی و هو استقاده علی
 غیره و الثاني اضافی و بنابراین چنانچه الله بحقیقت و مرتبه مقدم بر تاهی یا به ظهور و تخی و نسبت بحسب تحقیق
 مایه ان فی لام که عبارت از تحقیق مصطفوی و در لفظیت بعد از مظهریت اسم الله باید که بذات و مرتبه جمیع
 مظهر از مقدم باشد و بعد از آنکه مظهر و ان هر مستحق بر پایه مظهر نیز گردد و بنابراین اسم ذات مظهریت که مظهر
 الهیه از مظهرین و لام بعد جمیع بر این مشمول تحقیق این و لام باشند استعمال اهل علی الاجزاء و باید که
 در حقیقت مایه غلبه صافی تحقیق قدس یعنی چه در ظاهر و خیرات و زوایا و سایر اسما شیخ الشریع محی الدین العرف
 الالهی الی الله فی لال محتای خفیة و دقایق خفیة در مایه جان ریخته و بجهت عمیق معانی عمیق را که از دقایق حقایق
 ۱۰۰

حواشي كثيرة لا تكفي في هذا المقدار عظيم القدر عظيم القدر
 كالحفرة التي حابقت الاسماء كلها واسطة بينهما وبين الذات فكذلك الحفرة الانسانية جامعة
 لها اذ الوجه يتناول من احدية جميع الذات الى الحفرة الالهية وفاض في مراتب الكائنات على الصورة الالهية
 فتشابه حتى انتهى الى الانسان منصفاً يصنع جميع المراتب ففاض الانسان بمقتضاها جامعاً لاحكام
 الوجوب والامكان كما كانت الحفرة الالهية جامعة للذات والاسماء كلها فظهر فيه ما في الحفرة الالهية كلها
 العالم بوجوده مראה مجلدة ولم يبق واسطة بين الحفرة الانسانية والذات والذات الاحدية واذا
 كان جلاء مראה العالم كان دوح صورته ودر منظره كبراز منظره فذكر في الانسان الكامل الجامع للصفات
 كلها اذا غاب عن مخلوقه في خضرة الحسنة في خضرة المثال التي اعلى منها فمثل الحفرة التي حفظه
 فيها مثل الكنا بل الجامع لكل ما وقع وما سيقع فلا بد وان يكون ذلك الانسان قمرنا جامعاً للصفات
 كلها وله مرتبة القرانية الى الحقيقة الاحدية والالام يعرف ذلك ولا يمكنه بشرة عرض انظر الى كلهم
 وذكرنا هذه دقة عادلة لارغباءات عرفاننا على قيام مداسن امرنا وشيئنا كرونا حجبنا واربابنا صمدنا ومحمدي
 ورواها لم ندرية وطلسمه ورفيعه انشيت بين النبي والوحي والامر والشكر واللات واللات مبرتبة برؤسها
 سبوت وولات وطاريت اهدى بالنسبة الى الافروا بطيعة للافروا بالنسبة الى انزلت الى الكهوانة فذكرنا في

نبوت و ولایت در حصول این دو عالم علوی و سفلی را منوط نظام و اسظام به کونین و مابین را قیام بوجه کثیر
 الوجوداتین اقدسین تحقق بقیه حیات عظمی و صورت لبر خاتم النبوة محمد از صفی استی صورت خود را
 پذیرفته با طریقتی مواظب نبوت و صورت عینی سرپرست تقوی که با عبادت قیام مقام وی بهتر عنایت کائنات الولاية و خلیفه الله
 و امام و نائب و مکرر و دارت و غیر از این اوصاف است جلایا بر ذریعہ یاد انکارناثر نبوت و براس حقیقت و سرعینی
 ایضا در صورت اولیای نظام عالم و نظام امور نیز بعد اختلاف حقیقت و نیابت حقیقت که من حیث الایضاف و التکلیف
 عینی نبوت و براس است الایضاف و التکلیف است کما است الهوت به اسم هر کس که هر کس را اطلاق ان نظریات اولی
 مفید صاف است و بنابرین حب الحق و التقدیر الحقیقه و التقدیر مع از نه اتم از هر صفت است و تالیف
 بنفس نفس نبوت به امام که ذات از ذات مقدسه مطهره که مکرر ابیارات مختلفه ذکر اوصاف و شرایط آن نموده
 در نشانه و نبوت ظاهر او غایب باشند حالت و شایسته تا در مصطفویه ممکنه نموده و در صورت خود هو
 لوجب طاعت و اعتقاد امر و نواهی نبی باشد امر است و امر و رویت است و این است مندرج در نبوت
 معنی نبی است اسر نبوت و کما حقیقت که حقیقت ظهور و بطون او را قیاس بقیاسات
 این منسوب بکبرانی طریقت شده و صحیفه افکار او را نیز امر تا کمال اللقب موجب کمال کردار دیده
 تسبیح بفضیلت حقیقت را بر این تالیفات و کلمات و توکیات و توصیفات و کلمات و کنایات و غیره
 السالک

لا يلبس الجوارات ونزول الاستقامات طاعة لغيره في غير ذلك من تدقيقات مذهب بلور بطريق في حركته
 خورشيد را کرد و دفع حاد بنده بر مقام او چنان شراز و در بعضی آثار شیخ اعلا الجبرون که که بنابر فرموده از آن
 صحت الحقايق الا ان الانسان لا يولد من زوايا الارض و در بعضی آثار طائفة مشتمه و بکثرت ذکر اثر
 الحقیقة بحیث ان یعلم مراد المستخلف و ینفذ امره فلو لم یعرفه فی جمیع صفاته لم یکنها انفاذا امره ممکنا
 صواعق قدر و قدر استبشر خبر نوبه و ان لم یکن فی جمیع مافی العالم من الاسماء والصفات و مطالبها
 الوعایا التي استخلفه علیها لم یکن خلیفة تعلیم مکتوب من مکتبه بعد شرق و غرب کما نیرا و هر که مکتوب
 ایمان از آن بر او است مضمون مسطور که مخفی مدلولات و ابیات منبره مفید است که تعرفت از کز دایره ولایت
 و هدایت نظر ما بر مطلق کارخانه خلقت فرخ ازل الاله ابد بر طبق قوانین علت و فاعله فاعله عن ^{مکتوب}
 و قاده لدائرة المقدسة المتفرجة من التوبة و المثال صمرت من بصره طلیعة التوراة و امام و امیر علیها
 و حاکم یوم النشأ درستی قضا من الله و در کتاب صحیح بنی و در اندیشه از اندیشه را مذکور است که
 فان الاولین قد یكون تابعاً للشرع فانهم في الاحكام الشرعية تابعاً لمحمد صلى الله عليه و آله و في
 العاقل و العلم الحقیقة یكون جمیع الانبياء و الاولیاء تابعین له کلام فلا یناقض ما ذکرناه کما
 ما یفید ما یلحق محمد و فرض عزیزی از کتاب فرض مضمون گشته که اعلم ان الولاية هي الهدى الحق العالم

ولله الم ينقطع ولها الانباء العام ودونهم ارشود مشروح سلم الولاية هي الفناء في الله والله
 هو المحيط بالكل وكل شئ هالك الا وجهه حقيقة حاطة بالكل وعدم انقطاع الولاية لان الكل
 به موجود بنفسه فان هالك وفي بعض الصفات ان الله سبحانه جل ان تراه العيون يوم القيمة
 فحساب العباد يوم العاد الى مواليه الذي جعلهم الله في الدنيا قوام امره وخزان سره وفي الجنة
 ميراث عاده لان الافعال مرجعها الى الصفات والصفات منبعها الذات وهم صفوة الله صفاء
 فالافعال لترهم ظهرت عنهم نبقت عليهم وجبت فم المنبع واليه المرجع فمرجع العباد اليهم وجبت
 عليهم وخبر توحيدات فاسد اطلاق عبارات محتمل في امور مذكورة كجرات انهم عليهم السلام هم المسمى بالبرية
 والمدع بالعتقاد ولم يدر تبه سالت را ازان بر رسته فالبشرية في مقيده مطلق قيد اطلاق است
 اذ انهم لم يكن في توكيدات اصحاب يد كتب في مكرار رايه في ثواب سبها وتلك كانت خاتمة
 شيخ بودا في موضوع مكررة باين مقام متهمة توجبه فمكرر ارتوت وولاية ودفع شافى وساقض
 طر از عبارات امفظة بين رفته ودر نفس شيعي نيز نصيح بان فمكرر ان النبي له حجتان
 تبليغ الاحكام المتعلقة بمجادات الكائن والاحياء عن الحق واسمايه وصفاته واحوال
 الملكوت والمجرات وعجائب عالم الغيب فهو باعتماد التبليغ رسولك وسادع ونبوته وتبليغه
 معابد

و باعتبار الانباء عن الغيب وقرین الحق بنائنه واسمائیه وصفاته واتی ونبوته بحقیقته
ورسالة الشریع ونبوته یقطعان لایتمها کماله بالنسبة الی الخلق واما القسم الاخر من
مقام ولایة النبی کماله بالنسبة الی الحق بل کمال حقانی ایدی والولایة لا یقطع ابدا فهو
ما عباد ولا یتد اسرف منه باعتبار در سالت ونبوته الشریع فحتم الرساله من حیث
الحقیقه هو خاتم الاولیة ومن حیث کونه خاتما للولایة معدن هذا العلم وعلوم جمیع الاولیاء ^{علیهم السلام}
وهو المقام المحمود الذی یعنی فاعلم ذلک حتی لا یتوهم انه محتاج فی علمه الی غیره وان کان خاتم الاولیاء
تأبعا له فی الحکم لما جاء بخاتم الرسل من الشریع فذلک لا یتحد فی مقامه ولا یناقض فانه من
وجبه یكون انزل کما انما من بعد یكون اهل و غیره فیکون رقم ذکر بعض الخلق والرب سئل صبر الله وقرین
بنی عدلی مر قوم صحیفه طوفی عیدت کدایه ساعیا رحت امارت لطفه و سباحة بحیرة و مقامات عرش
نفسه که و دیست سیرطان سئل که در برابر لای بعض خدایه تحقیق مقامه انزاله بخرم بر مرد صدق و یقین مر مر و نقل
اعطی روحیات بر این است و اما امور و هو که غمسه بران متصرف بطور بعضی از عقوبات بر این که غمسه بنای است
و طریق عین ان که مسک انفریح رانده لاجرت موط، قدم علم مسکن رقم سئل جوابا عن بعضی از امور
مسئله طول کلام موقوف بر مراد فرقه تاجیه علیهم السلام ختم مذکور شد که عامر موجودات بلکه غیر مخلوقات که توفیر مظهر

[illegible]

[illegible]

وهميش را به پرايه اظهار نموده در يكديگر بشريان مهربانوار ازل از سرشته و بهر نرين
و تبين خصايس متعلقه بان كائنات كوتاه را طراز اعزاز و اعتبار داده مقيم مقام لازم الاحرام
الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه كريدند و از انجمله مزين اوراق كلام و مذهب صفيه صدف
استقام غير اكبر البصير و يقين طالب من قبل المومنين و هو شيخ الوديع المقر النعم الشيخ جليل
رجب الربيع حشره الله في زمره مدحه و امامه و امام العالمين على قاتل المزيكين و القاسطين و المايقين
و ساقى سيفه من حوض غائم البهائم فوجلا ينفع مال الا بنون و لا يقع احد احد الا بالادب
و بآلاءه و بغيره تفنن عبادات و جملات و لاجات و كليات و مقصود تفريح خاطر و انشراح طبع و ظاهر و باهر
از زبان فاضل و عظيم حسن و اسرار و لطائف يك استنباط است بنابر اين كه در ترتيب مذکور بذكر ان توشيح فيه
بهان صورت اوراق اينم در ششم مجرران مزين بد نيت و عبارت بر عهده اميت الولى المطلق هو
المطلع على الملك و الملكوت و دليله قوله و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض
و انما نراه بمرآت انى جامعك للناس اما ما فرأى ذلك بعين الولاية لان النبى قد يحب
عن الملكوت و الولى لا يحب عن الملكوت سلوى عما دون العرش لان النبى ص لا ينظر الى الغيب
و الولى ينظر الى الغيب لان الولى لو جهل الجهر من و لاه ما اتخذ الله وليا جاهلا قط

ولو علم شيئاً دون شيء إلا نصف العلم تادئة وبالجهل أخرى فكان جاهلاً وهو نقص
الولاية ولو جهلاً وتفتت العصمة والولاية فيلزم عدم الولي أو كونه جاهلاً فلا بد
أن يكون الولي عالماً بالكل محيطاً بالكل ويجب أن يعلم أهل ولاية أحياء وأموالاً وبعد
الموت أيضاً وآلاً فكان عالماً في وقت حدوث وقت وهو محال ما علمهم عند الموت فقد وُجِدَ
الأثر به كثيراً قال أمير المؤمنين عليه السلام لحرث همدان اتجننى باطارد فقال نعم يا مولاي فقال
لو قد بلغت وسط الرأقي لرايتني حيث يحب وهو سادة إلى حسنة عند الموت و
أما علمهم بعد الموت وليه قوله لا يصنع نبأه في تحت الكون ما يصنع أن في هذا الظاهر أوقال
في هذه الظاهرة جمع ادراج المؤمنين ولو كُفِّر لك ما كُفِّر في دأيم خلقاً يتحدون على
ضاب من مؤذد الحق لأن الولي إذا خاطب علماً بالأحياء وجب أن يحيط بالموتى والآلاء مع الأول لا
منازع الثاني في المداومة غير ظاهرة كما لا يخفى لكن الأول غير ممنوع فالثاني كدليله قوله سبحانه
ولقد علمنا ما تنقص الأرض منهم وعندنا كتاب يحفظه ولقدنا بالحفظ هو الولي أو علمه عند الولي
اجماعاً شاهدته ومن هذه علم الكتاب وذلك لأن اللوح المحفوظ في السماء في سر الله وهو اسم مفعول
واللوح المحفوظ في الأرض هو الولي المستودع لغيب الله وأمراده وهو اسم فاعل واسم الفاعل أشرف من

اسم المفضل لأنه موضع لستر الغيب ومجهول والولي اسرف من اللوح المحفوظ واللوح ايضا حاول للذكر فقط
 بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ والولي حافظ للذكر وعالم بمعناه وتأويله فاللوح المحفوظ بالحق هو
 الولي فمن انكر علم الولي بولاية عرض اعماله فقد كذب بالقرآن ومن كذب بالقرآن فهو كافر فمن انكر علم
 الولي فقد كفر وكذا من خصص علمه بوقت دون وقت وعال له وذاك فقد خالف وجوده لا اعتقاد قضي
 للولي العالم بالجبل فيلزم من مكذبه الثاني مكذبه الاول ومن يقدر الاول تصديق الثاني لمعد التخصيص
 فيلزمه اذن تصديق ما هو كاذب او مكذبه ما هو صادق ومن الاول يلزم الكفر ومن الثاني تناقض الاعتقاد
 الذي يحب ان يكون ثابتا جاز ما هذا خلف لكن الاول صادق فالثاني كذلك واما القدره فالولي
 المطلق قد رتب له وعلمه محيط بالكل فقد رتب كذلك لانه قلب الولي مكان مشيئة الله ولسانه منبع
 حكمته يفعل ما يريد الله ويريد الله ما يفعل واما الحكم المطلق فكلام ثلاث الولاية لها الحكم من البداية
 الى النهاية لان الولاية علم اليقين وعلم اليقين لا يتغير بتغير الزمان ولا ينسخ كنسخ الشرائع والاديان ولا
 يحتمل لأنه الحتم ولا يسبق لأنه السابق بالكون والفرض فهداه ما خوذ من الاول ولم يزل سبحانه من
 خلق الدنيا والاخره وما سكن في الليل والنهار محمد بن محمد وقيل الخمر حجة وقوله الحمد والحمد
 هذا الام للمليك والتخصيص حكم الدنيا والاخره لا بل الدنيا والاخره ام غير متساوية ولا متنازع

والكل غديم وملكم دليله قولهم سبحان من استبعد اهل السموات والارض بولاية محمد وال محمد وهذا
 صريح ان الكلام وعبيدكم ولهم السيادة والسود على جميع الخلائق فالاخلاق لهم وعبيدكم هم
 الله وعبيد خضرة وآلانهم كذب العصم وكذب الصادق وكذب العصم محال وكذب الصادق
 موجب للكفر فثبت وتبين ان ملكا الدنيا والاخرة وملكها وحكمها ولايتها لهم والهم من انكم
 ان حكم الدنيا ولايتها لهم فصدقهم ومن صدقهم حكم الدنيا والاخرة فصدقهم فافهم للحق والحق
 بالمقدم ويجب صدق التالي وشوهر لصدق الاول وجوبه من سلم لهم طرفا ومنع طرفا خالف اعتقاد
 ويعيد بايقظ فقد بامر الله بالحجارة لان صدق بعض ما انكروا انكروا بعض ما صدق ومن لا يصدق
 ان ما ينكره فافهم ما وجب اعتقاده فهو منكر للكل لان انكار الحرف كالحجارة الا ان من امن
 بكل من الكتاب والكرحر فاصد لمسلم مؤمنا بالكتاب لان انهم له فصدق الكل وانكار الكل
 لكن انكار الكل كفر وصدق الكل ايمان وكذا القول في آل محمد ان حكمهم حكم الكتاب دليله قوله عليه
 اتي تادك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهملعتي فانه قد نبأني العلم الخبر انها نبيها
 حتى يحير داعي الخوض ومعهم بن اصبعه قال ولا اول كهاتين تفضل هذا على هذه ومع
 بين السباير والوسطى لكل ما يجب للكتاب من الصدق يتوجب لاهل البيت من انكر حرمانهم

فقد اكلوا الخا ومن اعتقد انهم حكم الدنيا دون الآخرة بعد موت ملكها لهم والاعجاب والوجوب
لزم من الخا والثاني الخا والاول صدق الاول صدق الثاني لكن تكذيب الاول موجب للكفر فالثاني في ذلك
فبان لا يقع انهم ملك الدنيا والآخرة والا فلا ولد للكفر لصدق دليله والثاني في الموضع
سجله والرب في ادله الصحة ما دله والصدق له ايمان ونجاة لتتميم الدين وتجلد وعلو
مقامه وتفضيله فحين بان واضح بهذا البراهين الموجبة لعلم اليقين وحق اليقين ان عليا عليه السلام
هو مالك يوم الدين والحاكم يوم الدين والي يوم الدين ما بال يوم الدين وذلك ان الملك
والملك والحكم والتحكم اما حقيقة على الاطلاق من غير قيد او مجاز فمالك يوم الدين الرجل الصميم
مطلقا هو الله الذي لا اله الا هو تفتيح الفاتحة محمد وتعدد صفاته ويجمعها بالفتح اليه ومالك
يوم الدين ما بال يوم الدين والولاية على امر المؤمنين اذ لا يسمي محمودة من الاول ولهم قيل وليه قوله ليس اسمك
الحاكمين قال علي بن ابيهم في تفسيره قال امر المؤمنين ما حكم الحاكمين وقرئ بين الحقيقة والمجاز ولا يسميه
على ما بينه ما بال يوم الدين والحاكم ذلك اليوم مجاز لا ماله مالك يوم الدين وحاكم يوم الدين والي يوم
الدين على امر المؤمنين فاما قلت على ما لا يوم الدين وحاكم يوم الدين والي يوم الدين والي يوم الدين
انما ماله مجازا واما قلت الرجل الصميم ما بال يوم الدين والي يوم الدين انما ماله يوم الدين مطلقا

من غير هو الله رب العالمين الذي خلق علياً هذا المقام يوم القيامة وهذا مثل ما يقول المتكلمون الله
واجب الوجود حتى لا لا نأني واجب الوجود حتى حال وجوده فاشتركا في لفظ الوجود وامتناعا بالامكان
والوجوب فانه سبحانه حتى واجب الوجود لذاته ولا نأني حتى واجب الوجود لغيره فكنا اذا قلت على هو
مالله يوم الدين والحاكم يوم الدين فلهذا لا يحتاج العقل السليم مع معرفة الحكم المقتد بالولاية
الى قرينة اخرى كما اذا قيل فلان مالله ديوان العراق وحاكم ديوان العراق فلا يذهب الدهن السليم
الى انه هو السلطان ولا يحتاج الى قرينة اخرى توضح بل الامور اللفظ يدل على انه هو الوليد
صاحب الدعة وكذا اذا قلت على ما لا يريهم الدين فلا يذهب ذهاب الوهم الموحد العاقل الى
انه هو الله بل الى انه ولي الله والولي له الحكم والولاية بما يقدر الله على حكمه وولاه وفوض اليه امره
وارتضاه فواجبا اليه يرضاه الله وانت لا ترضاه ومن لم يرض بارضى الله فطعم الله الم
فعلم ان الدنيا والاخرة لهم خلقت وبهم خلقت ومن احلهم خلقت واليه سلت والله غني عن العالمين
وما هو بهم ولهم ولا لهم فهو ملكهم وملاكهم من غير شاذ ولا متنازع وثبت ذلك من قول المحقق
وصدق مقصد يقيد واعتقاده لان من رد على الله فقد اضر عن الحق والولي فقد كفر
فعلم ان من اكفر ولا يبر على حكمه في الدنيا والاخرة فكفر ومن كفر احد الطرفين لزمه من انكار الاول

الكفر ومن الخاد الثاني تكذيب الصدق فذلك الرب وحكم يوم الرب فآبَت لأمير المؤمنين من
 وجهه الأولى أن ولايته مفرضة من الأول ولم يزل دليله قوهم كُنت نبياً وادم بن الماء والطين
 ولأما ولايته وعفاة تعيينه في الأدوار وسو لا يرهاذ قوله ثم هذا نذير من النذر الأولى
 وأخذ العهد هناك له بالنبوة وعلى بالولاية الثاني أن الدنيا والآخرة ملكه وما لك من غير مسأله
 كآيتين الثالث أن العطايا الربانية والنيابة الالهية أما بالاستحقاق أو بالفضل وكلها
 صفات لأمير المؤمنين أما الاستحقاق فلأن الله تم وجد فيه من الأسرار الالهية والصدقة
 الربانية والقوى للكتابة ما لم يجد في غيره وأما الفضل ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء قال الصادق
 عليه السلام هو علي بن أبي طالب لأن العدل يقتضي إيصال الحق إلى مستحقه ويوم الرب ملكه إله الله
 كما قرأ ضيفا إليه عرضا عن حمد المنوع في الدنيا ملك يوم الرب وحكم ففوض الله إليه أمر العباد
 جعله حاكم يوم المعاد فهو حاكم يوم الدين وولي يوم الدين ولا ينكر هذا الحق المبين إلا من ليس له
 نصيب من الإيمان ومن إلى الإيمان له كافر من الله هذا هو كافر موجب على من شتم وطاع حقاً في الإيمان
 استحقاق نعيم هذه الأدوار والصدائق بها والاعتقاد أن هذا هو الإيمان وكال الإيمان
 وهي النعمة والدين ومن الكرميناً صها ولو صفاً عارض ذلكم الكفر خفيوم إياها فليداؤ

تسعوا التصديق وذلک من حق التحقيق ومن اعرض عن واضح الدلیل فقد مل عن
 سوا السبیل وینما نماند که کلمات مطروحه را با سبب است و همچنین عبارات متوزار از اصح تحقیق نیز
 مکتوبات معتبره در بیان فیض این عقیده صافیه قمریه بار بار با فیض الانوار سحریه مبارکه هر طر متوجه
 محبت صادق زمره رفیع یعنی ذریت طاهره نبویه و طبقه فیض سلسله علیه مرصوب است که از هر طبقه طریقه
 اصح تحقیق و ریاضت معترفان گشته و بزلال سلسله مانده از خشمه صافیه طاهره قدام اسلم علیه احیا
 آلاء المودة فی القربی نظیرت بزرگوار و بقیه صفا این حقایق خفیه و غایبانه از ان رتق از قبیل و به ترتیب
 و هفتاد و نه طاهره و غیره و تفسیر باغبان ملت را هر از حیطان اذهان حاصل انار نبوی و عاقلان اخبار
 مصطفوی کسید و عاقلان فیض احسان لبان نبیش ثمرات کثیره که کلمات صفات آل و سمات باطنی را در
 کرمیات صادق درین دو درخشا طارثیت کلام و همچنین مترجم معهود تحقیق است و تفسیر اصلا صلا اصول حقایق
 ان که بزرگشایان حقایق از کشته پای نبیش عرعر عریفه علم و دمان گشته از باب من و صورت و صافی بزرگشایان
 درین امر را در زبان و فاق و کلماتی الهی بر وزن الله و فبا رجعت انار فاعلت باطنی بزلال شهر که در کلمات
 صلا که عاقلیه مرتفع شده و جعلی در ظل طلیل سحریه مبارکه دانش بخش و مصلحت و کلمات ذات اصل الله است و طایفه
 با به سبب ان خفته از غره حقیقه اقراف به مور و مکرده را باینه به و در کشته طایفیت نزد دین با صراحت و بهیما از غفلان

منتخبان
 ولا از هر دمان نبوت و ولایت باید که نیز الفایده خلوص عقیدت حامد و مخلص مودت شایسته ظاهر و باطن
 و صورت و معنی بهر اشهر و مضی که ظاهر کونه مدلوله چون همان اوراق مرقومه بر بعضی از امور مشهور و مجهول
 بر بیان حقایق و احوال که در این کتاب درج شده است از تحقیق و تدقیق که در این کتاب درج شده است از تحقیق و تدقیق
 تیمم آن که در هر دو مرتبه قوی تر از هر مرتبه است و تحقیق بر داشته تحقیق هر چه میخواست که چون مراتب عبادت نبوی
 و هر چه که در کتاب مذکور است و هر چه که در کتاب مذکور است و هر چه که در کتاب مذکور است و هر چه که در کتاب مذکور است
 همه صفات و اشیاء مطهره را بر سر این کتاب از اشیاء مطهره را بر سر این کتاب از اشیاء مطهره را بر سر این کتاب از اشیاء مطهره را بر سر این کتاب
 لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلموا سواد الذین صدقوا و لعل الحادین از تمام دله در بیان تحقیق
 فتنة مذکور است که مسلم نبوی ما یفرغون مکرر سکه علم و عرفان شد که قد آن لك یا محمد آن نصیر الحیدر
 وهو یقول لك انصب لاسمك من بعدك علی بن اسطالب اماما فاما هو الوسی المومنین علی ائمة الطائفة
 ما را و هو الفتنة التي ذكرت لك وان الله قد یأمرک ان تعلمه جميع ما علمک من العلم و لتتوکل
 جميع ما استودع من اسرار النبوة و در زیر عنوان شیخ محمد بن محمد بن عثمان اللقب بالهذیل و هو
 ما یزعمون ذکر است که فاقم للناس اماما و خذهم معک و یفقه و ذکرهم ما احسن علیهم
 من معنی و میثاقی الذی و انتقام به و عهدی الذی عهدت الیهم من ولایت و لیبی و هو الامام و هو الامام

كل مؤمن ومؤمنه على ناسطه عليه السلام عبدي ووصي نبيي والخليفة من بعدي وحقني
 البالغة على خلقه مقرون طاعتهم مع طاعته محمد نبي ومقرن طاعته محمد طاعتي من الامم
 فقد طاعني ومن عصاه فقد عصاني جعلته علما يعني ومن خلقني فمن عرفه كان مؤمنا ومن انكره كان
 كافرا ومن اسرك بيعة كان مشركا ومن يعقني بولايتي دخل الجنة وحقني بقوله لا اله الا الله
 استرجع لولايتي فترى الامم لا تملك طاعة الا ان يدين بالدين لو انهم ابان مني في حقهم من ذل
 كلمات مجازات آتانا وجدنا ابائنا الله تحفينا فاشهد بسلام سر كل نظام واذا اخلوا الى شياطينهم قالوا آتانا
 معلم اتانحن مستخرفون مرقوم رقم شقاق ونفاق من خلف حضرت امير المؤمنين عليه السلام جبرئيل اني خبرني
 واده وقد حقيقت هذه جميعا راطه رسيخا ولا كلمات اعجاز لايت وركب معلم امين بالگاه امير نظام
 دله که با جبرئيل ان قوی حدیث مهدی بالجاهلیته واخلان یتیمونی استخلافی لابن علی ویتفقوا
 لما علم من بعضهم له فاذا قدمت المدينة ما تمسك اماماه در همان روز مجروح حضرت نبیره از قتل و نوبت
 اعیان رقیبه بنده و خانیسهر از آل و دین بزرگ رت ساهی و مصاحبه رتانی که نزد ان مردم بالگاه امیر نظام
 الايام مضطربا بوجه فتح ابواب ان تبادر بنده و محفله الشمل تقوی و بهر قصور قایم ان برین دله مجرب
 مسلم ان حضرت بادل كلام صدق نظام علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم فحاشا علی عن

کلایب منها الف الف باب مرتسم کردید تا سر عبارت عینی بابت انامدنیة العلم و علی بابها از در حجاب
 علوم نوری حجابها پذیرفته شد و نهان فانی شود عن طرق السموات فانی اخرف بها من طرق الارض منسحقین
 لب فیض الرب و لو کشف الخطا کردید و حجب غایب فرموده از پس پرده اشکالات دنیست سر بر علم و لب افشا
 و در کارخانه کجاست جزو ثانیست ره بین التبیان الوسی که یاد در استقامت حقیقت کلمات از حضرت است بمقتضای
 مکتب کشته طریق ابرام موطی، اتمام الحاح انظام و کردید حضرت محقق مدعی اود بجز این عبارت است
 داد که اذ اخرتک به فلا تجزئی به احدی و لکن جئت به احدی لتکفرن قودی و تشید سائر الکلام
 معدوم اذ انور و شانه الکلیات و برات سحت کفار و کفر از انقیاف سیدار ارباب بیان منظر و تحسین
 و تفسیر حروف عقیده را ببارت ما کنت اذ یوم ستر است و معنی آیه ارتباط و لب کت مسکت استغاثه فی
 و بعد از آنکه طو را بر آتش باغی امانت و اما بجز نیز کشته نزل حیرت و امر با بانه محقق من تصور رقم زد
 کلمات بن مصطفوی شده و احواف صدق و یقین کشت معنیه معبرت بر کتمان امر مذکور با محقق و صحاب
 مخالفت بر رسته همیشه نموز و مضغه غریبه غری حظه مرده و الکاه محقق و ملبور و حاصله منها غیر
 اواقعه مذکور خبر یافته و ابو بکر و عمر و دیگران را در احواف معبر و عبیده حرام و غیر ارقم غوف و عثمان
 و یقین ما کان که تحت بجز حظه باب و بطریق طو را اطلاع یافته اوستی فاسده ان که یاد بجز عثمان

مردمان سیدالسلطنه با هلاک نبیر و اطفای نور مصطفوی مشهور شده و قدسیت الهیه که مرقوم قدم حقیقت رحم و کرمش
 بایقاع از شرف و بزرگان عیسان و طینان کرده است که من ای الله الان یتیم و لولیکه العاجون
 در دم طهور پذیرفت و قبر از آنکه محبوب باج عظمه عبادت ان لبعثه من الله مضله بندهم بنان ایان و انقاع بقیع
 برکت رسول احوالمان کجاست و یثیرون مفرده اما که وقوع پذیرد کرمیه و اذ استر النبی الی بعض اذ اوجده ^ع
 روف تزل باقی حضرت سادات عاشره مطروحه و اطلبه منعه و بر عینک بافت ستری فایده عیان یکد
 فی طرب خمر و در طرب فتنه بیه بدین مظهر و برکت خمر خمر برضی کرم برای غنیم از بر تو است و اور فتن
 اذ رفودم نبوی شویر مدبر کشت کجاست عتاب بر طاعت تا دل بعضی ما یوحی الیک و فاتی بر صد لک
 محبت کعبه و بنا بر نهامش مرات حالات نبوت بهر و عظمه بقیع از احوال نبوت فتنه ان با شوق
 و ترمد اموی جدید انعام مرام ربانی را بنا بر توقیف اول دنیا در امر و کرم منام معبودی ماکنه موضع غیر غم غم
 سوادق جمل نبز کشته بر عنایت خجسته الهیه از مرقی امر و ارا الله جدید سادق سدا بنزول کرمیه با ایها ^{رسول}
 علی ما انزل الیک من قبلک ما ان لم یفعل فایقفت و کالسه و الله یصلک من الامم سبیر کرمیه و اوجده
 ساق ساه و طیت را بر الله کما تو کیده کجاست و نیابت بارگاه نبوت در است حضرت من امر نام نظام ایام
 و ان نظام مدام لحظه امام هدایت اندر نفس نفس ان و لا اله الا الله حال الهه عالمی که بر دینی

[illegible]

معصوم فلا تلموا بناً وبتلفهم ما انزل الله وبتهم اليك ولا عسى هناك ألا عادياً فقام بهراً
 وان مانع كفته مكبت على مغلف الصوت عالياً وقال ومن موليم ووليكم فقالوا ولا تبدنا
 هناك ألا عادياً الهك مولانا وانت دليتنا ولن تعبدن منا لك اليوم عاصياً فقال لهم يا
 فاشئني وضيتك من بعدى اما ما وهادياً فمن كنت مولاه فهذا مولاه فلو كان الله انصافاً صدق
 مولايها هناك دعى اقامه دال وليه وكن للذي علواً عادياً وخرج من بروج لا طوبى من
 ما من فزير اوراقا بان شجرت من نور وورق مطبوع اجتمع لهم فله يا حنا لا يزال موتك ابريق
 العدى انصافاً لك فانفلجهم ويزم من درم مقام جو باركهم بجزان لال انجز لمقام من بخت كوفنا
 استرط رسول الله صلى الله عليه واله في دعائه لحان لعله انه في عاقبة امره يخاف علياً امير المؤمنين ولو
 علم سلامه في مستقبل الاحوال لدعا رسول الله صلى الله عليه واله في مدح ارباب البيت
 صلى الله عليه واله يا ابا القاسم لست كاحد من النساء ان اتقين لعلماء منهن من يتغير حالها
 من الصلاح الذي استحقت عليه المدح من الله وصرح علم ان كد الرقع انبث على بطرير غير رابع
 اوراد اوده الكرم رفع غمده غمها خذ ارجعها ميرة ان بانها بطرير وخرق لحات ان برعمو مسكونه امان
 وادع في الحاقه انواع مخلوقة از ملائكة ورجن وادبان بنوعيات كد درو بام كبر و سلام واهل علم نعم وخرق وخرق

مخالف و مخالف از باری ثبوت و در حقیقت متحرک شده و چه با رب تین علم و همان ارزان زمانه
 هدا بهر سبب غلات سببه کتب و غیره که در حدیث باب معروض گردید و در بی رمانی الا در ششها و سبب
 آنچه معتبره مصحح سوره المعنی هر یک که بر وجه که نام من فرموده است این سبب این اعفاء و اوراق است
 و لکن غیر از آنکه در هر درجه ضلالت چه در اثر معجز که در اثر لفظ از هر حد و اثر گذرند و کلمه محضه موقوفه بنوبه
 بلفظ من کنت مولاه معنی مولاه که بر زبان است و ششم مدد کتاب کاف و مسکن و پنهان و پنهان
 مشهور و کتب سبب که را غیر از آنکه در الفا ری مانده مسکن این قضیه موقوفه است الهی است و در مقام
 کفایت شیخ عمار دل این رفته و چهار است پس بفرموده که بزرگ شد از هزار شترس دریا شد
 رفت بر بزرگ برانسی بفرموده بران بزرگ بود از آن کفایت که فرموده است بر جمع مؤنث فرج خوشتر
 هر که داد باشد بین بخت هر چه در پیش باشد درست هر که را بستم و او را پیشوا بفرموده بفرموده است
 هر که دادند که از ایندم بی هم بدانند بفرموده را و بود از قیاس کتب و بی رمانی حدیث امر و اطلاع
 بر کثرت و کیفیت را و این امور واقع بود العید بر سبب که عنوان حکایت بفرموده است مؤنث کثرت مادی
 عقیده صافیه بهدایت از لایه عنان فحش و متبع بجانب مسکن قوم و در مقام سقیم و قیاسات غیر از
 و در هر یک از اینها که در کتب فایده بود و سبب امور که با لایف از کتابین بفرموده است و در بی

مسرود مجبور گشته در یک از ابواب کتاب که خزینه مخزن او را جواهر اعتقادیه و نوره حقه نامیده است از این گنجینه
دگر نموده که سوره طه بن عبد الله و جابر بن عبد الله و ابو جعفر محمد بن و ابن حبه و عمر خطاب و غیر این عبد الله
و ابی هریرة با جمعهم غاصر طریقت و اقامه یوم الحیدر بنی و عبادت طریقه بجای می آورده که بطریق اضرار از رسول
صلی الله علیه و آله و در کتاب مطهر مذکور گشته است که من گشت مولاه فعلی مولاه اقم و ال من طلاه دعا
من عاده و ذکر آن مذکور از فضل علماء آن طایفه است و اتفاق طایفه عظیم ائمه عشر بعد از این امر و روایت
کثیره و اعتبار بشیر از جمهور فاضلین افاده توانست از اخبار غیر از اخبار ائمه اربعه و ائمه مکتوبه و طوطا و جعدی
مرفوعه رقم شقاق و اتفاق کردیم بر بصیرت و صلاحت و عفت و صبر کرد و در مواضع رات و ترات و توهمات
فاسده و تصورات کاسه دانات بشیفته و زوالت نفی و حکایت میله کد آرد و عاشا بها من
الکاذب و الا باطل است و در این باب شیخ برسی رحمه الله عبارت گفته اند که در کتاب فیض
لوضوح سبله و الیوب فی الدلالتة تأیید و التصدیق لرایان و بحاجه التمهید للذی
و یکمید و علو مقاصد و تفضیل فاعرض عن فضل علی و المرتاب فی اسراعه و المکمل آگاهه لایضه
ایمانه لای من المائل لیرضی بذان و لیرضی بها هناك فلا یؤمن لها البوم و مواضع عقیده فیض
صلی شیخ مذکور بر احوال مؤمنین کلام صدق نظام محمد صدق علیه السلام که اعدا و تصحیح

هذه الامم وما اكر ولا يتنا في الامم السابقة الا من منعه ولا ولا يتنا الا من يؤمن بالحيث
والطافوت وما منع الا من اعرض ولا يبر على عذر من اعلم من ان الله عليه فوجدت على
بين جنبيه ووجد مدده مشرقا يقبولا سارده وفضا يلهو لم يجد الشك تباركه
ومعاضه فقد طاب موله وذكى محتده وهو طيب العطر فاكى المعجز غير مسوخ ولا موشوخ
وسدوايت محمد بن يعقوب تاسمي ان بن ارضا اخبرت روحا من جنود اخبرها بما هم اهل من ارض
بن الحسين بن الحسين بن ارباب انزل رب العالمين محمد سيد المرسلين الاولين والاخيرين ارضي باره
رب العالمين جبرئيل بن جبرئيل بن ارباب انزل رب العالمين جبرئيل بن جبرئيل بن ارباب انزل رب العالمين
وآله رايه حقيقه اجمال من وجهه رايت في غير تعجب وتطمع موقر شرفه وكسوت زينت وعلو مرتبت
وايقين اني من ابطار لازم الاعزاز احضرت دكاه رويته واقيا زياركاه الوهب طمطر زخمه وبرهاني
سأني بنوي وهو من مرقوي صفحت حرات فلو كانت ملاوسه ومكاتبه وعبر نام السماوات ولا رويته
مرفوم دم عليه رايته كواينها فمعه مرأيا فها هي محضه ربنا نبوت وولاية انصدمت بدار وحدانيت
آلهيه كواينها كواينها الذي لا اله الا الله الخلق بقدرتي واخبرت منهم انبا واصطفيت
من الكل محمدا فبعثته الى خلقي وخلقيت وادعيت عليا فآيدته وجعلته وليا ووزيرا ومؤيدا

بعده الى خلقه وخليفتي على عبادي مبين لهم كتابي ويشرفهم لحكمي وجعلتهم العالم الهادي
 وباني الذي اوتي منه وبعثني الذي من دخله كان امانا من نادى وحسني الذي من لجا
 اليه حصنه من مكروه الدنيا والاخرة ورجي الذي من توجه اليه لم اضره عنده ورجي
 وحجتي على اهل السموات والارض فلا اقبل على عامل الا بالاقوار ولا يتبع مع بنوة احمد علي
 ويدي المبسوطة في عبادي وهو النعم التي انفت بها على خلقي فمن احببته من عبادي
 عرفت ولايته فبعزتي خلقت وبعزتي اقممت الله لا يتوالى عليا عبدك من عبادي الا بحجة
 عن البوار وادخلته الجنة ولا يعدل عن ولايته الا من ابغضه وادخلته النار فمن نزع
 عن النار التي هي بغض علي ومولاه عدوه وادخل الجنة التي هي حب علي فقد فاز لان
 حبه علي هو النور الا انه قد سبق في علي انه مبتلي ومبتلي به وارزق قسرت روائس كدركه
 موسوم بدر النظم في مناقب الائمة الهاميم ذكر شده از ابو سلمان راعي رسول الله صلى الله عليه وآله ودعي
 اخبرني عن الصادق عليه السلام انه سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ليلة
 اسري بي الى السماء قال لي الجليل جل شاناه ان الرسول بما انزل اليه من دبره فقلت
 والمؤمنون فقال تعالى صدقت يا محمد خلقت في امثلة قلت خيرها قال الله هم علي بن ابي طالب

قلت نعم قال يا محمد اني اطعمت على الارض اطلاعة فاخترت منها نسقت للناس من اسما
 فلا اذكر في موضع الا ذكرت معي فانا المود وان محمد ثم اطعمت الثانية فاخترت منها عليا
 وشققت له اسما في اسمي فانا الاعلى وهو علي يا محمد اني خلقت خلقت عليا وفالتمه
 والحسن والحسين والائمة من دله من نودي وعرضت ولايتكم على اهل السموات والارض من
 قبلها كان عندي من المؤمنين ومن مجدها كان عندي من الكافرين يا محمد وان عبدًا من
 عبيدي عبدني حتى ينقطع كالشن البالي ثم اتاني جابدا بولايتكم ما عنفت له حتى يغيركم
 وروايت ذكره مستمر بركه من الزوايد كغيره من حقير احتيج انفع رايات الله الهادي الى طريق السداد
 تخله ودر كسب ورايز منبه وكراميه كه حبه حضرت بروت حضرت كه بر طبق تا كليات سها مفيد من غير
 رتبه را در امر خلافت و ولايت از بنو له شهادت و توكيدات پر دن الله بعلم صحت رقم هيض علم اليقين
 ثبت وجه و فخر خاطر غايب و فخر كوازه صحيفه كماله امر دارا ده رتبه را بجز تر اتيان مامور به تحرير شده
 بر طبق كلام صحت الشظام كلام مردني بال سرورق شاه اسماعيله را بتسميه الهى و تحميدات نامى هي مصدر
 و نمو كه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى هلا في توحده و دنى في فقره و وجل في سلطانه
 و عظم في مكانه و احاط بكل شئ و هو في مكانه و بوار طول كلام حقايق نظام دقيق فزاجم در ان سبطه

سائمه شمه بر سپه تدقیات الی که فکر نمایان از نعت دایره بر لب هر من است حوا بر نفیس موصد
بنوی در شسته شیر و قطیس حث جبال کبریا انسلالات یث و زبان بلاغت و فصاحت ان سرخس به زلال
زبان و هدایت بزرگوار دات بر بیت تعلق پذیر گشته میفرماید که و اشهد له بالربوبیه و او وی ما
یوحی الی حد ما من ان لا یفعل فیلجلی فی منه قاعه لا یدفعها عنی احد و ان عظمت حیلته لا الاله الا
هو لا ند اعلمنی انی ان لم یبلغ ما انزل الی فی علی ما بلغت رسالته و قد مضی لی تباوک و تم العاصه
من الناس و هو الله العالی اکبریم اوحی الی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الی الیک فی علی و ان لم یفعل
فما بلغت رسالته و الله یمصل من الناس معاشر الناس ان الله قد نصبکم ولیا و اما ما افترضه
طاعت علی جمیع المهاجرین و الانصار و التابعین باحسان و علی الباقی و الحاضر و المعاصر و العربی
و علی الحر و العبد و الضعیف و القوی و الابصر و الاسود علی کل موقد ماض حکم نافذ امره ملعون
من خالفه من مردم من تبعه و من صدقه و طاعه فقد غفر الله له معاشر الناس انه اخو مقام اقصیه
فی هذا المشهد فاسمعوا و اطیعوا و انفذوا فان من بعدی علی و لیکم و اما مکرم بامر من و لیکم
ثم الامامه فی ذیبتی من و لله الی یوم القیمة معاشر الناس لا فصلوا عنه و لا ففروا منه
و لا تستنکفوا عن ولا یتهم فیما لدی یهدی الی الحق و یعلیه و یرزق الباطل و لن یتوب الله علی

احدا نكرو ولا يثرون ولا يفترون ليعرف الله له حتما على الله ان يفعله لمن قال امره فيه معاشر الناس فضيلوا
 عليا فانه افضل الناس بعدى من ذكر وانى ملعون ملعون مفضوب مفضوب على من ودعوه
 هذا الاوان جبريل خبرني عن الله تعالى بذلك وقال تعالى من عادى عليا فعليه لعنة الله
 ما قدمت لعنوا واثروا الله ان عاونه معاشر الناس انما حبيب الله الذي ذكره الله في كتابه المجيد
 فقال تعالى من عاونه معاشر الناس انما حبيب الله معاشر الناس ان عليا واليدين من
 اعداء الله على حلقه وحكامه في ارضه الا وقد اديت الا وقد بلغت الا وقد سمعت الا وان
 قالنا فقلت من الله عز وجل الا ان الله ليس امير المؤمنين غير ابي هذا ولا يعقل امره المؤمنين
 غير معاشر الناس ان ابليس خرج ادم من الجنة بالمجد فلا تعدوه فخط اعمالكم الا ان الله
 عليا لا شق ولا يتولا الا اتقى ولا يؤمن به الا مؤمن مخلص وفي علي والله اولت سورة العصر
 ان الانسان في خسر السوء معاشر الناس قد بلغت ما امرت بليغ حجة على كل غائب وحاضر وعلى كل
 كل احد من شهد ولم يولد الا فليبلغ الحاضر منكم الغائب والوالد الولد الى يوم القيمة وسيجعلونهم املاك
 واغصا بالالف الله في الغاصبين الا ان حاتم الامة منا القام المهدي الا اننا الظاهر على الدين الا ان
 المتقم من الظالمين الا اننا فاحم الحكون وهما الا اننا حرة الله وحده الا اننا وادى كل علم والمحيطة

واما توفی اوصیه و امیند فی ستم و علانیت معاشر الناس من یطیع الله و رسوله و علیاً امیر المؤمنین
 و الائمّه من لدن فقد فاد فوناً معاشر الناس فلا تقوا الله و بايعوا علیاً امیر المؤمنین و الحسن و الحسین
 و الائمّه کلهم باقیة بیات الله من غدد و یرجم من ذی و من نکت فامنا ینکت علی نفسه و من
 اوفی باعاهد علی الله فیسوئید اجماعاً علیاً و بهار عرف عنان ظم از نوبان معانی هر صفت خطبه مذکور
 خطبه منجبه که شهبهات و تالید است و اشارات و کنایات و تفنن عبارات و انحاء مختلفه در اسب کلمات مجزایات
 و بیان مجتهد و چنان فو قه است و لیس از عهد و موطن خطبه منور و توحید و تہدیه و تشبیه و الفطریه و من
 لطیفه خطبه که از لفظ خوش منسی ظاهر در او است و ابی الاست و جواهر در او و آراء و طرق مستقیمه و استیلاز ان
 از بیج و کلمه و انچه را استند و اقتدا بآن ادر در روان ملاحظه و املها را از تواتر و امتیاز و از حضرت رسالت
 و رجوع اصحاب بواجب ملت و طریق و استیلاز انچه را در مقام بیان در طارالها و عدم صحت یا ان معانی
 و عدم تخفیف عنابر انان بنیابا هر رکن و طینان و تفریح بصورت لحن بران کردا بایان و بیان و جوب الطبع
 از توفی علیهم السلام و شمس امامت و جوب از انچه است و استقامت از طبعات ظلم و عدل و کثیری از کار
 حقیقه و طارالخطبه و فاید مفید و مرشد از قبول صافی و پیغمبر در طر عبارات و تفسیر و کلمات لطیفه منجبه
 در صولات مجزایات از خطبه نامیه عاصی ظهور طار و باید دانست که راوی روایت متعلقه یوم المدینیر

[illegible]

اظهار ارشاد عینان والا ملین مرتضوی مخفی بصیرت موافق تمام اصدی حکایت جبر سر در این باب نفوذ
 حاصله سلوک و مرتبه اسکو کسکه نامیه سرور و مجبور گردانیده و در تخلص می از شواهد منتهی به
 از این مخفی و فکرا بر دایره شمس نایه کلام مذاقت انظم حرارت فرقه والله ما دایت کالیوم قط
 ما استقامه الکل لابن محمد آند یعقوله عقدا لا یجلد الا کافو بالله العظیم و دسوله الکونم بل
 طویل لمن حل عقده و غیر استماع الیکلام تشنک خد حوین اطری نیم پوشه بادی از نایره کفر و نفی بول
 و خروشان مرقه حضرت رسالت معلول قول جبر علی را بر ورق عرف حضرت الحاشیه طاهره عقیده فاسدش
 بدلول مضمون کلام بلاغت انظم بنوی بن عثمان رست مایه و مانند می با عیر ما هذا القایل
 ان مطر و کم کرده ملا و مرد و نامیه بکلیل خود معرف شد بان مجربان بنوی که مرقم سر از مخفی کلمات
 عینی و مظهر انوار مستوره مشکوه لاری است با بر از لای که نوزاد حققه حقو نه بایم خزان خزان اصدی که بر
 فشان کشت که ذلك الوقح لایین جبر نسل علیه السلام فاما لک ان تحتة فانک ان فعلت فافعل و دوسله
 وللمؤمن منک بوا و بر اهرافان پوشیده نیست که معقذی قوای عبادات جبر نیلی و کلمات عی برایت
 بنوی معقذی صحت حکم بکفر و ایداد و غیره معین بر است حجت رفاه و کوز حضرت رسالت بایر اهرایان
 از وقت تا برت حضرت اراخال و اعلای غیر فرمیده ان سر حلقه ضلالت و عقودت به صورت تسلال

ابرضاال بر صحت خلاف اقل که معتبر است تا با کفر و نفاق به اهل بکر سرشته عیسان و نفاق است از وجه صحت
 خدا به عبادت کعبه عمر لای بگو و است عبد الرحمن که نزد ابن مہبت است است از دایره اعتبار برون
 اولاً از مواضع صادره بر مطلوب آیتها مندرج کلام و مراد کلام نبوت خیر و عبادت و از هدایت ایمان
 حکم مفید و اوست و مذکور است که باز استوار کلام به هر علیه السلام میانه خبر و شراقت سید ابرار و کربا
 حکما با نفاذ معتبره که بعد از همه و دلائل و واقع ان روز است تا در نهضت قیس بن سید الخزرجی باین بهت این
 مدحت و مادحت ان مردم ربان این و مجرب خبر لکرسین با شجره فایض الاوار است که نهانی حاله
 و دلالت انظار کفایت ذات و صفات معنوس گردانیده و بر لال کوثر منسل کلام حجت انظم از
 عبد الرحمن و صبرین و صبرین تصفیه و مدیدان عظیم الهی ان در است و اول الفاء و حقه است و تکرار است که خبر
 و بر طبعش و حکمت از طبع این در بیان و شان برانسته که علی اما ضا و اما مام نسوانا فی بر التی
 یومر قال انبی من کنت مولاه فاعلی مولاه خطیب جلیل و عروین فی لکیر انضغان ان مجلس است با کعبه
 صلوات و جودش بر ارباب کفر و نفاق بخیر و نه با طهارت و وقایع ان روز است و معنی از او بجلای نظم ایضا برین و معنی
 باک محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب و هم حجج الاله علی البایاتهم و یجیبهم لایسرا
 و لایستیا اما حسن علی لدی الرب من تبه سخاوت فضیله کعبه یوم فم معاقدها من اقام
 الوفا

الرقاب اذا نادى صوامع نفوساً فليس لها سوى نعم جواب ودر این بیاض و غیره در سوره
 مسوما لیسعه احد و ضیاء اعنی الامام و صیفا الموداعنی الذی نصر البقی محمد قبل التبریه بها
 و ولیداً اعنی الذی کشف الکروب و لم یکن فی الحرب عند لقائهما و عذیباً اعنی الموحّد قبل کل حد
 لا عابد و شناً و لا جلوداً و در این بیاض و در این بیاض و در این بیاض و در این بیاض و در این بیاض
 و متبع کشته بر می کرد و کشته از آن ارادت صحت این بر سر و از آن است و در این بیاض و در این بیاض
 منقول سابقه بر سر و تا لیداً الحجة و الزمانا للزمره و کلمات کز و از است و اصنع و اسمع ایات و
 توتلت بحد امام باهدی خصله فی آل عمران المباحله الی بائنا ایا اولاه بعض من ایاه
 ما خرج ثم محرم هلالی و شهود بها اثنی علیه و ذکاه و احسانه لما صدق و کما عجا
 بکفیه فی سبل حسنه و انما کفر فی یوم العذیر و ذاده بآلک مولى کل من کنت مولا
 و فضلها اذ تقی فوق کشفه الی سطح یقیناً تسلما تبواه الی الجبل الاعلی فقال اقد فن بش
 الی الارض مکوداً فی بلیه من و ایضا هی الرقی علم الهدی و کفی رسول الله ارقی و جلاله
 به و دانست که یعنی که در این بیاض و در این بیاض و در این بیاض و در این بیاض و در این بیاض
 الی غیره بر سر هم و در سر حله که سئل سفیان بن عثیمه عن قول الله قال سأل سائل عن نزلت قال

لقد سالتني عن مسئلة ما سألني عنها احد فبكت حدثنني حينئذ عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما
 قام رسول الله صلى الله عليه واله فحدثهم فمادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي عليه السلام فقال
 من كنت مولاه فعلي مولاه فسمع ذلك ولما في البلا فبلغ ذلك الحرب بن النعمان الفهرى فأتى
 النبي صلى الله عليه واله فقال يا محمد ما مرتبنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله هو وانك لرسول
 فقبلنا منك ومرتباتنا بالصلوة والزكاة والحج وسائر العبادات فقبلنا ثم لم ترض بعدا حتى
 وقعت بصنعي ابن عمك ففضلته علينا وملت من كنت مولاه فعلي مولاه أهذا شيء منك أم
 أمر من الله فقال ما الذي لا اله الا هو انه أمر من الله فوالى الحرب بن النعمان يريد داخله وهو يقول
 اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فاعط عليا حجة من السماء او انينا بعذاب اليم فواصل اليها حتى
 وماء الله عجز منقطا على هامته صرخ من دبره فقل فاولا الله سأل سائل وهو خير من ربه
 صحيفه كرامة اعتقاديه بنفوس صرخت بوقت طهر غير الطباع بغيره الرطوبت مخالف وموافق برأيت
 كثيرة معتبرة مصححة مستندة برأيان وشبهات ولحركات خارجة از دایره تاویلات مجید وجمال ذات
 مشهور وحقین واثبت متیقن سدا لثانی طرفین واجمع طائفتین الا ما شذ من اهل الخلاف والاعراض
 بر تحقیق تحقیق روز غیر الغایب وایضا اوضح امور دنییه و آخرتیه بر چهار دانگ و اثبات مصلحت بسند نبویه است

والتكليف على رواية النبي صلى الله عليه وآله وسلم من حديثه صلى الله عليه وآله وسلم
فمن ضمن رواية ان كنت له چون نمره سجده مؤذنه دفعه فضی زنت وازی عذیر خم که بان سر شریف
نبویه انطفیافته در ذائقه اطاعت و ایضا و حصاران جو پار فانی الاوار خنکوار عفو و هلی رفقی
ان غرض است اثر بر خوان قبول دادغان بجای گرفته مانده عهد و پیمان از نیل سع الطوفان الهی تا به از منبع
سکوا علی علی بابرة المومنین بربیر سید عظمی بن بیان ایمان رتین و پیر اب کعبه بنحس سالیتم
که بر سر فیض قبس در کباب بر صیقل آن از ضیعت رتبان و مکیات آسمان و مایهات سبزه ایستاده و غنم
طوایر مودات و مهادت الی ان را متوقع و لا تقضوا لایان بعد تو کیدها و قد جعلهم الله علیکم
کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون موقع کو ایستاد در همان روز بنزد ای مبارکه مذکور جوارح هر دهن ایستاده
مؤثر و رفع و رفته صد اصب بآن نافع ابواب کشیده سید یافقه مجرب متین آسمان انقضای و مذکور
که بسبب تولد ای بر نفوذ در از و این است که چهره عماره ای بنظر لایتما اول زمانه همداختن از آن
صغینه ویرینه سلسله نبویه را در غیون هم فیه اعلی حله ولایت که از منابع قوام عظمی عظیم انشای
ترتیب و شیرین طعم منجیات الصوة و در جریا امی بل و آر کفایت انعامه را از اول یافقه باطن
بر آید نفاق و حقایق را به دلبهاست لایست و من در اویم مظلم مومنات طوبیایه مکرره

گفتند عجب و انکار استمان داشته بکار مرد دل گیر و داخلوا الى سبائطينه قالوا انما علم انما عن مستند
 مواظقت نموده بود چه حاصل علم الیقین بلکه حق الیقین بر سر ذات کمان و مرسلات زنده روایات غنیات قرآن و کلام
 و انصاف خوات خط سیر نامبر شده بر مصنفین حکایت فرمایند تا مرالمان که لیکن سبب نامزد کردن داشته و از چنان
 و از حق تو باقی نموده بر تئیه محصور در روزی هر طرفه و لطایف استغنیای بر بصیرت او روزانه سماوی و ادنی صادره و نیز
 که بگویند عنوان ضخیمه سوال بر این سوال معنون شده که آمین الله اومن الوسيله و سوله یا رسول الله و انما
 حضرت سنان کباب من الله و من رسول الله و بگویند مقدار حدیث چهره بر سر رسول الله و حقیقه من ادب اصحاب
 که از جانب غریب است پنج کتب یا بن ابی طالب اصحبت مولای و حولا کل موضع سزا بعبودت که سبب ولا
 الايمان بعد من کید ها نموده اند اینها بطریق صدق استقام و لا تکتونوا کاذبا نقضت عن امان بعد من کاذبا
 مرد و سحر و بطریق طبع انما بگویم که الله که صدق است و هر کس که یعنی بگوید که یعنی یقین که یوم القيمة ها کس منیه
 مختلفون تأکیدی جدید و ششوی سید و فرجه و لکن اصحاب بر من و اقامه منیم شده بر نفس عموم و کاشف یوم
 الذی ذکره و لا یفقد الايمان بعد من کید ها کذا یا ان کت نامی ایاک فاراده و مرسلات مؤکده و درودات
 جبرئیل و تأکیدات ربانه و شریعت کمان و تبلیغات نبوی و تعزایات لطیفی و محامدات و محامدات
 که کلمه منظره و غیره خاص و یوم الذی ربنا بان است که و ضربت کبیعه یوم غم معاهد ها من القوم الزکاة

[illegible]

خالصه من حيث الصورة یا پس و نه نموده نماید لکن بعضی اصحاب که عبارت از عقیده صراطی غیر است
 در حدیث سنده در تفسیر منس از حضرت صدیق حسن عقیقه سنده سنده در استظهار ان بر طریقت و طاعت اصل
 کاشته باشد با با خود میرکت یقین و تمیز اصحاب که در اوراق و اعضای که در این مرتبه عبارت از امور مرتبه
 بر عبارت و طاعت از ان شجره طایفه نشود تا یافته مندرجات و غنائات و در این معنی در بابین
 غیبت در کتاب کلینی در اخوه حدیثی طایفه مذکور است از حضرت صادق علیه السلام بر طریقت عارف باطلی که اما
 و الله ما عدا لا یوت منکم میت علی الحال القائم علیها الا کان افضل عند الله من کثیر من شهد
 بعد و اخذ فابشر و اوجیز و ام غیبر بر وجهی که محی از ان سمت کثیر یافت انکام پذیر و تیر از غیبر
 در طریقت است و مولی مدینه مطهره سیر با هر که سنده حاد و تاجیدات کمانه بجای تو جهات باطنی طریقت کبیره
 روان طریقی با انچه که فرار از کلام منصفین و دشمنان مردمان بنوی که مدلول ان المناصفین فی دین
 الاصل من انوار طایفه جبهه عقیده فاسده این است من ان کبر و عمر و عثمان و عبد الرحمن عرف و سعید
 معاصر و حمادیه و عمر و حاص و ابو موسی اشعری و یونس بن شعبه و اوس بن حذافان و ابی و ابی هریره و ابو طلحه و انی
 جز ان از طایفه کثیف و در ان از وقوع حیف منزه صفات کف و خلاق متکونت و ثوابت
 صفای بعد و بر نفع و لا سیره الطاعت ظاهری و باطنی شریک لطیف نشانه بر صرافت کجاست اصحاب از انچه
 جز

چشم اعتبار از رویت نشسته است اما سبب ثبوت پوشیده در بطریق کلام ابرو غرضان السعدین
 سبب النداء فاجاب والشفی من ابط الحق فان فی الحجاب مذهباً مستوراً واکثر بر او با معهوده قرار از
 من هذا انا را و از که هر دو در دیوار رخسار و زار را یقین عجیب است و منقلب در او دیده غفلت کرد و یا مراقب مدلول
 دین العالم هوین و هو الشیطان نزل بر من و فی حقیقت را به غفلت صلوات و کثرت را بجهت زیاده ارا و سبب
 ایشان در افکار نور نبوت بصورت عقیده برستی و تدبیر و باب کینه دیرینه و در او است عقیده قرار گرفته در پیش
 طعن غلبه اطمینان و مرغ خاندان منبر عدنان منقسم انتقام گوید مظهر قدم فیض از دم موی کمال نبوی بر سر
 اهل کائنات از یک سر آمد و بعد و وجه بر روی و حجاب مملکت قربت با ماه اهدی منوط تفرع کلمات است از آن
 مصداق است چنانچه گفته اند لا وصول فی مقامات العالی الا بمقامات البدایه و مجتمع کلمات
 الغناء و من طلب الله و سرب الا جاج المرحمت با وجه عالم مجاهد و خدیو الطایفه بدو افع ان پیش
 و بهر سبب و کثرت سر کشته بخدیو یا نه راه و منعه مطلق بر نام نامة نبویه کردید و معاینه بیعت ان
 احضار و یقین سبب است نجات رشتی بخشان عقبه مظهر کردید طایفه خاله مملکت با بخار و با صبح
 مملوۃ الای سبب سبب نبوی که از حدوث ان حادثه و قوام قویه نامة نبویه کلمات قدم از دست الله
 و روش در دمان طریق مکنی در انوش و کار را رسید بر او دمان عیان مکر کرده که نگاه شتران

چنانچه بیان از آنکه هر چه است و ای با کمال مستقیمه در احوال ادب و اطاعت حضرت رسالت
 علیه السلام و نمون سدا و توفیق خاطر نبوی نیز مسکن نایزه اضطراب نایه میونه مؤتمنه گوید و اورا عبادت
 عنی شریعت اسکنی یا مباد که لکن داده نایه مسوده مستوده سعادت مرکوبت حضرت رسالت صلیا
 علیه السلام و ران موزت بیان در استصلاح حدیثی قال مجاز بر لال کور مش عفت و انا بک که داینده و
 کعب نبوی و چهره فیض استغاثه معنوی را بر جوی قبول محنت بر این حسن شادام که یا رسول الله لا تلت
 یذهبن یذول و لا دجل عن دجل و انت علی ظمری و در بعض از این مذکور است که ختم تحقیق لا یجیح المکذ
 البیانی اما جهله مقدمات مرتبه و الله را سدا اصحاب عقده از نتیجه مقصود عظیم اعلی در عقده ضعیف که در
 پایه غزلان و حمان گردیده و بیرون مسلول و ترحمت به عقده قطع بجزه مبارکه در هر مطهره نبویه نزول
 مقوم حضرت رسالت که در نه و از هر طرف در پست که قمارای القوم ان الثانیة لا تقدر تقدما
 الیهما لیستغفرا ما یدعیهم فحلت انا و عمار تقرب و جرحهم باسیانما و کانت لیلہ مظلمة
 عنها و قد ایسوا ما و برده و در نیم مرتبه نیز سردار اینا نقیضی مدلول قول الشطط عن صدقه
 الخطا قان لا یلک و عمرها و مجاد لا یبلغ قعرها الا عام و امل و بالغ کامل و یذخر الام
 علی حیزم الحرم و یلقی غبیطه الخیط علی عروم الغنم فیحب مجاهل البید و تصبر کامبر اولوا

العزم من الرسول عن نفسه وفتح صلواتنا رسالتش مصداق است ارتباط دادنا آنکه حدیثه اراده تحقیق حقیقت
 آن واقع نمیشد گفت یا رسول الله من هؤلاء الذین یبدلون ما رقی حضرت در این مرتبه جواب اهل انشاء نمیداد
 که هؤلاء المنافقین فی الدنیا والاخرة و چون حدیثه اعظم سؤال نمیداد یا رسول الله من هؤلاء و در این مرتبه
 حضرت بعد از اجابت مقصود نمیداد که آنان و فلان تا آخر سلام و عبت و مرده و چون صلی الله علیه و آله تصور نماید
 بصیرت داین امر مسلم است بگویند در این برود مجرم مضیقه ای از توبه از بروج علم و عرفان سنده برقی جهات
 سر از کربان تحبیه مذکور با آورده عتاب عیب از چهره و خافه اصحاب کینه و هر یک از ایشان بر طبق عرفان مجرم
 بسبب این در این مرتبه ملاطفت دست و کرم از دستم باشد ای در این توبه نصیحت سوره انش حکم حقیقت گوید و دعای ایان
 با ثبات نصیحت ان بطلان یافت و دعوی سیر زبان مخوف استی و خانه هزارت یکنشست کوفه که یک شست
 از دست ستم فردات کند کار کانون مستی و کلام محقق روی مدای پنجه است و هر بهانه نصیحت است و آنکه ان است
 ما دین است لذات است بکنشستن هر یک سیر است هر دین نفس است بهر است بهر است هر نفس کمر و در هر کمر است
 غنچه مرد و غنچه باغ و غنچه در حدار و مرد و کمر کمر است ابلیس را از غنچه میریزد و دیگری از غنچه پاشد و پنجمی غنچه
 تو بهاری باین یک فصل استی نه خود از غنچه استی و آنکه مستی مسلمان نیست از تو غنچه است من می این بهر کلمه پاشد
 نفاقا بر هر چیزی که نیست زبان گوید و دل را از این خبر نیست مسلمان کشته بد اکنون یک غنچه بهر شد آنکه نایب نیست کج

اگر در این باب یک کنی تو هر گز گفتم حق فرمان کنی تو مسلمان جفیت گشته باشی و زلزل شرکان گشته باشی
 و باید دانست که واقعه تبار عقبه منانیه علیاً و علیهم السلام از آن شهرت که اینست حال مایه این معاد غیر
 و آنکه مکتوبی از روشنی نبوت و موضوع بازمانده بقصیر ایات و ایضاً معنی اشد و کتب میر که بکار آن تشریح
 بهشت با کجاف مرقوم رقم اهر و افاضات و دعای صحنی قریش که مستتر بر عبارت و باب و عروج است ادلای و اله
 بر مدعی است و بنا برین کاتب دیوان خفیه که طواری را در آرد و باب غیر مرقوم قلم صحت رقم ولایت از مواد مکتوبه ثبت
 لغرض عقبه و کذا من عید و اخذ و هم و لقیضی اما هم من سایر مخالفی و رسول الله صلی الله علیه و آله
 فی وصیته لا میر المومنین صلوات الله علیهم اجمعین محض این واقعه که بحجت است و حقه مستند کرد و غایب
 اما بکمال نصیحت و تکرار و اما محبزه در این باب ریزه از اندازها است و در حقیقتی از حضرت صادق علیه السلام تفسیر فرمود
 فلا وربک لا یؤمنون حتی یشکوک فیما شجر بینهم مکرر است که هو الله لعلی بعینه ثم لا یجید فانی انهم
 حرجاً ما تعینت علی ساند یا رسول الله یعنی بر من ولایت علی علیه السلام و سلموا لعلی علیه السلام
 و بر وایت شیخ الطایف شیخ مفید رحمه الله از زین العابدین علیه السلام مشغول است که مراد از لفظ ایمان در کلام ربیع و من کفر
 بالایمان فقد جط علیه و هو فی الآخرة من الخاسرین و اینست از کتب خیره صدق و یقین است و بسمیه است که
 اینست شک و یقین می یافتن از دلایر و آله و صحبه بر عدم ایمان بلکه یقین که بکفر ایشان است و اظهر بر این محبزه و این است

وهاهست که لفظ ایمان با اعتبار از ادب با اسلام چه بر او اهل خلاف است حکم با شغای ان مستلزم ثبوت کفر
 و قطع نظر از ادب بلا خطه منی ختم به ان استلزام مثبت و با اعتبار منی اعم از هر مستلزم نفی استلزام مقابله کفر
 موافق با امارات مهمه که مفیده نفی استلزام با نظر از قوله عده و هم بدون است و در اول طایفه هر بن سنان لند

 حضرت زهرا کبری علیها السلام در تفسیر از تورات قویه قویه است و عیسی مرتبه بجز است الجاحد لولا یتنا

 کافرو الجاحد لفضلنا کافرو ولا یفرضا مومن ولا یحبنا کافرو من مات علی حبنا کان حقاً علی الله

 ان یغفره مغفلاً یؤدی لمن یبعنا وهدی لمن اهدی بنا ورضی لم یکن منا فلیس من الاسلام فی سبی

 بنا مع الله و بنا اطمعکم عباده و بنا مملک السموات و الارض ان یؤفلا و بنا یرزق العیش

 من السماء و بنا امکم من الغرق فی البحر و الحسف فی البر و یحبنا ینفعکم الله فی حیوتم و عند موتکم

 و فی قبورکم و عند بعثکم و عند القراط و عند الموان و عند دخول الجنة فقلنا فی کتاب الله کمال الشکوة

 و المسکوة فی القدر یؤدی علی نوره المصباح محمد و نور علی نوره علی و فاطمه یرید علی الله لنوره

 من دنیا یرید الله لولا یتنا من دنیا و من احبنا کان حقاً علی الله ان یغفره مغفلاً و همه تیرا

 برهان ثابت عند الله محبت فخر الجناء و محبت النبیاء و محبت النور و الضیاء و محبت احوال الانبیاء

 و الاولاد الاصفیاء و شیعتنا الشهداء و هذا کلام فی الشفاء و در این شیخ مفیده در کتاب الله سوره العنکبوت

رزاق محمد بن ابراهیم بن علی بن ابی طالب و لا یتبرأ من الله وحب الله وعبادة الله واتباعه ورضاه
 واولیاءه اولیاء الله واولیاء اعدائه الله وحریم الله وسمی الله وانهزیم الله وکلیت
 مذکور است که در زمان حکومت امیر ثلاث میفرمود که لیسک علی الاسلام من کان یأکوا وقد ترک ادکاش و معالیه
 لقد هب الاسلام الا بقیته فلیل من الناس الذی هو لا فیه وپرسیده است که در زمانه طینان است و خفیه
 و جرات جوی بر سر نه حضرت است از آن اسلام که تبرک آن یقین شد که هر امره از آن نماز و زیارت و شکر آن
 از آن که آن سر تیره عطره بنجه مقصود حضرت و هوام با مالذ که آن ترک و یا سیر لایم و نزول آیات نبات
 ملک عالم و ترک خلفی مفرضه بنجه مقصود حضرت در آن حضرت است که آن اسلام بیت از ادعان و العیال لیسیم
 و غیره و بعضی وارده در هر خلاف و وصایت اوصی رسول الله و خلف منسوب به محمد است که ترک آن موجب
 ترک اسلام و مقصود فی القف به فیض انت و اگر حضرت از ترک اسلام به معنی اسم شمرعه بر وجهی که ترک علم
 تبرک ضروریات و تیره و فروع تیره است و معصیت آن متبرک است که جنم هیات و کیفیات و امیاز میانه
 و منومات و هم بقایان قومیه ملک عطره از وجبات و مواصی و غیر آن از قواعد سیرت منوط با طاعت و محبت
 احوال و احوال اوصیای صادقین و احوال طاهرین است بنا برین جهت مستلک فی الذمات و غیر ذلک از احوال
 و احوال این در بعضی بیان رفیع المکان از آن اسلام و علیین احوال خاصه فی العین و بعد از این

بنیت عدالت فی تحقیق آنکه مورد مذکور بعد از عهدی مختلف به مشرکان هر دو نیاید بر طبق غیر ما و
غیر ما به بقای آن گفت و این نیز ثابت شد بعد صورت مذکور مستقر اندام ارکان اسلام و انعام معام ملت
غیر الان است و کلام حضرت صادق علیه السلام در کتب مذکور است که این نیز از فقه و حدیث ما و ان شرف کشته مفید
مستخرج است یا ابا اسبل اما من خون ان یقتلوا و یصلوا فیقبل منکم و لا یقبل منهم اما من خون ان
تکلموا و یزکوا فیقبل منکم و لا یقبل منهم اما من خون ان یحجروا یقبل منکم و لا یقبل منهم اما من خون ان
یقبل منهم و الله ما یقبل الصلوة الا منکم و لا الزکوة الا منکم و لا الحج الا منکم و لا فیه منضج و لا یزک
مذکور است آنچه حجت از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که لا ینال الناصب صلی ام ذی و هذه الایة لیت
فیم حاله ناصبه فقلی نا طحاصیه و ملازم را در آن مذکور است آنچه مالک صلی از حضرت صادق علیه السلام
و ذکر نموده که ما مالک اننا لیس من قوم ایتوا امام فی الدنیا الا حاکم و لم یقیمه یقیم و یقیمون الا انتم
و من کان علی مثل حالکم یا مالک ان ائمت و الله منکم علی هذا الامر لشیخه بمنزله الصواب
بسیف فی سبیل الله و بعد از بنجام مرتبه رباط منظره در طریقات منسوبه خبریه بدوالات کلمات
منظومه القاصیه فی مرتبه علمیه و بزرگ زین قبول و غیر سوا اینست و در این نیز از ادب و کلمه افادت
زین طریقت است که شرع بر آن است و بدست ندهد و غیر نبی است و کجی فانی هفت همان و هفت نبی

بخی کبودار کان و معروفات که به دلالت ال برل منبت نبوتش غار در روز معراج و جها و خمس و زکوة
 و هر کلام اکثر روایات مذکوره و متران از انار معتبره منقوله از سند علی بن ابی حمزه اقمه حکم بسبب سلام اهل
 با جمیع و خرافات و غیره و شکی است شیطان و توهمات نفسی در لال و تحیات صادره از بنیون صافیه حضرت
 و طهارت را از بافته تا دلیلت فاسد و تفورات طبع غیر مستقیمه در انیم از غیبه و قدیم سلطان ستم
 و از انبات غیبه درین باب و کلمات دیگر در سن حدیث روایت بریده عجیب است از حضرت صلی الله علیه و آله
 فی قول الله عز وجل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ادلی الامر منکم و کان جوابه المر ترالی الذین اوتوا
 نصیباً من الكتاب یؤمنون بالغیب و الطاعت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین
 امنوا سبیلاً یقولون لا امة الضلال و الدعاة الی اننا و هؤلاء اهدی من ال محمد سبیلاً اولئک
 الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلعن الله قبله و ذریه و من یلعن الله فلعن الله صلبه و من یلعن الله
 فلعن الله نسبه و من یلعن الله فلعن الله من یلعن الله فلعن الله من یلعن الله فلعن الله من یلعن الله فلعن الله من یلعن الله
 و انکو فضل و فضل الاول و حبیب من یلعن فان فضلک فضلهم و طاعتک طاعتهم و صفاتکم صفاتهم
 معصیتهم و انکو فضل روایت مذکوره عبارت منبر به کثرت است سیکن من بعدی ائمه علی اکبر
 من الله من اهل بنی یعقوبون فی ان سئل الذین یقولون انکم الکفر و الضلال و انکم لا یسبحکم الا من ظلمهم
 و الذین

وكنتم فليس مني ولا معي وأنا بري منه واز بر علیه السلام در تعبیر کریمه و یوم القیمه نری الذین
کنتم علی الله ووجههم مسوده من قال انی امام و لیس امام روا کریمه که وان کان علویاً قال ع
وان کان علویاً وارضدق علیه السلام مذکور است که ثلاثه لا یعلمهم الله یوم القیمه ولا یتوکیهم و لیس علیاً
ایم من ادعی من الله لیت له و من یجد اماماً من الله و من دعی ان لهما من الاسلام یضیاً و در کلام
صدق نظام حضرت باقر علیه السلام لهر کس که بر زبان بیاورد و ان عرس عظیم حریان یافته و آنست
کل من دان الله بعباده یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسیعیه غیر مقبول و هو ضال یضل و در
تتمه روایت درج یافته که اصبح ضللاً تا یوماً و ان مات علی هذه الحال مات عقیقه کفر و نفاق
اذا تمت الجود و اتباعهم لم یخولون عن دین الله قد ضلوا و اضلوا فاعمالهم التي یعلونها کما ید
اشتدت بها التوجع فی یوم عاصف لا یقدرون ما کسبوا علی سبی ذلك هو الضلال البعید یزک
ابن ارضیضا راضدق علیه السلام قال من ادعی الامامة و لیس من اهلبا فهو کافر و از بر علیه السلام
روایت محمد بن حسن از علی بن زید از حضرت صادق علیه السلام روایت قال من اشرع مع امام امامته من
عند الله من لیت امامته من الله کان مشرکاً بالله و رئیس کریمه و الذین کفروا اولیاءهم انما
لله از حضرت صادق علیه السلام ذکر کرد که انما عفی عنکم انتم کما عفی عن الاسلام ظناً ان قولوا

کل امام جایز نیست من الله خرجوا بولایهم من نود الاسلام الى طلمات الکفر فاجاب الله لهم الناد
 مع الکفر و قال اولک اھاب الناد هم بها خالدون و در نسخ باب سیم زبانه ب تین نریت این اثر
 و اخبار مرقده سلمه علیه سید برابر را لکه از انداز بجا این برادر کفر و کفر آن نیست و چون انکار یافت و نکرت
 طاهر صلوات الله علیهم اعم از فی گفت حضور و غیبت و فی گفت زمانه غیر زمان دیگر و کفر غیر سخن آخر و فی ادا
 سایر جمیع مواد فی گفت که بنابرین نافذ ارباب صلف از زمان خلافت حکومت ثلاثه تا وقوع و طایع محمد
 و نذران و صفین و اوقات محرابه پسین علیهم السلام و مبارزه با بر سر حرکات ائمه علیهم السلام از بنی امیه و بنی عباس
 و بنی عباس و غیر آن از تابعین و مصدقین و احوال و افعال الطایفه فانه مضطرب بهم در حرکت و محض هم تا کنون اسلام
 اندر این باقیه در کتب و ارجاع و عقاب و محبت و محبت و در بعضی روایات حرکت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 در این فرقه تا جبر مقول است و حق بر پیغمبر عن ای حیوة عن ای حیوة عن الصادق عن ای حیوة عن ای حیوة عن
 علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله حدیثی جبرئیل عن رب العالمین
 جلد جلد قال فی علم ان لا اله الا الله انما واحد و ان محمدا عبیدی و رسولی و ان علی بن ابیطالب
 خلیفتی و ان الانتم من ولده محبتی و دخلتم الجنة برحق و یجتنب بعضی و اجبت له جواد و جواد
 له کو امتی و امتی علیه غنی و حمله خاصی و خالصی ان نادانی ایستد ان دعای اجتناب و ان سألنی

اعطيتهم وان سكتا ابتدانه وان اسار حجتهم وان فرمتني دعوتهم وان دفع الي قبلة
وان قرع بالي فحتمه ومن لم يشهد ان لا اله الا الله انا وحدي وليشهد بذلك ولم يشهد
ان محمدا عبدي ورسولي او شهد بذلك ولم يشهد ان علي بن ابي طالب خليفتي او شهد بذلك
ولم يشهد ان الائمة من اولده حجتني فقد حجتني وصغر عظمي وكفر بابائي وكبتني ان تصدقني
حجتهم وان سألني حجتهم ان ناداني لراسع نداءه وان دعاني لراسع دعاه وان رجلا
خبيثته عدلته جواروه متي وما انا بظلام للعبيد راوي رواية خفيصة في يد كبري بر عبد الله بن
سبحان عليه السلام كرم الله وجهه في قوله تعالى وانما نزلنا القرآن بآيات مبين ومبينات
فوفى بنزير من يكره سنن راوت تطلق بلسانك يا رسول الله من الائمة من اولده علي بن ابي طالب
سنة الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة ثم سيدا العابدين في دعائه علي بن الحسين ثم الباب
محمد بن علي وسند ذلك يا جابر فاذا ادركته فاقراه عني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الهادي
موسى بن جعفر ثم الرضا بن علي بن موسى ثم النقي محمد بن علي ثم النقي علي بن محمد ثم الزكي الحسن بن علي ثم
سيد العالم الحق مهدي امي الذي عملاء الاضي سطا وعدلا كالمستجودا وظلم هولا يا جابر
خلفائي واوصياي واولادي وعترتي من اطاعتهم فقد اطاعتني ومن عصاهم فقد عصاني من اطاعتكم اذ انكم

واحد منهم فقد اكوني بهم مريد الله التماسا ان تقع على الارض الا باذنه وبهم يحفظ الله
 ان تميد باهلها ودر کتاب دیگر از این بابیه در راه مروت که از حضرت صدق علیه السلام که من موات مطهر
 لهذا امر کان کنی کان مع الهام فی قسطا طایل کان بمنزله القضا و بین یدی رسول الله صلی
 علیه و آله بالسيف و عن الصادق ع من اقر بالائمة و ولدی و محمد المهدی من ولدی کان کنی اقرب جميع
 الانبياء عليهم السلام و محمد عدا علی الله علیه و آله بنوته فقال الرازی قلت سیدی و من المهدی من ولدی
 قال الخامس من ولد السابع یغیب عنک غصه و یجمل لک تسمیه و یمنی مضمین و یات مطهره و یمنی سید
 که مدلول هدایت مذکور از نمونه ایست از بنوری طو کور از فی تقریر است که در کفر و شقاوت مخالفین فاندان نبوت و کبریا
 از نیکو ظن شک و ادا م شایسته در اینجا هم تخیله و دیدار است که از حضرت است که نیکو ظن باشد از انچه است
 تا بنده از مشرق عنایت باز که در حشر شقاوت علی و مخالفین و محبان آن که با پیغمبر را احاطه و ولایت تا نیر از آن
 در غیر معتزله ملوک مطهره عا و محبت فاندان بنوی را به سبب علم دعوت من متعلقه بلطف طایفه مذکور و زمره قابل به سلام
 و محبت مذکوره منور شده چراغ خلوت برای علم و عرفان و شمع سراج ایمان و ایتقان است که با طایفه طوائف مختلفه ضلالت
 مضطرب مستلین حقیقت خلافت ثلاثه وفق است و سیه از بود غیر از من القابین البیضا ما نقل عنهم نقلا او عقلا که بنا
 بر طهر را تا رتبه ذات فاسد و استدلالات بالمرأه ان طایفه الذکر مشمول احکام مشرق از مصنفین صدق این را و این معجزه

مذکور شد که از ادب یقین و کفر لاجیه است حرم الله فی ذمه المسکین و عندهم عذابا لا یغیب احدا
 مجلس من الاولین و الاخرین و در اینجا بر عبارت منسوبه بسید الرضی عم الامام جلیله الله عن بعض بنی نصره الاسلام
 و نقله فی سلکنا جلد ده المعصومین علیهم السلام اقول من یخرج فی کتب احتجاج منکران طاعت کماله علی عجل
 علی ان المعصومین من ذکوره علیهم السلام من جلد الايمان و ان الاحلالی ما کفر و جمیع عن الايمان اجماع
 الشیعه الامامیه علی ذلك فانهم لا یختلفون فیها و اجماعهم حجت بکماله ان قول الختم المعصوم الذی قد
 دلت العقول علی وجوده فی کل زمان فی جلد هم و فی ذمهم و قد دللتنا علی هذا الطریقه من مواضع کثیره
 من کتبنا و پوشیده نیست که روایات صحیح کثیره غیر منقول در باب مع انضمامها باجماع الفرقة الحقه من یقین
 بجمیع کفر کثیر از صاحب و تابعین و طایفه اهل عز و ارزاق یقین و تحقیق علی وجهی که شایسته علماء و المحدثین در
 ظهور روایات از اسرار کرام و امام مرتبت فایز است و دلالت روایات مذکور از انوار الحیات و اتم و تحقیق و تحقیق حضرت
 طاهر مرتبت من عند الله و رب العالمین از انبر صحت بجزله میرد با فوجیان و تا و کسینه با صحن بجزع
 انوف طریقه زنده که بر آید از اتم و اتم است و از روایات معبره داله بحقیقت حد حقیقت معبره طایفه
 منقول از کرام و سلسله غیر منقطع در دجله داله عدالت اتم مرتبت نبوت و لفظ دایره زنده با طریقه تحقیق در حق و حقیقت
 طریقه مطهره است و ولایت مومنه بر پایه و طبقه کبر است انکما الله من انکما الله مع سایر طبقات المجدله

فی اسانل د کاتالنا و محمد و الالهاماد مضمین دایت لکه روزی متعدد کاه رب العالمین جبرئیل بنی عمره
 منور بنویه را به نوسر نو از خود مرصه و تمه فوری نور کاطینا جلیس قیس کات سکا به که بر دلم پست غنیمت و طهارت
 و نوبت کاتان دایت طهارت غنیمت غنیمت بنی جبرئیل مبارک نبوت و ولایت کاتین کاتین معظمان و خدمت مادی و روحانی
 راه خدا لک انما در حق مصلحت کاتین بنی جبرئیل و طبع کاتین لک انما علیه السلام و لک انما علیه السلام و لک انما علیه السلام
 بنی جبرئیل در حق نبوت و در حق نبوت کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 در حق نبوت و در حق نبوت کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 سیلاب شفق و طغیان غنیمت مبارک کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 سیمقل در حق نبوت و در حق نبوت کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 بقیل بهار و در حق نبوت و در حق نبوت کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 علیه السلام کردید که هذه من توبه مصرع و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 لکین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 اهل البیت و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 اجوبه مرقطه و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل و کاتین بنی جبرئیل
 اجز

[illegible]

[illegible]

فی غیبتہ ما بقی نوح فی قومه لم یخرج من الدنیا حتی یظهر فیلا الارض قسطا و عدلا
 کما ملئت جلاله ظلما و سرحنا ان است له هر که در شمع شبت زایان از سکره توفیقات آسمانی
 و تأییدات ربانی آفتابش بافته و از ظلمت سرای مجادله در امور متعلقه بسبب علی بن ابی طالب و زمره متشبهه
 و ذبیت طاهره مرتضویه و حج بانو الهیه رخت قامت بر فارب بخنی انصاف گذاشته و بر طبقی کلام
 قدسی بایم من قال هناك لیس و قیم و یم فقد کفر مدلولات و آیات مصححی بسبب مستغف
 مشربیه به نقطه دایره نبوت و محیط مرکز رسالت را قلمی بسج متبول اصفا نموده و از زهره سید و خوشه
 افروزون بعضی کتاب و تکفرون بعضی فاجرو من یفعل ذلك منکم الاخری فی
 الحیوة الدنیا و یوم القيمة یصدقن الی شد العذاب و ما الله بغافل عما یعلمون نایز
 خوف را اشتغال داده و طومار کردار را از راست مسمانی مطویه در قلمی کلام صدق انجام میسوزن
 کلام الله تم یخفون من بعد ما عقلوه و هم یعلون تخلیه نعم و نامة اعمال و صمیمه احوال و فوار
 از شبیهت و مضامین و متابعت و محاسنات کلمات مافیات ارباب خلاف و مادیات و شکایت
 اصحاب عساف که چهره حالات چهره مقالات ایشان بکسک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
 و للعذاب بالمغفرة فما اصبر هم علی النار ذلك ما بان الله نزل الکتاب بالحق و ان الذین
 اعدوا

اخذوا فی الکتاب لعلی شقاق بعد مرقوم رقم عذاب و عقاب تصفیة دان س که صک قدیم در ط
 بدست ده طایفه مضایقه از پیش دنیا فی هر دسته داند و پسند که اجازت شود و اما در مطهره کتب و سیرت و غیره
 اما ده وجه در جواب آنست که تمیز بین و بی نبوغی بر صیص پذیرفته که سیرت معجزه و فی صیرت
 حصن حصین ان نوازند بجه و تحقیق مقام آنست که علمای اهل سنت با وجود دعای کاذبه اطلاع بر مطالب عالی
 و استحکام مقاصد متعالیه و اظهار کشف و شهود آثار خفیه و عوqف بر مذهبین متون موافق جلیله و کلا
 مشکلات مطولات و مختصرات من حققت در جیب طالع انوار و طالع اسرار علم فی لغت مرکز و ویر علم
 و عرفان و اهلین فسطاط ایمان طایعان بر او نهشته و بیرون مسرف محو و کجاست سیره عداوت هر دو مان
 بیوت و ولایت بهر نهشته و نه اندام و احوال نداشتند بدول یا و یقیناً ما لهذا الکتاب لا یغادر
 صغیرة ولا کبیرة الا احصاها الله ثبت فخر کتاب صدق است بوجد و اما عمل احکام
 نموده و ترویج نموده و بک احدا مریع سعه معلوم که در هر ابرار که خطا و وجوب تمیز است
 اجازت صحت عمل در معارف را توبه نموده بجز آن مباحات نموده و یو عافی و عادی و غیره
 بر نفس مقامات علیه رفقه نبویه رفقه و طاکر دار مخالفین هر مان سید ابرار را بزر و جفا و صحت
 امور صادره الظایفه بلکه ماسره باغیه طایفه نموش که ایزده و آئین شرف و زکات نیز ان طایفه را

مدلول صدق مشمول کرمه فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیمه ثم یقولون هذا من عند الله
 لیست دابة ثمنا علیلا صفت کاشفة الظنیه کم کله و ان مصدقه یا حشرنی علی ما فرحت فی
 جنب الله شده ناکه کاشر و کردار را مکتوب کتابت فویل لهم قما کتبت ایدیم و ویل لهم قما یکتبون
 کروانیده و عاثر است را از سلوک طریق و شیق اطاعت ذریت طاهره مصطفویه که بر طبق فرقه فضلك
 ضلیم و سستل ستم عین متابعت سر لعلت الهی و ملت محمدی صلی الله علیه و آله مخوف شده و بجز
 عمیقہ ثم قست قلوبهم من بعد ذلك منی کالحجاده او اشد قسوة را مهابی ان خیر برادر حق
 و مستغرق بحار صفات و خواص سعادتی و موهبی و غای و مخوفی با جهیم کت کت اولد اصحاب النبا
 هم فیها خالدا لعدا کردیند ستمه جهنم نه ولایت و امامت من حیث هی حق سترم که و موجب تحقیق و اول
 عهد و جلال است هر یک از حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم این مظهر امور مستوره نفیقه دندوایای حضان کاه
 قدم بعد خزان سر رزبان و مشکوه اولد سجد اندازا پست که انچه از خلاق صحت و کرامات و کرامات و کرامات
 عاثره از اهل ان بزرگ در وقت ولادت سیده ولایت سمت ظهور یافته بود که قمر الانوار از کتب معتبره معتبره
 صفحت پنجاه و میان بزرگان محرم انجهان ملهم ولادت همایون صلوات الله علیه غیر مشران از بجز
 با هر و کرامات ناهیه از ادای سحر بطون و طون هر کشفه صفی صوفی عاقلین بصورت کیم و قبح اشعاش

[illegible]

صمیمی مهدی معتمدی که تسمیه نادر علی قدس سره بود از نزول اهل بیت از غم سر پرده و در محرم
از شهر و عنوان صحیفه قضا الاعراف و جلال صحت لطافت ربانی را با نوای سحر جات صادره بار بار مرتب عیان
سبحانی میفرمود و کاتب در بیان ازل کتابه ایدان عظیم البیان معمود حصیه ذات ولایت سماء الخیر
صمدی بنویس و مستثبت در لغوی را باء الذی سبقت لاجال الحق و ذوق الباطل به تیسریم و ان در
دریای است و هدایت به طرطور برده و فرموده و خاص که عقیقه ولایت و امانت اقیقه فائز ان سید کاین جوار
از هر وجه اظهار شود و هر از هر وجه را منور از روح و ظاهر از ادعای زایش مهر گردید و در شمع شمع
ذات صفت سرور فائز ان فخر طاعت عکرم علیه السلام الله الله انزلت ربک یثبت برین افروز ازل و الموضع بارگاه
رب العالمین گویند که از ظهورش طاعت و دنیا ط صادره از جانب عکرم علیه السلام فرمود که حکم یا عباد الله و بقیته است
و بود الاوصیا و ان خلفت من حقته یاقین که او هر کلام علی را ساطع ترین طالع و فو که اسعدان الله الله
و اسفل ان محمد عبده در سوره وان علیا ولی الله و بنی امی تا می خورست الله علیهم السلام قیام نه نام فرمود
اختتام فرمود که از ان کتب منزله سادیه از زمان نفع و ادب بر صفا و صفت ابراهیم و توبه بحر و بحر عیس
و فرمود که هر چه از ان کتب منقب بر نقص فرموده انما علیهم و فرموده و بقیه ایام ان زمره معصیت
صفت ساری از ان کتب و از ان کتب روایت خجسته فرمود که هذا بقیته الله فی خلقه انما

شجرة طوبی وادواق سدرة المنتهی ودر بیان جنة المأوی وخالکته الفردوس الاعلی خاصته الله
 وخالصه القویین مایل الی القیوم المخصوص بالمجرات الباهرات والانیات القاهرات والحکم علی جمیع
 والمعرف فی العالیات والالهیات علی العیون والعلم بامانی القایر والقلوب وشهد لهم فی المیزان ^{بنائب}
 من قله تعالی وکل شیء احصیناه فی امام مدین وازاره ریه هزمه حرم محرم حضرت عسکری علیه السلام بعثت
 که چون سوره خن ان یمان تولد صاحب الزمان رخساره کوه غبار اشعاع اوارم بود آن مشکوه
 فیها مصباح کوه صحرای روحی از بر تو نوردهش متوکل است سبایه بر دوشتم و بهیمه
 مسنونه عقیقه عظمین عیبت نظم محمدا الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی نبینا محمد واهله
 واخل غیر مستغلف ولا مستکبر و بود از آن جوهر صلیع عبت از پیش جواهر فی غفیه تا به یزوان در
 سلک انارطام وادکر وعت الظلمة ان حجت الله واضته ولو اذن لنا فی الهلام لیرال الشن
 وهر چه این نیست بر آنکه است روح منسوبه لبیب خلقه وهر چه فرقه بنا بر کورت این فطر از آنکه است
 واحتمالات وهر چه ضلالت در طریق سلوک مسکدین تویم وهر که سقیم از دست ظلم الا فرقه واحدا
 محراب از دیکاه الله وهر چه غضب صاحبان ان بکاه اند بنا برین مراتب مقام خلوص عیبت طاعت
 که در انقطاع غایب عاید استاده از انوار اطلعت در دهان سیلاب را بحیر المیزان حس محبت انی انک اعصمت

بنیان تر جز به مسلک مجاهدت و قوام و جاهد و انی جلیل الله حق جاهد به بطر حد عشرتیه کعبه مقصود قبله
شهرت تا در نماید تا بر تو نشسته او از کلیات سماء و مغان که زمره مهتره مطعوی و طبقه مطهره مرقضی نگار
و هی به انت چه هست به منکر نه نماند الذین جاهدوا بنائهم بر سینه بسند بنائیم سبیلنا کفایت
از غفلت ترددات و تکیهات کجاست یافه نور علم و عرفان منور کرد و سر زلف تا ملک تسبیح بر در اند
کس که در امت عام جهان غلبه طیب عشق میام به موفق لیکش چو در در تو نه بنید که او را کعبه و در
از غایت بی و ای شوقش هرگز او دل بهر و در جان در کسیت که مکعب و در غور و در شش که مرآت
در دایره که تیار در شش کند هیچ در مان نیست انفس را که او را در کسیت و در بساط غیر از این عطا
را که او نیست و عشق او جز فواید و باید داشت که شتاب ضعیف عنین عمری که بجزه خفته است
اوست نبوی ص الله علیه و آله ان تمینه قلبه و طایفه جبهه دانه را اوست و غیر هم به بقیه آن پرده اند چشمه
منته سیم و قاطعه است که از تنی به چشمه منته قلب قایم است ان انشاب پذیرفته او دیده کفر
دانه و اتفاق جلی ان فرقه تا که از ان مجرای میاه علیا آجا که یاربوعی که قوام دین مبین و دعای ملت
مسببین غرقاب لجه عنین چون چو او در جبهه مضیق و مرا کرده با وجه ظاهر آیات بیات و روایات
صریح الالات و وضع معانی متجرا عن غیلات و غیلات و اتفاق نبی آدم بر صحت وجه و ظهور مهدی نادی
صالح

صاحب الزمان از ذوق طاهره مرصوبه و عسرت طهره ماکینه که حتم مرتبه علیه امامت الهی عشر
 صلوات الله علیه و اشهادی ولایت مقیده مخصوصه و جوهان سفروان عقده در اسم ایان و امام محصوم
 مطهر از شیبه نریع و بطلان تحقیق پذیر سلاجه پنج ختمیت نبوت و جه غایم الرت که منوط گشته
 ختمیت امامت و ولایت مطلقه بآن مرکز دایره خلافت و هدایت متعلق گشته امر مذکور فرغ عند الله
 بجز از اختتام پذیرست و در اینجا است که باین ترتیب این ماثبت و مضامین از ختم سلسله امامت
 تا ختم الرت که مقام الوصایه مؤخر کثیر از مضامین مشتمل گشته اند و این و خلق و خلقت و کائنات
 امر امامت الا بر بعضی از خاص امت و انجمن فاین مطالب است و منار غایت دار و آرد و ایای عزت و تقدیر
 از سبزه زت و تحقیر انعام مصابت و تخریج کائنات در ازات مشاها عصب غارت در امر مورد و
 و غیر متیقن متیقن منقول در اول منقول میریزم مد فکر محسوس محقق مدقق مضامین در صومع مذکور
 از افعال بیدایت و هدایت و وجه له وجود پیرایان سلطه پرتبه و سیر از و ارتقاء عبارت گشته
 و کلمات لایفه و انارات غیبه و انارات حلیه و لغز طاهره و طواریز مضامین و تمیضات طه و شخصیات عالم
 و ثمریات حسن و تیولات مستحده و مجلات مغرب و موصولات معلوم ظهور و بروز پذیرفته اثار انوار
 مسکونه نبوت و وضوحش بر تانگیز حضانة عموم ارباب الی بعضی ای صاحب بطولیم و حسن ملک

از ایشان به نام تو وقف هر دو را احتمال تصرف و تبدل میجوید است . دانسته شد از وجه مذکوره و بداند
مستبد که چراغ هدایت نبوت و کشف حجاب است و شمس صاف و بکرم ملک هدایت و مرام طایر امانت
و آثار شجر طهارت است و شجره عصمت و زکات و صبح و غایت و سفینه کائنات و نور حق حیات
خاتم النبیین و معده آبی بنی آدم و زبانی ابراهیم و عقیقه شجره طری و اوراق سدره المنتهی و دایره رب العالمین
و بیج ذریه خیر المرسلین و بیج غامه ربانی و بیج قاطع سبیل و او کواکب این فواید و جواهر معنوی و نور و غیور
علم و عرفان و سلطان طایمان و اقیان و دیرالابد و حقیقه انوار و امن و الله در ارض و خلفه و غمابه
و جواهر دره و دواش و عقیقه و بر لایس مبد و صیحات انوار و مفتاح کرامت و بیج قویم و مسکنه
و مسکن ملک و مسکن نبوت و منار النور و می منادی و وصی و خیر و امناء و امین الله و اولاد رسد الله و خیر
و خیرت و عقیقه علم و حقیقه و دونه و خلفه و ارضه و انوار الله و حقیقه سوره و خیرت و علم و در ارضه و حقیقه
و در ارضه و حقیقه و در ارضه و حقیقه و در ارضه و حقیقه و در ارضه و حقیقه و در ارضه و حقیقه و در ارضه و حقیقه
من ذریه نوح و خلفه من آل ابراهیم و من ذریه عیسی و من ذریه محمد و من ذریه ابراهیم و من ذریه عیسی و من ذریه محمد
و من ذریه ابراهیم و من ذریه عیسی و من ذریه محمد و من ذریه ابراهیم و من ذریه عیسی و من ذریه محمد
و من ذریه ابراهیم و من ذریه عیسی و من ذریه محمد و من ذریه ابراهیم و من ذریه عیسی و من ذریه محمد

[illegible]

کز آن قیمت قدر امانت از تبه عقیقه اصحاب صورت سر بر آورده جوهری عایت پروردگاری وی را بخازن
فَرِيقَةٌ دَلَّ عَلَى الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ وَتَلَقَّى الْحَقَّ وَانْتَمَ بَعْلُوهُمْ سِوَهُ السَّيْرِ وَلِيْدِيْرُوْهُ السَّيْرِ الدِّنِّ اَمَّا السَّيْرِ
 انصالحات کند صواع قدر و سنده مجمع اسن استند بر خنده طبقات فکا و مکارا با به جوهر کمر و کرد و دین
 منکام لا یفر نقیر الهم از مرتع دل و قدر لکرم به هر دلالت برت با م کبند نیوفی الکث عثمان کون
 احتیار زمین و زمان که بزیب و چین سعادت قرین بر روز و رما بباد رهنر سواریت بر سر خنجر کند
 اصاب بکشت برین بر نیت گرفته بر درگاه عرش آفتابه ان سده مالک سپاه که مرابط قبول شایع معده
 و در وای مظهر است حاضر عرش جهان پر رایت و کما صباغ زندگانی از افق جلال طالع کشته یوسف در کار که فرود
 و ایت عیناه من الحزن و یا ارمط ارض را از رویت آوا از سر نیت سید ابرار باز دشته بین در کفایت
 فیض جلال اتی لاجد و یح یوسف کوه بر نرفته و میدان کارزار عید و با فقر قدم محبت از دم ساه و الفقه از نفع
 دیگر از مستی جرم مکی الفیخ فواصب مع رفو مکارا ساند که اندران میدان که معان سعادت جبر است از زکون
 عنان از دست بر باید قریش کشته نیمه نیریزان روز در نیریزان نه چوین طیب مرکب بر مس عید حاضر آبش
 از میان مشرق میدان بران مهر و ار رایت است نیش و ایت لغت نیش خلق مکتب ایدم لمران روز و همه شان
 از نور نیریزان نیش صورت که بستم فتح کوه کاکار لا اله الا الله کیف الله یعرف العقه مضمون
 لایرت

درایت بر این مکنون طاعت حضرت قریب بود و بنظر هر کس نه غایت باینه مرتفع شد
 مفید است که چون سیرانی برقع امامت و ولایت که بر جمیع عالم از بر وجه شریعت و مظهر و محط و نور
 و پیکر اظهر آن بقیه فاضل از هر ادحیست بهر نیز طالعی از مرقی اجلال و اجابت طبع یافته ایدم زمین و آسمان
 از پر تو سعادت ابرقانات حیرت لازم و ذات هدایت آیتان خاتم النبیین نظام عالم و جزو خیر عتق تا به نظام
 احوال بنی آدم رنگ گیر کرده و تیرگی در خطه حلقه است در طریقی تهفوات از اخلاص و انساب و عبادت
 سرشت طاعت پس از مسکوة لازم العبادات طاعت برین ملت و تو اعد مضبوطه و خورده از پر تو آسمان و ارض فیض انوار
 رخا بهر مستوفیه از تجربه مبرکه تا بهر لذایضی مقدره منوره رسالت و ولایت بروشنی طلیعه صباح سعادت از
 مشرق ظهور رحم سلسله امامت هدایت تبدیل یافته با بر سطوت ذات و کبریا و اوصاف است بر توانیز رحمت جبار
 زمره کانیات گشته لطفه قایت عاونه مخلوقات مرقوم رقم اتفاق در مکتب ملت اعدای و اطاعت سرکوب محمدی
 علیه افضل الصلوات و افضل التحیات لویا مخرات سراسر کافیه مخفیة در نهان خاتمه مصالح مأموره تا بهر از سراف
 ای که طارقه الهیه همایون سیر و پذیر و لوساء الله لعلک الله واحده جلوه گاه اظهر و مظهر بروز
 انوار سراسر که در این مقام مبادر غایت باینه و برید سید صطحات سیمای بر طبق فرقه نبوی لولیت من
 الدنيا الا ساعده واحده لعلک الله تعالی ذلك الیوم حق یخرج رجلا من ولد اسمعیل کنیت

كنتي مملوءا من الله الا وضفتها عدلا كما ملئت ظلماء حودا سبزي خوف اسماي يا وضع
 الختام المربان وقت الفطام يا فتي القلب ذكر نفسك تكن فطما مذكرا ويا عبد الو
 بوبتر امرك تكن عبدا مديرا يا خليفة الله لم تحدد السلطان ويا مسجود الملك
 لم تعبد الشيطان وما بعل الحود لا تضاع هذه العجوز الشيوخا ويا صغير الحرم
 حذر هذه الحيتا انفوها خل دنياك فاتها انتن من جيفة الزابل واجمع منها
 فاتها ايتق من كفتها ^{المراد بالمراد} طاهرها فاتها صحيفة انباك وخالها فاتها حليلة
 اباك وانتنم قودك القام قبل ان يفيض النجا فاتها الدنيا جبار يريد ان ^{سبحه} يفيض
 استجونا وادمة عجبنا يوزينا عباوها ولا يدنيك عباوها ولا يفترق ^{المراد بالمراد} فطما
 النضج ونودها البهيج ^{المراد بالمراد} مغيب العجب الكفا ونباتة تم يهيج وورنيق ظلام ظلم از صبح ايام
 وميف اعش انام نور طهر ان خلفه سيلانام ووجه الله خليفة الازيتم ان تدره الهمم الزايرة
 متقلبين او ديرة عفت ونايرين نلوت مصيبت رعد حادقة ورساب لادع الزنوت ط ووليت مملكة
 وسيت موبقة كرويه مجل كفن واحد س لينش طوبى علم ورحمان وراكب البر ايمان وليفان نهم طرب
 رفال ماسد راعب سدرة القدر كنه ووريت له اوان طهر صلب الزمان صلات الله عز وجل ولا تير ما يوفق
 فتر

بسم الله الرحمن الرحيم
 وادام بصير طهره علم نصرت پریم ادا و در مقام ال کبر ص الله علیه طاهر علوم طهر و در عالم غیری
 و هیات بشری مرتبه افوی معلوم شده و همچنین طهر و در کار از آن کفر و هیات سیره و تارک کشته بصیر
 شیخ ابار و در انفق و هیات انما منی رسته بر طبق کلام صدق انعام الله علیه و در کار از هیات عدالت و غیرت و طهر و در کار
 عزیز از کار که به ادا ایمان بود از کار که کیش ملکین بود و چنانچه رفته سابقین از انفق شیخ بدینش مظهر
 غضب ربان کوهی مصداق مقرر کلام القی فیها فوج سالام خواتمها الی ما یکنه ندین اند طبقه اخرین
 نیز از این مراد غلام کوهی و ملک ملک محققین سید سلول صدق محمول ان جهم لحیظن با
 الحاقین صفت لکشف طیفین مریدین کشته و تر کریمه هو الاول والاخر و الظاهر بالباطل از کفر خفا
 ظهور و غول کشف و مودت مودت نهان نهان غیب و مودت مخوفه خوانده لا در بهر بهر لاین تصور فیض
 جبر و طهر و لا یحیئ من کرم یا ایها الدین امنوا من یرتد عنکم عن دین منکون یا قی الله بقوم یحکم
 و یجوبه اذ الله علی المؤمنین اعزّه علی الظالمین میاهد عن فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم را
 پرده خفا از چهره غیره ارتفع دله و در بهر رفیع محبت و محبوبیت ماکاه و هدایت سمات الوهیت که مظهر
 مفید انفع منعت علیه و مرتبت میوه در ان مرکز دایره صحیح مشمول کلمه طیبه اولئک هم خیر البریه

که از کرمون صدق می‌کن علی خیر البشر من ابي فقد كفر له فقال اهل الف و هو الله استحق ان يتركه بر سر من
 بجزئیات تلخیص طبعه دید عجب که از ان سپیدان خلاف که غبار الهی بر او می‌افتاد از حد و قیاسات
 نقل تا در ویش است ایستاد که در حق اما معلوم که در دله شایسته است محضه ربانیه و غنوه و صفا
 مستقره سبب از تعالیم است و محاسن است اعیان منزه و بر ابعده در دنیا که انبار در و برادر با مشکوه
 مصباح انوار است و معلوم باطن منظم و دانه حلیم است معجزه امیر معجز است برین که بر او است
 حق پروریه کلاه بر او است و کلاه بر عفت فقر و فقر انجمن و نیز جهان کشته چو شیرت از انسان فرموده است
 از بین فرموده است و کلاه از ان راز است و غیر از در دله در دله ان شایسته است که از حق بر خدایم
 عفت را بر حق بر خدایم در حدیث هر صدمه که در انسان خوشی ان لبث انی و ان بر عفتی طبعی است
 مدایح و بایش لال و خارج از دایره محقق بود و نیز از ان احسن است علیک زبانی که مرغ باین ترانه اندر سفر
 انا فی مدیحتک انک لا اهدی و انا الخلیل العبدی المصنوع بنا بر قلبی ان غیر من مستوعب این طور معتقد
 این طور که بر حد و بر کلاه از غنای انبار برادر با و منور ز جواهر انوار است از عظم اوج ان و عظم طبع
 سر بر کشته است و ان از عظمی از عجمه حضرت باطری از ان انوار است و انوار است از انوار که کشته است
 یک طرقت از ان عجمه در سرخ کمال است از ان عجمه است که بر کلاه است که بر عجمه است در عجمه

[illegible]

من لئلا لم الحجة ان نيز و هورت اشفا بغيض امور مذکوره التفاف بيزرت و اجتماع امور مذکور که عبارت
از اشفاي محبت عزای به بنده و محبت بنده بجزايت مستدعي عدم ايمان و سوء اعتقاد است اعوذ بالله
و ساير اخواننا المؤمنين مما يوجب بعد العبد عن درجة العفان و الاضوان بغيض
المجتبى المعوث من بني عدنان و الهما المعصومين المطهرين من دنس العصيان من اولادهم
دخول الجنة الله لکن مدلول ايسر ايسر بقه مصدر روبرو يا ايها الدين امنوا من يرد منكم
عن دينه الا ان رتباني و بن رتباني بکيه مضيق في رقانه و اضيق حرجايت بکيه حضرت اقدس
عظمه قلوب سيرة زفر مطهرة اله اشعي عشر هدايت الله عليهم را اذ غيرة معارف صور و منور کرداينده و طين
راکيه ان طبقه عيده را با نور اشفا في رتانه و در ار نور ان سبي في سوز داده و به قاييت تجليات جايه و
استدراج اله و شاي غطيه عظيمه عرف پيران و عوارف پايان رسته تا سر از که جان صفات الوهيت
و نه هدايت به بيت سرور ان اورد و مستوجب تاج و بلع محبت و نور با نور بعين انار سمات و صفت کردند
و برين تقيير که پر و کيان خلوت را مي مقصودت معقده دفع جبابنقا از چهره محدثه معقده علامه ناطق
مخاض مندرج و کلمات ثبات داله بر خصوصيات حالات الکفرت را زينت بيان داده نموده ميگويد عرض
از اير سر لطف بقه مصدر روبرو يا ايها الدين امنوا من يرد منكم الا يره و العلم عند الله اظهر

[illegible]

بما كانوا يفتقون من الجاهات وحرارت حاله من نفع ودرشيد مع ان عايت تا كيد مبدول ودرشيد
 معقد به بخود مشبهات ربانه را برانده ظهور كنند ودمه كه من بيدل ممتا الله مشيراً الى خلافة امير المؤمنين
 من بعد ما جاءته فان الله سديد العقاب وكنس ان طائفة غيبه طائفة اخرى كه مفضلته باله ویده ادا و اگر از
 ائمه عروان فندان سیره و تار يك سخته و بقره شش و كذا رجوعان كه تار با از مضامع هي يفسه ها نفع
 در كشت و غير سید اولئك الذين جعلت اعمالهم فلا يعقلم لهم يوم القيمة وذنابا رتبة و من اصل فاتب
 هشوه بغیر هندی من اعدانه و در انچه برورده بسان نبيان و سر كشته بسان محيبيان فخر الدين را از كه بخره خيسته
 و جوش بروردين فافلت الهيت بخت عرني شيه و بره ارباب مافقت مي بيند دين مبن برورس و در انچه امر
 بهر كس كه در ملت مظهره را بناسخ الفخر و در كذا و ادواتي تغيير مذهب بر تخرير كليات فافلت ايات و بهيات فافله
 الهيات كه مدلول اصق مشمول بلفظ كلمها و بختش مستها از ان حكايت نايه محرر حقه علم كه من عايت
 و در انست كه ختم عقيدت انا تيره مفضل علم با بر داد هي ب سبز فله نزد الله بده محييه كجه نفس حليه و در بخت
 مرادويه بر رسم بصيرت فقه جبر و كذا را در باب مجاهد سید ابرار كشته طار و عاود ادعان طاهر بر نبوت ان عالميه
 و قوم رقم جبر و خلافت سنان در اصحابه و در دلو ك مسلك دين بونی روح القهقري نفع طری موقوفه ذات عايم
 و در حجت بواجبات موطا و اقسام ان حجت سنان مفضل را كه و محبوبه با جه سالن نهاده و خلاصه اعراض فخر الدين
 در نه

[illegible]

جلبا علی امامت علی علیه السلام لکان کلام مرتدین تم لجاء الله بقوم محبا و یوقمهم الی الحق و لما
 لم یکن الامر كذلك بل الامر بالصدق فان فرقة الشيعة معهودون ابتداء حصل الخرم بعدم النص و بولا
 و کما انهم معتقد که مقتداست فاسد من کمال شمس و باعترافها و درجه ظهور دارد و حتی انما در معقه و لئلا من الشيعة
 ان یقول ما یدین الله تعالی لایحیی معوم عیاد بعد و لعل المراد بخروج المهدي هو ذلك فان محابة
 من دان یدین الاولیاء و الاوایل و بوشیدانما ذکر که کلمات غایبات منتهی بها، و از این راز و محابة
 ان هم که در این راه و در لاری الزام انهم در کتب اولی که مضایق مضطربة صفحات در لاری از شرف
 مسطور و معهود انرا انما بیان یافته و معهود مجاری و در و معهود غایب معهود اذلال مؤمنین و اعزاز بزرگان
 و مراد از اذلال نبوی که تونهای بر سره بزرگان منتهی که ای عاظین عظیم و المراد انهم مع
 مشتمل و استقلال، حالهم و استیلاء بهم علی المؤمنین خاضعون لهم اجتمعت و مراد از اعزاز بر کفره
 انهم و غفلت و توقع برین است و تفسیر برین بودی مسطور است که ای مطهر و ان الغلظة و الرفع عنهم و بر منصف
 غیر متوقف خفا در و که اذلال و اعزاز بر طبق عبارت منقول از این بودی همیشه تحقق یافته و کلمات منتهی
 و حتی و بعضی بر این معهود و معهود و شقایق زاهره حضرت مقتدره که انشی عشره صوات و عدد و عظیم
 لکه که بعد بر پشته بیان خوشی الی ان شیونک فان و ان ولایت مطانی بر شخص را داده است و ان مطانی را در
 بکثره

بحقیقت الهیه هزارستان است در الهیه طراز جانب آن صدف فیض چمن با برام عطیقت و مصلحت و مصلحتات
 اختصاص یافته در تیره قیصری است قیصری است اینی و قیصری است زمین فزایش و بقا قیصری است او را این امر است که در است
 اثباتی است موزن و کثرت و علم و عرفان الهیه را در این زمان ممتد و برف احصای سده سیزده و عتبه علیه آن
 رفره طاهره و مظهره را در این زمان و اما اصحابی است که در این زمان ممتد و برف عید به باده درایت و عنایت الهیه است
 رسالت صلی الله علیه و آله بر تو الیکم بنای طاهره را در این زمان ممتد و برف است که مضمون این است مضمون این است که
 متضمن ایمان الکریم علیه و آله بر وجه فوریت بجهت کواج نشون الهیه و مشیت ربانیه در هر جزو از اجزای
 از منزه چون مظهر بصورت ابداع امر مذکور و کفایت مبنایه که اکثر طایفه را میسر میاید و بهر حال الهیه به شیخ
 و تراخی موشح گشته مرقوم رقم سرعت و فوریت گشته نه پنی که محذرات سرادقات مکتوبات لحیات صافه
 اقتراباً آه و العشق القهر و اقتراباً بالناس حسابیم و امر آن که قبل از این بهر حال در درای جلا بپ
 موعید الهیه احصایه و الا لآن بر پیش رویای حکم الهیه و مصالح ربانیه است و طایفه ای که باطل است سوف که
 معانی غیرت است و قیام امر موعود است از نویدات مقام است و مبالغه مغنویت مطلقه مویده مستمره است و جمیع
 از منزه و بهر که موعود است و امر مذکور است و جبر منیع بهر خلاف این غایت ظهور داده و واقعاً بهر و قیام
 و موعود و هر از انفس خیر است از این که در بعضی صده روز توقف معین عرصه بشیر دلاوران صحن دلاوریت

از سواد صد و ده عادل دال بر مطلوبت و ایضا امور صادره از زمره اشعری غیره و غیر این بر طرف
ضالین مضیق و مغلوبت محبت مذکوره در از منتهی که صیغ مجاری حالت و لحاظ و اوقات
ما فی البیان آن حرکت از طریق تواسیل الهی بر سرست و ایم سلطنت و حکومت بپایان ال بویه که بدینک
موسوم اند از این جهت در این قاطع است بطریق مستوره ذکر شده که چند عمال دولت که مشور اقباس برقیع فرست
خاندان نبوت مرقع گشته و پروانه اعم و اقباس مرقوم رقم فلا استلکم علی الجبر الکمال الموده فی الامور
که یاد می آید تحسین صلیا تمام یافته بود از این جهت آن و تابع حوز حکومت و دارالدوله نیز بقدر قدرت
و خیر روی تلقی پیش یافت و عاشر هموار لیکه و نادره را با بتم صرحا هم قطع و قطع زمره خالصین
و عاقل طیبین و طاهرین و شریعت فرغان فرغانی و طغوی غازی اراده اندام بنیان طبع و متعلقه و صیغ
حقوق از این جهت بر وزیر گشته است که در وقت صفات اهل بیت و دار السلام نبیها بر طریقه محبت و محبت است
نعمت متوفیه متدثره مطهره است عبارت محرم که لعن الله معاویه بن ابی سفیان و عصب
من فاطمه علیها السلام فدک و من منع ان ینزل الحسن علیه السلام عند قبر جده صلوات الله و سلامه
الطاهرین و من فحشا باذنه الغفادی و من اخرج العباس عن التودی و رسم تفرست سواد که بدینک
که کارهای آن نیز از تعقیبات او امر داد دولت مذکور است و طاعت ابوسلمه و روز و وقت و تفرست و ملک شریخی
و اکرمه

وهمیهای اعداء الله واعداء رسوله که بر طبق قطع دابر القوم الذین ظلموا معطوف الاثر و منقوض بنقل
شده مصدقه لهم فی الدنیا اخری ولهم فی الآخرة عذاب الیم کردنند همانا قرع سمع معترض معاند
نکرانگشته و در نه که که لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یدرون بها ولهم اذان لا یسمعون
بها انما هم کذریع و کذریع نایب مذکور شد که در زبان عیال الدوله غیر از آنکه در مکر می بر معقول مغذول
عکروی سکه بودند ششصد هزار نفر از دشمنان اهل بیت سوات روانه جهنم شد و بفرسخ تا پنج هشتصد
هزار مسطر است تنهنه باید دانست که که کتاب لطین یکی بن غم الازدی که از وجای با این دو انشا
و کزایفه که چون ابراهیم کستر از جانب عمار مرمر و قیوس و در دوا و افع علاب برین دیو بقصد شقام خنجر
از در روانه می ره مراده که در عهد الله زیاده بود و در آنوقت از حلقه صفیف که را الجبل کلاب این ر
ماجد از راهم و سوار از جانب مروان بقصد قمری متوجه کوفه و حرم ابراهیم مذکور همانا از منجی ن موافق
فاطی که بکتاب در لیل بر شمول قاتلوم بقید تمام شد و بخونم و یسف صدور و قوم موافق شد
و نه از آنکه و آنکه در مونس تو صبر در راه قمار و شمشیر با دیال کثیر الا فاضل معربان با کلاه جلال عز و داد
مبارده استیقامه و فعال بک کس هدایت بدین دعایات استیقامه شد از آنجهت و حلال و حلال و حلال
ایم مردن و مردان را خوشتر است از آنکه او را غنای خویش و روحی بکافیه الطیف دادند که صد نفر

از اولاد و زوجات و حواری عبد الله ملعون باستار صدق علو از ظله و مغره و غرود پیام و سایر امتیازات
در آن قلمه همون و مدح خسته بختی ابداد و کوار حکم ان قلمه مقهور و مایه ابریم سلا نقض خبیثه
از کلمات بحیه مورخه و در اتمه نفیر را مقوف بر دو زبان باقی و ایست حکم مذکور و کلمات
کلیه و نفی و در هر حق و استانت از خدمت مستحبه و در امری به عبد الله مکرور در قید قهر و عبد الله مکرور
و ملعون برادران بس که کونال اطلاع بسطه ساریه بنهاره دلاوران میدان شام خاندان ولایت ملکان سراز
عرف اهلان بر آینه و سلفان شاد و در آن آینه حلال العذر را منصف برت منون هدی و اخلاق علم
و لایحونی و در زبان کلام جلاله هر از نفس از نفس مظلم خاله منصف سلفان و در او دیر غفلت و مستویان باری
غفلت و جهالت و تیارین مایه سلاط و غایت و توحش بین است و لا رتب حضرت سار متنجس با کس
و او من عداوت قاتلان نبوت و ولایت و توشین با او است مخالفت قوانین ملت و منش جبین بر کفر
مفت و مضر از کلمات من لکان عدا الله و ملائکت و سلمه جبریل و میکال فان الله عدا للکافرین
علم عدوان بر اثر تشریع طین عدوان منسوب بر کفر از ان صیغه است و ای که منصف و شوق فانی
عصیان و عدوان را که رانع مانع از تحمل منبها من فیض فیها و فیض الدماء است علم بیام صدق نظام
فباذا بغضب علی غضب و کلام این عذاب این کلماتی منسوب نبوت مذکور بر موقوف مایه موقوف

عوضه شمشیر شکر کار غیر قرار ابراهیم شریف را گوید و بکنند میچرا که احاطه آن مفیدی جزو ندارد
و پنداری نعم الله بکفر بهیچ وجه از حق محروم لایزال است و فیض نوری از طبعه بخاندان نبوت سبحان
مستند برودمان ولایت که چون انعامی تملک مردم حجاز و کینه کار اندر ایدمات اولیه و دعای غنچه
مسلمه شمس و عین موکه ان کرده زمره اعداء الله علیه السلام بر آنکه دیده او را در کوه و کوه
بکمال افرودند ابراهیم علیه السلام مظالم صدق بیرون آمد و حرم خودی بخبر قدر غضب و ذره شده
و بهر حال مستند از مقدمه مصیبت خاندان رسالت شوی نشسته و آن جوان نیران عین و عین از بیابان
خسروان ماکران مکرر شده ماین اعزاز و کونوز و از خانه طایفه القی فیما فوج سالم خرمها الایام
ند برقا الموالی قد جانیان بنی مکن بنا و قلنا ما نزل الله من شیء کر و یا هر ششم و هر دو استیغوا
فیما تو اکامل مکان استیغوا کر و یا لعنه الله و اخاه و اعدله عدا با هینا بقتله چون خبر
مصیبت از قمر علیه السلام رسیده و هر یک از طبقه آنکه بر طایفه این سخن رسیده و هر یک از
شبهه را با جد و از سردار ابراهیم علیه السلام گوازیه روانه گفته ساخت و آن سخن خجسته بر جبهه کوه عین کجاست
اجبر را با آنش گرفته کن کن کن بی بی ابراهیم را بیده منی اقبی که بیرون دین و زور را این و دیگر شدن
ضمیمه قمر و خسرو و محبت خاندان رسالت از انان است حجت و حجت بر حق و محبت این عقیده الهیه

[illegible]

الجده هجران الكسر والزانه في الشجاء ازيفي عبيده وبيدای فخره است که در اوراق درارجی
 ورقه‌های تکرار است که در اوراق هم در اوراق است و در اوراق است و در اوراق است
 مطبوعه عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه
 مشهوره القلاده عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه
 درگاه که گویانند و در اوراق سفینه افک عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه
 وجه سفینه قلیه با و بان حیث رویتان قرار دارد در اوراق است و در اوراق است و در اوراق است
 محوت خاندان نبوت سوار شده و در اوراق سفینه نخبه توتنیزیت طاهره کویه موفه در اوراق سفینه ربانیه
 بلک ستم از مقربان عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه
 یوم المهدی در اوراق سفینه نخبه توتنیزیت طاهره کویه موفه در اوراق سفینه ربانیه
 نفوس شقیه که احتمال انهم دی سرده شده عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه مراد بر عیله ربانیه
 و باقی اوراق در اوراق سفینه نخبه توتنیزیت طاهره کویه موفه در اوراق سفینه ربانیه
 الکسان کویه و از در اوراق سفینه نخبه توتنیزیت طاهره کویه موفه در اوراق سفینه ربانیه
 عاصفته دگودا و لا یغوند هذه القود المسون والجود المحسونه والیتوف السهوه والاعه
الافهم
الافهم
الافهم
الافهم

المقهوره والكتائب المجتذعه والقواضب المهنده فی بنوده ورشته لیس فی طغیانه تقوی مواد ظلم و غدا
 به نیک حرفه زار و خورق سده متغیانه اهلک ابراهیم اسرار و کلمه برسد غرور مرصع صبح برود بر بود این
 معنی غادر که در هر مریه صاده از کمال فانه اما عند المتکسره قلوبهم که هدف امن یحیی المضطر اذا داهاه
 پذیر است چنین از انامه است نماید مظلومان زندان من اعقلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره قریطاً
 کشاید در بر طبق گفته که غرور شبنم بکشت و غدا ابراهیم تراویس با کلمه بر زن نه سینه کیز البغیضه زره
 ظلمه و غره عار نماید ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث بر سر افراشته تا اخذ الهه هواه مبرص و ترغیث
 بعد چانه حیوه از دانه عید بر سر و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث
 پس کجایه منیره صباح لغت ابراهیم از دایه حبیب طشت شمس نمایان و رسته طبع طاعت بهی است
 ادب غدا آن سخی حیدر ارقان با تاره بود غلام طلم اسطیس توان بود عامر مذکور مجروداً در کشید و با غیظ و غفلت
 تعقید اواید عبارت لغت و حکمت داده بروقی سده سده و سیران را بلون زیست بهار تنه صریح
 و تفاح صریح منزه سده بن مقام اشعار گوید و مزار الا ان حوالبهم الغالبون معوا عقیده خالفه ابراهیم
 بر او آرد خنده از هر من حیث الظاهر کنی نیش و غمت نه مغلوبت منبوعه اما بریدید ملک جهان را از تو ظاهر
 و هر جهان تو خواهد شد نامد بارت این و محیف موت و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث و ترغیث
 نور العالم

بعل الخلقون مرقع کواکبنا و مترصد نزول رحمت بآئینه مرصعه و در آینه هر که از عرب و عجم با لبت فیض لب که
در طریق معرفت را جبر و اجبر را مندرج در ظاهر امور غافل خسته دیدار گریستی جوانی و در غمت سینه نالشی
سوزان و غمناکی که در دافغانی بملکه هست آن میر سیمه و ابراهیم ربان یعنی سان کشف او کجاست
لازم سعادته است و دلهم بر خلی در دهره منینه بی بن خاندان سال مستبصر خصم با خراطه در دافغانی اندازد که با
مرویدین خوشنویس ابراهیم در بخان شکر و زیزان خوف و خجسته صاحب اختیار امور زندان کردید و غلبه ای که
به کند و بلند عدالت علیه ستمی کند از دوطرف کفر و تقی بیرون آورده عزم مدت ابراهیم نموده و بآید
سرش را از نظر ناز به غلبه بر لطف طایفه صلوات و جهالت بیرون آید که بیرون می شود و مسخره بر سرش
ابراهیم قیام نموده از آن در طعمه عظیمی است و در آن لایحه بر کف ابراهیم آواز بر آید و در دایه بی غمت غافل
با جبر و اجبر و در دایه که در آن لایحه بر کف ابراهیم آواز بر آید و در دایه بی غمت غافل
روان کوبه و مترصد بحایت اهل بیت است و در دایه بر کف ابراهیم آواز بر آید و در دایه بی غمت غافل
طایفه بر کف ابراهیم آواز بر آید و در دایه بر کف ابراهیم آواز بر آید و در دایه بی غمت غافل
طایفه بر کف ابراهیم آواز بر آید و در دایه بر کف ابراهیم آواز بر آید و در دایه بی غمت غافل

[illegible]

نتم غرضه شمس هر ازلان اهل بیت خدا روایت اهل حیدر کردار گوید نه انچه از غلبه و تسلط که از شیعیان
خداوند تبارک و تعالی میسر می آید و اما عظیم الذکر به وقت تدوین و استقرار در علم و فقه و غیر این امور
برای ترتیب و تدوین تحقیق سنیّه مدلول ایراد بکفایت می یابد و اما الهادی علی مواء الطریق و سید ائمه
التوفیق و الحقیق متبرکه بهر ازمیزه نور زلال کلم گفت که از انچه ما حاجت از آن غرض یافت الخلق
لا عوف معصیان و نور بصر از نور سجد و در خط هر چه و منظور از خلق از اهل اهل بطور رجوع است اهل الطاهر
که حال کف غلط از هر چه خبر می رسد است + جملات از قید مطهرت میزد خویشتن هم به خویشتن طاهر
و لا انشا در در علم غایت می رسد از انچه است عیب از انچه می بینیم می رود بهر جهت از انچه گفتند
از انچه می بینیم بر ملک است ملک است خدا را چه می بینیم از انچه می بینیم بر ملک است از انچه می بینیم بر ملک است
رفعتش از انچه می بینیم بهر کاش نه صد بر خانه است از انچه می بینیم بهر کاش نه صد بر خانه است
بیشتر بهر کاش نه صد بر خانه است از انچه می بینیم بهر کاش نه صد بر خانه است
بهر چه که می بینیم بر ملک است قضا جنت هر دل بر ملک است بهر کاش نه صد بر خانه است
هر کلم کلم که می بینیم بر ملک است از انچه می بینیم بهر کاش نه صد بر خانه است
و منظور و لکن بصر کاه و بر غنیم الثور و در انچه می بینیم بهر کاش نه صد بر خانه است

ینا پیسنده بر طرف بران که بنوعی هر دو از حق و بی شک است که از خداوند است و جهان پر فرشته از غوغای عرش است
 و بر حسب جراتی سلیم و فهم مستقیم خفای ندارد که تاں که این عالم دنیا را از دین ما و از بزرگواران و از ملکوت
 و از جسمانی رحمت اقامت بر عمارت بخت خدایتان است و از فرمانهای مابین و مابین و حیالات و تخیلات
 باشد از مراتب اعتبار این نور و اقصای این نور نیست و هر چه است از مراتب اعتبار و از کون است و از کون است و از کون است
 از و این است که در این جهان در این نفس شمولی و از این جهت چون است که تحقیق کند که تاں که این طریقت از راه
 بر ما بر عینیت نباشد و بر ما در عینیت من کان ملحق الله کان خلفه ما بقدر تبارک و تعالی و در هر چه است که
 از هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته
 و در هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته
 که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته
 خالص است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته
 هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته
 و سوال هر دایه و این که است اعد و با لاده و هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته
 سأل الله دایه و این که است اعد و با لاده و هر چه است که این نور و تصفیه یافته و هر چه است که این نور و تصفیه یافته

اندکما العیون عباده العیان ولكن تذکر العیون بحقایق الایمان و فی سبیل الانبیاء، غیر ملائمت
 منها غیر صابین مکمل برادیت برید بلا حتمه صانع بلا جاحده لطیف لا یوصف بالجماع، بصیر لا یوصف
 بالجاسد و جیم لا یوصف بالوقت و از انچه گفته است گوهری از فقر بکبریات بحدیث ائمه که و حلت قره
 یعنی فی الصلوة و بعضی از اصحاب الشیخ کما الصلوة لودیه بکبریات بحدیث ائمه که و حلت قره
 و لهذا کان اذا دخل الصلوة ینظر من و لایه مثل ما ینظر من بین یدیه و لیس یرد ان هذا لای کان
 مستقیما فی غیر الصلوة و اینهمه تبارک و تعالی را نیت بر بی و دل هم می گویند که معرفت
 بارت ائمه است هر طایفه است که مورد علم و بر سر زان و بلا بی سینه می فرماید سید زان و قرینه عافه ط
 غیر بر سر کرده سید ولایت است که بنا بر هر وقت و وجه حق و است و بعد از ان بنای بر سر و از طریق ائمه
 حقیق بر او به عقوبت نالایک الشیخ الفیاض فی وجوه و عوارض لویا و از تداطم امواج ان بر سر صراط شمشیری
 معلوم حقیقیه ظهور یافته تسلی زلال الدین از ان سیراب سبب عارف حقیقیه بر سر اول درک و سواقی
 اضمحلال ان از ان بر این عافه هر سر بنا بر من سبط است نفوس و ذرات اربعه از ان بهره گرفته و چون
 این دانسته شد باید ان که در تحقیق معنی محبت علما و اموال محله است بصر گفته اند که محبت ان که فرزند خدای
 از غیر بر او احسن و جرات قبله را از ان رفیق با حقیم مراد محبوب است که کمالینا چنان از خود می گویند که من

رجش بر خفا محبت فغان بر آورده چنانی نغمه سرای تواند که عشق امد و شد هم خنم اندر ترک دوست
 تا که در آترو در کوه ز حش نامیت نغمه و بواج امد است ابرار و محمد یکا است کشت و اطلالت
 محبت ایام را محبت سر بر خفا خود بخور در بر محبت بعد جان رکب که نشسته و سحر نفیانه امد دوست
 جان فریاد خود در مقام جان سپاری تواند گفت بردارم هرگز جهان فرمائی بهر هم زخم آرسود و زان فرمائی
 بنشینم اگر بر آتش کوفه بر خیزم اگر از سر جان فرمائی و این مرتبت عید و نزلت سینه جفا هم ایام در آن
 مظهر الارجح در جفا هم سینه که از کج خلق اتفاق دشمنی بفرستد محبت این فغانی و حق آنکه در آن
 بیره و دغا فغانی و طاعت عداوت مانع نهم راه دیدن بر دیده جهان من بسته و بجهان سر برده که از ضربه زخم
 اندک کشید و چنین که از عذاب بر نوبی امد آئی و بر بخت میدرخشد و در غف هجوم اعدا که در آن
 متحقق الوقوع مینماید و از اجرت دله محبت بر گفت که این در سر اندک اگر اعدا محبت جان غیر که سرشته عیون
 و محرمی جهان باین با آن با دیر است که بر نشستن و عزت بر طمع رحمان و علم عن براق عطیت
 باین بر نیز مظهر العطف و علم ان طایفه که کینه نفوذ و ضایع منتهات لذت بر سر روانه اصب که در این
 و نیز بر اندک و حقوق لازم الادا و طبع بر و اگر ملا خط امور مذکور و نه اصاب بهر دوش مقبضی
 و الشمس مجری مستقر لما رو بر خیزد و طایفه عذبت و حق انفس فایده و از غله که در پیش

و ساحتان و هجوم پنهان سجاد رخنه دهنای و جه کبریا طبع نبوی یا شکر در چمن حسین بقای مصطفوی
 یاقه شرف فروختن ایمان با لیلکه اندام باید و چرخ از جمع امون بکلمه غبار شکست از چرخ احوال بستی
 عطوفت مرصع صورت از ذل به در نیم واقعه نیز آن هزار سر بهشت و بکین نیل جان از دهن و شمع دین
 حسد و ست و تهنیت بر طبق آنکه او دید تو پس تو سنا جو از زبان تو سیم صبح مگوش هر دم گفت
 راز مطلق دان هر دم که کلمه حق دان دل پر در الم نیز نیست هیچ بیمار دار هم او نیست
 عطر از او ماعدا مرده است که در آن طارحه فردوس است که از استیلا به بویه یا مرفاقی البریه بان خوشتر
 مست ده شیر قیر طبع پرورده که نقد محبت در آئین و کج فتنه در دهان است عطف و ای جواب
 فتح این باب منصف و توبه نبوی را بر توفیق ریحان دلم و نایره لبس اضطراب که در لال طوفانیت و صفای
 عصیت اظهار دلم و صفای اندیشه بر تصویر آینه مرآت است که آن صفیه صفات کلمات و کلماتی کلمات و صفات
 روان که کثیر الخط و در عظیم القدر پرور آورده امی اقبال امر مرید را مطلع ای بعبان نظر انداز
 که دینار و دار الفوی غایب نه نفس و دلت اندک سپهر تپه عظیم این قضیه سنا اگر آنجا بخت
 مشتبه که در دست عثمان و نیز که در موش عداوت حیرت رسیدن عرس عاقبه اوقاف ثمره مرادی غایب لایم
 بوزن از مراد آن که پیر نرسیده در ذائقه جلالیت و لایت هاست سر است خوشنوار دلم بر طبق قول شریفی که

صحن در این صحن می کشیم خنجر برین صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 نفس جان سپاری جای الله بود و در آن صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 انحراف ایام با هوای صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 و رسول الله الخلق اذ مکروا به ففجأه ذوالالطول الکرم من المکر و هو رت که از صحنه صوری نموده
 توقف و صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 موهب و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 و التشر اذ ذت به نظر الله تبار و صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 طریق محبت و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 و در این صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 و اعتبار از این صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 خلیفه که از این صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی
 الا ان فافض من حی و شاه که از این صحنه صوری نموده و تفسیر بر لبه کوه است که در عین غریب القدر الهی

لا يزال لئال حریفه و در هم روضه و نسیم رکع و طبع و نقایص میانی ایباران کنایه میفرماید که و الله لا یمن
للاباس من یلبون عن الطفل بعد ما تم ولادته و انما یستلک الله ضربا بربهم و در دقیقه استیاق جایی بسیاری رو
داشتی مرده محبت و طبع صلا فرشت برت بکبر در طمان زمان انداخت چه بنی لغات و اریات با کمال
و تخریب این نهیدار که مناسبت که تم محبت تم تجر منی لغوی و مرطبی لغف مدکور بر دایره برده استبداد از جهات
برده که محبت در لغت زده آه من حریفه و الله یعنی که اند ما خود از جمله بر حاست که مراد از آن محبت
که در زمین یافتند و در سیر هزار و بیست و چهارم در لغت است اولت نبات است محبت نبات حیات
و در متخی قیصری مذکور است که الحب هی الحسابات الی توضع علیها الحجة قسمی المحبة جنالاته
یعنی محبت بر محبت کل عود و ذن و در مطلق محبت است از راه قلبیه که از آن آفری محبت و در جهان کورت
که المحبة فی وضع اللسان عبادة عن میل النفس الی موافق ملام و بنابر عدم صدق استیغنی بر محبت که در سیر
محبت بنام تخریب تم در سیر قیصری بعضی که میگوید که محبت است از راه عبارات بان اتفاق میسر است و محبت
که محبت المحبة سبانه للعباد و ادب لانهام محض علیهم کما ان و حقه اداة الانعام و بنابر این مراد از
اکثر به مذکور از راه اولت بعضی بنده بفرام و رب و الهی و در عبارت علیهم کلمات است و معصوم و محبت بنده
بجای سبانه محبت قلبیه که غرض از اینان بیست و تو لیم اوامر و نواهی که و اینا در غای ربانی و استیسا بر دایم

ذکر است محبت نه و بنا بر محبت خالق مخلوق و عکس او الهام بحقیقت مبر البعد از قول مجترب باشد و در کتب
 و کتب غیر که محبت العباد لله مجاز عن اداة نفوسهم احصاءه بالعبادة دون غیرهم و در غایتهم می باشد
 و محبت الله صاده ان یرضی عنهم و یعد فعلهم و لکن محبت الاسلام این طایفه که محبت مخلوق کانی و از طایفه
 اصغر است که از آن در کتاب اجد در رضی الله عنهم و لا یستشعرون طایفه که محبت الله بالعبادة و الطاعة و التمسک
 و غیره نکات و ان یقدم الحب ثم بعد ذلك یطیع من اوجب و در کتاب لایزال ذکر مذکور است که در کتاب
 محبت بنده با تعال او آمد و از آن سخن انداختند که و هو لا یحییون لعلهم یحیا فی الاخرة و فی حیات
 اول و در واقع علی ان است که ظهور علی محمدین را از باب مجاز و استانه و غیره الاسلام محبت خالق را که
 جزو غلظت است که در حقیقت نیست و در کتاب اجد که در محبت خدا بنده عبارت از نزدیک کردن
 او بمقام قرب و وضع سوا علی حسان و دفع مهر و ماسه از دور و تعلیم طایفه او از که در ذات و نبوت و رفع
 قلبیه تا بمقام مساویان و محبت بنده کما یعرضه عبارت از میسر است با و در کار طایفه که در کار
 نبوت و در کار هر مرتبه از مراتب طایفه که موجب قرب به نگاه احدیت است و در یوسف و حصول لذت از اوقات
 مترتبه بر آن است و کائنات در بصیرت با طایفه او از طایفه بود و در طایفه قلبیه است و در طایفه حسیه بود
 جمیع وجهی که بقول نامه اعظم از وجه صریح هر یک است و بنا بر این تذکره مطلوب از ادراک ان ابلغ

[illegible]

[illegible]

در زان بر لفظ ناکین خوف سدید اندر خیر بر طبق انکه مهابت که اگر بکس بر زان زنده و در حقش ایمان بود
 اهر چه بر زانست مقدور است از دست دله بزرگ زان مسخر و مقهور و در میان مطهر و مضرور که بید و مجرب
 بنفعی در کتب مطهر السؤل و در ذکر واقعه خیر چنین میگوید که و کان صلح قد اطلع بنور النبوة علی
 ان علیاً علیه السلام من محبته الله و اولاد ان یحقق الناس بنبوت هذه الملقبة السنية والصحة
 العلیما التي هی اعلی درجات المتقین لعلی علیه السلام فاجب رسول الله صلی الله علیه و آله ان یثبت
 ذلك لعلی فی نفوس الجميع فلا یتوقف فی احد و بعد از ذکر این کلام صفی اعظم را از هر عرزان رقم زد
 ملک سدا که این را که وفی ذلک لاله واضحه علی علو مكانه و ارتفاع درجه و استوفا و تها
 يكون الله تعالى محبته و الله احب خلقه اليه و كانت حقيقة هذه المحبة قد ظهرت علیها اثارها
 و اعترفت لغير افرادها ما لا یتصور ان تدان لغير الله من معارف القديس فانه نقل الترمذی فی
 صحیحهم ان رسول الله صلعم دعی علیاً یوم المانیف فاجابه فقال لا اساعد طال مجواه مع عجم
 فقال رسول الله صلعم ما انتجبت و لكن الله اجه و خسرنا انه که بدیت فرخند است کاعطین
 ما لکیر غدا الی اخره بمجهودها برید بر قدر و نور بر عرس است با که حقا عقیقه اول و زان بر تو محبت است
 محبت که خدای و ازلت سعادتی است حقیقتی است و محبت که حقیقتی است از هر عرزان

فایده یقین آن موصوف پس در صورت الزام مذکور عین عداوت بنوده اهر قیاس را دایره چون چرا
 وسیع فایده عداوت مذکوره با نمره و پنجمه مترتبه بر آن الزام عدم محبت عینا به هرگاه مراد از محبت سببه
 انتقال او که مودعه و انزجار از محضی و میل ادراک معانی کلمات است و بر تفسیر اشتغال یقین آن که
 عدم انتقال و ارتداد به محض عدم میریقات قرب الکر و کلمات مترتبه بر آن موصوف خواهد بود و محبت الهی
 که عبارت از اراده اوست بمقام قرب بنده درگاه و باز در شستن او از صیر و نظیر طنج از کردار و جتناییه
 و رفع جبهه طمانینه و غیر آن از سبب محبت آن نیز در صورت اشتغال مستلزم اثبات نقیض است و جمیع
 نقایض مذکوره یعنی مساوی کفر و عدم اعتقاد صبیحه و با وجه یقین این قسم از امور محلی است حدوث و باریت
 محله امر که محض ثبات و قریب بین الخلیفه و مستلزم وقوع پذیرد با وجه یقین از میانیت و فقدان سبب
 و بلکه معروف و بنده تمام از مقام قرب هرگونه درستی تواند شد و چنانکه کور است که الحقیق ادم
 خلافت الله لا یملک المناصبه تتمه محبت بازال الیرینه برده بی بزرگوار است بدین محبت
 بنیر عنوان مرتفع رحمه که المحبت تعلق القلب بین الصمد والافس فی البذل والمنع علی الافراد و غیر
 که اول البذل الفاعل موعده و اقمه در توفیق که در پس است و اخفا فایده هر یک از معنی آن سدا از انجا به
 بر که محبت بر پرده برسد ظهور ممکن است زودا که بر طبق اصطلاح جوانان از عقب الطیفه است باینجه
 و اذ ار

ذاکریت و عاقبت که مطلقاً احوال الهی و مربوط هر زمانه ای میسر و برادر از جنبه شهودانی و کدورت
 بهیمیه تعقیب پذیرفته باز از ذکر و معرفت متنور شده به ستوار قبول تحقیق بر نفی صحت و تقویت حقیقت
 باشد و مراد از اتمت قوتی که موجب انبعاث بنده است لطلب مقصودی که ترازش به امید ثواب
 و خوف عقاب باشد و کما از اعظم مراتب است عدم تعلق ساکت به تجلیات اسمیه و صفاتی و احوالات
 غیبیه که موجب اثر نفس در عتبات و در عتبات عتبات عتبات و منازل فیوض است بر غی که تجلیات مذکور متعلق
 است و نشده و بجا و زارفته شوق و آرایای صفات غیبه و تعلق وی مقصور بر فناء و عین احدیت
 و احوالات از رتبه انیت و تعلق است مقصود از لفظ بدل و منع که در تعریف مذکور واقع شد بدل
 روح موجب بر صحت محبت محبوب و منع قبل از تعلق با صواب است بر وجهی که به لغت احوال و معنوت کرد و بدینی از
 احوال و صفات و ذات صفاتی شده محض فناء و اندیشه و چون منتهی است که در میان طلب عبرت
 سیر انصاف در شسته مملکتی غروی در کار احوال تجلیات مستغرق اند و انس بجا میسر است لا محرم محبت الهی
 و تلاش محقق یائنه چون من حیث هی محضی معروضه و عرائس بجا میسر است و در طلب از دامن
 و صبر به بدل نفس مقطوع چنانچه غیب از غیبه و الوقع اول نقده یا بی بهائی و حلالان
 کت من خطا بنا و انس بجا میسر است منع قبل از انصاف با صوابی معنوع است بنا برین محبت عتبات تعلق

تبارت بر حسب علم و خطه تجلیات سماء و صفاته بر وجهی که بعد صفاته زنده کارشاد و مکرر دایره عباد
 لغات با بوی از میان برخیزد تا صفای فی الله تحقق یافته رمال محبت کامله از چشمه صفیه عینا سیراب
 بها عباده الله یفخر بها بجز آنکه ظاهر نماید و گفته اند اولین منزل از منازل اودیه فنا محاضرات اول
 قریب و بجز آن محو صفات و بعد از آن محو ذات است و چون محبت از پله کوریت اعراض و اعراض فنا
 بهر محبت کفایت را غیر لازم و بقاء موصوفی نیست و اعتقاد برین عقیده عظیمه و ارتقا برین درجه رفیع و بذات
 اصدی الصفات آن محزون بهر محبت و طبع الوداد است که مکمل سكونه عن طرق السموات ماکمل
 ان لنا مع الله حالات خمس یافیه که بجز این منازل اودیه محبت و دفع شوائب غایبه محبت و مطاوعه
 صفات از راه محبت است که برین و جاذبه شهود و ذات و اعراق احوال و اعراض بسی است حال بقاء در طوکانه
 راز با قریب قریبی میسر آید و هر ده گمان از چشمه برود محبت بر آورده که ما بعد تلخ و فاضل نادان
 شوقا الی جنتک و لکن دایم ^{بدر محبت} اهلا للعباد و بعد ملک و در راه تشریفات بر کوریت که محبت نوریت
 مفید و سرور میستفید حضوری از مطلع وحدت یافته و بر فطانت کثرت کور یافته و هم را از مکر اهلان و غیب
 احسان بر صفت عین الله عشق از رگور خنجر کشف بر مرتهای که گفته محاور و جهت و جهات
 بر کم عدم که با هر که محبت در صورت خود در دل ماکمل گفته و ایافت نهایت خواهانجا انکه بر کم میارم و گفته

محض آن که در بود کمال زانجا بهر جان سفر کرد و آن مقام پس حدیث کبریا است که از نیز در حدیثی است
 از نیز حقیقت موقوف که اند و کثر فقر حقیقت تریست و چه است که موقوف در در خفت بنا را حجت
 در که از آورده سبک حقایق و احوال از آن مهر غفر بفریب نعم الحلات و لطف صنع تجلیات
 بکرم عرمان رساند و در آن مرتبه را از اسرافات و افراط رتبت نبوت و پست نبوت که در آن از آن جهت
 آن مظهر از اینجا که مرقب از است در مقام خلوص عینیت و صفای الکی می معرفت و کشف سبک
 حریت و مراعات ادب و بارگاه و پستیت میفرمود که لغی سرفان تکنون بی دیباغی برینا و کفی
 فی خرا انا کفینک بعدا و چون محبت عمده اخلاط زمین و مظهر ارتباط جانین است این نیز به از جانب حق
 نیز شعله درز کوی و خفت این نیز از از افاضه بر آورده و چنانچه در بعضی حدیث است از زب لایزال الی یوم الدین که خفا
 لملائکه السموات و فرمود که الا انی جیتا فاجتوبه یحیی و انیر ثم یو بر طاعت علی تاوه سالکی کسوات
 و یقیمان علویات را در بوشه محبت شاه طایب هم نفس استیاتی که در حدیث ادای و همت انوار مستقیم
 و در این حکم در در است که انی بکف التی فانی موسی کشنه نفع این که در حدیث مولی علیه السلام که نور خضر نور ضیاء
 در در مصطفوی منور گشت و بر طبق گفته که بردن از نور و چیزی است بر آن در راه دلاست بر دست ملک
 یافت خا اهلان نیز که سر غم نهان جان نیز هم زکی حدیث از این است و جواب الال الال شش

از تیرگی طمان امان بسته پرواندار و حجب بر ساحت و جوش تافت و غلغله تنهیت و طبقات ملک ملک از پشت سحر
شده از بختین کرمین مداده که سبحان الله علی سحری عبده و امور عجیبه مکتوبه بر این مسافر خاک و جهان
لولا که عطره دند از آن میان دیده دست بین و نظر محبت اثر غریز رب العالمین با حق تعالی صورت عجب که سیما
خوشگام و سیرت ملک اودیشی بخش قبه سناویه و عطره فلقیه که دیده و بر طبری از نور که محو فیه بصرف ملائکه معانی
مکمله سنا جبر و جوار است و تحقیق این از نور کشف آدن صند و سلم علیه و چون با ذریه محبت رضوی
عنان تو به مصطفی نظر انوار طلع انور صیره و سحر ستمیز از بر کلمات اما به صبح محبت ضیاء نازدین
و از آریه و دست ضیاء که کشف عطا از عطره انوار از مظهر انوار هر از صف صورت برادر با جان برادر علم عیدیه
و عطا و در مصطفی و بر کزیده فتوحات لطف و مظهر انوار سحر ستمیز از نور کشف کفایت است از حضرت
جبرئیل حق تعالی سرار ربوبت را کشف مرفی نماید که نزل احوال ملک با این نام بر ظهور و وجه مظهری
نجم و کشف صیر لایه مقربین که مشوف محبت مشوف ملوک حضرت امیر المومنین اند از الله بعد مظهری است که در
و معین غیر مظهر به توین نفوس قدسیه و اهلین خاطر از تیرگی آن ملک از نور شمس صورت بر مظهر انوار
ماعد و مظهر سرار لو کشف العطا جلوت وجه خلقت شجره انوار که دایند تا موجب لطف و نوا بر مظهر اب و سنا
در هر یک از اینها و در نوا، همه همانا در از ربوبت ربانیت و یحیی ثابان را هدیه محبت انحضرت نمایند و در سائر

[illegible]

فكتبه للايمان وشرح صدوره للايمان ومن قصر عن ذلك فهو شاك مرتاب وموثر ان حضرت نبوت
 مسبوق بموثر مقدمه است وان اينست كه علم كه مراد از ان ما هو الله است بر دلتا و جبهه انق م پيرست نظر
 بانچه ادراك بن فلق كير ديت عقلا مرسوم است و نظر بانچه و نسبتى كه سنها مستحق است بسوى و فنى ات م ميان و فلكا
 و بعضى اصطلاحات ارغام ملكوت هات علم جبهه دار غا لم غيب ملكوت روحا اراده سجد و انبر اخلاف بحسب
 عبادت و مرجع تا م من جبهه الحنى و اموت و الحقيقه انچه علم بان انق م پيرست جبهه دار و حاست
 كه تفسر اول الطبيه تيد و انرا نه بنوا تيد م نايه چنانچه در متن قصص مكرز تيد كه الظلانيه اجساد العالم
 واحد و ليل العالم الاهذه الاجسام الكثيفه والادواح اللطيفه فهو حجاب على نفسه و جمل منبر لثنيه
 سه انكه مراتب اوطاف نورانيه بترتبع است مرتبه اول رجع مسمى بروج ح س ل م ناطا ح س ا م و مرتبه
 ثانيه رجع مسمى بروج حيا كه دارمات حواس من راحفظ نعمه عند الحاجه اليها بروج عقلا عرفى مهياده و صبان راد
 بدو ف رذعت از ان بصنى نيت و مرتبه ثامنه رجع عقلا كه مفاخره كرس و خير مبان مراك ميعود مرتبه
 رابعه رجع فلكى كه تحصيل علوم عقليه بان ارتباط پيرست و مرتبه خامس رجع مسمى بروج مسمى كه ميانا و اول حواس
 مائنه و اى غيبية اعطام فرويه و علوم رى ملكوت سماويه و در ثنيه ملكه م رى با تيه با سرام و در ثنيه و مرتبه

و در قرآن مجيد رزق الله له و كذلك اوحينا اليك و احكامنا ما كانت تدوى ما الكتاب
 للايمان

و لا ایمان و پوشیده نیست که رتبه ولایت که فوق مراتب ممکنه بشریه است اعتبار از آن
 ازن یر مقامات متصوره بانضمام غوامض طبیعیه و عروج از ظلمات جسمانیه است چه معلوم است که شاه
 بشری در غیر مرتبه نفس فسی بنا بر لوازم جسمانی و قوای نفسانی و ترکیب روح حیوانی و در مقامات نفسانیه
 که بر توانوار سر از قلبیه یافته محبوب و مکدر گردیده و از پنجهت ابواب معنیات برسد و خوشه از
 شعله انوار از آتیه که در لب آئینه بان تاثیر پذیرد بصف حیران انصاف دارد و اگر چه خفقت
 امیده لغزه میانه و له و ماعلا و از مخلوقات نبوده چنانچه صورت جسمانی و بیکدیگر معرفی که در سایر افراد بشری
 پرده دریده عوارف در پنجه پرمی محاف صمدیه است در شاه ولایت نیز همین خاصیت و ادوی لطافت
 مرتبت فی صورت نمودی و بنا بر این معرفت ان اقباب آسمان
 ولایت نه بمشاهده صورت بشریه است که حکمت الالبیه انرا پرده
 اسرار و خزینه انوار خفیه و مخزن نوات سمرادقات غلبه را در ان بهیکل
 جسمانی و دنیعت گذاشته و نه بملاحظه آثار کمالات ظاهریه است که دیگر
 مثل ان انصاف تواند یافت بلکه اقل مقامات معرفت انحضرت
 علم است بآنکه او نویست الهبر که بر ساحت وجودات مخلوقات

مآفته و منفیبت ازلی که از فیض مطلق مظهر فیضات ایجاد می گشته در مرتبت
 قدس که اجرام سادی و اجسام ارضیه از ولت شاه حیوة پذیرفته و در مقام غم
 مغفورم رحمة الله جوهر حسن عقیده صافی را باین دستور در رشته نظم انتظام داده
 روح قدسی که از ویافته جان جسم و وجه جسم پایی که از ویانزه شده جان کجف
 عقل کل چون شرف فضل دو عالم سنجید یافت راج زهره پلّه میزان کجف
 و ستر این سخن الت که لای معرفت کامله در اصداف محبت مختلف گشته
 مستغرق بجار احدیت شده بعد از توج آن در بای بی پایان با حل وجود
 افتاده و در بایع ظهور نور وجود و انحضرت شده مکون تبکون فیض اول گشت
 و عروج بر آسمان روحانیت و غوص در بای ملکوتیه و سیر در سواحل کبار
 لاهوتیه نموده رفیع حُب بنی المحبت و المحبوب روی نموده و بتجلی ذات
 احدیت متجلی شده جاذبه محبت الهی او را بخلعت اجنبیا اختصار داده
 و یکای صفات مختصه از علم و قدرت و احیاء امانت و غیر آن اکتفا
 تا آثار ربوبیت و افعال مخصوصه الوهیت بوساطت قلب بر مرکب پدید

برمسند خلافت حقیقی و نیابت تحقیقی متکلیف کرد و بنابراین بعضی از الفاظ
 شریفه منسوبه بانحضرت مثل انا الخالق انا الباری انا محیی الاموات انا
 ممیت الاحیاء و غیره که موهم دعوی الوهیت است از ساحت این
 دعوی دور و از معنی مجازی محجوز است و تلقیح کلام آنست که همچنانکه نسبت
 فعل بفاعل مختار از عبار انکار حقیقت مصفاست بآنکه اختیار و اصل
 نه با اختیار است همچنان افعال صادره از ذات احدی الصفات
 ان حضرت مرتب بر قدرت و اختیار است که از قادر بقی و مختار مطلق
 با و کرامت شده بنابراین اسناد ان بانحضرت بارتکاب مجازی و
 مشتق نادلی احتیاج نخواهد داشت شنیده باشی که مقناطیس بنا بر
 مناسبت ذاتی که بید چون او را بخود جذب کند خاصیت و صفات
 مختلفه خوف بوی داده او نیز جذب حدید دیگر تواند کرد و همچنین هر مجذوب
 جاذب دیگر است و چنانچه حدید با بر محبوبیت وی نظر بمقناطیس متصل
 با و شده اتصالاً ذاتیاً و حیدات دیگر نیز مجذوب و بند لکنس باقیقیه و الواسطه

همچنان نفس قدسی و ذات سعادتی آنحضرت که اولاد و بالذات بنا بر محبوبیت
 ذاتیه بیواسطه مجذوب محبت الهیت آنچه بنا بر خواص الیه و صفات
 ازلیه که بان اختصاص یافته مجذوب و محبوب و مخلوق وی شده باشد
 انساب مجموع آنها با آنحضرت بیواسطه و بذات احدیت بیواسطه است
 و فیه دقیقه لطیفه لا تحفی علی الفطن اگر فهمیدن معانی مقصوده
 در لای عبارات شرف انگیز زیاده بی بصیرت طالبی شده به بسط کلام
 احتیاجی باشد ببعض فقرات عبارات قدسی اشارات آنحضرت که
 ابوذر و سلمان بخطاب آن شرف یافته اند رجوع نمودن اولی نماید و
 عبارت اینست انا الامر الذی قال الله عز وجل یلقی الروح من امره
 علی من یشاء من عباده و الروح من الله لا یعطی الا ینشی او الوسی و
 من اعطاه الله من روجه فقد امانه من الناس و فوض الیه القدرة
 فاجبی و امیت و علم ما کان و ما یکون بذالک الروح و سار من المشرق
 الی المغرب فی لحظة واحدة و علم ما فی الضمیر و عرج به الی السماء و نزل

الى الارض ودران مخاطبه فقرات عليه که ذکران فوق مدرک ما دانشا
 ماست ذکر یافته و براندکی ازان اقتصار میرود و انا اللوح المحفوظ منبتاً
 لم یمت وقلینا لم یقتل کالرجل یلبس قمیصاً اذا اراد خلعه خلعه انا
 نکلت علی لسان عیسی ابن مریم فی المهد و انا آدم لوح و ابراهیم و موسی
 و عیسی و محمد صلعم لا تسمعونا ارباباً و قولوا فی فضلنا ما شئتم و لن ید
 تبغوا من الفضل کهیئة الذی جعل الله لنا الامعشار العشر نحن الایات
 و دلائل حجج الله و امنائه علی خلقه و امینه و لو قال قایل لم و بم و فیم
 لکفر و اشکر لانه لا یسأل عما یفعل و هم لیسألون و فرمود که احیای
 موسی و امانه احیاء و اعطای حواس اکبر و ابرص و بیان ما فی الضمیر و علم
 بذخایر نامی از عطیات الهیه هست که ما را بان اختصاص داده فالوکر
 بل لمن انکر حقنا و ما فضلنا و ما حصنا به الله و ما اعطانا ربنا الا من انکر
 شیئاً ما اعطانا ربنا الا من انکر شیئاً مما اعطانا الله انعم علینا به فقد
 انکر قدرة الله و مشیتة فینا و فرموده که از عطایای اکبر امتیاز ما

از سایر عباد الله بان تحقیق نیز است اطلاع ما بر اسم اعظم است مفتاح ابواب
مغلقه و امور معضله است و فرموده که اراده بخلق آسمان و زمین و بهشت و دوزخ
و عروج بر افلاک و مهبوط و وصول در اندک زمانی بعجزش و جلوس بین ید الله
عز و جل و تنجیم سماوات و عرض و بحار و جبال و نجوم و شمس و قمر و شجر و غیرها
تعلق باید بالخطه تحقیق باید و اختتام ان محالیه علیه بر این عبارت نموده جعلنا
الله معصومین مطهرین و فضلنا علی العالمین و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یا سلیمان و یا اباذر هذمه و معرفتی ما لتورا
نیته تمت کائناته شدا و الحمد لله رب العالمین رمز خفیه نموده میشود
که کتاب مشارق الانوار که مطلع انوار و مشرق اسرار و افق مبین و
کلمات تامات و آله بر کیفیات بعضی از حالات ان مرکز دایره صدق
و یقین است و از ان جلد روایت مینماید از رسول رب العالمین صلعم
انی تارک فیکم ثلاثا الکعبه و القرآن و اهل بیتی فانظر و کیف
تخلو طوفی فیه هم صاحب کتاب که ناطق بصواب و حاکی از مدلول

صدق مشمول سنت و کتاب است میگوید که فاما للکعبه فهدموها اما القرآن
 فحرّوه واما الآل فقتلوا و ضیعوا و بنا بر این وصیت رسول آله صلوات
 باب اهل بیت و در نیت متروک شده و به نقیض ان قیام نموند
 در وجهی که منتهی به قتل اولاد و سبّی ذراری ان حضرت گردیدند و در
 استیصال دو دمان رسالت ارّه بیداد و تیشنه فتنه و فساد ان طایفه
 ضالّه سرشته ظلم و عناد بنوعی قطع و قلع شجره مبارکه دوحه بنویز نمود
 که زبان قلم شکسته بیان را تاب تخریر ان بنوده بند کرمجلی از ان کیولانا
 محشم کاشی مذکر ان شعله فروز نیز ان ناله و افغان دوستان خانه
 ملایک مکان است توضیح مقام منیاید برخان غم چه عالمیان را
 صلا زدند اول صلا بسلسله انبیاء زدند نوبت باولیا چو رسید
 آسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند پس انشی زان
 خنجر الماس زبزه با افروختند و بر حسن مجتبی زدند و آنکه صراحت
 که ملک محمش نبود کند از مدینه و در کربلا زدند

از پیشتر سینه در آن دشت کوفیا بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
اگر حرم دریده گریبان کشاده بود فریاد بر در حرم کبر باز دند
و چون دشت بنوی برو جبهی که مذکور شد مخالفت نموده دامان عصیان
بر میان طغیان و عدوان زدند مبالغت احکام زبانی و فرمان آسمانی
نیز که از تنزیل قل لا استکم علیه اجر الا المودة فی القرنی ظاهر و هو
به بغضیت و عداوت تبدیل نمودند و چون لصعیت فی الجملة اصحاب
از نما و روزه و امثال آن در غایت ظهور است از این جهت کریمه
قل انکم تجنون الله فالتبعونی بحیب کم اتمه در بعضی از کتب
از باب حقیقت به فالتبعونی فی ولایت علی و حبیه و تفضیل مفسر
کر دیده و خلاصه معنی آیه مبارکه بر این تقدیر اینست که هر که دعای
محبت الهی نموده خواهد که در جریده مجتبی بارگاه ربوبیت منخرط
گردد باید بر جاده محبت و ولایت آن مرکز دایره هدایت
به ثبات قدم مرصوف شد تا این معنی ذریعه محبت ربانند

و غفران عصیان وی کردید. در زمره مغفورین و محبوبین جای نماید و چنانچه
هفتاد و یکم مقتضی شرائط غفران و محبت الهیست بجمع که محب و مطیع و فرمان
بردار الهی مقداری حضرت رسالت نیز رجب فرموده ربانیّه فرموده
لَنْ يُوْمِنَ عَبْدٌ بِاللّٰهِ حَتّٰى اَكُوْنَ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَيَكُوْنَ اَهْلُ بَيْتِىْ اَحَبَّ
مِنْ اَهْلِهِ وَ چُون غالب اوقات محبت اهل بیت و فرزندان و ذُرّیه
انکس از نفس وی و مراعات حیوة و زندگی او بیشتر دهر بوده تقدیم
ایشان در یغای و جود عنصری و لوازم حیوة صوری نصب العین ظاهر و
ازینجهت حضرت رسالت صله محبت ذات فالفيض البرکات خود را بمشائره
محبت انکس نفیس وی و محبت اهل بیت نبوت را بمنزله محبت
او با اهل بیت و فرزندان کرامی معین ساخته فرموده که و یکون حبّ
اهل بیتی احبّ الیه من اهلہ و این معجزانیه از حضرت رسالت^م
بعد از یاد تی محبت اهل بیت رسالت نسبت بذات القدس و
نفس القدس از سر حلقه سلسله نبوت و رسالت و ازینجاست که اهل بیت

علیهم السلام در بارگاه احدیت نیز اعز و اجب سایر خلایق بوده تعبیر از خواب مقدمه
 بابات و بینات محکات قرآنی نموده هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْکِتَابَ
 مِنْهُ اٰیٰتٌ مُحْکَمٰتٌ و از ابن عباس رفته منقول است که مراد از آیات
 محکات شاه ولایت و عتره طاهره و ذرئیه مطهره آنحضرت است چنانچه
 مقصود از منشایات روایت ابن عباس الله فلان و فلان است و همچنین
 سبانه جهت بیان امتیاز ذرئیت طاهره از سایر اولاد آدم از طبقه انبیاء
 و سلسله از کیهان او صیبا میزاید که اِنَّ اَقْرَبَ صُفْیٍّ اَدَمَ وَ نَوْحًا و آل ابراهیم
 آل عمران علی العالمین نظر بالتشاع و دایره محبت این زمره رفیع و اشاره
 بآنکه عطیه ربانیه که از مقام منح و ایادی الهیه که از تنایع اکرام و انعام
 از فی انشعاب یافته و بر اراضی قلوب زاکیه محبتین این خانه دان عصمت
 بنیان جریان پذیرفته حق تعالی از محبت خالصه پنی و ولی و اولاد
 طاهرین مطهر نیز ایثان تعبیر بر جمت شامله کامله ربانیه نموده باین
 عنوان که وَاللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَّشَاءُ و بروایت ابن عباس

مقصود از آیه ثریفه اظهار محبت خاندان نبوت است و کلام ربّانی را
پیرایه جمال آرایش حسن بیزوال برین منوال است که **وَاللّٰهُ يَخْفِضُ مَجْدَهُ**
مُحَمَّدًا وَعَلَىٰ ذُرِّيَّتِهِمُ الْمَعْصُومِينَ من نیشا و من عباده و از جهت تنویر
عرضه امالی و امال ارباب ایمان بغیر از قلوب زاکیه صالحه صادّه
اصحاب البقاع بحرم محترم مأمون از ورود و فواید دنیا و آخرت
نموده بر این وجهه اولم یروانا جعلنا حرماً منّا یغی دل مومن ^{مست}
از حریمهای البرکات بواسطه محبت امیر المؤمنین و ذریت طاهرین او
مأمون است و ردنها از دخول شیطان بر وجه تسلط و غلبه
آخرت از رانجه منتسبه نیران چه ظاهر است که جبل مبین ربّانی
در رشته قوتیه بزدانی و حق تعالی را مناط ثواب و عقاب
و مدار کتاب و حساب و سوال و جواب است امر امامت و ولایت
سلطه جلیله و زمره نبیلد الحکمۃ اثنا عشریه است که در قرآن عزیز از ان
جز داده و عامه مکلف را با اعتصام وی مأمور ساخته که **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ**
الْحَبْلِ

جمیعاً ولا تفرقوا و از این عباس منقول است که علی حبل المبین که امیر المؤمنین
 فلا تفرقوا عنه و چون اعتصام بحبل متین ربانی مأمور بکشته واجب و متعمم
 پس ناکبر اعتصام و منقطعین از حبل متین من غیر انصرام باید که در یوم
 الجمع از یکدیگر ممتاز بوده هر کدام از فریقین بیانی و صفتی اختصاص داشته
 باشند از این جهت اصحاب ولایت به بیاض وجه و ارباب عداوت
 سیاه و به امتیاز بایند چنانچه مسفرمانند که یوم تبیض وجه یعنی بولایت
 علی و لشود وجه یعنی ببغضه و توضیحاً للمقام فرموده که فاما الذین استودت
 و جوهم الکفریم بعد ایمانکم مراد از کفران بعد از ایمان حکایت یوم القدر
 و عهد و موثقی ان روز و اقرار بولایت و رضا بخلافت و امامت آنحضرت است
 و بعد از آن نقض آن نموده و الله و بجهود و موثقی واقع در آن روز نموده
 و از مکتون صدق مشهور و لا تنقض الایمان بعد توکید ما مهمانانند مشمول
 مدلول ناکسین رؤسهم عند ربهم گردیدند و مؤید مضامین مذکوره است
 آنچه در کتاب موسوم به غلامه الفاطمه بروایت اچ ذرح محترس
 که بعد از نزول آیه یوم تبیض وجه و لشود وجه حضرت رسالت^ص
 فرمود

فرموده که بخشامتی علی خمره را بابت یوم القیمه را بیت مع عجل هذه الامته
فاقول ما فعلتم بالتقلين فيقولون اما لا كبر فمترقناه وخرقناه واما
الا صغر فانبغضنا وعاديننا فاقول ردوا ظمًا منظمين مسودة وجوبكم
ثم ترد علي رايه فرعون هذا لامته فاسألهم ما فعلتم بالتقلين بعد
فيقولون اما لا كبر من الفنا وعيسا واما لا صغر فقتلنا وعاديننا
فاقول ردوا ظمًا منظمين مسودة وجوبكم ثم ترد علي رايه سامريًا
هذه الامه فاقول ما فعلتم بالتقلين بعد فيقولون اما لا كبر فمنا
لفنا وعيسنا واما لا صغر فمنا لفنا وعاديننا فاقول ردوا ظمًا منظمين
مسودة وجوبكم ثم ترد علي رايه ذي الشئيد معها رؤس الخوارج ورايه
فاسألهم ما فعلتم بالتقلين فيقولون اما لا كبر فمنا لفنا وعيسنا واما
الا صغر فمترقناه وقرتبنا منه فاقول ردوا ظمًا منظمين مسودة وجوبكم ثم
ترد علي رايه امام التقلين وخاتم الوصيين وسيد المؤمنين فاسألهم
ما فعلتم بالتقلين بعد فيقولون اما لا كبر فتجننا واطعننا واما لا صغر

فوازرنا ونصرونا حتى اهرفنا وماؤنا فاقول روؤا روؤا مهروين مسيفته روؤا
 بهم ثم بشر شيعته والموفون بعهده فقال واما الذين ابريقت وجوههم قال سول الله
 يا علي شيعتك بريض الوجوه يوم القيمة لا يميتهم سوء مغفور لهم علي ما بهم من
 عيوب وزنوب وانت فايده العز المحجلين الى الجنة اتباع حب علي رضوان وانبا
 اعداء تسخط فقال افن التبع رضوان الله وهو حب علي كمن باو كسخط من الله وهو من الله
 وهو حب فرعون واما ان ثم جعل لما عير طاعة الله ورسول وعصيان كذا لك
 فقال ومن لعين الله ورسوله وتبعه حدوده التي حداه في ولايته علي يدخل ناراً
 خالداً فيها ثم جعل من كتم فصل علي وعصى الرسول في تقديمه له كافراً ظل به
 فقال يومئذ يود الذين كفروا وعصوا الرسول في ولايته علي لو تسوي بهم
 الارض ولا يقيمون الله شيئاً من فضائل علي ومناقبه الذين اخفوه وامروا
 الناس ان يكتموها ولا يقولوها ثم جعل من خالفه مضروباً عليه الذل فقال
 ضربت عليهم الذل قال ابن عباس هم الذين جردوا آل محمد حقهم الا يحيل من الله
 وجعل من الناس قال ابن عباس جعل من الله القرآن وجعل من الناس علي ابن

ابي طالب و قال النبي لما رجع من احد يا علي انت اول هذه الامة ايماناً يا ابي طالب
 و ادلهم هجرة الى الله و رسوله و تقربهم عهد الرسول لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك
 الا منافق ثم جعله و عترته موالى المخلصين فقال و لكل جعلنا موالى مما ترك
 الوالدان فالمرأى بهم الائمة و الوالدان محمد و علي و من قوله لنا و علي ابو هذه الامة
 و بنا بر امور مذكوره و نفوت سفر و رهت كه استحقاق بهشت منحصر در زمرة
 مجتبهين و دخول نار مخصوص لمبقه مخالفين كراينده ميفرمايد كه كفى بهتهم سيرا
 اشارة لمن اعرض عن ولايته و ثمره طاعة ان نقطه دايمة هدايت
 و ولايت اشتراك اين طائفة است در مقامات عليّه و درجات رفيعه و
 لطبي منازل قرب و منزلت و امثال آن از اختصاص بمراتب زلفت
 و ارتقا بر مدارج رفعت و صعود بر معارج معيت و مائت اين طبقه
 عظيمه با سلسله رفيعه نبوت و جلوس بر بساط فيض النباط مخصوصين
 بدرجه مبيعه خلقت و محبت بر وجهي كه شاهد صادق فاذ لك مع الذبح عن
 ام اقر عيلاهم من النبيين و الصديقين و الشهاداء و الصالحين كه در كتب مشارق

در این امر ذکر یافته مبتنی مقام است و از حضرت رسالت مملو و ولایت که مراد از
 بنیت ذات بابرکات سید کائنات و از صدیق نفس نفس ان منظر تجلیات ذات
 و صفات و انشهاد حمزه و از صالحین فالیده است و بعد از افاده این بشارت عظیم
 و سعادت کبری سبب محبتی و مطیعین خاندان نبوت و رسالت فرموده که و ذالک
 ان الله خلقني وخلق عليا و فالحمد و الحين قبل ان يخلق آدم حين لا سماء
 مبنية و الارض مدحية و لا علمة و لا نور و ذالک بان الله تعالى تكلم بكلمة
 فخلق منها روحا ثم مزج التراب الروح فخلقني و خلق علي فلما نسج حين لا شمس
 لا مسج فلما اراد ان ينشئ المخلوق فتق نوريا فخلق من العرش فالعرش من نور
 فانما اشرف منه ثم فتق نوراض فخلق من الملائكة فاما الملائكة من نور علي و اجمع
 افضل من الملائكة ثم خلق السموات و الارض من نور فالله فبني افضل من
 السموات و الارض ثم فتق نور المحسن فخلق من السموات و الارض لم فتق
 نور الحين فخلق من الجنة و اعمد العين ثم شكلت الملائكة الظلمة فخلق الله لهم من نور
 الزهر نور الزهرت من السموات و الارض فقا نور بتا ما بهذه النور فقال الله

لهم هذا نور جبین و زرد جو صغیر و اتم اولیائی استهد کم ماعله نلکی ان صواب نسجکم و
 تقدیرکم لها و تشبیهها الایوم الفیقه و چون مرتبه محبت و خلقت در بر علیا
 به بر فتنه و شعله الش محبت و محبوبیت حرمین سوز مزارع اعتبارات
 مغایرت در این امر کشته و تخطات با سقه بجیبیم و بجیبونیم در جو بیار خلد
 انما ه الا الی احیب علیا فاجبوه کمی معروض شده از این جهت حق سبحانه
 جهت تفهیم مراتب مودت و محبت حاصله بین المحب و المحبوب بفرموده
 از بعضی ان حضرت بشرک و از محبت لغفران نموده میفرماید که ان الله یغفر
 لا یغفران بشرک و بر او است این عباس در کتاب مشارق مذکور است که
 شرک با حضرت شرک بحق سبحانه و ایمان با او ایمان با افریده کار است
 و کلمه تامة و یغفر ما دون ذالک لمن ینشاء اشاره لغفران سیات انشی
 عشره نموده این زمره منیع با اشارات خفیه و بشارات روحانیه
 و از رسول رب العالمین صلوات الله علیه نقلست که من چون از دار دنیا رحلت
 بعد از فوت و طبعی عقبات بعد از موت مختبر گرد و علیه مثل

ذنوب اهل ارض كان للوئ كفاؤه له وبعد ازان اشاره بايمر المؤمنين نموده و
 مرآت مقامات اعتبارات انحضرت را بهر دایره الوهیت وصل بیان
 داده تا بهره نهای مخدّره سر پرده درجه رفیع شعبه اثنا عشریه شده صیر فی
 نقود کلام وحی انتظام سید الانام نقیدین خالصین مرتبه سامیه ولایت
 خلافت سلسله عصمت و طهارت و درجه منیع نوال کجانه دان عظیم النبیا
 هدایت و امامت را بر محک اظهار و استبشار تمام عیار دیده در بلاد
 نوره قلوب زاکیه معتقدان و دمان بنویه مسکوک ککه مخاطبه علیه
 صویه کردانیده که یا علی بشر شیعتک فان الله یغفر لهم ما دون البشک
 و انهم یخرجون من قبورهم و هم یقولون لا اله الا الله محمد الرسول الله علی و
 لی الله فیرکبون علی کباب من نور تطهر بهم الی الحبّه لا یخرجهم الفرع الاکبر
 و چون اصحاب عناد و ارباب حسد بنا بر ظهور ضغابین قلبیه که در مکان
 حجه و انکار استتار یافته و بعدم اجتماع بنوت و امامت و سلسله واحد
 غبار انگیز میدان جدال شده منکر وقوع امر بنی مذکور بن میبودند و حتی سجان
 لباس تکذیب ابن نزار پرايه تو پنج داده میفرماید که احم نخ روده انفس علی
 ما انام